کتابخانهٔ
شورای
۱۹۰

صفری

١٩٠٥٩
٢١٠٢٢٤

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب ترغیب الحذار
مؤلف عبدالحق غلجایی
مترجم
شمارهٔ قفسه ١٩٠٥٩
شمارهٔ ثبت کتاب ٢١٠٢٢٤

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
١٩٠٥٩

صفری

١٩٠٥٩
٢١٠٢٢٤

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب ترغیب الحذار
مؤلف عبدالحق غلجایی
مترجم
شمارهٔ قفسه ١٩٠٥٩
شمارهٔ ثبت کتاب ٢١٠٢٢٤

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
١٩٠٥٩

19059
210224

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب ترغیب الجهاد
مؤلف عبدالحق غلجایی
مترجم
شماره قفسه 19059
شمارهٔ ثبت کتاب 210224

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
19059

عبدالحق

آسُودٌ غَابُهَا الرِّمَاحُ ‧ مَعْرَكَةُ الْحَرْبِ لَهُمُ الْمُسْتَرَاحُ ‧ مَا زَالُوا يَفْرِقُونَ الْأَرْوَاحَ عَنِ الْأَشْبَاحِ ‧ شیران بود که بیشه ایشان از رماح ‧ میدان جنگ بهر دو آسایش بود و مراح ‧ جنگ و جهاد کو بود کار زیارتشان ‧ تفرقه جسم و جان بود از بهرشان فلاح ‧ خوان خوردن روافض اعدای دین حق ‧ در اعتقاد خود زیارتش بود مباح ‧ خوش حال آنکسی که روافض زدست او ‧ بعضی اسیر و بعض دگر طعمهٔ سلاح ‧ در غیرت صحابه شب و روز سعی شان ‧ در غارت روافض بد دین علی الصباح ‧ حور و قصور و نور و سرور است باحضور ‧ آن مجاهدین روافض با صطلاح ‧ لیکن بشرط آنکه ز افعال بد همه بیزار باشد و بود بر سنت و صلاح ‧ کافی است بغض رافضی عبدالحق غریب ‧ گو را جز نیت قوت و نیروی و رجناح ‧ و کارزار این شیران با طایفه قزلباش که روافض اشرار اند ‧ اشد کفار و فجار زنده بوده و بعض جهال که از عقاید اهل سنت و جماعت که طریقه حقه ایشان طریقه اصحاب کرام رضوان الله علیهم باشد بیخبر بوده و مرتبه اصحاب را کما حقه نمیدانند و اطلاع بر عقاید فاسده فرقه شنیعه شیعه حاصل ننموده اند و نقض ایشان را در حق اصحاب که مفضی به کفر است تحقیق نکرده اند این طایفه روافض را در دایره اسلام داخل میدانند و در زمره مسلمانان میشمارند غازیان را از مجاهده اینها مانع می شوند و این معنی باعث بر ذل غازیان و طبایع شیران اوادام الله تعالی اقبالهم الی ما تعاقب الازمان و الکرام ان شاء الله ... گردیده فقیر بی بضاعت را بر آن داشت که دلائل و الله بر کفر این طایفه شقیه مفصلا بلسان فارسی عام فهم در قید کتابت آورده منتظم نماید چونکه فقیر مسافر بود و کتابهای کتب با خود نداشت از حفظ فقیر بوده دلائل را از آن استنباط نموده و در قید کتابت آوردم امید از اخوان صفا آن است که هرچه درین رساله عیب ببینند از روی کرم اغماض فرمایند که بطریق استعجال و اشتغال بال نوشته شده ‧ بلی از این گفته اند اهل سلف ‧ عذر من حنفه

19059
210224

ترغیب اهل الاسلام ... علی النقل ... والاحتجاج

ضطالم

بر ذل این ... مراد ... اوده

الکلام ...

قدست بهدف

جمال حق

من العجز والقصور معترفم نه چون دانان احمق وخرفم وما انا فیض فی المقصود بعون الملک المعبود
این رساله را بر سه فصل مرتب ساختم فصل اول در بیان فضایل و شمایل صحابه کرام
النبی علیه وعلیهم الصلوة والسلام فصل دویم در بیان عقاید فاسده این طایفه شقیه فصل سیم
در بیان دلایل داله بر کفر این طایفه و وجوب قتال ایشان با این طایفه و در استحلال استرقاق
و اموال این طایفه و درین رساله هر جا شیعه و یا روافض ذکر شود مراد امامیه خواهد بود زیراکه درین
زمان و اوان از فرق روافض در عراق عرب و عجم و خراسان که فقیر خود دیده و با علمای ایشان مباحثها
کرده و در هندوستان و سایر بلاد جز امامیه دیگر فرق را هیچ وجود نیست و درین رساله هر جا که
بحث واقع شود از این طایفه خواهد بود فصل اول در بیان فضایل و شمایل صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم
آیات قرآنی که در مدح و فضیلت این بزرگواران نازل شده به تفصیل با تفسیر بروجهی که قطعا از ان مفهوم
شود که فضیلت برای این بزرگواران در هر دو جهان ثابت است و خاتمه همه بر وجه حسن بوده نه چنانچه
آن بدبختان زعم کرده اند که اسلام ایشان در مدت حیوة النبی علیه وعلی آله الصلوة بوده و بعد
از رحلت ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام مرتد شدند و بر کفر از دنیا رفتند نعوذ بالله من ذلک الاعتقاد
الفاسد ذکر کرده میشود منها قوله تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس
ویکون الرسول علیکم شهیدا مخاطب بدین خطاب اصالة اصحاب النبی علیه وعلیهم الصلوة
میباشند یعنی گردانیدیم شما را امت مختار یعنی افضل جمیع امم تا ادای شهادت کنید بر امم سابقه که منکر
تبلیغ خواهند شد و بر انبیاء خود مخاصمه خواهند نمود و انبیاء علیهم السلام این امت را بر تبلیغ خود به شهادت (margin: مخاصمه)
می طلبند و این امت مرجوحه شهادت بر تبلیغ انبیا از روی قرآن و اخبار افضل الانبیاء علیه وعلیهم الصلوة
والسلام میدهند و امم مشهود علیهم هیچ نمیتوانند ستیزه سید عالم صلی الله علیه وسلم به ذات شریف خود تعدیل این امت
مرحومه را خواهند نمود و نظر باید کرد که حق سبحانه تعالی چه فضیلت و شرافت برای این بزرگواران کرامت

فرموده

فرموده بعدالت و افضلیت بر جمیع امم متصف نموده و در هر دو جهان برای این بزرگواران
علیهم الرضوان چه منقبت عظمی اثبات فرموده که در دار دنیا شهادت بوسط بودن
ایشان داده و در دار آخرت شهادة بعدالت و قبول شهادت ایشان داده ومنها قوله
تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر
مخاطب باین خطاب نیز جماعه اصحاب میباشند اصالة یعنی هستید شما بهتر امة از جمیع
امم و موصوفید باین صفت که امرون بالمعروف و ناهون عن المنکر می باشید
مضمون این آیت آنست که حق سبحانه و تعالی شهادت می دهد بر این بزرگواران که بهترین
جمیع امم اید و امرون بالمعروف و ناهون عن المنکر می باشید پس هر امری که با ستصواب
چنین جماعت که افضلیت و خیریت ایشان بشهادة حضرت حق سبحانه و تعالی ثابت شده
باشد البته صواب خواهد بود و هر چیزی که مامور ایشان باشد معروف خواهد بود و هر چیزی که منهی ایشان باشد
منکر خواهد بود و این خیریت البته خیریت دارین است زیراکه خیریت دنیا بحکم شریعت غرا از حیز اعتبار ساقط است
بلکه شر محض است و محمودیت عاقبت و حسن خاتمه لازم آن است پس شهادت بر خیریت این بزرگواران
شهادت بر حسن خاتمه ایشان رضوان الله علیهم میباشد ومنها قوله تعالی فالذین هاجروا
واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم
ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نزلا من عند الله وما
عند الله خیر للابرار یعنی کسانی که هجرت کرده اند از وطن مألوف و بیرون کرده شده اند از دیار
و سراهای خود و مقاتله کرده اند با کفار و بعضی به درجه شهادت فایز گشتند هر آینه می آمرزم سیئات
ایشان را و هر آینه البته در می آورم ایشان را در جناتی که روان باشد در زیر درختان آن جویها
و دایم خواهند بود در ان تا ابد الاباد و این مغفرت و دخول جنت ضیافت و کرامت است

از جناب حق سبحانه و تعالی برای ایشان علیهم الرضوان درین آیه کریمه نیز برای این بزرگواران
سعادت دارین بالطریق قطع و الیقین ثابت شده چه اعزاز و اجلال و اکرام است از جناب حق سبحانه
که در حق این بزرگواران ارزانی فرموده شده است کور باد چشمی که همچنین تشریف و تکریم و
و امتیاز را که در تیقن و معلومیت مثل آفتاب در نصف النهار گردیده و به مرتبه ضروری محسوس رسیده
او نمی بیند و انکار می نماید شعر الشمس شمس وان لم یراها الضریر ومنها قوله تعالی
والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله والذین اووا ونصروا اولئک هم المؤمنون
حقا لهم مغفرة ورزق کریم حق سبحانه و تعالی درین آیه کریمه مهاجرین و انصار را به ایمان حقیقی
واقعی مطابق نفس الامر موصوف فرموده و ایمان این بزرگواران را ایمان حق ذکر نموده و همچنین
ایمانی که عالم الغیب والشهادة شهادت بر حقیة آن دهد قابل این باشد که خللی ظاهرا و باطنا
وحالا و مآلا به آن راه یابد بلکه همچنین ایمان به هیچ وجه از وجوه خلل پذیر نمیگردد و امکان نقصان
و زوال به ساحت عظمت او به هیچ وجه متخیل و متوهم نمیشود در جزا و ثواب مهاجرت و مجاهده
و ایوا و نصرت این بزرگواران مغفرت ذنوب و رزق کریم مرغوب را وعده فرموده و رزق کریم که
که مطلق ذکر شود مراد از ان جنت است خصوصا که بعد از مغفرت ذکر شده باشد زیراکه دخول جنت
ثمره مغفرت است حسن خاتمه این بزرگواران قطعا و یقینا ازین آیه کریمه بدون تامل به ثبوت رسیده و به
تحقیق پیوسته ومنها قوله تعالی الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم
وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان
وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم حق سبحانه و تعالی با آن عظمت
و کبریا و با آن عز و علا و با آن جلالت بی منتهای این بزرگواران را چگونه تعظیم و تکریم فرموده و به چه نوع
مدایح و گوناگون شمایل ایشان را ستوده و به چه درجات عالیه و مراتب رفیعه این بزرگواران را

(margin: آخره العلل علل وان الصحیح لصحیح المحدود)

ترقی

ترقی داده فوز در هر دو جهان و بشارت به رحمة خود و رضوان و دخول جنان و خلود در ان و نعیم
فراوان علیهم الرحمه والرضوان این آیه کریمه نیز صریح و محکم است در حسن خاتمه و در سعادت دارین
در حق این بزرگواران ومنها قوله تعالی والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم
رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک
مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فازره فاستغلظ فاستوی علی
سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة
واجرا عظیما بر مؤمن موفق واجب است که بدیده بصیرت موافق قوانین لغت درین کلام معجز نظام
بامعان نظر و فکر صائب [illegible] بقدر طاقت بشری نظر کند و در نظم [illegible] بلاغت شعار [illegible] نکات آثار و
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روشن و مبرهن گردد [illegible] حق سبحانه و تعالی میفرماید که کسانی که همراه سید عالم صلی الله علیه وعلی
آله وسلم و علیهم و بشرف صحبت آن جناب علیه وعلی آله الصلوة والسلام مشرف شده اند بسبب
این صحبت و به برکت این معیت غلاظ و شداد اند بر کفار که دشمنان دین اند و مهربانند
بر یکدیگر که معادن ایمان و یقین اند و حیثیت مضمون الحب فی الله والبغض فی الله که از فحوای
[illegible] الحب فی الله والبغض فی الله من الایمان [illegible] این معامله این بزرگواران بوده با مخلوق
و معامله ایشان با خالق تعالی چنان بوده که علی الدوام والاستمرار در رکوع بوده اند و در سجود
و خضوع بوده اند لحظه از عبادت معبود تعالی کاهلی و تهاون را به هیچ جا بر نمیدانسته اند و درین [illegible]

و سجود مبرا از سمعه و ریا میباشند مخلصانند و طالبان فضل و رضوانند و آثار این رکوع و سجود در
روهای مبارک ایشان ظاهر و هویداست و بیان این حال و ثبات آن که تنها در قران است بلکه در توریة
و انجیل نیز همین بیان و همین تبیان است که قبل از وجود ایشان عالم الغیب و الشهاده به انبیاء سابق مناقب
و فضایل ایشان را در کتابها منزله وحی فرموده بود که اثر سجود در روی اینها هر ذی بصر و بصیرت مشاهد مینماید
که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات آورده که چون ارواح به برکت قرب الهی صاف شود انوار
معرفت بر اشباح ظاهر گردد بیت درویش را گواه چه حاجت که عاشق است ❊ رنگ رخش ز دور بیین تا بدانکه هست ❊
صفت و مدح این بزرگواران را حق سبحانه و تعالی در فرقان مجید و توریت و انجیل به چه نحو بیان فرموده که عقول
اولوا الالباب در تیه تحیر و بیدای تفکر فرو میمانند که این چه اوضاع است و چه ارتفاع است که برای این بزرگواران
علیهم الرضوان به ثبوت پیوسته و چه مراتب و منازل است که در کتب سماویه این بزرگواران را به آن ترقی داده که
پای اوهام از ادراک این مقام لنگ است و دست تمنای افهام از دریافت این مرام کوتاه بیت پای ما لنگ است
و مقصد ناپدید ❊ دست ما کوتاه و خرما بر نخیل ❊ اولا معامله اینها را با مخلوق و ثانیا با خالق بیان فرموده که
اعمال و امتثال شریعت است و ثالثا اخلاص اینها را بیان نموده که سلوک طریقت و اکمال اعمال شریعت است و رابعا
قبول اینها را در جناب حق سبحانه و تعالی بیان فرموده که آثار قبول آن نور جبین است که در وجوه آن بزرگواران مبین است
یا مراد از وجه تمام بدن است و سیما عبارت از اخلاق حمیده و شمایل پسندیده است که ابدان شریفه ایشان علیهم الرضوان
با آن متصف بودند بعد از آن این امور بعینه را در حق ایشان تاکید فرموده که همین حال و شأن ایشان علیهم الرضوان
قبل از وجود آنها در کتب سابقه مبین و مبرهن بوده بعد از آن تقویت این دین متین را که به سعی جمیل ایشان به سبیل
تدریج به کمال رسیده بیان فرموده بعد از اثبات امتثال شریعت و سلوک طریقت بر وجه کمال
و ترقی آنها به منتهای درجات این هر دو حال وعده نموده به آنها مغفرت و اجر عظیم که عبارت از جنت است که در
کلام الله تعالی دنیا را متاع قلیل و متاع الغرور فرموده جنت است که در حق او اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا
کبیرا آمده است

کبیرا آمده است کبر و عظمت و حسن و کرامت را برای ملک جنت ثابت فرموده و منها قوله تعالی لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة حق سبحانه و تعالی در حق یک هزار و چهارصد نفر صحابه که در شجره بیعت
همراه آن سرور بودند رضوان من الله اکبر که عالم الغیب و الشهاده که ماضی و مستقبل و حال و مآل همه
معلوم و مشاهد او است از اینها راضی شود و به رضوان خود مشرف سازند البته حسن خاتمه و خیریت عاقبت
در حق اینها مقرر و مثبت است و منها قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین
ایدیهم و بایمانهم درین آیه کریمه حق سبحانه و تعالی کسانی که با ایمان معیت و مصاحبت همراه آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام
داشتند از خزی و رسوایی و شرمندگی روز قیامت همگی را ایمن فرموده اند و بشارت به نور بین ایدیهم و بایمانهم
داده معلوم هر دانا و نادان خواهد بود که کسی را اگر حق سبحانه تعالی از خزی و رسوائی روز قیامت ایمن فرماید و نور
بین ایدیهم و بایمانهم در آن روز کرامت فرماید این آنجناب است تعالی بشارت دهد به حسن خاتمه در حق آنها کرد و سوء خاتمه و نهایت شقاوت
و غایت شرمندگی است چگونه متصور میگردد در کلام ایزد متعال چگونه این محال که تناقض صریح است احتمال باید که
ایمنی از رسوائی و رسوائی هر دو در حق این بزرگواران ثابت شود و نفی و اثبات جمع شود و منها قوله تعالی لا یستوی منکم من
انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی درین آیه
کریمه حق سبحانه تعالی تفاوت فرموده در مابین دو طایفه صحابه رضی الله عنهم که یک طایفه منفقین قبل از فتح مکه و مقاتلین قبل
الفتح که در حالت فقر و عسر و از غبار نفاق کردند و جهد در مجاهدهٔ اعداء دین بجا آوردند و طایفه دیگر منفقین و مقاتلین بعد
الفتح است و طایفه اولی را اعظم درجه اثبات فرموده و اینها را فضیلت داده و با وجود تفاوت درجه همگی را موعود به وعده حسنی فرموده اند
و حسنی که مطلق ذکر شود عبارت از دار الخلد که جنت است میباشد که دیدار الهی سبحانه تعالی که حسن و کرامت و عظمت مدح
بلکه به قلت و غرور موصوف نموده بنا بر این همگی اصحاب مهاجرین و انصار و غیر از اینها اهل جنت میباشند بلکه همه آیاتی
که درین رساله ایراد یافته دلالت بر آن دارد که همگی اهل جنت اند زیرا که تمامی آن آیه عام میباشد و بر سبیل عموم نزول یافته
امام مسلمین امام ربانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس سره در بعض مکاتیب خود آورده که اصحاب همه اهل جنت اند در تلل

رضوان خود را معزز فرموده و ایشان را علیهم الرضوان به رضوان خود مشرف فرموده اند

کس نیازاده

[illegible]

۱۲۰۵۱

بنا آیه کریمه گرفته و در صواعق محرقه آورده که قال ابن الحزم الصحابة کلهم من اهل الجنة قطعا قال الله تعالی و کلا وعد
الله الحسنی و قال الله تعالی ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون فثبت ان جمیعهم من
اهل الجنة و انه لا یدخل احد منهم النار لانهم المخاطبون بالآیة الاولی التی اثبت لکل منهم الحسنی و هی الجنة و القول
بالتعمیم هو الذی صرح به الجمهور و ابن حجر مکی رحمه الله که از جمله علماء محدثین است و نقد فقها و متاخرین است در
صواعق محرقه آورده که صحابه همگی قطعا و یقینا از اهل جنت میباشند از ابن حزم نقل میکند و عبارت او را در کتاب خود
نوشته و گفته که وی استدلال گرفته به قول حق سبحانه و تعالی و کلا وعد الله الحسنی و تقریر استدلال سبق یافته حاجت
به اعاده نیست و نیز استدلال گرفته به قول حق سبحانه تعالی ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون
لا یسمعون حسیسها و هم فی ما اشتهت انفسهم خالدون یعنی کسانی که مقرر شده در علم ما یا در لوح محفوظ یا در دار دنیا
برای آنها حسنی یعنی وعده جنت یا کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله که از روی اخلاص قلبی بدون نفاق بر زبان آنها جاری
شده باشد این کسان از آتش دوزخ دور خواهند بود و در آنچه دلخواه آنها باشد از لذات و تنعمات در آن
خالدین و دایمی خواهند بود اگرچه مورد این آیه چنانچه در تفاسیر مذکور است خاص میباشد در حق حضرت عیسی
و ملائکه علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام نزول یافته لیکن لفظ آن عام است و عبرت عموم لفظ را است کما تقرر فی الاصول
نه خصوص مورد را پس این بزرگواران از قول بار در امانند و در جنت جاودانند و منها قوله تعالی و الذین هاجروا
فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا و ان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلا یرضونه
و ان الله لعلیم حلیم یعنی کسانی که هجرت کرده اند از اوطان خود در راه خدا یعنی برای رضای خدا جل و علا شانه
و برای خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین از مکه به مدینه آمدند و بعد از آن در جهاد
کفار به درجه شهادت مشرف شدند یا بر فراش مردند هر آینه حق سبحانه تعالی اینها را رزق حسن کرامت میفرماید
و به درستی که حق سبحانه و تعالی بهترین رزق دهنده گان است و هر آینه داخل میکند حق سبحانه و تعالی همگی را در
موضعی و مسکنی که همگی به آن رضا به سکنا آن راضی و خوشنود باشند و به درستی که حق سبحانه تعالی علیم است

ثم قتلوا او ماتوا

به اعمال همه و مراتب همه و به ثواب و جزاء هر یکی به قدر عمل و اخلاص او و علیم است به حال اعداء موسیان و عقاب
و جزاء هر یکی بقدر عمل و طغیان او و حلیم است که استعجال نمیفرماید در عقوبت اعداء و اگر لفظ مدخلا مصدر باشد
توهم تکرار در آیه کریمه دفع میشود و معنی چنین میشود که این دخول دخول مرضی خواهد بود که به طریق تعظیم و اکرام
باشد ملائکه به استقبال آنها فرموده میشود و ایشان را به عزت تمام در بهشت عنبر سرشت در می آرند و منها قوله تعالی
و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا
عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم یعنی کسانی که سبقت
نموده و پیشی گرفته اند به سوی اسلام و پیش از همه در دایره اسلام داخل شدند و به سعادت عظمای اسلام
مشرف گشته اند بعضی گفته اند که مهاجرین اولین اناننند که نماز به هر دو قبله خوانده باشند و بعضی گفته اند
انانند که در بیعة الرضوان حاضر بوده اند از مهاجرین و انصار و به هجرت و نصرت متصف گشته اند و کسانی
که متابعت نموده اند مهاجرین و انصار را و طریق ایشان را سپرده اند در احسان از تابعین و تبع تابعین و سایر اهل
اسلام الی یوم القیام خدا تعالی از اینها خوشنود و راضی است که اعمال و اخلاق اینها بر وفق فرمان اوست تعالی و بر
زیور اخلاص مزین و به برهان ایقان مبرهن میباشند و اینها از جناب خدا تعالی خوشنود و راضی میباشند
که توفیق استقامت را در دار دنیا و تنعمات ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر ببال احد را در
دار عقبی برای آنها کرامت فرموده است و مهیا ساخته برای آنها جنات را و این رضوان و اعداد جنان
در حق ایشان علیهم الله و الرضوان فوز است عظیم و حظی است جسیم و منها قوله تعالی للفقراء المهاجرین الذین
اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله
اولئک هم الصادقون و الذین تبوؤا الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون
فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه
فاولئک هم المفلحون و الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین

۱۲۰۵۱

سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رءوف رحیم حق سبحانه وتعالی در بیان
مصارف غنایم این آیه کریمه را نازل فرموده این سه طایفه را مصرف غنایم تعیین نموده اول طایفه مهاجرین است
که موصوفند به هجرت از اوطان و به ابتغاء فضل و رضوان و نصرت خدا تعالی و رسول او تعالی به مال و جان متصف
نموده اند انها را به صدق مطلق در اقوال و اعمال و اعتقاد دوم طایفه انصار است که موصوفند به تبوء دار و
ایمان یعنی مهیا کردن مساکن برای مهاجرین و به محبت مهاجرین و به ایثار بر خود با وجود فقر و حاجتمندی
و حکم نموده به اینکه انها مفلح اند سیم تابعون آنها که بعد از قرن اول بوجود آمده اند و مشروط فرموده استحقاق
آنها را در غنایم به این صفت که همچنین محبتین طایفتین باشند و ورد آنها دعای آنها باشد طالبان مغفرت
خود و آنها باشند و طالبان نجات از کینه و بغض آنها پس معلوم شد که کسی که بغض طایفتین دارد از حصه
غنایم محروم است و موجب محروم بودن از غنایم کفار بجز از کفر چیزی دیگر نمیباشد بنا بر این بغض مهاجرین
و انصار کفر است هر که این بغض دارد کافر است منقول است از ثمره شجره رسالت و زبده نتایج فتوت
و ولایت انکه ذیل عصمت او از جمیع ارجاس کبایر و ادناس صغایر طاهر امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه و
عن آبائه الکرام روزی یکی در مجلس جناب ایشان در آمد و در شکوه از خلفاء ثلثه ترویج نمود که منصب خلافت
حق خاندان عظیم ایشان شما بوده و ایشان غصب نمودند و نظر به استحقاق شما نکردند و جمعیت
خاندان شما را انکاه نمودند بدر آشتند ایشان علیه الرحمه والرضوان در جواب آن شخص این آیه کریمه را تلاوت
نموده فرمود که حضرت حق جل جلاله مؤمنان را منحصر در سه طایفه فرموده مهاجرین و انصار
و همچنین این اخیار ابرار و تو که از مهاجرین و انصار نیستی اگر از محبان ایشان علیهم الرحمه والرضوان
هم نباشی و شاکی از ایشان باشی و مبغض این بزرگواران باشی پس از طایفه سیم هم خارج شدی
و خروج تو از این سه طایفه خروج است از دایره اسلام و فرمود هرگاه جد بزرگوار من علی کرم الله وجهه
ایشان را از خود فاضل تر دانسته و با ایشان بیعت کرده و ایشان را فرمان بردار نموده من را چگونه

بال

۱۲۰۵۱

میرسد که ایشان را طعن کنم و چگونه جد بزرگوار خود را تخطیه نمایم و بخطای او حکم کنم هرگاه جد من ایشان را
بهتر از خود فاضلتر دانسته من هم فاضلتر میدانم از محمد حنیفه رضی الله عنه روایت است که از والد بزرگوار خود
پرسیدم که فاضلترین امت و محبوبترین ایشان در نزد حضرت رسالت پناه کیست گفت ابوبکر رضی الله عنه
گفت بعد از وی گفت عمر گفت بعد از وی تو خواهی بود گفت نیستم من مگر یکی از مؤمنان محمد حنیفه را
میفرماید چونکه والد بزرگوار من فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما بیان فرمود ترسیدم که بعد از انها عثمان رضی الله عنه را
ذکر خواهد نمود و در خاطر من این معنی گران می افتاد بنابر آن گفتم که بعد از آن تو خواهی بود ایشان در
جواب تواضع نموده فضیلت را برای ذات شریف خود قرار ندادند و بنظر انصاف و تجنب از اعتساف نگاه
باید کرد که این بزرگواران از جناب حق سبحانه تعالی باین صفات عظام و این فضایل کرام چگونه با سوء خاتمه
متصور الاجتماع باشد بلکه سوء خاتمه موجب استحقاق جمیع قبایح و شرور است هیچ قبیح و شر نیست که در سوء
خاتمه نیست و هیچ خیر نیست که در شهادات حق سبحانه و تعالی بر صدق و فلاح و تقوی و صلاح این بزرگواران نیست
پس بنابر زعم این طایفه سفیهانه شقیه میباید که کلام معجز نظام حضرت ملک علام اهم مثبت مجامع مدایح و خیرات
و هم مثبت مجامع قبایح و سیئات در حق این بزرگواران علیهم الرضوان باشد حاشا و کلا که چنین کلام بلاغت
شعار و نظام فصاحت آثار باهم چنین از محال که تناقض صریح و تکاذب فضیح است اشتمال داشته باشد
که اعراب جهال و سکنه بوادی و جبال را از چنین امر ننگ و عار آید پس عقیده فاسده این طایفه
شقیه مقتضی به نقص کلام ایزد متعال جل و علا شانه میشود و تقلیل بلاغت و فصاحت کلام معجز نظام میشود
که موجب سب دیگر است برای کفر این طایفه شقیه قوله تعالی یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا
واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل علیکم
فی الدین من حرج ملة ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول علیکم شهیدا و
تکونوا شهداء علی الناس واعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر در چندین ترجمه این آیه کریمه

بتطویل می انجامد ولیکن برای کثرت نفع مسلمانان لازم است که ترجمه آن بتفصیل نوشته شود حق سبحانه وتعالی
خطاب میفرماید بذات انور اصحاب او علیه و علیهم الصلوة والسلام که ای مؤمنان رکوع و سجود کنید یعنی نماز را دایم بروجهی که
تعلیم صاحب شریعت است صلی الله علیه وسلم ادا نماید و بجای آرد و عبادت کنید پروردگار خود را و به فعل خیرات
و حسنات مشغول باشید موافق شریعت مطهره زادها الله تعالی عزة و کرامة و جهاد کنید با کفار و اعداء دین متین
محققا لله تعالی و اعلاء کلمة الاسلام حق سبحانه وتعالی برگزیده است شما را از میان جمیع امم و به صحبت سید المرسلین
شما را مشرف فرموده و حرج در کارها و دین شما را معاف نموده لازم گیرید ملة و طریقت جناب حضرت ابراهیم علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام را و حق سبحانه وتعالی در کتب سابقه شما را مسلمین نامیده و برای شما فضایل ثابت کرده
که ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل و در قرآن شریف نیز شما را مسلمانان نامیده یا ضمیر هو راجع با براهیم است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام یعنی ابراهیم شما را در وقت خود مسلمین نامیده و در فرقان شریف نیز شما را مسلمین نامیده
و من ذریتنا امة مسلمة لک و این نعمت اسلام و شهادت حق سبحانه وتعالی بر اسلام شما و شهادت حضرت ابراهیم علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام بر اسلام شما قبل از وجود شما و بعد از وجود شما از برای تعدیل شما است که در روز قیامت
شاهد شوید بر امم سابقه و خاتم النبیین که اشرف انبیاء است علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات بر تعدیل شما شاهد شود
و کیفیت این شهادت سابقا ذکر یافته مفهوم این آیه موافق مضامین آیات سابقه دلیل واضح و حجت
لایح است بر حسن خاتمه این بزرگواران علیهم الرحمة والرضوان و برهان قاطع و بیان ساطع است بر عزت و
کرامت این بزرگواران در نشاتین بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که این آیات کریمه در مناقب و
فضایل اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم نزول یافته کسی که ادنی فطانت و معرفت اسالیب کلام داشته باشد
و در مضامین متانت آیین این آیات کریمه به ادنی التفات ملاحظه نماید معلوم قطعا و یقینا خواهد شد که
این بزرگواران از حضیض مرتبه محبیت رب العالمین جل و علا شانه بواسطه متابعت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و آله
و اصحابه اجمعین به اوج محبوبیت ترقی نموده اند و مصداق مضمون بلاغت مشحون قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

یحببکم

۱۲۰۵۱

یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم گشته اند و به شهادت عالم الغیب والشهادة یکی از سوء خاتمه ایمنند و یکی از
به حسن خاتمه از دار دنیا رحلت نمودند علی الترتیب به تفصیل از برای توضیح مقصود مضامین آیات سابقه
را واحدا بعد واحد دلیل برای مطلب خواهم نمود این بزرگواران را رضی الله عنهم امت وسط یعنی مختار امم فرموده
و در روز قیامت شهدا بر امم سابقه فرموده و رسول را شهید بر ایشان گردانیده صلوات الله علیه و علیهم و خیر
امت و آمرون بالمعروف و ناهون عن المنکر یاد کرده و بر تقدیر ارتداد کلا او اکثر باید شر امت باشند و دخول
جنات و تکفیر سیئات را بر وجه تاکید در صیغه لاکفرن ولادخلن وعده نموده و آنها را مؤمنون حقا ذکر فرموده
و درجات و مغفرت و رزق کریم را برای آنها وعده نموده و اعظم درجة و فوز مطلق موصوف نموده فرموده و مبشر
به رحمت و رضوان و جنات لهم فیها نعیم نموده و برای این بزرگواران حب فی الله و بغض فی الله و دوام رکوع
و سجود و قبول طاعات و تقویت ارکان دین متین نبوی که کفار را بغیظ آورده و ذکر فضایل و شمایل ایشان را
در توریة و انجیل اثبات نموده و مغفرت و اجر عظیم وعده نموده و بطریق تحقیق در روز بیعت تحت الشجرة رضای خود را
از این بزرگواران ثابت فرموده و سید عالم را با جمیع من معه در روز قیامت از خزی که عبارت از اهانت و حقارت است
ایمن فرموده و اولین و آخرین این بزرگواران را وعده حسنی که عبارت از جنت است نموده و رزق حسن که نعماء
عظمی و آلاء بی منتها و بهشت است و دخول بر وجه اکرام تام و احترام مالا کلام را که استقبال ملائکه و تحیات
سلام است در حق این بزرگواران وعده فرموده و جمیع مهاجرین و انصار و تابعین ایشان را به احسان فرموده که من
از انها راضی و انها از من و به اعداد جنات موصوف به صفات عظیمه بشارت فرموده و به صدق و فلاح همگی را متصف
نموده و قبل الوجود و بعد الوجود حق سبحانه وتعالی ایشان را مسلمین فرموده و همگی را به اجتبای جناب خود از میان جمیع
مردم همه متصف فرموده و رسول را شهید بر عدالت آنها و آنها را شهدا علی الناس خوانده از این آیات بینات
بنظر این فقیر حقیر و امید است که حق و مطابق نفس الامر باشد معلوم می شود که اصحاب اکرام صلوات الله وسلامه
علیه و علیهم همگی اهل جنتند و با ایشان و این آیات بینات دلایل قطعیه و براهین یقینیه میباشد بر

این مطلب که هیچ شبهه و اشتباه را در آن راه نیست چنانچه حضرت امام ربانی قدس سره در مکتوبات و نیز در رساله
نو رفض رو افض برین مطلب تصریح کرده است و ابن حجر مکی در صواعق محرقه نیز اصحاب را همگی اصحاب جنت و اهل
بهشت گفته و بدین آیات استدلال نموده و به قول ابن حزم تایید نموده که ایشان نیز همگی را اهل جنت گفته و این
آیات را دلایل قاطعه برین مطلب نموده پس همه ایشان مبشر بالجنة خصوصاً خلفاء ثلثه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
کمال تعظیم و توقیر ایشان را می داشته و در ستر قضاء ایشان علیهم الرضوان میکوشیده و احادیث که لفظاً اگر
اخبار احاد است لیکن معنی متواتر است بسیار در شان این بزرگواران وارد شده که حق سبحانه تعالی محبوبان ایشان
بودند مادام الحیوة طریقه محمدیه را صلوات الله وسلامه علی صاحبها قدماً بقدم طاً اثراً باثر اثر نموده اند و قدر سر موی تجاوز
ازین طریقه انیقه ازین ذوات شریفه منقول نشده و این آیات کریمه عام اند همگی اصحاب را اگرچه بعضی علماء اصحاب
را که یک مجلس با آنسرور نشسته اند یا برای غرض جزئی به صحبت شریف مشرف گشته اند از عموم این مناقب
و فضایل و شمایل که درین آیات بینات برای اصحاب رضی الله تعالی علیهم ثابت شده بیرون میکنند و صاحب
صواعق محرقه رحمه الله علیه فرموده والقول بالتعمیم هو الذی صرح به الجمهور یعنی مراد درین آیات جمیع اصحاب اند اگر
چه صحبت یکساعت باشد و خلاف خاص بلا زمان علی الدوام آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نیست و این تعمیم را
خصم که روافض باشند نیز قایل است و علماء ماوراء النهر رحمهم الله تعالی میفرمایند که احادیث بسیار در حق اصحاب خصوصاً
خلفاء ثلثه وارد شده و جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقتضای کریمه وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی بموجب وحی است شیعه که مذمت ایشان میکنند مخالفت وحی است و مخالفت وحی کفر است ولیت
شعری چرا تعرض بدین آیات سابقه نفرموده اند و مخالفت وحی جلی متلو را موجب کفر نموده اند و تعرض به صحابه
خفی [illegible] نموده اند و موجب کفر شیعه مخالفت این وحی را فرموده و شیعه در جواب علماء ماوراء النهر سبحه
به همین آیه کریمه استدلال بر کفر خلفاء ثلثه میکنند و از عموم آیات سابقه و از مناقب که به اخبار صحاح ثابت است
ثابت شده ایشان را و کثیر اصحاب را بیرون میکنند به غصب خلافت از مفترض الطاعه همگی را بیرون مینمایند پس

علماوراء النهر

عذر روافض در عموم این آیات اصحاب را غیر از تخصیص خلفاء ثلثه و سایر صحابه رضی الله تعالی عنهم به اسباب و
دلایل موجبه کفر بزعم فاسد آنها از عموم آیات و اخبار چیزی دیگر نیست یعنی عموم آیات و اخبار برای همه اصحاب
مسلم و از ابتداء وقت النزول مادام حیوة النبی صلی الله علیه وسلم و بعد از وفات موجبات کفر از آنها صادر یافته
از عموم آیات بهم تخصیص یافتند و بیرون شدند پس اولاً بیان اسباب کفر را که آنها بزعم خود تقریر نموده اند بیان باید
کرد بعد از آن دفع آن اسباب ثانیاً باید کرده شود تا آیات و اخبار بر عموم باقی بماند و مناقب و فضایل این بزرگواران
بر ثبوت خود در حق آنها مانده باشد و کفر روافض از انکار هر یکی ازین آیات و اخبار متواتره المعنی ظاهر و هویدا
گردد و اسباب کفر که در میان آنها شهرت دارد و به زعم فاسد آنها براهین قطعیه است چهار است اول غصب
خلافت است از مفترض الطاعه که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه باشد دوم تخلف آنها از جیش اسامه که سید عالم صلی الله علیه وسلم
فرموده که جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه سیم اخراج مروان که سید عالم صلی الله علیه وسلم از
مدینه طیبه اخراج فرموده و بعد از رحلت او صلی الله علیه وسلم از دار دنیا عثمان رضی الله تعالی عنه در وقت خلافت خود
تخلف
فعل او علیه الصلوة والسلام نموده در مدینه طیبه در آورد چهارم مقدمه طلب قرطاس است که در مرض موت
فرموده که ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده و صحابی که در آن مجمع حاضر بودند اختلاف کردند
بعضی گفتند بیارید قرطاس را بعضی گفتند که حاجت به قرطاس نیست حسبنا کتاب الله تعالی قال الله تعالی الیوم
اکملت لکم دینکم چون که اختلاف بسیار شد و اصوات مرتفع گشت فرمود صلی الله علیه وسلم که قوموا
عنی و این منع قرطاس که رئیس طایفه مانعین امیر المؤمنین عمر بود رضی الله تعالی عنه تخلف است از امر
رسول الله صلی الله علیه وسلم و بنا بر آنکه جمیع افعال و اقوال آنسرور صلی الله علیه وسلم منسوب به وحی میباشد
بدلیل کریمه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی تخلف از قول و فعل آن سرور صلی
الله علیه وعلی آله وسلم تخلف از وحی است و بزعم شما تخلف وحی کفر است که بدین کریمه بر کفر طایفه
شیعه استدلال گرفته بودید و این دلیل بعینه بر کفر شما که اهل سنت میباشید قائم است چونکه این فقیر

عقیده

در اول کتاب التزام نموده بودم که کتاب مشتمل بر سه فصل خواهد بود اول در فضایل اصحاب رضی الله عنهم و فصل دویم
در بیان عقاید فاسده این طایفه و این مبحث از قبیل بیان عقاید فاسده بود تعلق به فصل ثانی دارد درینجا
بواسطه مناسبت مبحث فضایل ثبت شد و تفصیل این مبحث و دفع شبهه و اهیه آنها محول به فصل دویم است اما
همین قدر درینجا ضرور است که گفته شود که این آیات که سابقاً ذکر یافته بطریق قطع و یقین دال است بر حسن خاتمه این
بزرگواران علیهم الرضوان و بر عظمت و جلالت ایشان رضی الله عنهم در دارین و بر بودن همگی آنها اهل جنت و آنچه
در کتب علم کلام مذکور است که شهادت بهشت را بغیر عشره مبشره و فاطمه و حسنین رضی الله تعالی عنهم نباید داد
بلکه جایز نیست مراد آن است که به شخص معین شهادت نباید داد که از اهل جنت است و اینجا شهادت بر بهشتی
بودن جماعت اصحاب است زیرا که جایز است که کسی شهادت بدهد که مومنان بهشتیاند و شهادت به شخص معین
جایز نیست اگر گفته شود پس فرق در میان اصحاب و سایر مومنان نماند میگوییم که فرق است که شهادت جنت بر
شخص معین از مومنان جایز نیست بر جماعت معین از آنها هم جایز نیست بخلاف اصحاب که بر جماعت معین
از آنها مثل جماعت مهاجرین و جماعت انصار و جماعت من بعدهم جایز است و این اسباب اربعه سوء خاتمه را که
شما بیان نمودید احادیث احاد غیر معلوم الصحة میباشد و احتمال دارد که بطریق اجتهاد فرموده باشد و غیر ازین
احتمالات بسیار است که در فصل دویم ایراد خواهد یافت چگونه معارضه و مقاومه این آنها را به آن قطعیات
متصور میشود چگونه باوجود این قطعیات عاقل این اسباب را بر ظاهر حمل نماید بر تقدیر صحت آنها اول باید در
صحت آنها بحث شود بعد از تسلیم صحت در مقدمه قرطاس گفته میشود که البته امر ایتونی بطریق مشورت
باشد و الا ترک مامور به از آنسرور صلی الله علیه وسلم چگونه متصور می شود باوجود که حق تعالی میفرماید یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر یک حکمی از احکام خداوندی جل شانه
که مامور به تبلیغ آن شده نرسانی و تبلیغ نکنی حکم آن دارد که هیچ حکمی را از احکام تبلیغ نکرده باشی با وجود این
تهدید بزرگ تبلیغ حکمی از احکام از جناب ایشان امر محال است و تخلف از جیش اسامه رضی الله عنه جایز است که

مقید

مقید بحیوة شریف سید عالم صلی الله علیه وسلم باشد یا مقید بعدم ضرورت باشد در تخلف بعض صحابه ضرورت
بود که مدینه طیبه خالی میماند و خوف آن بود که اعداء دین بر مدینه طیبه هجوم آورده باشند و بسیار از اقوال
و افعال آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام از وحی نبوده بلکه از اجتهاد بوده از این جهت بعضی افعال و اقوال او علیه السلام
موجب عتاب گردیده مثل ما کان لنبی ان یکون له اسری الایه و یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک الایه و مثال
دیگر فی اقوال بسیار حال افعال معنی قوله سبحانه وما ینطق عن الهوی و ما بعده ناطقه بالقرآن عن الهوی و انواع مروان
نیز جایز است که بطریق اجتهاد باشد و مقید بوقت باشد و الا اگر به وحی بودی اجله اصحاب رضی الله تعالی عنهم
حاضر بودند مانع میشدند و موعظه می نمودند که بر چنین مقدمه که موجب مخالفت وحی باشد اقدام ننماید و اگر
منع از اصحاب ایشان را رضی الله تعالی عنهم صادر شده البته منقول میشد لتوفر الدواعی و وجه مقدمه
تخلف مفترض الطاعه است ذیل طویل دارد ان شاء الله تعالی در فصل دویم ضم نموده خواهد شد چونکه از آیات
که در فضایل اصحاب رضی الله تعالی بطریق تنصیص و تصریح و توضیح وارد شده بود فراغ آمد اکنون آیات
لا تعد و لا تحصی در بیان فضایل و شمایل این بزرگواران علیهم الرضوان نازل شده سوره مبارکه انا
فتحنا از اول تا آخر در مناقب ایشان علیهم الرضوان است و سوره آل عمران چند موضع در مناقب
ایشان است و غیر آن در سوره دیگر هر طالب علمی که ادنی فطنت و سلوک اسالیب کلام داشته باشد
و مطالعه آیات قرانی و بینات فرقانی بکند چندین مناقب و فضایل و شمایل برای این بزرگواران علیهم الرضوان
استنباط خواهد نمود که احصاء آن متعسر خواهد بود و احادیث صحیحه از صحاح سته که در مناقب و شمایل
این بزرگواران وارد شده درین رساله وارد خواهد شد منها ما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر امتی
قرنی ثم الذین یلونهم متفق علیه این حدیث شریف اگرچه بحسب لفظ از احاد است لیکن بحسب معنی متواتر است
معنی حدیث شریف چنین است که سید عالم صلی الله علیه وسلم میفرماید که بهترین امت من اهل قرن من است
یعنی کسانی که در زمانه حیوة من است و در صحبت اسلام به صحبت من مشرف شده اند و بعد از اهل

این قرن بهترین امت اناننده که به صحبت اصحاب من مشرف شده اند کر انانرا تابعین میفرمایند
و در بعض روایات خیریت قرن ثالث هم وارد شده که انانرا تبع تابعین مینامند سید عالم صلی الله علیه
برا اهل این دو قرن بلکه سه قرن شهادت داده که عدولند و صالحانند و مطیعانند غبار عصیان را
به ذیل عصمت آنها هیچ وجه تطرق نخواهد بود و هر گز آلود کی مخالفت طریقه انیقه سید المرسلین صلی الله علیه و
علی آله و صحابه دامن کبرای این بزرگواران از هیچ ممر نخواهد بود بنا بر زعم روافض قرن اول همگی مرتد میباشند
دقرنین اخیرین ابتداء کافر میباشند کر هر سه قرن بزعم انها یا غاصب امامت از معرض الطائفه
میباشند و یا راضی به غصب میباشند پس انانکه صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و سلم انها را خیر امت را
فرموده اند بزعم غابه آنها باید شر امت باشند پس مذهب روافض نیست مگر محاربه با صاحب
شریعت صلی الله علیه و علی آله و سلم فاذنوا بحرب من الله و رسوله و منها ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تمس
النار من رآنی او رأی من رآنی میفرماید سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم که مساس نخواهد کرد آتش دوزخ یعنی
داخل نخواهد شد در دوزخ مسلمانیکه مرا دیده یا دیده آنکس را که مرا دیده درین حدیث شریف صحابه و تابعین را
رضی الله تعالی عنهم بشارت به نجات از دوزخ داده و این بشارت بشارت است به دخول جنت اذ لا منزلة بین
المنزلتین و منها ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من آذاهم فقد آذانی و من آذانی
فقد آذی الله و من آذی الله فیوشک ان یاخذه رواه الترمذی میفرماید که بترسید از خدای و بترسید از خدا جل و علا شانه
در حق اصحاب و یاران من یعنی آنها را یاد نکنید به بدی و یاد نکنید ایشانرا جز بتعظیم و توقیر و باید کرد ادا
کنید حق صحبت ایشانرا با من و نگیرید ایشانرا هدف و نشانه تیر طعن بعد از رحلت من از دار دنیا یعنی مینداز ید
بجانب ایشان تیرهای دشنام و عیوب و لعن و طعن را زیرا که ایشان بواسطه صحبت من به تزکیه نفوس
تحلیه یافته اند و از فواید و رذایل تخلیه پس ذوات شریفه ایشان بواسطه این صحبت منبع خیرات

و من آذی الله

و دوان

و معدن برکات گردیده و از اهلیت شرور رذیله بر وان لیکن پس هر که دوست میدارد ایشانرا بدوستی من
دوست میدارد ایشانرا و کسی که دشمن میدارد ایشانرا بدشمنی من دشمن میدارد ایشانرا یعنی
محبت ایشان مستلزم است محبت من است و بغض ایشان بسبب بغض من است و متصور نیست انفکاک
در میان این دو محبت و این دو بغض بلکه هر یکی مستلزم دیگر است و در میان آنها ملازمه کلیه است
و هر که ایذا نمود ایشانرا یعنی رنجانید ایشانرا پس به تحقیق رنجانید مرا و کسی که رنجانید خدارا
نزدیک است که بگیرد او را خدای تعالی جل و علا شانه بعقوبت دنیا و آخرت و به رسوائی روز محشر در محضر عام
باید کرد
و بشنو از این حدیث شریف تامل نمود تا معلوم شود که در حق اصحاب آن سرور صلی الله علیه و علیهم بکدام حد ترقی
دارد که در صدد شریف صیغه تحذیر آورده و تخویف و تحذیر مکرر فرموده از طعن ایشان علیهم الرضوان و محبت
و دوستی ایشان را و بغض و دشمنی ایشان را به دوستی و دشمنی خود مربوط فرموده و هر دو را استلزام بلکه بکر
نموده بلکه به مرتبه اتحاد رسانیده و رنج ایشان را موجب رنج خود فرموده تا به ایذاء جناب حضرت
خداوند عالم جل و علا شانه رسانیده و عاقبت آن را عقاب به داین فرموده وای بر حال کسی که بغض و دشمنی این
بزرگوان را معتقد خود گردانیده و تکفیر این بزرگوان را مذهب خود نموده و طعن و لعن این بزرگواران را
ورد زبان خود ساخته و آن را به اعتقاد فاسد خود در ثواب فاضلتر از تسبیح و تهلیل میدانند بلکه مسقط
فرایض میدانند که هر که لعن این بزرگوارانرا ورد سازد برانکس نماز فرض نیست این ورد قایم مقام صلوة
میگردد وای وهزار وای بر حال آنکسی که با وجود اطلاع بر این مذهب که طایفه روافض دارد و قبایح این
اعتقاد را دانسته و به اختیار و رغبت با آنها مجالست و مصاحبت مینماید و با وجود این اعتقاد فاسد این
طایفه را در زمره مسلمانان میشمرد و هر گز اندیشه قمع و قلع آنها در خاطر او خطور نمیکند و حمیت اسلام
باعث او نمیگردد که همت خود را صرف جهاد این طایفه اهل فساد و اهل عناد نماید و شب و روز بقدر وسع
در پی تدبیر قطع دابر آنها باشد و منها ما روی ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال احفظونی

مراد هر که رنجانید مرا پس به تحقیق رنجانید خدا

فی اصحابی من حفظنی فی اصحابی کان علیه من الله حافظ و من لم یحفظنی فی اصحابی تخلی الله
عنه و من تخلی الله عنه یوشک ان یاخذه میفرماید و خطاب میکند به امت خود که نگاه
دارید حرمت مرا و عزت مرا و عظمت مرا در عزت و حرمت و عظمت اصحاب من یعنی
هرگاه حرمت ایشان علیهم الرضوان را بجا آوردید و حق حرمت ایشانرا ادا نمودید حرمت
من را بجا آورده باشید و حق حرمت من را ادا نموده باشید و حرمت من بدون حرمت ایشان
علیهم الرضوان هیچ اعتبار ندارد بلکه در حقیقت اهانت است زیرا که حقیقت محبت و عزت محبوب آن است
که متجاوز به محبوبان و منسوبان محبوب گردیده باشد باید که محبت منسوب محبوب را به هر نسبتی که باشد
و به هر وجه که باشد سوای نسبت بغض و عداوت دوست که آن در حقیقت قطع نسبت محبوب داشته
باشد و دوستان دوست را دوست داشته گرآیه ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله دلیل قاطع بر این معنی است
که حق سبحانه تعالی محبت خود را به متابعت محبوب خود ربط فرموده و متابعت محبوب خود را سبب محبوبیت
تابعان محبوب خود فرموده و کسی که حرمت من را در اصحاب من رعایت نمود و بجا آورد از جانب خدا جل و علا شانه
حافظی برای وی مقرر خواهد شد الی ابد الاباد که وی را از جمیع عقوبات دنیا و آخرت محفوظ دارد و هر که حرمت مرا
در حرمت اصحاب من نگاه ندارد و رعایت ننماید بلکه تنها به حرمت من کفایت نماید حق سبحانه تعالی او را به
خود واگذارد و حافظی از جانب او تعالی برای او مقرر نخواهد شد و هر که بخود واگذاشته شد البته گرفتار عقوبت
ابدی خواهد شد و منها ما قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم ما من احد من اصحابی یموت بارض الا بعث
قائدا و نورا لهم یوم القیمة رواه الترمذی سید عالم صلی الله علیه و سلم میفرماید که هیچ یکی از اصحاب من نخواهد مرد
در زمینی از زمینها مگر که مبعوث خواهد شد باین صفت که قاید و پیشرو خواهد بود سایر مهاجرین را
به سوی محشر و نور و روشنی خواهد بود مر آنها را در روز قیامت و درین حدیث شریف نیز شهادت بر
حسن خاتمه جمیع اصحاب ثابت و صریح است و منها ما روی عن انس رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

دوست هم

قال اذا اراد

قال اذا اراد الله برجل من امتی خیرا القی حب اصحابی فی قلبه سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم میفرماید
که چون که حق سبحانه و تعالی اراده خیر در حق کسی داشته باشد محبت اصحاب من را رضی الله تعالی عنهم در دل او
قرار میدهد و او محب این بزرگواران میگرداند و منها ما روی عن جابر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان الله اختار اصحابی علی العالمین سوی النبیین و المرسلین و اختار لی من اصحابی اربعة ابابکر و عمر و عثمان و
علیا فجعلهم خیر اصحابی و فی اصحابی کلهم خیر و اختار امتی علی سایر الامم میفرماید سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم که حق جل
جل و علا شانه برگزیده و فضیلت داده اصحاب من را بر جمیع عالمیان سوای انبیا و رسل و برگزیده برای من از جمیع
اصحاب چهار نفر را ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم این چهار را بهترین فضیلت داده بر جمیع اصحاب رضوان الله علیهم
و در اصحاب من بتمامی خیرات انگشت شر و بدی بر یکی از آنها گذاشته نمیشود و امت جابت من را برگزیده بر جمیع امم
و منها ما روی عن انس رضی الله عنه انی لارجو لامتی بحبهم ابی بکر و عمر ما ارجو بالقول لا اله الا الله یعنی امید دارم من از خدا تعالی
به سبب محبت و دوستی ابوبکر و عمر برای امت خود آنقدر که امید دارم بسبب قول لا اله الا الله ازین حدیث شریف معلوم
می شود تسویه میان توحید و محبت اصحاب و دلیل بر این آنست که کلمه لا اله الا الله بدون انضمام محمد رسول الله نافع نیست
پس محبت آن سرور صلی الله علیه و علیهم مشعر ایمان به رسالت آن سرور است صلی الله علیه و علی آله و سلم پس معلوم شد که توحید و تبلیغ با
هم جمع نمیشود تا محبت اصحاب رضی الله عنهم نباشد و محمد رسول الله صادق نمی آید تا محبت اصحاب رضوان الله تعالی علیهم نباشد
زیرا که هر کسی که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را رسول داند و اعتقاد کند او صلی الله علیه و علی آله و سلم رسول خدا است محبت
ایشان علیه و علی آله الصلوة و السلام بر وی واجب میشود و از لوازم این محبت محبت دوستان و یاران ایشان است
صلی الله علیه و علیهم پس تا محبت اصحاب رضی الله عنهم نباشد ایمان به تبلیغ حاصل نمیشود و بواسطه این محبت توحید و
تبلیغ هر دو تمام و کمال می انجامد و محبت این دو بزرگوار اشارت به محبت جمیع اصحاب است علی قدر التفاوت
فی الدرجات و آیات و احادیث در فضایل و مناقب اصحاب رضوان الله علیهم بسیار است از حد احصا بیرون است
و لیکن این رساله را بطریق استعجال و اختصار بنا نموده ام و مقصود اصلی درین رساله اثبات کفر و وجوب قتال و جهاد

و استحلال او استرقاق اموال روافض بوده در بیان مناقب اصحاب رضی الله تعالی عنهم بهمین قدر از آیات و احادیث
اکتفا نموده شد کسی که ادنی بصارت دارد ازین آیات بینات و احادیث شریفه علو درجات این بزرگواران را معلوم خواهد
نمود و محتاج به زیاده ازین نخواهد شد که القلیل المورخ الکثیر مشت نمونه خروار است

فصل دوم

در بیان عقاید فاسده این طایفه شقیه است **از جمله عقاید فاسده** آنها که موجب کفر و ضلال آنها شده این است
که امیر المومنین علی رضی الله عنه مفترض الطاعه میدانند بنا بر آنکه خلیفه برحق بعد از سید مطلق صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان است علیه الرحمه والرضوان و خلیفه حکم منوب میدهند پس جمیع منازل و مراتب که برای منوب ثابت
باشد برای نایب نیز ثابت باید باشد و منوب که سید عالم است صلی الله علیه و آله و سلم مفترض الطاعه است پس ایشان
علیه الرحمه والرضوان نیز مفترض الطاعه است و معنی مفترض الطاعه باصطلاح این طایفه آنست که از اطاعه و فرمان
برداری او هیچکس از امت سر نه پیچد و همگی محکوم او باشد و امر و نهی او بدون تامل نافذ باشد و هیچکس را خلاف
او چاره نباشد و اجتهاد هیچکس در مقابله حکم او اعتبار نداشته باشد و حکم و حال او حکم و حال آنسرور است صلی الله علیه و سلم
و انکار از استحقاق خلافت او در این واسطه حکم انکار از نبوت آنسرور علیه و علی آله الصلوة میدهند پس هر که بجز وی
بعد از آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه شده غصب کرده منصب امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه و حکم خلاف او
شده پس به زعم فاسد این طایفه خلیفه غاصب کافر است و هر که به خلافت او رضا داده و هر که با این خلیفه بیعت
کرده نیز کافر است و هر که این بیعت را امر مستحسن میدانند و حق میشمرد و به بطلان آن قایل نباشد نیز کافر است
پس خلفاء ثلثه علیهم الرضوان والرحمه با تابعان و بیعت کنندگان آنها بلکه همه دوستان و راضیان به امامت
آنها الی یوم القیام بزعم این طایفه کافرند از نجات که از اصحاب غیر از علی و حسنین و مقداد بن اسود و
سلمان فارسی رضی الله تعالی عنهم مسلمان نمیدانند چنانکه در کتب معتبره آنها مذکور است و در عمار بن یاسر
اختلاف دارند بعضی حکم بکفر او کرده اند و بعضی مسلمان میدانند و در اثبات خلافت ایشان علیهم الرحمه
والرضوان شبهات و متمسکات در کتب خود بسیار ذکر نموده اند و عمده آنها بزعم فاسد آنها سه دلیل است که

یکی

کریمه انما ولیکم الله و رسوله الآیة و حدیث منزلت و حدیث غدیر خم هر سه شبهه را درین رساله تقریر نموده و در
دفع آنها میکوشم بنحوی که هر زکی و غبی بداند که استدلال به این شبه محض وهم است حقیقت ندارد
وجه استدلال آنها بکریمه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و
یؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی ولی شما خدا است جل و علا شانه و رسول او تعالی و کسانی که ایمان
آورده اند و بر پای میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالی که رکوع کننده گان باشند آنست که
میگویند که ولی درین مقام یا بمعنی محب و یا ناصر و یا اولی بالتصرف والمدبر فی امور الناس خواهد بود
و معنی دیگر که محقق و مستحق است درینجا احتمال ندارد و چونکه باتفاق مفسرین این آیه در حق امیر المومنین
علی رضی الله تعالی نازل شده پس بعد از رسول خدا جل و علا شانه صلی الله علیه و علی آله و سلم امیر المومنین علی ولی
خواهد بود و واجب و لازم است که ولی درین آیه بمعنی اولی بالتصرف باشد و بمعنی محب و ناصر نباشد
چراکه ولی بمعنی محب و ناصر حصر نیست در امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه بلکه مومنین همگی محبان و ناصرین
یکدیگرند بدلیل قوله تعالی والمومنون بعضهم اولیاء بعض یعنی مومنان همگی بعض آنها محبان و ناصران
بعض دیگر از آنها است و نه حصر است در موصوفین بدین صفات که در آیه کریمه ذکر شده پس چاره نیست
از آنکه مراد از ولی اولی بالتصرف باشد چنانچه گفته میشود که فلان ولی صغیر است یعنی اولی بالتصرف است
در نفس صغیر و مال صغیر و چونکه موصوف باین صفات غیر از امیر المومنین علی کسی نبود چنانچه روایت شده
که امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه در نماز استاده بود در حالت رکوع سایلی از وی سوال کرد انگشتری را از
انگشت مبارک خود ترح فرموده به سایل داد و این آیه شریفه در شان ایشان علیه الرحمه والرضوان نازل شده
پس اولی بالتصرف بعد از آنسرور صلی الله علیه و سلم ایشان است علیه الرحمه والرضوان و معنی اولی بالتصرف در امور الناس
حاصل نمیباشد مگر در خلیفه و نایب آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام پس معلوم شد که امیر المومنین علی کرم الله
خلیفه برحق است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و دیگری نیست ما جاهنا اهل سنت را [illegible]

عظمه و عزه و کرامه در جواب این استدلال میگوییم که ولی درین آیه کریمه بمعنی اولی بالتصرف نیست بلکه بمعنی
محب و ناصر است و برین مطلب پنج دلیل داریم اول آنکه قبل ازین آیه کریمه نهی از محبت و نصرت یهود
و نصاری واقع شده و هو قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء
بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید
مگیرید یهود و نصاری را دوستان و ناصران خود بعضی آنها دوست و ناصر بعض دیگر است و هر که از شما با آنها
دوستی کند پس بدرستی آنکس در حقیقت از آنها است و در زمره ایشان شمرده میشود و حشر او با آنها خواهد بود
که سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم فرموده که المرء مع من احب یعنی حشر هر کس همراه محبوب خود خواهد بود و بعد
ازین آیه مدح کسی که محبت بخدا جل و علا شانه و برسول او تعالی و بجماعت مومنین ورزیده باشد واقع شده
و هو قوله تعالی و من یتول الله و رسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون یعنی کسی که
محب و ناصر خود خدا را جل و علا شانه و رسول او تعالی را و مومنان را گرفته باشد و بر اینها اعتماد کند بواسطه
این دوستی حزب الله میشود و عاقبت حزب الله غلبه و ظفر بر خصم است هرگاه که ولایت در ماقبل و
مابعد این کریمه بمعنی محبت و نصرت است درین آیه نیز البته بمعنی محبت و نصرت باید باشد تا هر سه آیه باهم
مناسب باشد و از هم منفصل نشود دلیل دوم آنکه کلمه انما از برای حصر وضع شده یعنی غیر از موصوفین باین
صفات را ولی نگیرید یعنی غیر از اینها برای شما باید ولی نباشد و ولایت غیر از شما منفی باید باشد و نفی آن
چیزی که در آن تردد و نزاع واقع شده باشد معقول است و نفی آن چیزی که هرگز به خیال و وهم هیچکس خطور نکرده
باشد البته غیر معقول است چنانکه زید مشهور است بجود و سخاوت باشد و مردم عمرو را درین صفت با او شریک
میدانند یا موصوف باین صفت عمرو را میدانند نه زید را یا متردد باشند درین که موصوف باین صفت
زید است یا عمرو و به یقین میدانند که یکی ازین دو نفر موصوف باین صفت میباشد درینجا احتیاج
به نفی باین صفت از عمرو میباشد و این صفت را منحصر در زید باید کرد که در نفس الامر برای زید ثابت است

و عمرو در

و عمرو در نفس الامر باین صفت موصوف نیست و میگویند انما الجواد والسخی زید یعنی جود و سخاوت حصر است در
زید تجاوز بعمرو نکرده پس درین آیه شریفه نیز حصر از آن نفی امری باشد که مردم در آن امر متردد باشند و در وقت
نزول این آیه کریمه دفع آن تردد کرده باشد و حصر خلافت را از خلفاء ثلثه نفی و منع باشد در حق امیر المومنین
علی نموده باشد و خلافت را از خلفاء ثلثه نفی فرموده باشد بلکه بنا بر اقتضاء بشریت بعضی از اصحاب رضوان الله تعالی
علیهم آنچه حق دوستی و محبت بجناب حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه از وجه که میشاید و میباید شاید
بجا نیاورده باشند و مردم درین محبت تردد داشته اگر مراد از والذین امنوا جناب علی کرم الله وجهه باشد حصر از
برای دفع این تردد باشد یعنی محبت شما حصر برین سه باشد که خدا و رسول او تعالی و علی کرم الله وجهه است
و این حصر در جناب علی کرم الله وجهه حقیقی نباشد بلکه اضافی باشد نظر بآنها که نفی کرده محبت آنها را با محبت
در محبت خدا جل و علا شانه و محبت رسول صلی الله علیه و علی آله و سلم داخل است و ذکر امیر المومنین علی رضی الله عنه تخصیص
بعد تعمیم است یا از برای مبالغه و اهتمام بشان حضرت علی باشد پس لازم نمی آید ازین حصر که بدیگری از
اصحاب رضی الله تعالی عنهم دوستی کرده نشود و چونکه حق سبحانه و تعالی نفی فرمود از دوستی و یاری خدا جل و علا شانه
یهود و نصاری پس حصر فرمود دوستی و یاری را در دوستی و یاری که خدا جل و علا شانه و رسول او تعالی صلی الله علیه و علی آله و سلم
و مومنان موصوف بصفات مذکوره در آیه کریمه و بعد ازین مدح فرمود این دوستی و یاری را و فرمود که
این دوستی و یاری موجب غلبه و ظفر است بر دشمنان دین و ازینجا معلوم شد که مراد از والذین امنوا
تنها امیر المومنین علی کرم الله وجهه نیست بلکه مراد هر مومن است که موصوف باین صفات باشد و بر
این تقدیر که ولی بمعنی ناصر و محب شود آیه اولی و ثانیه و ثالثه با همدیگر مربوط میگردد و مناسبت پیدا
میکنند و بر تقدیری که ولی بمعنی اولی بالتصرف شود لازم می آید که امیر المومنین علی در وقت نزول الآیه
امام باشد و متصرف در امور دنیا و دین باشد در حال حیوة آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم و این مذهب
روافض امامت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بعد از رحلت سید عالم است صلی الله علیه و علی آله و سلم دلیل

[2] تردد در خلافت خلفاء ثلثه رضی الله عنهم نبوده که حصر در این آیه کریمه صحیح

اصحاب [3]

[2] آیتهای مذکوره از همدیگر قطع میشود و مناسبت برطرف میشود و دلیل سیم آنکه ولی اگر بمعنی اولی بالتصرف شود صحیح

آنکه اگر مراد از والذین امنوا امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه باشد و ولی بمعنی اولی بالتصرف باشد پس معنی آیهٔ
کریمه چنین میشود که اولی بالتصرف در امور دنیا و دین مسلمانان خدا جل و علا شانه و رسول او تعالی صلی الله علیه و آله و سلم
و علی کرم الله وجهه است و ولی در حق هر سه یک لفظ ذکر شده پس مراد از ولی معنی حقیقی ولی باشد که فی الحال
سه اولی بالتصرف باشند و این معنی در حق امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه درست نمیشود زیرا که ایشان علیه الرحمة
والرضوان فی الحال بعد از حلت برزعم روافض اولی بالتصرف است و اگر مراد از ولی معنی مجازی باشد که فی المآل در سه اولی
بالتصرف است در حق خدا جل و علا شانه و رسول و رسول او تعالی صلی الله علیه و آله و سلم درست نمیشود زیرا که هر دو فی الحال
اولی بالتصرف‌اند لا فی المآل و اگر در حق خدا جل و علا شانه و رسول او تعالی فی الحال مراد باشد و در حق علی کرم الله وجهه
فی المآل مراد باشد جمع در میان حقیقة و مجاز می آید و این جمع در نزد جمیع علماء درست نیست پس لازم آمد که
مراد از ولی محب و ناصر باشد که در حق هر سه فی الحال است و دلیل بر نجم الثالث که درین آیه کریمه صفت صیغهٔ
جمع ذکر شده پس چگونه مراد از و تنها امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میشود بلکه مراد از ان هر مؤمنی که موصوف باین صفات
باید باشد و نزول آیهٔ کریمه که در شان ایشان است علیه الرحمة والرضوان منافی این معنی نیست جایز است که مورد
خاص باشد و مفهوم عام اعتبار عموم مفهوم راست نه خصوص مورد را چنانچه خطابات قرآن شریف و احادیث
شریفه بسیار از ان ازین قبیل است و انحصار این صفات در امیر المؤمنین رضی الله عنه بر تقدیر لیست که واو در
وهم راکعون حالیه باشد و عاطفه نباشد و مراد از رکوع معنی شرعی باشد که رکن صلوة است جایز است که واو
عاطفه باشد یعنی دوست و یار شما آن گذاران باشند که نماز آنها رکوع داشته باشد نه چون یهود و انصاری
که نماز آنها رکوع ندارد و جایز است که مراد از رکوع خضوع باشد یعنی صدقه میدهند با خضوع و فروتنی نه بطریق
تکبر و تجبر و استعلاء و منت بر فقیر که بکریمه لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی عمل نموده باشد و دلیل دویم
روافض حدیث منزلت است و آن قول سید عالم است صلی الله علیه و آله و سلم در حین خروج غزوهٔ تبوک
مر علی را رضی الله عنه که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی

فرمود

فرمود سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مر علی را رضی الله تعالی عنه که تو را نسبت به من به منزلهٔ هارون است از موسی
وجه استدلال روافض باین حدیث این است که منزله درین حدیث مضاف به هارون شده و قاعده در اضافه
آن است که چون فرد معین از افراد مضاف عهد سابقا مذکور نشده باشد اضافه اشارت بر آن فرد معین کرده شود
باید مضاف عام شود جمیع افراد خود را پس مضمون حدیث شریف آنست که جمیع مراتب و منازل هارون علیه السلام که
از موسی بوده برای علی کرم الله وجهه ثابت است سوای نبوت و استثناء نبوت نیز دلیل عموم است و یکی از منازل
هارون علیه السلام این بود که اگر بعد از موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام زنده میماند خلیفه میبود مر ایشان را
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و متصرف در امور عامه و مفترض الطاعة زیرا که خلافتی که برای ایشان در حیوة موسی علی نبینا
و علیهما الصلوة والسلام در حین رفتن موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام به طور ثابت بوده به قول موسی علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین یعنی فرمود موسی برادر خود هارون را علی نبینا
و علیهما الصلوة والسلام که خلیفهٔ من باش در قوم من و به صلاح و مصلحت راه رو و پیروی مکن راه مفسدان را یا
وجود مرتبهٔ نبوت مناسب و لایق نیست که زوال یابد به وفات حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام زیرا که
عزل موجب نقص و نفرة است که لایق به منصب نبوت نیست و چونکه مرتبهٔ نبوت در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
منتفی بوده پس تصرف او بعد از رحلت آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم البته بطریق خلافت خواهد بود پس معلوم شد که ایشان
رضی الله تعالی عنه بعد از رحلت آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه است و جواب این استدلال آن است که این حدیث متواتر
قطعی نیست بلکه خبر واحد است ظنی و دلیل ظنی به مذهب روافض در مسئله امامت معتبر نیست زیرا که مسئله
امامت را روافض از عقاید اسلامیه میدانند پس دلایل این مسئله البته قطعیه یقینیه میباید باشد و دیگر میگوییم که
اضافه به علم یعنی بسوی نام لازم نیست که افادهٔ عموم کند بلکه افادهٔ اطلاق میکند در صورتی که اشارت به معهود
معین نباشد چنانچه کسی بگوید که جا و تی غلام زید اگر غلام معین معهود و سابقا ذکر یافته باشد همان غلام مراد خواهد
بود و اگر سابقا هیچ غلام ذکر نیافته باشد غلام مطلق یعنی یک غلامی از غلامها مراد خواهد بود و مفهوم این

کلام غلامی از غلامهای زید میشود چنانچه این معنی در نزد غبی و ذکی ظاهر و هویداست پس مراد از منزله هارون
یک منزله از منازل هارون میباشد و جایز است که آن منزله خلافت هارون باشد در حین حیوة موسی علی نبینا
و علیهما الصلوة والسلام در وقت توجه ایشان علیه السلام به طور و مثل این منزله را سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
در حین توجه به غزوهٔ تبوک برای امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مقرر فرمود ایشان را علیه الرحمة والرضوان بر مدینه
خلیفه به خلافت مشرف ساخت و آنچه از کتب تواریخ و احادیث صحاح معلوم میشود همین معنی است که چون سید
صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را علیه الرحمة والرضوان بخلافت مدینه مقرر فرمود این معنی بر خاطر مبارک ایشان علیه الرحمة
والرضوان گران افتاد و خود را که از شمار خوالف باشند قبیح دانست و در نقیصه لا یستوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم داخل شدن را عار دانست و بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
عرض کرد که من را در خوالف متخلف میفرمایند ایشان علیه و علی آله الصلوة والسلام از برای تسلی قلب
ایشان علیه الرحمة والرضوان فرمود که تو راضی نیستی که تو نسبت به من به منزله هارون باشی از موسی
علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام که در حین توجه بسوی طور خلیفه خود نموده من نیز ترا در حین توجه خود به این غزوه
ترا خلیفه خود نمودیم بعد از ان ایشان علیه الرحمة والرضوان به تخلف از آنسرور راضی گردید و چگونه منازل عموم داده
میکنند که یکی از منازل هارون علیه السلام اخوة فی النسب بود و آن در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه منتفی است
و به خروج این منزله حدیث شریف عام مخصوص البعض میشود و آن دلیل ظنی است در نزد روافض در مسئله امامت
اعتبار ندارد و اگر عموم مسلم هم شود منزله هارون علیه السلام تصرف بطریق نیابت نبود چنانچه مقتضی امامت است
بلکه ایشان علیه السلام نبی بوده تصرف ایشان علیه السلام بسبب نبوت بود و آنچه موسی علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام فرمود که اخلفنی فی قومی از برای مبالغه و تاکید است در قیام بامر قوم و بر تقدیر تسلیم در
حدیث شریف دلالت نیست بر بقاء خلافت هارون بعد از موت موسی علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام
و عدم بقاء خلافت هارون علیه السلام بعد از موت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام عزل و نقصان نیست

برای هارون

برای هارون علیه السلام بلکه کمال است که قبل ازین تصرف او بروجه نیابت بوده و بعد از فوت بالاستقلال
بطریق نبوت بالاستقلال خواهد بود پس تصرف هارون علیه السلام اگر باقی میماند بعد از موت موسی علی نبینا و علیهما
الصلوة والسلام باعتبار نبوت می بود و علی را رضی الله عنه چون نبوت نبود تصرف باقی نماند و بر تقدیر تسلیم همه
مقدمات که آنها در استدلال خود تقریر نموده اند در حدیث شریف دلالت نیست بر نفی خلافت خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم
و نیز دلالت نیست بر اینکه خلافت علی رضی الله عنه بعد از رحلت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بدون واسطه باشد
مدلول حدیث شریف ثبوت خلافت است برای علی رضی الله عنه در وقتی از اوقات و بعد از خلفاء ثلثه مشرف گردید
به خلافت پس مدلول حدیث شریف بوقوع انجامید و دلیل سیم مر روافض را بر خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
حدیث غدیر خم است موضعی است در میان مکه و مدینه در حوالی جحفه که میقات حج است بیان این حدیث
آنست که چونکه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع رجوع فرمود به سوی مدینه این موضع را مخیم خیام جنود
حاقت محموده خود فرمود بعد از ان اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین را جمع نمود و فرمود الست اولی بکم من
انفسکم قالوا بلی بعد از ان فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و
انصر من نصره و اخذل من خذله یعنی فرمود آنسرور که آیا نیستم من در دوستی و نزدیکی به شما از خود شما اصحاب
رضی الله تعالی عنهم در جواب عرض نمودند که ذات شریف شما با دوست تر از ماست و نزدیکتر پس فرمود آنسرور
آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم هر که من مولای او ام پس علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که علی را دوست
دارد و دشمنی کن با هر که علی را دشمن دارد و یاری کن هر که علی را یاری کند و بیاری مکن هر که علی را یاری نکند
وجه استدلال روافض باین حدیث آنست که آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم علی رضی الله عنه را مولای هر که آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم
مولای اوست فرمود و مولی پنج معنی دارد معتِق و معتَق و محبوب و ناصر و اولی بالتصرف و معنی اول و ثانی
البته در ینجا مراد نیست و معنی ثالث و رابع نیز باید مراد نباشد زیرا که اجتماع مردم برای اعلام به محبت
و نصرت علی رضی الله تعالی عنه معنی ندارد که این معنی در حق جمیع مؤمنین ثابت است خصوص بعلی رضی الله عنه

برای هارون

والمؤمنون

نیست از کریمه بعضهم اولیاء بعض وانما المؤمنون اخوة به حد شهرة رسیده که مومنان همگی دوستان
دیاری دهنده کان یکدیگر میباشند پس معلوم است که مراد از مولی در حدیث شریف اولی بالتصرف است
واولی بالتصرف نمیباشد مگر خلیفه آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم ومولی در کلام عرب بمعنی اولی مستعمل
می شود وقال الله تعالی ومأویکم النار هی مولیکم وبئس المصیر ای اولی بکم وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
ایما امرءة نکحت بغیر اذن مولیها مولاها ای الاولی بها والمالک لتدبیر امرها وما جاء اهل
سنت در جواب میگوییم که این حدیث را بسیاری از ثقات محدثین چون ابو داود سجستانی وابی حاتم
رازی وغیرهما غیر صحیح فرموده اند وطعن در صحت آن کرده اند لهذا صاحب بخاری ومسلم در صحیحین خود نیاورده اند
وبر تقدیر صحت متواتر قطعی نیست بلکه خبر احاد است ظنی که در نزد روافض در مسئله امامت اعتبار ندارد
وبا وجود این در مقابله اجماع که بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه وقوع یافته چگونه اعتبار داشته باشد
که اجماع دلیل قطعی است یقینی ومقدمه اولی را که در حدیث که الست اولی بکم من انفسکم که آن را روافض دلیل
برانکه مراد از مولی اولی بالتصرف است نموده اند اکثری از راویان این حدیث که بصحت آن حکم نموده اند
نیاورده اند وآخر حدیث که اللهم وال من والاه وعاد من عاداه دلیل صریح است بر اینکه مراد از مولی ناصر ومحبوب است
نه اولی بالتصرف ومجرد احتمال معنی ناصر ومحبوب دلیل را از قطعیت میکنند از صلاحیت استدلال
در باب امامت ساقط میگرداند وآنچه گفته بودند که نصرت ومحبت از کریمه والمؤمنون بعضهم اولیاء بعض
معلوم بود حاجت باجتماع واعلام نبوده میگوییم که جایز است که از برای تاکید باشد واز برای دفع تخصیص که
در اکثر عمومات شرعیه واقع میشود بوده باشد واز برای تنبیه بر زیادت شرافت ایشان علیه الرحمه والرضوان باشد
که موالات ایشان را با موالات خود مقرون فرموده وبر تقدیر تسلیم که مولی بمعنی اولی باشد از کجا
معلوم شد که اولی بالتصرف باشد چرا جایز نیست که اولی به محبت واختصاص وقرابت باشد کما فی قوله تعالی
ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی یعنی محبوب ترین ومخصوص ترین ونزدیکترین

باهم

بابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تابعان اوست واین نبی که محمد علیه وعلی آله الصلوة والسلام
وچنانچه گفته شد که در حقیقت اولی بایشان ونا وتابعان سلطان میگویند که فلان اولی بالسلطان است ومراد
ندارند باین اولویت بالتصرف والتدبیر را بلکه اولویت در قرب واختصاص ومحبت را اراده دارند چنانچه
معلوم ومعروف اهل لسان است پس چگونه دلیل بر امامت وخلافت ایشان علیه الرحمه والرضوان
می شود وبر تقدیر صحت حدیث وتسلیم اینهمه مقدمات مقدمات ممنوعه اگر حدیث دلالت بر
امامت کند فی الحال خواهد کرد نه امامت بی واسطه بعد از رحلت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم واگر دلالت بر امامت
فی الحال کند باید در حیات حضرت آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم متصرف ومدبر در امور ناس باشد واگر فی الحال
نباشد بلکه فی المآل باشد بی واسطه از کجا معلوم می شود ونفی امامت خلفاء ثلثه از کجا معلوم می شود وبر تقدیر
صحت این حدیث ودلالت بر امامت علی رضی الله تعالی عنه بعد از رحلت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بی واسطه
مانع چه بود که علی رضی الله تعالی عنه حجت نگرفت باین حدیث در وقتی که مهاجرین وانصار رضی الله عنهم مخاصمه
داشتند در خلافت مهاجرین میفرمودند این امر بجماعه مهاجرین تعلق دارد که اقوام واقرباء نبی آنسرور
صلی الله علیه وآله وسلم میباشیم وانصار میفرمودند که بجماعه انصار تعلق دارد که اصحاب این وطن واملاک واراضی
میباشند وشما را ما درین جا وطن ومسکن داده ایم میخواهید که با وجود غربت که در ملک ووطن واراضی ما …بلد دخیلهم
بوده باشید امارت را از میان شما بگیرید وعباده بن صامت رضی الله تعالی عنه خود را مهیا ساخته
که بیعت انصار رضی الله تعالی عنهم بر دست او وقوع شود چون مخاصمه بطول انجامید بعض انصار گفتند که مصالحه ومحاکمه
باید کرد برین نحو که منا امیر ومنکم امیر ما جماعه انصار امیر علاحده داشته باشیم وشما جماعه مهاجرین امیر علاحده داشته
باشید مهاجرین رضا ندادند صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه احتجاج باین حدیث شریف گرفت که الائمة من قریش
یعنی امامان هرچه باشند باید از قریش باشند بعد از احتجاج ابی بکر رضی الله تعالی عنه باین حدیث شریف همه انقیاد
نموده انصار را از دعوی امامت باز ایستادند وامامت را به مهاجرین تسلیم نمودند اگر این حدیث

یعنی حدیث غدیر خم صحیح بودی ودال بر خلافت بی واسطه علی رضی الله تعالی عنه بودی بایستی یکی
از مهاجرین وانصار یا خود علی رضی الله تعالی عنهم به این حدیث بر خلافت ایشان علیه الرحمه والرضوان احتجاج
میگرفت ونیز در وقت که علی وعباس رضی الله تعالی عنهما از نزد آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در مرض موت
ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام بیرون آمدند وعباس بعلی رضی الله عنهما فرمود که علامات موت
اولاد عبدالمطلب را من میدانم وامروز همان علامات را در چهره مبارکه سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
معاینه دیدم ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام رحلت مینماید صلاح این است که از آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم
سوال امامت کنیم که برای یکی از مایان مقرر فرماید واگر نه یکی دیگری امام خواهد شد وما وتو تابع خواهیم بود
ایشان در جواب فرمود که اگر سوال کنیم ومنع فرماید هرگز بعد از رحلت ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام
بما اهل بیت این امر نخواهد رسید واگر مبهم باشد شاید نوبت باهل بیت یکی وقتی خواهد رسید در آن
وقت چرا علی رضی الله عنه در جواب عباس رضی الله تعالی عنه نفرمود که من متعین میباشم برای خلافت به حدیث
غدیر خم حاجت به سوال نیست واین قصه در صحیح بخاری بطریق تفصیل وتطویل مذکور است فقیر روجه
اختصار آورده ام وچرا در وقت خلافت امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه احتجاج نگرفت وچرا در وقت شوری احتجاج
نگرفت وچرا سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم در روز غدیر صریح نفرمود که هذا هو الخلیفة من بعدی تا جای نزاع نماند
ودر زعم آنها که امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه بنابر تقیه احتجاج باین حدیث وحدیث منزلت نکرده زعم باطل است
جای که عباده بن صامت نترسد وانصار نترسند ودعوای امامت کنند اسد الله الغالب چگونه بترسد
وتقیه کند چرا در وقت حرب صفین با معاویه رضی الله تعالی عنه وحرب جمل با عایشه وزبیر وطلحه تقیه نکرد با وجود
شوکت ودولت وکثرت عساکر خصوم واگر از خصومت ومنازعه احتمال دارد که ضرر رسیده باشد از اظهار
حق خود ابراز دلایل چه ترس بود اظهار میفرمود اگر کسی عمل میکرد واگر نمیکرد ترحم بر امت آنسرور علیه السلام
بر ایشان واجب بود که نمیگذاشتند آنها را که همه مرتد شوند وغصب خلافت کنند چنانچه زعم این طایفه

شنیعه

شنیعه است امام رازی رحمه الله علیه میفرماید که روافض امیر المومنین علی را رضی الله تعالی از نمله سلیمان
علی نبینا وعلیه وعلی آله الصلوة والسلام انقص وادنی ولیکن اند چرا که نمله بر جنود سلیمان علیه السلام
ترحم نمود که به قتل جماعه نمل بزه کار نشوند ومحل ملامت نگردند فرمود یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا
یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون وایشان علیه الرحمه بر اصحاب آنسرور صلی الله علیه وآله
وعلی آله الصلوة والسلام هیچ ترحم نفرمود واعلام نکرد که خلافت حق من است بمن تسلیم نمایید
که به غصب خلافت همه مرتد میشوید وبه تقیه طاعت خلفاء ثلثه را قلاده رقبه مبارک خود
نمود وام کلثوم دختر خود را که از بطن زهراء بتول داشته به امیر المومنین عمر به تقیه تزویج نمود
با وجود ارتداد عمر رضی الله تعالی عنهم اجمعین بر زعم آنها وباعدم جواز نکاح در شریعت مطهره بین المسلم والکافر
وبه زناء دودمان وخاندان عظیم الشان سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم بر سبیل دوام باعتبار تقیه
رضا داد واین عار ومنقصت را در خاندان عظیم الشان خود رضوان الله تعالی علیهم به تقیه روا داشت
حیرت است که با وجود کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت وبا وجود عصمت اهل بیت
که روافض دارند چگونه این منقصت را باهل بیت رضی الله تعالی عنهم منسوب میدارند ودر حسب از این
بدتر چه باشد وچگونه عصمت اهل بیت را که معتقد آنها است بر ثبت این منقصت برهم میزنند
ومنتفی مینمایند وچرا امام حسین رضی الله عنه با وجود قلت رفقا در کوفه که عبدالله بن زیاد با او
محاربه نموده بود تقیه نکرد وبه تقیه بیعت یزید را قبول نکرد وخود را واهل بیت خود را در فقط خود را
به قتل وشهادت دادند وتقیه نکردند اگر بیعت یزید را قبول میکرد وتقیه میکرد در رای او هیچ
واقعه روی نمیداد وجرأت وشهادت شجاعت خود را کار فرمود چه معنی دارد که امیر المومنین
علی رضی الله تعالی عنه همچنین جمع ولی جرأت باشند که مجرد اظهار حق خود را نتوانند کرد وبه تقیه دختر خود را
به زعم آنها به مرتد بدهد نعوذ بالله منها حاشا وکلا مفاسد این دو اصل یعنی افتراض طاعت و

و وجوب تقیه از شرار و جفا پیروان است لعنهم الله تعالی واعاذنا من شرهم وضررهم دار تقیه

فایده آنها وجوب تقیه است تا بحدی که بعض از علماء روافض کریمه ان اکرمکم عند الله اتقیکم را

تفسیر کرده‌اند باین نحو که بزرگ‌ترین و معززترین در نزد حضرت حق سبحانه تعالی کسی است که تقیه و خوف

او از مخالف مذهب خود بیشتر باشد تا بحدی که اگر نود و نه نفر موافق باشد و یک نفر مخالف

تقیه در مذهب آنها واجب است و بنا بر این اعتقاد امیر المؤمنین علی را بلکه جمیع اهل بیت را مستوجب

جبن و بی جرأتی و چندین قبایح و نقایص مینمایند چنانچه بر سبیل تفصیل بعد مذکور خواهد شد

و با وجود نسبت این قبایح و نقایص به جناب ایشان و اهل بیت ایشان علیه و علیهم الرحمة والرضوان

خود را محبان آن جناب و اهل بیت رضی الله تعالی عنهم میدانند بالله العظیم که در حقیقت دشمن‌ترین

اهل بیت ایشانند که اذیال طهارت و عصمت آنها از غبار ارجاس و ادناس امور ناشایسته

بالکل منزه و مبرا است و این طایفه آنها را به چندین نقایص و عیوب ملوث میکردانند جزاهم الله تعالی

اسوء الجزاء خلاصه جواب از مستند لاالهای آن است که عمده ادله ایشان همین شد دلیل است

و جواب آنها مذکور شد و ادله دیگر هم در کتب مطوله مذکور است همه آنها مفتریات و اکاذیب است

از خود اختراع و ابتداع نموده‌اند که لایق آن نیست که ذکر شود و بجواب آنها شغل نموده شود که تضییع

عمر است بلکه حق این است که در باب خلافت از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم هیچ نصی وارد نشده

چنانچه از امیر المؤمنین بطریق تواتر روایت شده و جمع کثیر مثل بزاز و امام احمد رحمهما الله تعالی وغیرهما

چنانچه ذهبی رحمة الله علیه گفته است میفرمایند که امیر المؤمنین علی را رضی الله تعالی عنه گفته شد که استخلف

علینا یعنی معین کن برای ما خلیفه که بعد از رحلت تو خلیفه باشد قال لا ولکن اترککم کما ترککم

رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم یعنی میگذارم شما را بی خلیفه چنانچه سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم

شما را بی خلیفه گذاشت و نیز روایت شده باین لفظ که امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه فرمود که خلیفه

بگرفت

نگرفت رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم تا خلیفه کنم من برای شما و بزاز رحمة الله علیه روایت کرده که

از امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه که میفرمود که داخل شدیم با جماعت اصحاب در مرض موت سید عالم صلی الله علیه وسلم

بر ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام پس گفتیم ایشان را علیه وعلی آله الصلوة والسلام یا رسول الله برای

ما معین کن خلیفه را که بعد از رحلت شما تدبیر امور ما باشد ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام در جواب

فرمود که معین نمیکنیم خلیفه را ولیکن اگر خدا اهل و علامت شناسد در جماعه شما خیر میدانسته باشد والی و خلیفه میکرداند

بر شما بهترین شما را پس فرمود علی رضی الله عنه که خدا اهل و علامت شناسد در جماعه ما خیر دانست و خیر دید پس بهترین ما را

بر ما خلیفه و والی کردانید که ابوبکر رضی الله تعالی عنه باشد و نیز جمع کثیر از محدثین چون دارقطنی و ابن عساکر و

ذهبی وغیرهم رحمهم الله تعالی بسند صحاح ایشان روایت میکنند که چون امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه در بصره

تشریف آورد ابن الکواء و قیس بن عباد رحمهما الله تعالی بخدمت ایشان عرض کردند که یا امیر المؤمنین خبر ده

ما را از این امر که مستولی شدی بر آن یعنی امامت مؤمنان و محاربات عظیمه بوقوع آمده و خواهد آمد آن

عهدیست از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به تو که ترا فرموده بامر و فرمایش ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام

کار میکنی یا امریست که خود متصدی آن شدی برأی خود خبر ده ما را که تو معتمد علیه میباشی و امین

ما مؤمنان تو هم کذب و افترا در شأن شریف تمام امر محال است ایشان علیه الرحمة والرضوان در جواب فرمود

که هیچ عهدی و وصیتی از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بمن نشده و اگر در نزد من عهدی و وصیتی از سید

عالم صلی الله علیه وآله وسلم بودی در امامت هرگز نمیگذاشتم اخا بنی تمیم را و عمر را رضی الله تعالی عنهما که بر منبر

سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم بالا روند و محاربه و مقاتله میکردم اگرچه نمیرسید بهم از سلاح و یراق مگر همان

چادری که بر دوش من است ولیکن حقیقت حال این است که آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام

مقتول نشده و موت مفاجاة نکرده بلکه مریض شده مرض ممتد مدتی در مرض خود مکث یافت

مؤذن می آمد از نماز اعلام می نمود ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام میدید مرا و من حاضر

بودم با وجود آن امر میفرمود ابوبکر را رضی الله تعالی عنه که امامت کند باز مؤذن می آمد و اعلام میکرد بنماز

من را میدید و من حاضر بودم و با وجود آن امر میفرمود ابوبکر را که امامت کند بعضی از ازواج مطهرات

میخواستند که امر امامت را از ابی بکر رضی الله تعالی عنه گردانیده باشد عتاب فرمود که انتن صواحب

یوسف شما صواحب یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام میباشید کار شما کید و مکر است امر کنید ابوبکر را

که امامت کند چون ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام رحلت فرمود ما جماعه اصحاب اختیار کردیم برای

دنیای خود کسی را که آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم اختیار کرده بود برای دین ما یعنی نماز که اعظم شعار اسلام

و قوام دین بوده پس بیعت کردیم با جماع ابوبکر را رضی الله تعالی عنه و مختلف نشد دو نفر از ما بر امامت و خلافت

ایشان بلکه همه متفق شدند بر امامت و خلافت او رضی الله تعالی عنه پس ادا نمودم حق ابی بکر را رضی الله تعالی عنه

و بجا آوردم طاعت و فرمان برداری او را و غزا کردم در جنود او و بودم همیشه که میگرفتم آنچه او میداد و غزا

میکردم چونکه میفرمود که غزا کن و در پیش او بامر او حد زدم مستوجبان حد را به تازیانه خود حاصل سخن آنکه

از فرمان او قدر موی تجاوز بر خود جایز نداشتم و بامر کار او تا توانستم کار کردم و نافرمانی او هرگز نکردم و چونکه

ایشان علیه الرحمة والرضوان رحلت نمود از دنیا خلیفه گردانید بر ما عمر را رضی الله تعالی عنه متفق شدند جمیع اصحاب بر

خلافت او و هیچکس از اصحاب تخلف ننمود و همه برضا و رغبت بیعت کردند با او پس ادا کردم حق او را و

طاعت و فرمان برداری چنانچه میشایست و میبایست بجا آوردم و گرفتم آنچه او داد و غزا کردم در جنود

او غزا کردم چونکه غزا فرمود و در پیش او بامر او حد زدم مستوجبان حد را به تازیانه خود و چونکه ایشان

علیه الرحمة والرضوان رحلت نمود از دنیا بخاطر من گذشت قرابت من با آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم و منزلت

و فضیلت من و در نفس خود مقرر داشتم که این امر خلافت در این وقت از من بدیگری تجاوز نخواهد کرد و

لیکن امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه ترسید از اینکه خلیفه که بعد از وی قایم مقام وی شود هیچ عمل که خواهد

کرد ما که در قبر از وی باز خواست خواهد شد پس خود را بیرون کرد از اختیار خلیفه و پسر خود را با وجود آنکه

بزهد و تقوی

بزهد و تقوی و علم و ورع و شمایل سنیه و رعایت مستحبات و اخلاق و عادات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم

در میان اصحاب شهرت تمام داشته نیز از میانه بیرون کرد اگر شایبه نفسانیه در وی بودی پسر خود را

ولی عهد خود مینمود و امر خلافت را مفوض به شش نفر نمود و من یکی از آنها بودم در این وقت نیز

گمان بردم که این جماعت خلافت را از من بدیگری تجاوز نخواهد داد و من را خلیفه خواهند فرمود بعد

از آنکه این جماعت با هم نشستیم عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه فرمود که من خواهش خلافت ندارم

اگر شما جماعت همه بر خلافت من اتفاق نمایید من قبول نخواهم نمود و عهد و میثاق گرفت از پنج

نفر باقی هر که را من از این پنج نفر بیعت کنم شما بیعت کنید و بخلافت قبول کنید و اطاعت کنید و عصیان

نورزید همه قبول نمودیم چونکه عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه از ما جماعت عهد و میثاق گرفت

بیعت به عثمان رضی الله تعالی عنه کرد و دست او را علیه الرحمة والرضوان خلیفه خود نمود و چونکه عهد کرده بودم نقض

عهد ننمودم من با ایشان علیه الرحمة والرضوان بیعت کردم و خلافت او را قبول کردم و ادا کردم حق او را

و طاعت او را چنانچه میشایست بجا آوردم و گرفتم آنچه داد بمن و غزا کردم چونکه غزا فرمود و در پیش او بفرمان

او مستوجبان حد را حد زدم به تازیانه خود و چونکه رسید با ایشان علیه الرحمة والرضوان آنچه رسید و رحلت

نمود از این عالم فانی دیدم که این دو خلیفه که بواسطه تقدم در نماز خلافت بآنها رسیده بود از دنیا رحلت

نمودند و اینکه بواسطه میثاق که از من گرفته شده بود خلافت بوی رسیده بود نیز شهید شده از دنیا رحلت

نمود بیعت کردند با من اهل حرمین و اهل مصرین یعنی کوفه و بصره ناچار بیعت آنها را قبول کردم و امر خلافت

و امامت را قبول نموده بر خود قرار دادم پس پیش آمد در امر خلافت کسی که نبود قرابت او مثل قرابت من

و نه علم او بود مثل علم من و نه سابقه و منزلت او در نزد آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم بوده مثل سابقه و منزلت من

در نزد او صلی الله علیه وعلی آله وسلم و من سزاوارتر بودم بامر خلافت و امامت از وی لهذا کمر همت بسته

بقدر وسع و طاقت با او محاربه کرده و میکنم و ملا علی قاری رحمه الله تعالی در شرح فقه اکبر در مقدمه شوری که

عبدالرحمن بیعت با عثمان رضی الله تعالی عنهما نموده چنین گفته که اول عبدالرحمن بن عوف دست امیرالمؤمنین
علی را گرفت که بیعت میکنم با تو بشرط که متابعت کنی کتاب خدا را جل وعلا شانه وسنت مصطفی را صلی الله علیه
وسنت شیخین را رضی الله تعالی عنهما امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه بنا بر رای خود که عدم جواز تقلید مجتهد است
مر مجتهد دیگر را اگرچه آن را از خود اعلم واورع وازهد داند جواب داد که متابعت کتاب خدا جل وعلا شانه و
سنت مصطفی صلی الله علیه وعلی آله وسلم را بالراس والعین قبول دارم ودر سنت شیخین رضی الله تعالی عنهما اگر رای
واجتهاد من موافق آنها بود عمل میکنم واگر اجتهاد ورای من مخالف آنها بود عمل برای آنها نمیکنم بلکه عمل
اجتهاد ورای خود میکنم وهم رجال ونحن رجال ثم مرتبه عبدالرحمن رضی الله تعالی عنه این سخن را به امیرالمؤمنین
علی مکرر عرض نمود ایشان علیه الرحمة والرضوان جواب به نحو سابق فرمود بعد از آن دست عثمان را گرفت رضی الله عنه
گرفت وگفت بیعت میکنم با تو بشرط متابعت کتاب خدا جل وعلا شانه وسنت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
وسنت شیخین رضی الله عنهما ایشان علیه الرحمة والرضوان بنا بر رای خود که جواز تقلید مجتهد است مر مجتهد دیگر را
که از خود اعلم واورع وازهد داند جواب داد که متابعت هر سه را بالراس والعین قبول دارم لهذا بیعت
وخلافت بر ایشان علیه الرحمة والرضوان قرار یافت ومحدثین بسیار بنحو سابق از حضرت امیرالمؤمنین
روایت کرده اند که از حضرت آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم تعیین خلیفه نشده ودرین باب هیچ نقی منقول
نشده اگرچه این روایات لفظا احاد است ولیکن بحسب معنی بحد تواتر رسیده اگر میخواهی که بر تفصیل
روایات درین باب اطلاع یابی صواعق محرقه را مطالعه نمای که ابن حجر مکی رحمه الله درین کتاب
مفصل آورده وطول داده واز عقاید آنها وقوع زناست عیاذا بالله برام کلثوم دختر امیرالمؤمنین
از بطن فاطمه مع علم علی وحسنین رضی الله تعالی عنهم بذلک واین عار را این ذوات شریفه ازجهة
تقیه برخود گرفتند واین فاحشه وحبس را بنا بر زعم آنها در خاندان عظیم الشان جایز داشتند
واین زعم آنها بنا بر آن است که اصحاب آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم علیهم همگی ازجهت آنکه بیعت با ابوبکر

اقامه شده

احالہ

21

رضی الله تعالی عنهم کردند مرتد شدند زیرا که غصب خلافت کردند واز نص قطعی بزعم آنها که حدیث
منزله وحدیث غدیر خم است انکار کردند ورئیس آن بزعم مرتدان بزعم آنها امیرالمؤمنین
عمر است که باعث خلافت ابوبکر ایشان علیه الرحمة والرضوان بوده اول ایشان علیه الرحمة والرضوان
بیعت کرد بعد از بیعت ایشان علیه الرحمة والرضوان سایر مهاجرین وانصار به متابعت ایشان
علیه الرحمة والرضوان بیعت کردند وامیرالمؤمنین علی را رضی الله عنه که ناگزیر ایشان در گردن انداختند
از خانه خود آورده داخل بیعت نمود وباوجود ارتداد او او دختر خود را با او تزویج نمود و مسئله
عدم جواز نکاح در مابین مسلم وکافر مجمع علیها است در مابین فریقین پس هرگاه که نکاح جایز
نشد پس اجتماع در مابین زوجین بطریق زنا میباشد واین طایفه به چنین زنا قایلند و به
چنین فاحشه معترفند که جمله وکبار علماء آنها که سخن آنها در میان این طایفه سند وحجت
میباشد مثل شیخ مرتضی وابن مطهر حلی در تالیفات خود آورده وخلاصه عبارت آنها را
بلفظ عربی از کتابهای آنها نقل کرده به فارسی ترجمه مینمایم لا یقال لو کان عثمان مطعونا
یعنی بالکفر والارتداد لما زوجه النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم بنتیه یعنی گفته نشود که اگر عثمان رضی الله عنه
مطعون بکفر وارتداد بودی چنانچه مذهب امامیه است تزویج نمیداد سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
ایشان را علیه الرحمة والرضوان دو دختر خود را زیرا که نکاح در مابین مسلم وکافر نیست لانا نقول
کان ذلک فی زمان اسلامه ای عدم غصبه الخلافة فنقول زیرا که ما میگوییم در جواب این
اعتراض که سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم تزویج بنتین را با ایشان علیه الرحمة والرضوان
در حالت اسلام عثمان رضی الله عنه که عدم غصب خلافت است نموده بود پس تزویج در
مابین المسلمین واقع شده فان قلت لم زوج علی رضی الله تعالی عنه بنته ام کلثوم التی امها
فاطمة الزهراء من عمر رضی الله تعالی ایام خلافته یعنی پس اگر تو بگویی که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه

صحیح

چرا دختر خود را ام کلثوم که خواهر مادر او فاطمه زهراست رضی الله عنها بتزویج داد بعمر رضی الله عنه در
وقت خلافت عمر رضی الله تعالی عنه ولا یمکن ان یجاب عنه بمثل ما اجیب به فی عثمان رضی الله تعالی عنه
یعنی ازین اعتراض ممکن نیست که جواب داده شود بمثل آنچه جواب داده شده در شان
عثمان رضی الله تعالی عنه زیرا که این تزویج در زمان غصب خلافت که موجب کفر وارتداد است بر
واقع شده قلنا انه زوجها منه تقیة ولیست التقیة فی هذا اعظم من التقیة فی الخلافة والامامة یعنی
درین مقدمه جواب میگوییم باین نحو که تزویج نموده علی رضی الله تعالی عنه بر سبیل تقیه وتقیه درین
باب نیست بزرگتر از تقیه در باب خلافت وامامت چونکه در آن باب تقیه نموده درین باب
تقیه بطریق اولی خواهد کرد وتهمت این اعتراف بزنا وآن مخدره سرادق عصمت ومستوره
وعفیفه حجاب نسبت با امام مغارب ومشارق حضرت امام جعفر صادق نیز بسته اند عبارت
آنها را نقل میکنم وقد صرح بذلک الصادق رحمه الله عنه فقال انه اول فرج غصب یعنی تصریح کرده بهمین
زنا امام مشارق ومغارب جعفر صادق در حینی که رسیده شد از تزویج ام کلثوم به عمر فاروق
رضی الله تعالی عنهما در جواب گفت که اول فرجی که غصب شده وبطریق زنا مسلمه به کافر داده شده
همین فرج است پس این معصیت وقباحت در خاندان عظیم الشان آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم
چند مرتبه وقوع یافته بزعم این طایفه در حیوة آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم وبعد از رحلت
ایشان منصفی که اثری از عقل ودانش کتاب وسنت داشته باشد معلوم او خواهد شد بود
که خداوند عالم جل وعلا شانه با آن اکرام واعظام واجلال که درباره سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم
ارزانی داشت که در مقدمه افک عایشه رضی الله تعالی عنها ده آیه فرستاد وچه عتاب که در
شان تهمت گویان وارد شده وسایه مبارک او را صلی الله علیه وعلی آله وسلم روا نداشت
که بر اراضی ملوثه واقع شود او را صلی الله علیه وعلی آله وسلم سایه نداد ومگس که پای او

حسن سئل عن تزویج ام کلثوم من الفاروق رضی الله تعالی عنه

کاهی

22

کاهی ملوث میباشد از بدن شریف منع فرموده وتلویثی که در نعل مبارک او بود جبرئیل علیه السلام
را نازل فرمود که خلع نعل کند در نماز ودر سوره احزاب بچه تاکیدات تمام میفرماید که انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا میفرماید خداوند عالم جل
علا شانه که نیست سخن این است وغیر ازین نیست که اراده دارد حق تعالی اینکه ببرد از شما اهل بیت
هر عیبی ونقصی که باشد واراده دارد که غبار هیچ تلویث بدامن عصمت شما اهل بیت هیچ وجه
آلوده نرسد واراده دارد حق تعالی که پاک گرداند ذیل عصمت شما را از هر تلویث وآلودگی به
پاک کردن کامل اذهاب رجس خود تطهیر بوده برای تاکید بعد از ذکر اذهاب رجس ذکر تطهیر فرمود
ویطهرکم را موکد فرمود بذکر تطهیرا بعد از ذکر ویطهرکم با قدرت کامله بر جمیع ممکنات که والله علی کل
شیء قدیر چرا این رجس را از خاندان عظیم الشان دفع نکرد با علاء جوات وشجاعت مر امیرالمؤمنین
علی را که اقتناع می آورد از این نکاح که اهم عیب ومنقصت وعار وننگ دنیا بود وهم دلونی وشینه
ناموس ونقصان آخرت بود حیوة دنیا برای چه در کار است که فدا دفع همچنین امر شنیع
نشود ویا امیرالمؤمنین عمر را الی رغبت میکرد درین نکاح واعراض را در دل او القا میکرد ویا
مثل مقدمه حضرت ساره رضی الله تعالی عنها که بعضی جبابره ایشان را از خدمت حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام برد واراده فاحشه با او داشته حق سبحانه وتعالی کید او را بچه نحو دفع
کرد واو را قدرت نداد که غبار تلویث بدامن عصمت او رسانیده باشد حق سبحانه وتعالی
خفقان را بر او چند مرتبه گماشت تا بدعای آن عصمت پناه شفا یافت آخر حضرت هاجر را
با او هدیه داد واز نزد خود مرخص فرمود ویا حضرت سید عالم را صلی الله علیه وعلی آله وسلم اعلام میفرمود
که هم چنین واقعه شنیعه در خاندان عظیم الشان شما وقوع خواهد یافت باید که در دفع آن
کوشیده به هر نحوی که باشد تا وقوع نیابد در مقدمه سعد رضی الله تعالی عنه که فرمود که اگر کسی را

همراه زوجهٔ خود به عشیم مقاتله مینمایم و او را به قتل میرسانم سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم فرمود
که تا شاید نگیری مقاتله مکن ایشان عرض کرد که من دران ساعت طلب شاهد میکنم والله تعالی او را
میکشم اصحاب تعجب کردند که رد سخن سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم میکند سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم
فرمود لا تعجبوا من غیرة سعد والله انا اغیر منه والله اغیر منی چرا خداوند عالم جل وعلا شانه
درین مقدمهٔ شنیعه غیرت خود را اظهار نفرمود و غیرت حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه از غیرت
سعد رضی الله عنه کمتر بود این چه نامعقول است که اسد الله الغالب در غیرت از سعد رضی الله عنه کمتر
باشد چرا غیرت خود را اظهار نفرمود و حضرت سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم چونکه میدانست که یاران
او همه مرتد خواهند شد و در خاندان او فسادها واقع خواهد نمود چرا غیرت خود را اظهار نفرمود و در قمع
و قلع آنها نکوشید چنانچه در قمع و قلع کفار قریش بجان و مال کوشید و یک لحظه و لمحه غفلت نفرمود
مقدمهٔ ارتداد اینها اکثر و مقصود تر از مقدمهٔ کفار بوده و بر همین زعم این طایفه میباید بجای یطهرکم تطهیرا
یرجسکم ترجیسا واقع شود و بجای انما یرید الله ان یذهب عنکم الرجس انما یوقع فیکم الرجس واقع شود
و این نسبتهٔ فاحشه به نسبت سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم میرسد که مسئلهٔ فقهیه است که در هر نسبتی
که دران توهم حقارت و استخفاف سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم باشد اگر از کسی صدور یابد بر سلطان اسلام
قتل او واجب است و توبهٔ او قبول نیست و کدام اهانت است که از نسبت زنا علی الدوام با اهل بیت
آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم بدتر و فاحش تر باشد و بعضی از علماء این طایفه در عذر این سخن
گفته اند که این منکوحات جنیات بصورت انسان مصوره بودند نه بنتین رسول الله صلی الله علیه وآله
و نه بنت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه و این سخن قبح میرساند در مقدمات بسیار مثلا قالع
باب خیبر جنی باشد نه علی و فاطمه زهرا جنیه باشد نه بنت رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم و
علی هذا القیاس شیخ مرتضی در حق این تاویلات خود گفته که این سخن غلط است که مذهب امامیه را

بر ان

بر این سخن مسخره و مضحکه میکرده اند بلکه حق آنست که بر سبیل تقیه این سخن از علی رضی الله تعالی عنه واقع
شده میرزا محمد مخدوم از اولاد سید سند صاحب شرح مواقف در نقض الروافض گفته که همراه اعلم آنها
در اردبیل محمد ترکه در این باب مناظره کردم اول به تبدیل حق تعالی بصورت انسی جواب داد و قدحهای بسیار
بروی وارد کردم بعد سخن مرتضی را گفت و ازین هم درگذشت و گفت لا یلزم من هذا القول بکفر عمر بل یلزمنا
القول بکونه غاصبا للخلافة ظالما یعنی گفت که بسبب غصب خلافت لازم نیست که قایل شوم بکفر عمر
بلکه او را غاصب میدانم و ظالم گفتم پس تو از مذهب امامیه بیرون شدی زیرا که امامیه اجماع دارند
بر اینکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم علیهم اجمعین مرتد شدند و رأس و رئیس همه عمر است رضی الله تعالی عنه
گفت چاره منحصر شد بر اینکه بکفر او قایل شوم گفتم پس رجوع کن بحق که مذهب اهل سنت و جماعت است
و ترک کن عناد را گفت رجوع از مذهب آبا و اجداد مشکل است والله یهدی الی سبیل الرشاد و کسی که
محمد را صلی الله علیه وعلی آله وسلم به نبوت قبول دارد و علی را رضی الله عنه بخلافت و سیدتین و حسنین را بشجاعت
و مروت که روا میدارد و در خاندان عظیم الشان ایشان علیهم الرحمة والرضوان همچنین معصیت و منقصت
را مگر که کافر شود و کفر را اختیار کند بلکه از اینها بدتر و گمراه تر کسی است که این نسبت تهمت را منسوب
با امام مغارب و مشارق ابی عبد الله جعفر صادق کرده اند حاشا و کلا که چنین صادق چنین کاذب کرده
لا حول ولا قوة الا بالله العظیم درین باب هنوز سخنها بسیار است ولیکن درین مختصر بر همین قدر
اختصار کرده شد و از عقاید ایشان آنها قول به رجعت است و معنی رجعت این است که قبل از
روز قیامت پیغمبر و علی و حسنین و سایر ائمه اثنا عشر صلی الله علیه وعلیهم زنده میشوند با قاتلان
و جانیان خود قاتلان را قصاصا و جانیان را عذابا و سیاسة به قتل میرسانند و حضرت ابی بکر
را و عمر را رضی الله تعالی عنهما بر دار میکشند بر درخت سبز و از شومی آنها درخت سبز خشک میشود
و بعد از ان آنسرور با همه ائمه میمیرند بزرگترین علماء متقدمین آنها و سند متاخرین آنها محمد بن بابویه

بابویه القمی در کتاب عقاید خود در مبحث ایمان آورده و یجب الایمان بالرجعة فانهم علیهم السلام قالوا
من لم یؤمن برجعتنا فلیس منا یعنی واجب است ایمان به رجعت بنحوی که ذکر شد و که ائمه اثنی عشر
فرموده اند رضی الله تعالی عنهم که کسی که ایمان برجعت ما نیاورد از ما نیست و جمیع علماء آنها برهمین
سخن و بر این عقیده اجماع و اتفاق دارند و مرتضی از آنها در کتاب مسایل الناصریه در اثبات این
عقیده مبالغه بسیار نموده و در وعظهای فاحشه بسیار روایتها نهای موحشه بیشمار گفته و هیچ سندی از قرآن
و حدیث درین باب ندارند و گفته ... ابتدا ابوبکر و عمر را بر دار میکشند بعد از ان از عثمان انتقام
انتقام میگیرند بعد از ان از مرا حدی بعد احدی از باقی مرتدان بزعم آنها انتقام علی حسب جنایتهم میگیرند
و دران کتاب گفته که آنسرور و ائمه اثنا عشر صلی الله علیه وعلی آله وسلم چگونه با احیاء دشمنان خود راضی میشوند
و نمیترسند از اینکه بعد احیا توبه خواهند کرد و خدای تعالی قابل التوب است توبهٔ آنها را قبول خواهد کرد
و تعذیب از اینها ساقط خواهد شد در همین جواب گاهی میگویند که توبه پیش از مرگ اولی قبول میشود
نه پیش از موت ثانیه و گاهی میگویند که خدای تعالی قادر است بر اینکه آنها را توفیق توبه ندهد و یا اندیشه
و قصد توبه را از باطن آنها محو کند بلی خدای تعالی جل و علا شانه قادر است که دفع غفران بیکران و عفو
بی پایان را از ابی بکر و عمر و عثمان علیهم الرحمة والرضوان عددها یجری علیه الزمان باین نحو کرده باشد
با وجود شمول رحمت خداوندی جل و علا شانه جمیع سکان زمین و آسمان را و با وجود آنکه خود فرموده
سبقت رحمتی غضبی و با وجود چندین وعدها قبول توبه که در قرآن مجید وارد دیافته و قادر نشود
خدای تعالی بر اینکه دفع کند فاحشه زنا را از خلاصه دودمان مصطفی صلی الله علیه وعلی آله وسلم بانوی عظمی و
خاتون کبری بنت احب الناس الی رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم فاطمة الزهراء عاقده فحکم
الکبری دختر علی اعلی خواهر حسن مجتبی و حسین شهید کربلا همگاه بجنین مفسد بوده که در خاندان
عظیم الشان چنین فساد و عار و منقصت واقع کند چرا حضرت باری تعالی قابض ارواح را بروی

نگار

نگماشت که روح او را قبض کند و دفع کند میکرد چرا حضرت سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم مثل کعب بن اشرف
یهودی شاعر که هجو میکرد رسول الله را صلی الله علیه وعلی آله وسلم محمد بن مسلمه را فرمود که شر او را دفع کرده به
قتل رسانند و مثل ابو رافع تاجر یهودی که عبد الله بن عتیک را همراه چند نفر فرمود که او را به قتل رسانند
که با محاربان رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم باسباب و آلات حرب و اموال معاونت مینمود
هر دو را بقتل رسانیدند قصهٔ هر دو به تفصیل در صحیح بخاری مذکور است و چرا اسد الله الغالب که
به یقین میدانست که غیر از ابن ملجم کسی قاتل من نخواهد بود در دفع این عار محاربه نکند و بر تقدیر
که از قتل خود میترسیده باشد چرا سر او را رفع کند عوام الناس میگویند که مال فدای سر ...
و چرا حسن مجتبی با آن شجاعت که در صحیح مسلم آورده که روزی در مجلس امیر المومنین عثمان رضی الله عنه همراه
پدر خود نشسته بود شخصی مستوجب حد شرب شد امیر المومنین عثمان علی را رضی الله عنهما فرمود که اقامه حد کنند
ایشان حسن را رضی الله عنه فرمود که او را جلد زنند ایشان بطریق غضب خطاب بامیر المومنین عثمان کرد
ولِّ حارها من تولی قارها یعنی همچنین خدمتها را بکسی بفرمای که تنعم و تلذذ از خلافت تو یافته
باشد یعنی بنی امیه و باک نکرد از عثمان با آن جلالت و عظمت بعد از ان عبد الله بن جعفر را رضی الله عنهما
فرمود تا آن شخص را حد زد و در دفع این فاحشه محاربه نکنند و به سر و مال نکوشید و چرا حسین رضی الله تعالی عنه
با آن شجاعت که با چند نفر معدود همراه عمر سعد محاربه نمود تا خود را و اهل بیت خود را و رفقاء خود را
بشهادت رسانید و هیچ باک نکرد و بیعت یزید را قبول نکرد چرا همان محاربه نکرد بنحوی که در آن زعم
این سفیهان جهله خدای تعالی اظهار فدای خود را در جای میکنند که پای عمر در میانه نباشد و پیغمبر ...
تا رای عمر نباشد کار نمیتواند کرد و اسد الله الغالب وقتی اسد است که پای عمر در میانه نباشد
و حسنین وقتی شیر است که پای عمر در میانه نباشد
چونکه عمر آمد همه عاجز میشوند رضی الله تعالی عنهم نمیدانم که بزعم آنها عمر رضی الله عنه زور باطن داشت یا
یا زور ظاهر اگر زور باطن داشت آن زور بموت قطع نمیشود تو سگ رافضی چرا الحال از و میترسی

واگر زور ظاهر داشت چرا ابو لؤلؤ غلام نصرانی او را به قتل رسانید علی و حسنین رضی الله تعالی عنهم از
از ابو لؤلؤ کم زورتر بودند و کم شجاعت تر بودند که دفع عار زنا از ناموس خود نتوانستند بکنند این زعم آنها مشتمل
زعم آنهاست که در مقدمه غدیر خم که افترا میکنند که جبرئیل علیه السلام وحی آورد با آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم
که منبری طیار کن بالای منبر رو و علی را رضی الله بخلافت بعد از رحلت خود مقرر کن آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم
معذرت نمود که یا اخی جبرئیل بمنبدای که رئیس قوم عمر است رضی الله عنه و او همراه علی دشمن اگر این سخن گفته شود
اثبار فتنه خواهد شد عذر من را در جناب حق سبحانه وتعالی بخواهی که این امر موقوف شود حضرت جبرئیل بجناب
حق تعالی عرض نمود باز امر آمد که البته این امر را امتثال کرده باشی تا چهار مرتبه این ماجرا بود مرتبه چهارم
حق سبحانه وتعالی فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس بعد از ان ناچار سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم جهاز نارا بالای هم کرده گذاشته
منبر ساخت و بالا رفت و حدیث غدیر خم را چنانچه سابقا گذشت تقریر فرمود پس جای که آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم
بلکه جبرئیل علیه السلام هم از عمر رضی الله تعالی عنه تقیه کنند و ترسند علی و حسنین رضی الله تعالی عنهم چرا تقیه نکنند و
نترسند اینچند سطر بطریق مناسبت نوشته شد تا اصل مبحث رجعت روم بحسب عقل و شرع قول رجعت
قول باطل است اما عقلا پرسیده شود که مقصود ازین رجعت چه خواهد بود تا تعذیب زیاده از عذاب
قبر و عذاب آخرت باشد یا تشفی قلوب ائمه مقصود باشد که بدست خود انتقام خود را از دشمنان خود
گرفته باشند اول باطل است لقوله تعالی ولعذاب الآخرة اشد وابقی یعنی هر آینه عذاب آخرت
سختر و باقی تر است و قبر هر چند برزخ است لیکن عذابش عذاب دوزخ است عذاب آخرت شمرده
میشود معامله قبر معامله آخرت است هرگاه عذاب آخرت سخت تر باشد پس قتل دشمنان ائمه بر
دست ایشان تخفیف شد برای آنها بلکه استراحت شد که عذاب آخرت مبدل بعذاب دنیا شد و ثانی
نیز باطل است که تشفی قلوب بر تقدیری میشد که تعذیبی که دشمنان یافتی ائمه رضی الله تعالی عنهم آن را

یعانی

بیافتی و ندیدی و رنج ایام تعذیبی که دشمنان می بینند ائمه هم می بینند زیرا که غایت تعذیب قتل
از هاق روح است از بدن و ان در حق ائمه هم مقرر است بزعم آنها که موت است بعد از انتقام دشمنان
اگر گفته شود که قتل سخت تر از موت میباشد میگوییم که موت چنانچه منقول از انبیاء و صحابه است
علیهم الصلوة والسلام سختر از قتل میباشد سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم میفرماید که یک دیدن
عزرائیل علیه السلام سخت تر است از هزار مرتبه زدن شمشیر بر جان کسی و نیز تشفی قلب به عذاب
سختر اگرچه از دست دیگری باشد در تشفی بیشتر است از آنکه تعذیب مخفف بطریق مباشرت واقع
شود و شک نیست که عذاب حق سبحانه وتعالی سختر از عذاب عباد است واگر فرض شود که قتل اشد است
از موت و لیکن موت البته عذاب فی الجمله میباشد چرا ائمه علیهم الرحمه بعذاب فی الجمله در حق خود راضی شوند
چرا تعذیب دشمنان خود را بحق سبحانه وتعالی موکول نماید و تشفی قلوب باین تعذیب حاصل نکنند و
چگونه در حق آنسرور و ائمه صلوات علیه وعلیهم حقد و غلظ و فظاظة باین حد متصور شود که بعد الموت
و بعد از مضی چندین زمانها بر حال خود باقی باشد و در طلب تشفی باشند ذوات شریفه که از جمیع اخلاق
ذمیمه منزه و مبرا میباشند همچنین حقد و فظاظة و غلظة چگونه در شان ایشان علیهم الصلوة والتسلیمات
گنجایش دارد حق سبحانه وتعالی میفرماید ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک یعنی
اگر بودی تو که رسول منی درشت خوی و سخت دل میرفتند از پیش تو یاران تو و متفرق میشدند و لیکن تو
خوش خوی و نرم دل میباشی ازین سبب یاران تو بر تو جمع آمدند و جانهای خود را فدای تو مینمایند و میفرماید
ولقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم بالمومنین رؤف رحیم یعنی آمده است شما را
رسولی که از جنس شماست نسبا و لسانا سخت است بروی و گران است بر خاطر شریف وی نقصانی که به
شما معشر قریش مسلم و کافر رخ دهد و حریص است بر ایمان و اسلام و اعمال صالحه که برای شما معشر قریش حاصل شود
تا همه شما مستوجب دخول جنت و نجات دوزخ شوید و خاصه بر مومنان رؤف است و رحیم یعنی مهربان

حریص علیکم

بغایت و مقرر است در شریعت که آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم متمم مکارم اخلاق بوده هر خلقی که بکی از انبیاء
سابق فوت شده بود یا در حق ایشان ناقص بود ایشان علیه وعلیهم الصلوة والسلام بتمام و کمال رسانید حق سبحانه وتعالی
میفرماید انک لعلی خلق عظیم یعنی تو ثابت میباشی بر خلق بزرگ از عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و عن ابیها
پرسیده شد که خلق آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم چه بود که خدا تعالی عظیم فرموده گفت کان خلقه القرآن یعنی خلق آنسرور
صلی الله علیه وعلی آله وسلم قران بوده یعنی ذات شریف ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام عامل جمیع اوامر و
نواهی و آداب و اخلاق و محاسن منصوصه و مرموزه قران قران مجید بود و متصف بجمیع محاسن
و آداب قرآنی بوده و منزه و مبرا از جمیع نقایص و قبایح و ذمایم قرآنی بوده ذره و شمه از محاسن قرآنی
نبوده که در ذات شریف نبوده و ذره و شمه از قبایح و ذمایم قرآنی نبوده که ذات شریف از آن
منزه و مبرا نبوده و ائمه رضی الله تعالی عنهم اگرچه متصف بجمیع اخلاق نباشند شک نیست که متصف
باکثر آنها میباشند با وجود این اخلاق و این محاسن و این خلق عظیم و این مهربانی چه معنی دارد
که بعد از مضی چندین ایام انتقام گیرند و عفو نکنند و آنها را به توبه تحریص و ترغیب نفرمایند
عاقلی منصفی که از اخلاق و احوال این ذوات شریفه ادنی اطلاعی داشته باشد حکم باستحاله
این حقد و فظاظت و غلظت در حق ایشان علیهم الصلوة والسلام خواهد نمود و این ذمایم را
در حق این ذوات شریفه علیهم الصلوة والسلام خلاف معقول خواهد دید و اما شرعا فلقوله تعالی
فی صورة والصافات افما نحن بمیتین الا موتتنا الاولی یعنی آیا نیستیم ما پس نیستیم
ما که مرده ایم بیک مرگ اولی که در دنیا دیدیم یا مرگ دیگر هم داریم مقوله بهشتیان است که از فرشتگان بهشت
بپرسند که مرگ دیگر داریم یا نه در جواب میگویند که همان یک مرگ است که در دنیا دیده اید مرگ دیگر
شما نیست جاودان در بهشت خواهید بود و در سوره دخان حق سبحانه وتعالی میفرماید لا یذوقون فیها
الموت الا الموتة الاولی یعنی نخواهند چشید مومنان عذاب موت را در آخرت مگر موت اولی

کردادن

که در دنیا عذاب آن را چشیده اند ازین هر دو آیه که عامند بطریق عموم که برای مومنان همگی یک
موت در دنیا مقرر است و موت دیگر در آخرت نیست واگر در دنیا برای آنها دو موت بودی باید الا
الموتتین الاولیین در موضع الا الموتة الاولی گفتی و در سوره طه حق سبحانه وتعالی میفرماید منها خلقناکم
وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری یعنی از زمین آفریدیم شما را ای نوع انسان و باز
در زمین می بریم یعنی در قبر بعد از موت و بعد از ان بیرون میکنیم یکمرتبه دیگر از موت زمین اگر موت
دو مرتبه بودی بجای تارة باید تارتین گفتی و اما شیعه چونکه برای آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم و ائمه را عام
دو موته ثابت میکنند و آنها را ازین عموم بیرون میکنند باید که مثل این آیتها دلیل محکم قوی داشته باشند
که باین آیتها معارضه شود با وجود که دلیل ظنی ضعیف هم از شرع شریف چه آیه و چه حدیث ندارند قیاس
ذوات شریفه را علیهم الصلوة والسلام بر خود کرده اند که آن خبثان حقد یاران آنسرور علیه وعلیهم الصلوة والسلام
و دوستان ایشان را که اهل سنت و جماعت میباشند بغایتی دارند که هر چند لعنت و سب و طعن میکنند تشفی
بواطن خبیثه آنها نمیشود بلکه میخواهند که زنده شوند و مباشرت انواع تعذیب را در حق آنها بدست خود کرده
باشند و انواع عقوبات را در حق ایشان بجا آورده باشند بنا برین به مقتضای اهوای خود بدون
سند شرعی بلکه با منافات دلایل شرعیه این مذهب را برای خود اختراع و ابتداع نموده اند افرایت
من اتخذ الهه هواه واضله الله علی علم وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة
فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون یعنی می بینی ای محبوب من کسی را که هوای خود را
خدای خود و معبود خود نموده و مخالف شریعت خدا جل وعلا شانه متابعت هوای خود میکند خدا جل وعلا
آن را گمراه کرده که راه راست را گم کرده اند و مهر نهاده است بر قوت سامعه آنها و بر دل آنها که حق را نشنوند
ونمی فهمند و گردانیده است بر چشم او پرده که حق را نمی بیند پس کیست که او را راه نماید بعد
از آنکه خدا گمراه گردانیده او را آیا پند نمیگیرید از حال این گمراهان تعصب این طایفه بدوستان خلفاء

[illegible]

نکته نجدی است که سبب این تعصب فواحش بنظر آنها مرتبهٔ اهم واجبات یافته و نجس طاهر شده
که در کتب متأخرین آنها نوشته که اگر شیعه خواسته باشد که دخول جنت برای او واجب شود و جان
او بر آتش دوزخ حرام شود سنی و مقداد ساله را لواطه کند و یا کفن خود را به خون سنی ملوث کرده
هر یکی ازین دو فعل را مباشرت نماید و عمل کند آتش دوزخ بروی حرام است و دخول جنت واجب لواطه
که در جمیع ادیان فاحشه و حرام است و خون نجس بمذهب آنها از سبب تعصب آن فاحشه حرام ناجی
دوزخ و موجب جنت شده مرتبهٔ واجب یافته و خون که در جمیع ادیان نجس است بمذهب آنها از جهت تعصب
طاهر شده که تلویث کفن بخون سنی موجب نجات از دوزخ و دخول جنت شده و درین عقیده رجعت
از چند وجه کفر آنها ثابت میشود در فصل ششم ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد واز عقاید آنها این است
که امیر المؤمنین علی و ائمه دیگر رضی الله تعالی عنهم در مناقب و فضایل مساوی با آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم
میدهند و اکثر را فضل در مرتبه و منزله از سایر انبیا میدانند چه انبیاء اولو العزم مثل آدم صفی الله و
نوح نجی الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و چه غیر اولو العزم و متمسک آنها
درین دعوی آیه مباهله است که حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده که فمن حاجک فیه فقل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة
الله علی الکاذبین نصاری نجران همراه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مجادله داشتند در شان
عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام که گاهی میگفتند که ایشان ابن الله است و گاهی میگفتند که ثالث
ثلثه است یعنی یکی از سه خدا عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آنسرور میفرمودند که عیسی علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام بنده ایست از بندگان حق سبحانه و تعالی نه اله است و نه ابن الله حق سبحانه و تعالی
این آیه را نازل فرمود که هرگاه نصاری همراه تو مجادله کنند در شان عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
بعد از آنکه حق سبحانه و تعالی ترا عالم گردانیده با احوال او که بنده ایست از بندگان او تعالی در سورهٔ زخرف

من بعد ما جاءک من العلم

فرموده

فرموده که ان هو الا عبد انعمنا علیه نیست عیسی علی نبینا علیه و علیه الصلوة والسلام مگر
بنده ایست که انعام کردم بر او به نبوت و رسالت و بسیار کرامات و خوارق عادات پس بگو ای
آنها را که میخوانیم ما و شما ابناء خود را و نساء خود را و نفسها خود را بعد از آن همگی دعا میکنیم و از خدا
میخواهیم که لعنت کند هر یکی از ما و شما را که در شان عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام دروغگوی است
وعده کردند که در فلان موضع و فلان زمان جمع میشویم سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم در سر موعد
آمد و همراه خود علی و فاطمه و حسنین را رضی الله عنهم آورد نصاری را چون نظر بران رویهای منورهٔ
مشرفه مکرمه افتاد از مباهله امتناع آوردند و وجه استدلال آنها این آیه بر مدعای خود آن است
که سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم از جملهٔ نساء که بخود نسبت کرده بود فاطمه را رضی الله تعالی عنها آورد و از ابناء
حسنین را رضی الله تعالی عنهما آورد و از انفس علی را رضی الله تعالی عنه آورد و میگویند که سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم
علی را نفس خود دانسته بلکه خدا جل و علا شانه از علی رضی الله تعالی عنه به انفسنا تعبیر کرده یعنی که علی نفس
یعنی بخوان پسرها خود را و زنها خود را و نفس خود را پس نفس او در اینجا علی شد رضی الله تعالی عنه و بودن علی
نفس نبی صلی الله علیه و آله و سلم نمی باشد مگر بطریق اتحاد که نبی و علی متحد شوند یعنی هر دو یک تن شوند
و یک شخص شوند و اتحاد حقیقی در میان ایشان علیهما الصلوة والسلام غیر معقول است پس باید مراد
اتحاد مجازی باشد یعنی مساوات در مرتبه و کمالات پس لازم آمد که علی رضی الله تعالی عنه در مرتبه و
کمالات مساوی آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم میباشد هرگاه مساوی آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم
شد پس لازم آمد که افضل باشد از هر که آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام افضل باشد از او و آنسرور علیه
و علی آله الصلوة افضل است از جمیع انبیا ثابت شد که پس علی رضی الله تعالی عنه افضل است از جمیع انبیا
در جواب این استدلال میگوییم که اول مسلم نداریم که سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم علی را رضی الله تعالی عنه
نفس خود خوانده بلکه معنی آیه چنان است که ما جماعهٔ مسلمانان و شما جماعهٔ نصاری میخوانیم ابناء خود را

و نساء خود را و نفسها خود را پس مغایرت در میان خواننده و خوانده شده در صورت ابناءنا و
نساءنا ظاهر است که جماعهٔ مسلمانان عبارت از سید عالم و علی است صلی الله علیه و علی آله و سلم که حسنین
رضی الله تعالی عنهما ابناء هر دو است و نسبت فاطمه رضی الله تعالی عنها با آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم نسبت بنتیه است
و به علی رضی الله تعالی عنه نسبت زوجیت است پس در حق ایشان رضی الله تعالی عنهما نسبت نساءنا به هر دو درست
شده و میخوانیم انفس خود را یعنی هر یکی از جماعهٔ ما و جماعهٔ شما نفسهای خود را میخوانیم اشکالی که در اینجا لازم می آمد
این است که یک شخص هم داعی می شود و هم مدعو و هم فاعل می شود و هم مفعول و این جایز نیست
در کتب عربیه قاعده آورده اند که بنا بر آن قاعده این اشکال دفع می شود و آن قاعده این است
که جایز نیست در غیر افعال قلوب که یک شخص یک فعل را هم فاعل شود هم مفعول پس گفته
نمیشود که علمتنی فاضلا دانستم خود را فاضل و علمتک فاضلا دانستی تو خود را فاضل و گفته نمیشود
که ضربتنی زدم خود را و ضربتک زدی تو خود را و فرق کرده اهل عربیت در مابین افعال قلوب
و غیر آن باینکه در افعال قلوب مفعول در حقیقت فضل است نه نفس متکلم و مخاطب زیرا که معنی
ترکیبی چنین میشود که علمت فضلی و علمت فضلک و در غیر افعال قلوب همان متکلم و مخاطب
هم فاعل است و هم مفعول از یک جهت یعنی در اول از جهت متکلم بودن هم فاعل است و هم مفعول
و در ثانی از جهت مخاطب بودن و طریق تجویز فاعلیه و مفعولیه شخص واحد را در غیر افعال قلوب باین
نحو بیان کرده اند که توسط نفس را در میان ادا کرده باشد یعنی لفظ نفس را در ترکیب آورده باشد
یعنی چنان گفته شود که ضربت نفسی و ضربت نفسک بعد از آوردن لفظ نفس فاعلیه و مفعولیه از
یک جهت نمی شود بلکه فاعلیه از جهت تکلم و خطاب است و مفعولیه از جهت غیبت که لفظ ظاهر که لفظ نفس است
در اینجا غایب است علماء عربیه لفظی که ضمیر نباشد حکم غایب میدهند پس در اینجا آنسرور و علی صلی الله
علیهما و علی آلهما داعی میباشند از جهت تکلم که در ندع است و مفعول و مدعو میباشند از جهت

غیبت

غیبت که بلفظ ظاهر از ان تعبیر شده که انفسنا باشد و اینقدر مغایرت در میان فاعل و
و مفعول کافی است در صحت فاعلیه و مفعولیه شخص واحد فعل واحد را چنانچه حق سبحانه و تعالی
در سورهٔ بقره میفرماید انکم ظلمتم انفسکم و در سورهٔ قصص حکایة عن موسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام میفرماید رب انی ظلمت نفسی الآیه و جایز است که علی رضی الله عنه در وقت مباهله حاضر
بوده که آن سرور که او را سرور ندع ابناءنا الی آخر الآیه گفته و جایز است که اگر حاضر نباشد آنسرور
صلی الله علیه و علی آله و سلم وعده خود را اصالة و وعده علی را رضی الله عنه خلافة کرده باشد از جهت اعتماد بر
عدم تخلف او رضی الله تعالی عنه و دلیل بر تعدد داعی از جانبین ضمیر جمع است در ابناءنا و ابناءکم و
نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم و مراد از دعا طلب حضور است بطریق عموم مجاز و اگر مسلم کنیم
که مراد از انفس علی است رضی الله تعالی عنه و اغماض کنیم از مقتضی دو صیغهٔ جمع در مضاف و مضاف الیه
که تعدد داعی و مدعو است میگوییم که مساوات از کجا معلوم میشود چرا جایز نیست که باعتبار اتصال
نسبا و دینا او را سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم نفس خود را باشد چنانچه حق سبحانه و تعالی در اول سورهٔ
بقره میفرماید که فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم عبده عجل را فرموده توبه کنید از عبادت
عجل و بکشید یکدیگر را یعنی گوساله پرستان یکدیگر را یا غیر عابدان عابدان را مقتولان را انفس قاتلان
گفته و تعبیر از مقتولان با نفس قاتلان کرده لاتصال نسبا و دینا و چنانچه در سورهٔ بقره میفرماید که و
اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم یعنی یاد کنید
آن وقت را که گرفتیم از شما عهد را بر اینکه نریزید خونهای خود را و بیرون نکنید انفس خود را از دیار خود
و نیز در سورهٔ بقره میفرماید ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم آگاه باشید که میکشید خود را یعنی یکدیگر
را مقتولان را انفس قاتلان گفته و نیز در سورهٔ نور میفرماید لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون
والمؤمنات بانفسهم خیرا مقصود فان که عایشه و صفوان رضی الله عنهما باشند بالذات و ابوبکر

بالواسطه نفس قاذفان فرموده لا تقصاهم اهم دینا ونسبا حیرت است باین سفیهان جاهل که چنین
مقصود عظیم جلیل را بر چنین دلیل ضعیف ذلیل مرتب نمایند که بادنی التفات بر اهل خبره
هیچ امکان استدلال ندارد وفی البیضاوی قتل رجل را قتل نفس خود میگویند از جهة اتصال
مقتول بقاتل نسبا ودینا و در تفسیر مدارک آورده که گردانیده می شود غیر رجل نفس رجل چونکه اتصال
داشته با او نسبا ودینا واگر مسلم کنیم که نفس بودن علی رضی الله تعالی عنه مر نبی را صلی الله علیه وعلی آله وسلم اقتضاء
مساوات میکند میپرسیم آنها را که در مرتبه نبوت چه میگویند البته علی رضی الله تعالی عنه مرتبه نبوت نداشته
ناچارند که بگویند که مساوات در کمالاتی که سوای نبوت است داشته و مرتبه نبوت مستثنی است
پس وارد می شود بر آنها که هرگاه که آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم افضل شد باعتبار مرتبه نبوت از علی رضی الله عنه
پس مطلب شما که افضلیت علی است رضی الله تعالی عنه بر سایر انبیاء علیهم الصلوة والسلام حاصل نشد زیرا
که مرتبه نبوت را هر نبی دارد پس هر نبی بواسطه صفة نبوت افضل می شود از علی رضی الله تعالی عنه
کسی که ادنی ذکاء عقل و فطانت داشته باشد معلوم او خواهد بود که این چه بیخردی و چه بی دانشی است
که احدی را در کمال مساوی آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم داند که افضل جمیع مخلوقات است واحب الی الله
واقرب الی الله از جمیع ما سوی الله است علی رضی الله تعالی عنه که ایمان باو آورده و بمتابعت او بکمال
رسیده وامت او بوده و تابع و خادم او بوده چگونه باو مساوی میشود و چگونه باو برابری میکند
اگر این سخن را کسی در وقت صحابه رضی الله تعالی عنهم میگفت جمیع صحابه رضی الله تعالی عنهم بر قتل آن قایل
حریص میشدند و اول حریص بر قتل این قایل البته علی میبود رضی الله تعالی عنه و این عقیده اینطایفه
مخالف اجماع است که صدر اول یعنی قرن اول که قرن صحابه است رضی الله عنهم و قرن دوم که قرن
تابعین است و قرن سیم که قرن تبع تابعین است من اولهم الی آخرهم اجماع دارند بر اینکه لا یبلغ
ولیٌّ درجةَ نبیٍّ یعنی نمیرسد هیچ ولی اگر چه افضل جمیع اولیا باشد بدرجه هیچ نبی اگر چه مفضول

جمیع

جمیع انبیا باشد می بینی که سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم میفرمود که لا تفضلونی علی یونس بن
متی یعنی فضیلت ندهید مرا بر یونس بن متی با وجود که ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام از جمیع انبیا
افضل بود و فضیلت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بر جمیع انبیاء علیهم السلام از ضروریات دین است لیکن برای تعلیم
امت فرموده که لا تفضلونی الحدیث که احدی جرأت نکند و به تحقیر انبیاء و العیاذ بالله نیاید که احدی از
امتیان را اگر چه اعظم اولیا باشد بر احدی از انبیاء علیهم السلام فضیلت ندهد و اجماع این سه قرن که سید عالم صلی الله علیه وسلم
بعدالت آنها شهادت داده دلیل قطعی است انکار آن کفر است اگر امامیه بگویند چگونه بی اتفاق با جماعه
امامیه اجماع منعقد می شود میگویم که جماعه امامیه در صدر اول یعنی قرن اول و ثانی و ثالث که مشهود علیهم بعدالت
میباشند وجود نداشتند مذهب امامیه در قرن رابع و خامس بعد از رحلت حضرت امام مغارب و مشارق
امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه و عن ابائه وابنائه حدوث یافته ابن سبا یهودی شخصی بود از یهود آن که
بغی و خروج بر حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه نمودند حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بعد از ظفر بر این
طایفه کلان تران آنها را گرفته در آتش سوختند این ملعون را حمیت جاهلیت باعث گردید بر فساد
دین متین خود را در زمره مسلمانان داخل نمود و اظهار اسلام کرد و بحیلهای بسیار خود را در خدمه آستان
آسمان شان امام همام ابی عبد الله جعفر صادق داخل نمود و متوجه آن در بار عالی گردید و ذکاء و فطانت داشته
در هر از مطلب مسایل مذهب اهل سنت وجماعت میدید و می شنید عکس آنرا مینوشت و کتابی علیحده را
جمع نمود و آنرا مزین و مزخرف نمود و بعد از رحلت امام الائمه رضی الله تعالی عنه در کتابخانه ایشان نهاد بعد از رحلت
ایشان علیه الرحمة والرضوان از کتابخانه بیرون آورده شد چونکه علماء وقت مطالعه نمودند انکار نمودند و رد کردند و
گفتند که حاشا و کلا که این تصنیف امام و مذهب ایشان علیه الرحمة والرضوان باشد که مخالف کتاب و سنت
و قول علماء است میخواستند که بشویند یا بسوزند و لیکن بنا بر وعده حق سبحانه و تعالی که لاملئن جهنم من الجنة
والناس اجمعین مقدور کسی نشد بعض جهله مرده آن را اعتقاد کردند و مذهب حضرت امام الائمة

داشتند و شایع کردند و منسوب بایشان علیه الرحمة والرضوان مینمودند تا وقتی که نصیر طوسی در دیار
خراسان شهرت یافته همین مذهب باطل را ترویج داد و مردم را دعوت نمود بآن تا وقتی که شاه اسمعیل
صفوی ملک عراق و خراسان را متصرف شد باغوای مفضل ضال ابن عبد العال در ترویج آن سعی تمام بجا آورد
تا حدی که سب و لعن را فرموده بود که در بازارها و کوچها جهرا و علنا گفته شود از آن وقت این طریقه شنیعه در دیار
عراق و خراسان شهرت یافت متجاوز به عراق عرب و هندوستان شد مخالفت امامیه که بعد از اجماع قرون ثلثه
وقوع یافته خللی بآن اجماع ندارد بلکه مخالفت آنها را هیچ اعتبار نیست زیرا که از دایره اسلام بیرون شدند مثل مخالفت
یهود و نصاری و مجوس میباشد پس اگر یکی از ایشان را کسی بر یکی از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات فضیلت
دهد و اعتقاد کند انکار اجماع قطعی کرده باشد و مستوجب کفر خود شده باشد پس چه میگویی در حق آنکسی که هر یکی
از دوازده نفر که ائمه اثنی عشر باشند افضل دانند بر هر یکی از انبیاء علیهم الصلوة والسلام که جمهور امامیه میباشند اگرچه ابن
ابی حلی گفته که در فضیلت ایشان علیهم الرضوان بر انبیاء اولو العزم صلوات الله علیهم توقف دارم رأی من بر یکی
از دو طرف قرار نگرفته ولیکن از استدلال آنها عموم مفهوم است و جمهور آنها بر عموم رفته اند و این عقیده در مذهب
آنها دو امر ثابت است یکی مساوات هر یکی از ائمه با آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام و در این امر لازم می آید
انکار از امری که از ضروریات دین است که فضیلت آنسرور است بر جمیع انبیاء علیه وعلیهم الصلوة والسلام دوم پس فضیلت
او بر غیر انبیاء علیهم الصلوة والسلام بطریق اولی از ضروریات دین شد و انکار از ضروریات دین کفر است و مذهب امامیه
آنست که ائمه اثنی عشر همگی مساوی میباشند در مرتبه و منزله با امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه و ایشان هیچ تفاوت
از باقی ائمه رضی الله تعالی عنهم ندارد روزی در نجف اشرف چند نفر از علماء امامیه با این فقیر مجادله داشتند آخر بحث
منجر گردید باین سخن فقیر گفتم که امیر المؤمنین بر ائمه دیگر رضی الله عنهم فضیلت دارد که از اصحاب بوده و مجاهدات
و غزوات بسیار همراه سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم از وی بعمل آمده که از ائمه دیگر بعمل نیامده آنها در جواب
گفتند که ائمه اثنی عشر رضی الله تعالی عنهم بمنزله یک نور اند که گاهی یکی شوند و مجموع با هم بصورت اتحاد ظاهر

میشود

میشود و گاهی شاخ شاخ میشوند و صورت تعدد حادث می شود پس تفاوت چه معنی دارد و بنا بر این
عقیده از استدلال بر مساوات امیر المؤمنین علی با آنسرور و فضیلت او بر سایر انبیاء علیه وعلیهم الصلوة والسلام
اثبات مساوات ائمه و فضیلت ایشان علیهم الرضوان مثل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بلا تفاوت میشود
نمیدانم که این سفیهان چگونه امیر المؤمنین علی را در کمالات با آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم مساوی میدانند
با وجود آنکه دو صفت که امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه بآنها شهرت دارد علم و شجاعت است که آنحضرت را
اعلم العالمین و اشجع الشجعان و اسد الله الغالب میگویند و دلیل بر آنکه ایشان علیه الرحمة والرضوان اعلم العالمین است
باتفاق طایفتین این حدیث است که سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم فرموده که انا مدینة العلم و علی
بابها متاعی که در دروازه شهر باشد چه نسبت دارد بمتاعی که در شهر باشد و در باب شجاعت آنحضرت
رضی الله تعالی عنه خود فرموده که در محاربات کفار چونکه محاربه بغایت شدت میرسیده بنا بر مقتضی بشریت
تغیری در حال من بوقوع می آمد قریب میبود که فرار را بر قرار اختیار کنم رجوع بمواجهه و مشاهده آن معدن
کمال محبوب حضرت ایزد متعال مقرب بارگاه حضرت ذی العزة والجلال صلی الله علیه وعلی آله وسلم میکردم
چونکه تمکین و ثبات ایشان و بشاشت و انبساط ایشان علیه وعلی آله الصلوة والسلام را میدیدم شجاعت
من زیاده میشد و آثار جبن و تغیر که در دل من بوقوع آمده بود زایل میشد پس از قول امیر المؤمنین علی معلوم
شد که شجاعت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بمراتب از شجاعت امیر المؤمنین علی بیشتر و کاملتر بود پس
در کمالات دیگر مساوات چه معنی دارد و از کلام متاخرین اینطایفه معلوم میشود که امیر المؤمنین را افضل از آنسرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام میدانند نقل میکنند از ایشان علیه الرحمة والرضوان بطریق افترا و افک و کذب
محض که ایشان علیه الرحمة والرضوان فرموده که انا خالق السموات والارض یعنی من آفریننده آسمانها
و زمینم متاخرین این را باین نحو تاویل کرده اند که خداوند عالم جل وعلا شانه در حق سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم
چنین فرموده که لولاک لما خلقت الافلاک یعنی اگر آفرینش تو در اراده من نبودی افلاک

١٢٠٥٦

رانی آفریدم یعنی همه بطفیل تو آفریده شده و نیز ایشان علیه و علی آله الصلوة والسلام فرموده که لولاک
علی لما خلقتک یعنی اگر آفرینش علی در اراده من نبودی تو را نمی آفریدم یعنی ترا بطفیل علی رضی الله تعالی عنه آفریدم پس
آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام طفیلی علی شد رضی الله عنه ~~و آسمانها و زمینها طفیلی آنسرور صلی الله علیه و علی آله الصلوة~~
والسلام طفیلی علی شد رضی الله تعالی عنه و آسمانها و زمینها طفیلی آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم پس باین واسطه آسمانها
و زمینها طفیلی آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم علیهم علی رضی الله عنه پس خالق بواسطه خلق سموات و ارض را مجازاً خالق
مسمی کرده بنا بر این علی رضی الله تعالی عنه افضل از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام شد که مقصود از آفرینش او
علیه و علی آله الصلوة والسلام علی بود رضی الله تعالی عنه و مقصود از ذی الغایة البته افضل میباشد چنانچه آنسرور علیه و
علی آله الصلوة والسلام از آسمانها و زمینها بلکه از جمیع ما سوی الله افضل است که مقصود از آفرینش اینها اوست صلی الله علیه و آله و سلم
و نیز میگویند که در روز فتح مکه آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم علی را رضی الله تعالی بر کتف مبارک خود برداشت که کسر اصنام
کعبه را کرده باشد این سفیهان میگویند که آن سرور را هیچ مقصود از این فعل نداشت مگر اینکه کتف مبارک خود را بپای
علی رضی الله تعالی برساند و کتف خود را ببودن پای علی رضی الله عنه مشرف نماید نه کسر اصنام مقصود بود و نه
خلو کعبه از اصنام و نه اعدام آثار شرک حیرتی نام یکی از علماء این طایفه است در این مضمون این بیت گفته
بیت: غرض ز بت شکنی غیر از این نبود نبی را: که کتف خود بکف پای مرتضی رساند: از اینجا نیز تفضیل علی رضی الله تعالی عنه
بر آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مفهوم میگردد بلکه تصریح است باین تفضیل و منجر می شود به مذمت
و تقبیح در حق خلاصه دو عالم آل مضر و آل عدنان سید موجودات و خلاصه کاینات علیه و علی آله افضل الصلوات
و اکمل التسلیمات که مقصود او از فتح مکه تشرف خود بود نه اعلاء کلمة الله تعالی و نه امحاء آثار شرک و کفر و طغیان
و نه ترویج دین مبین متین بلکه مقصود او تقرب خود بود بجناب علی رضی الله تعالی عنه از این سفیهان پرسیده
شود که مقصود نبی از تشرف کتف خود بپای علی رضی الله تعالی عنه و تقرب باو چه بود با وجود اینکه رسول مقرب
جناب حضرت حق سبحانه و تعالی او بوده و وحی بر او نازل میشده و بمناجات جبرئیل علیه السلام او

مخصوص

او مخصوص بوده پس از این تشرف کدام مطلبی بوده که باین واسطه برای او علیه و علی آله الصلوة والسلام حاصل
شود ناچار ند که بگویند که تقرب علی رضی الله عنه در نزد حضرت حق سبحانه و تعالی زیاده از آن سرور صلی الله علیه و سلم
بود مقصود از تقرب به علی رضی الله تعالی عنه آن بود که بواسطه او تقرب بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی حاصل کند
پس معلوم که در نزد این طایفه علی رضی الله عنه افضل از آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام است اگر چه تفوه بسا اوقات
میکنند و اظهار تفضیل نمیکنند شاید که عدم اظهار تفضیل بنا بر تقیه باشد عجب تر از این آنست که مرتبه علی را
رضی الله تعالی عنه بحد الوهیت میرسانند که آنحضرت رضی الله تعالی عنه میتواند که خلاف اراده حق سبحانه و تعالی کار کند
اهان حیرتی که معلم و مقتدای شاه طهماسب بود و در وقت سلطنت او شهرة تمام داشت علماء ما لا کلام داشته و
اکثر این طایفه به او رجوع داشته گفته بیت: حیرت آنچه از خدا طلبی: علی علی عالی ولی بدهد: ندهد گر خدا مراد ترا:
حضرت مرتضی علی بدهد: کسی که ادنی بصیرت داشته باشد و از معتقدات شنیعه آنها اطلاع یافته باشد کفر آنها
بر او ظاهر و هویدا خواهد بود و در تکفیر آنها هیچ توقف نخواهد نمود و در بازار هرات صانها الله عن الآفات مقدم این
این طایفه میگویند که بیت: شرکت بجای خالق اکبر کند علی: پیک جبرئیل کار پیمبر کند علی: پس علی را رضی الله عنه شریک
خدا جل و علا شانه میدانند و افضل از آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که او صلی الله علیه و علی آله و سلم بجبرئیل محتاج است
و ایشان علیه الرضوان به جبرئیل احتیاج ندارد در نجف اشرف در خلال مباحثه با جماعه آنها یکی از آنها گفت که
علی رضی الله تعالی عنه بجمیع ما فی الکون از ازل تا به ابد عالم میباشد و ذره از کاینات از علم او رضی الله تعالی عنه بیرون
نیست لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و الارض و لا اصغر و لا اکبر یعنی غایب و
بیرون نیست از علم او مقدار ذره که در آسمانها و زمین است و نه خورد و نه بزرگ بلکه علم ایشان علیه الرضوان
محیط است به همه اشیاء و جمله غایب و دلیل گفت بر این مدعی این آیه را که در سوره مبارکه یس واقع است
و کل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی هر چیز را من شمرده و معلوم نموده دارم در امام ظاهر و مراد از امام ظاهر علی است
و غیر امامیه جمیع طوایف امام مبین را عبارت از لوح محفوظ میدانند و این علم باین احاطه بر غیب و

وشهادت باتفاق جمیع اهل ملل از عهد آدم علیه السلام تا عهد خاتم الانبیاء و علی آله الصلوة والسلام خاصه حضرت
ملک علام است جل و علا شانه پس اثبات آن و اعتقاد ثبوت آن برای علی رضی الله تعالی عنه اثبات و اعتقاد
الوهیت است برای ایشان علیه الرضوان و نیز این طایفه از فراطی که در شان آنحضرت رضی الله تعالی عنه دارند بحدی
رسیده اند که برای حضرت حق سبحانه و تعالی تعطیل ثابت میکنند و میگویند که امور عالم را چه دینی و
اخروی و چه فلکی و چه عنصری همه را بعلی رضی الله عنه مفوض فرموده و اختیار کلی بایشان است رضی الله تعالی هر چه
میکنند مختار است ایشان علیه الرحمة و الرضوان رب المربوبین و رازق الارزاق المرزوقین و قاسم الارزاق میگا
میدانند و جمیع امور عالم کون و فساد را به ایشان علیه الرحمة منسوب مینمایند و فاعل ایشان را علیه الرحمة و الرضوان
میدانند ایشان را علیه الرحمة و الرضوان و هیچ کار خانه حق سبحانه و تعالی میگویند هزاران تعجب است بدین سفیهان
این زمان که از ضعف اسلام و نقص ایمان با چنین طایفه که هم مبتدعند و هم مشرکند و هم دشمنند و هم بدخواهند
و هم بدگویند... و هم گمراهند چندین از ضعفا و فضلا که در شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و علی آله و سلم و اصحابه ما تعاقبت الظلم و
الضیاء احداث نموده اند معاشرت و مصاحبت مینمایند و محبت میورزند بلکه اصحاب جاه و اصحاب مناصب
نموده اند و بر سر اهل سنت مسلط نموده اند هر چه دل این بدبختان خواسته باشد در حق اهل سنت و جماعت از
بد لیها و آزارها و رنجشها بعمل می آرند نمیدانم جواب خدا جل و علا شانه و رسول او و اصحاب و احباب او را بعد از این
چه خواهد داد که مشرکان را بر موحدان و مخالفان انبیاء را علیهم السلام بر موافقان و موالیان و لاعنان اصحاب و مبغضان
احباب را بر محبان و دوستان آنها مسلط نموده اند ظن غالب آنست که بنا بر اینکه سید عالم صلی الله علیه و سلم
فرموده که المرء مع من احب یعنی هر کس حشر میشود همراه کسی که او را دوست دارد و نیز فرموده که من و
لا هل البدعة فقد اعان علی هدم الاسلام یعنی کسی که تعظیم کرد و بشاشت و انبساط نمود با اهل
بدعت و یا پس بدرستی که اعانت و امداد کرد در هدم اسلام و خرابی بنای اسلام حشر اینها همراه این طایفه
شقیه خواهد شد و از جماعت اصحاب و احباب آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم معتزل و محروم و از شفاعت

ولعن

و نصیحت آنها بی نصیب نعوذ بالله العظیم که چنین جماعه بی غیرت که در یک رگ از یک صد و شصت
رگ آنها ذره از غیرت و حمیت اسلام وجود ندارد و از محبت اصحاب و احباب آنسرور صلی الله علیه و سلم
هیچ اثری نه و اگر نه کسی که عبادات و اوراد آنها و طاعت آنها لعن این بزرگواران باشد چگونه
چشم سنی بر روی آنها وا می شود سزاوار آن است که همراه همین طایفه محشور شده وقود جحیم باشند
و عیدها که در کلام مجید و احادیث شریفه که در حق کسی که دوستی با کفار و مبتدعان میورزند
در فصل سیم مذکور خواهد شد و امر دوم فضیلت امیر المؤمنین علی است با ائمه رضی الله عنهم بر سایر انبیاء
صلی الله علی نبینا و علیهم و دفع مساوات با آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم بعینه دفع همین فضیلت است زیرا
که فضیلت فرع آن مساوات است و عدم اصل عدم فرع است حاجت بدفع علیحده ندارد و امر سوم
اما این است که سب و لعن خلفاء ثلثه و بقیه صحابه رضی الله تعالی عنهم مسقط صلوات خمسه
فریضه است یعنی هر که بجای که بر این فاحشه مداومت کند و ورد خود سازد نمازهای فریضه از ذمه
او ساقط می شود و همین فاحشه قایم مقام فرایض خمسه می شود و به ترک صلوات خمسه گناهکار
نمیشود بلکه ثواب او در مقابله این ورد بیشتر است از آن ثوابی که در مقابله اداء صلوات خمسه
باشد میرزا مخدوم شریفی رحمه الله تعالی علیه در نواقض الروافض آورده که این مسئله را مفضل ضال
ابن عبد العال در کتاب خود که در باب فضیلت لعن و سب و طعن اصحاب و امهات المؤمنین
ازواج مطهرات رضی الله تعالی عنهم تالیف نموده و آنرا رساله لعنیه نام نهاده این فتوی را
نوشته و از متقدمین خود موافق اجتهاد خود مروی نموده و حیرتی که مقتدای شاه طهماسب بوده
همین فتوی را شهرت داده و شایع نموده شاه طهماسب را بهمین فتوی عامل نموده بنا بر آن
شاه مزبور این فواحش را ورد خود ساخته و فرایض خمسه را ترک نموده مگر نماز روز عاشورا
نماز عاشورا را میخواند معلوم فقیر نشد که فرایض روز عاشورا را میخوانده یا روز عاشورا نزد آنها

آن را هم
نماز علیحده دارد میخواند خلاصهٔ سخن آنست که شاه ورد و وظیفه ایمان خود خویش را ساخته بود و در
مقام فرایض آنرا قایم اعتقاد کرده حق جل و علا شانه شاه مزبور را رسوائی آخرت کافی نفرمود بلکه
رسوائی و دنیا را هم در حق آن خبیث بعمل آورد تفصیل آن این است که در مرض موت چونکه
ابل آن خبیث بسر رسید بجریان دم از حلق مبتلا فرمود چنان خون غلبه نمود که بیمار و بیمارداران را
معاش منغص شده و همه به تنگ آمدند بحدی رسید که فرش و رخت خواب در هر ساعتی چندین مرتبه
تبدیل باید یافت اطبا از علاج آن عاجز آمدند هیچ دوای در دفع آن نفع نمی داد و آخر الامر اتفاق
اطبا بر این افتاد که پس افکندهٔ سگ را بی اطلاع شاه بخدمت شاه نوش جان فرمایند فرازین
علاج ندیدند علاج را درین دوای مناسب شاه جهاه منحصر یافتند بنا بر این پس افکنده سگ را
حاضر نموده اطبا گفتند که این دواست نوش جان فرمای و خازنان جهنم درین دنیا هم خود بودند
که ذُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْكَرِيْمُ یعنی بخور لقمه خبیثه مناسبه نفس خبیث خود را اگر بدرستی تو
صاحب عزت و صاحب کرامت میباشی این مقوله خازنان دوزخ است که در آخرت بطریق
استهزا و سخریه برای هر یکی از کافران میگویند برای این خبیث امید است اتفاقاً ملا محاب احمد
و الاحباب و امهات المؤمنین رضی الله تعالی عنهم در وقت نزع هم گفته شده باشد چونکه این نجاست
را در دهن او نهادند و به گلوی او رسید تمام را لمعده فرو نابرده جان خبیث را بقابض ارواح
سپرد و دهن و گلو را از آن نجاست پر برد میرزای شریفی رحمة الله علیه میفرماید که برنجان بیگم دختر
شاه طهماسب بمن نظر شفقت داشته دم مربیهٔ من بوده همیشه مرا از تعرض علماء قزلباش حمایت
مینموده در پی پرده من را طلبیده این قصه را که عهد اهل سنت بوده و دلیل بطلان مذهب اهل بدعت
بمن تفصیلاً گفت و سفارش نمود که البته سعی نموده دهن شاه را بشوئی که تو را اعتقاد دارم همچنین
دهن نجاست آلوده بقبر برده نشود من چون در سر غسل او حاضر شدم علماء قزلباشیه راه نداد ندو

امال

و اهال جویان خون بیک قرار بوده از صبح تا وقت ظهر غسل او طول کشید کسی بر شستن دهن
آن خبیث قادر نشد همچنان دهن ملوث به نجاست سگ در قبر او را به خازنان جهنم سپردند
لعن الله کل من یبغض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم این بدان میماند که میرزای شریفی
مرحوم رحمة الله علیه در نواقض الروافض خود آورده که نصیر طوسی را چون عمر با آخر رسید در حالت نزع بلکه
نجاست از گلوی وی می آمد و از دهن خود پیرون می انداخت و فریاد میکرد که این چه عذاب و رسوائی است
که بمن روی داده قطب رازی رحمة الله علیه حاضر بود گفت که این همان نجاستها است که در حجر تجرید
خورده این خبیثان را چنین رسوائیها عبرت نمیشود و بر همان مذهب خبیث باطل خود مقرند و از عقاید | معرند
فاسده ایشان آن است که ضل الجهال ملا ابن عبد العال در تالیفات خود موافقاً لسابقیه و متابعة
لهم که از علماء این طایفه بودند که سجده برای بنده جایز است از برای تعظیم بنا بر این آن اضل الجهال
با تلامیذ و تبعهٔ خود سجده میکردند برای شاه اسمعیل صفوی و این الحاد را این مضل ضال از دین
ابتداع نمود برای تحصیل اغراض و اعراض دنیا، فانی روی از خالق اکبر عز شانه گردانیدند جهت | ست
مبادا دل آن فرومایه شاد که از بهر دنیا دهد دین بباد و همان سجده اگرچه از پیشینگان این
طایفه مروی بود ولیکن شهرت و شیوع این الحاد به فتوی و عمل ابن اضل الجهال بوقوع انجامید و در
میان اینطایفه بعد از فتوی و عمل او عادت گردید تا بحدی که تارک آنرا از بدیه مینامند و البته هم
یا به قتل میرسانند و یا بگمار تعزیر شدید مینمایند و به امهال یک ساعت در تعزیر به زعم آنها بزه کار
میشوند و بیان عدم جواز این فعل شنیع و قباحت و ایجاب کفر ساجد و کفر مسجود اگر راضی باشد
در فصل سیوم مذکور خواهد شد و از عقاید فاسدهٔ آنها حل متعه است متعه عبارت است از نکاح موقتل
بمدت معینه و اقل آن یکساعت است و اکثر آن مدت احتمال زنده گانی زوجین بلفظ تمتع
چنانچه بگوید مرد برای زن که تمتع میکیرم از تو یعنی نفع میکیرم از تو فلان مدة بفلان مبلغ و

زن بگوید که قبول کردم و اگر بلفظ نکاح یا تزویج باشد و موجل بمده باشد آن را نکاح موقت میگویند
آن هم در شرع باطل است و نکاح متعه در اول اسلام یکمرتبه در سفر مشروع شده بود مدت یکماه یا قدری زیاده
از ماه مشروع بود بعد از آن منسوخ شد و سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم نهی نمود از آن و این طایفه
همان فعل منسوخ را عمل میکنند برای قضاء شهوات و مقتضای هوای نفس اماره و تلذذات
خسیسه ناسخ را ورای ظهر انداخته و خرق اجماع قرون معدله بتعدیل خیر البشر علیه و علی آله وسلم را اغماض
نموده در استحلال این فعل شنیع را علماء آنها تشجیع داده اند و مساهلات زیاده در آن فتوی
داده اند و گفته اند که درین نکاح حضور شاهدین شرط جواز نکاح نیست بلکه زوجین اگر بدون حضور
شاهدین و بدون اذن ولی ایجاب و قبول کرده باشد نکاح منعقد می شود و اجماع کرده علماء امامیه
بر اینکه این نکاح باین نحو مستحب است و ثواب عظیم بآن مرتب است از ائمه خود روایت میکنند که
هر که غسل کند از جماع متعه حق تعالی از هر قطرهٔ ملکی می آفریند که برای مغتسل استغفار و دعا میکنند تا روز
قیامت و از این قبیل در فضیلت نکاح بسیار سخنها گفته اند که درین مختصر نمی گنجد و نیز اعتقاد
دارند بر اینکه حلال است وطی کنیزی که صاحب او اذن دهد بمجرد اذن بدون نکاح و ملک یمین
برای مأذون له آن کنیز حلال است و باین دو فتوی باب زنا در میان اینطایفه مفتوح شده
شبهی نیست که در میان آنها در هر شهری هزار هزار بلکه بیرون از حد احصاء و شمار زنا بعمل آورده
میشود پس بنا بر این اکثر آنها اولاد زنا است و اقل قلیل نادر از آنها اولاد نکاح است بلکه متقی
و اورع آنها برای تحصیل ثواب عظیم منکوحات نکاح متعارف را مطلقات مینمایند و بطریق
متعه متصرف میشوند شاه اسمعیل صفوی مروج مذهب روافض همه منکوحات خود را طلاق
داده بطریق متعه متصرف بود و اولاد او همه اولاد زنا بود قلیلی از نکاح متعارف متولد شده بود
و اجماع جمیع امت سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم بر نسخ و حرمت منعقد شده و سند اجماع حدیث

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین علی است رضی الله عنه که روایت میکند از سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم که تحریم
فرمود متعه را در روز خیبر در صحیح مسلم هر دو این روایت ثبت است و در صحیح مسلم آورده | صحیح بخاری هم
که سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم حرام فرموده و در روز فتح مکه و ثابت کرده صاحب صحیح مسلم
نسخ متعه را و آنچه منقول است از ابن عباس رضی الله تعالی عنه از تحلیل متعه و استدلال او
بکریمه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهٖ مِنْهُنَّ فَاٰتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ و مخالفت او مر علی رضی الله تعالی عنه
درین مسئله مدفوع است بآنکه استمتاع در کریمهٔ فما استمتعتم به منهن الآیة استمتاع به نکاح صحیح است
بدلیل ما قبل و ما بعد این کریمه که سوق کلام در بیان نکاح صحیح و محرمات نکاح صحیح است و به اینکه امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه مواجهة به ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفت که بتو نرسیده اینکه آنسرور صلی الله علیه و علی آله وسلم
نهی نموده از متعه نساء و تذکرهٔ نهی را برای او فرمود بنا بر آن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما از فتوی متعه رجوع
نمود و روایت این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده و مراد اجر هم مسمی شده در شرع حق سبحانه و تعالی میفرماید که
فَانْكِحُوْهُنَّ بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ وَاٰتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ پس باجماع قطعی رسیده و آنکه در بعض کتب
فقه آورده که امام مالک رحمه الله علیه متعه را جایز میداند صحت ندارد و از عالم ثقه شنیدم در قبة الاسلام
بخارای شریف که در وقت حج در حرم مکه معظمه صحبت چند نفر علماء مالکیه که از بلاد مغرب آمده بودند
اتفاق افتاد در باب متعه بآنها گفتم که امام مالک رحمه الله تعالی جایز میداند آنها [illegible] انکار نمودند به اشد
انکار که هرگز امام ما جایز نمیداند و نه ما که مقلدان اوئیم جایز میدانیم در کتب صحیح فقه مالکیه که در نزد
ما است تحریم متعه نوشته علماء مالکیه همه اتفاق دارند بر اینکه متعه حرام است در هدایه آورده که نکاح متعه
جایز است در نزد امام مالک رحمه الله تعالی ابن همام در حاشیه هدایه گفته که نسبت جواز متعه با امام مالک رحمه الله تعالی | غلط است که امام مالک هم
قایل نیست بجواز متعه و اجماع صحابه و من بعدهم منعقد شده بر تحریم نکاح متعه بعد از علم به نسخ آن و به
نهی سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم از آن اجماع کردند علماء اسلام بر اینکه هر وقت که در مابین زوجین
تحاذ تو

١٦٠٥٦

به نکاح متعه اختلاف و مخاصمه واقع شود و مرافعه بقاضی شود و باید حکم ببطلان نکاح متعه کرده باشد
سواء کان بعد الدخول او قبله و چگونه امام مالک مخالفت اجماع میکرد و امام مالک در موطا روایت
کرده از ابن شهاب که او روایت کرده از عبد الله و از حسن پسرهای محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب که این
هر دو روایت کرده از پدر خود محمد حنفیه که او روایت کرده از پدر خود علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم که
سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم نهی کرده از متعه و از اکل لحوم حمرهای خانگی و نیز گفته امام مالک در کتاب
خود مدونه لا یجوز النکاح الی اجل قریب او بعید یعنی جایز نیست نکاح موقت بوقت برابر است
اگر وقت قریب باشد یا بعید و این نکاح خود متعه است یا نکاح موقت و آن ثقه که فقیه در قبة الاسلام
بخارای شریف از آن حکایت کردم قبل ازین که همراه علماء مالکیه در باب منع سخن گفته بوده در آخر حکایت
خود گفت که علماء مالکیه گفتند که خدای جل و علا شانه رحمت کند صاحب هدایه را که در حق امام مالک رحمه الله تعالی
تهمت گفته بعد از شدة آنها در انکار آن ثقه فرمود که من گفتم که صاحب فتح القدیر هم حکم به غلط صاحب هدایه
کرده و گفته که امام مالک رحمه الله تعالی هرگز بجواز متعه نرفته و حکم بجواز آن نکرده همگی به جمعیت دستهای خود را
بالا کردند و برای صاحب فتح القدیر دعا کردند که رفع تهمت از امام ما کرده و اینکه امام مالک در موطا از
محمد حنفیه رضی الله تعالی عنه روایت کرده بواسطه پسرهای او حسن و عبد الله در بخاری رحمه الله تعالی هم از وی روایت
کرده بهمین واسطه و بخاری رحمه الله تعالی فرموده که امیر المومنین علی رضی الله عنه بیان کرده از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
که نکاح متعه منسوخ است و در صحیح مسلم روایت کرده از ایاس بن سلمه رضی الله تعالی عنهما و او روایت کرده از پدر خود
که سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم رخصت داد در غزوه اوطاس نکاح متعه را سه روز بعد از سه روز نهی فرمود
از متعه و نیز روایت کرده از ربیع بن سبره که میگوید که پدر من در فتح مکه همراه آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم
حاضر بود رخصت داد در متعه زنی به نکاح متعه گرفته بودم با او صحبت داشتم هنوز از خلوت بیرون نشده
بودم که آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم تحریم فرمود متعه را و نیز روایت میکنند از ربیع بن سبره که روایت میکند

از پدر خود

از پدر خود که میگفت که من همراه آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بودم و آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم فرمود که ای مردمان من
اذن داده بودم شما را در متعه و خدا تعالی حرام کرد آن را تا روز قیامت و نیز روایت کرده مسلم از عبد العزیز
بن عمر که دیدم رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم را که ایستاده بود در ما بین رکن و مقام فرمود که اذن داده
بودم شما را در متعه بدرستی که خدا تعالی حرام کرد آن را تا روز قیامت و نیز مسلم روایت میکند از عبد الملک بن
الربیع بن سبره که او روایت میکند از پدر خود و پدر او از پدر خود که امر کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم در سال
فتح مکه وقتی که داخل شدیم در مکه هنوز بیرون نشده بودم از مکه که نهی فرمود ما را از آن و نیز در صحیح مسلم روایت
روایت است که عبد الله ابن الزبیر رضی الله تعالی عنهما گفت بکسی که متعه را مباح میدانست که بیا زنهای خود را و الله
اگر تو متعه کردی البته رجم میکنم ترا یعنی حد زنا را بر تو جاری میکنم و نیز روایت است از ابن ابی عمره که میفرمود
که متعه رخصت بود در اول اسلام بجهت ضرورت مثل اکل میته و خون و گوشت خوک در حالت اضطرار و مخمصه
بعد از آن قوی کرد خدا تعالی دین اسلام را و نهی فرمود از متعه و این حدیثهای صحیح را از اصح کتب که صحیح
بخاری و مسلم باشد درین رساله نوشتم تا معتقد اهل سنت بر حرمت متعه قوی و محکم گردد و استحلال
آن را موجب کفر دانسته باشد و اگر در الزام این طایفه که منکرین احادیث صحاح میباشند نفع ندارد
و در الزام آنها تمسک بقرآن و سنت و ما تمسک بدلیل عقلی باید نمود هرچه اثبات تحریم بقرآن
باید قبل از دلیل گفتن از آنها پرسید شود که منکوحه متعه در مذهب آنها زوجه شرعیه است یا نه اگر بگویند نیست
که زوجه شرعیه است میگوییم که زوجه را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میراث مقرر فرموده که ولکم نصف
ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد الی آخر الآیه در ابتداء آیه کریمه میراث شوهران را از ترکه زنها
بیان فرموده و در آخر آیه میراث زنها را از شوهران بیان فرموده و تعبیر از زنها بازواج فرموده
پس هرگاه که منکوحه متعه زوجه شرعیه باشد باید که از ترکه زوج برابر ازواج نکاح متعارف میراث
بر باشد و اجماع علماء امامیه بر این است که منکوحه متعه در ترکه زوج بطریق میراث هیچ حق ندارد و

و ثمن در دو حالت که برای زوجات در آیه کریمه مقرر است برای منکوحات نکاح متعارف است
پس معلوم شد که منکوحه متعه در نزد این طایفه زوجه شرعیه نیست و اگر بگویند که زوجه شرعیه نیست
میگوییم که حق سبحانه و تعالی در دو سوره در سوره قد افلح المومنون و سورة المعارج فرموده که والذین هم
لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم
العادون یعنی فوز بدخول جنت و نجات از دوزخ مقرر است برای آنکسانی که بجا آورده باشند امورها را
که درین آیه کریمه مذکور است و یکی از آن که نگاه دارنده باشند فروج خود را از غیر با آنکه جمیع زنها مگر حفظ
نمایند بر ازواج خود و کنیزکان خود که درین دو موضع در عدم محافظت بر آنها هیچ جای ملامت نیست
و در که غیر ازین دو موضع در محافظت تقصیر کند و طلب کند تمتع را از آن پس آنها تجاوز کنندگانند
از حد و شرع و کاملند در دشمنی حق سبحانه و تعالی در تفسیر بیضاوی اولئک هم العادون را تفسیر باولئک
هم الکاملون فی العدوان کرده یعنی کاملان در دشمنی با خدا جل و علا شانه این منکوحه متعه معلوم است
که کنیزک نیست و چون بر مذهب شما زوجه هم نشد پس در قسم ثالث داخل شد و وعید بر آن مرتب است
از قبیل حرام محض شد مستحل آن کافر است و دلیل عقلی آن است که این طایفه ما نکاح متعه را افضل از
نکاح صحیح میدانند و مثوباتی که بزعم فاسد آنها در مباشرت نکاح متعه و صحبت و معاشرت و مجامعت
که برای این نکاح مرتب است نمودند عشر عشیر آن را در مباشرت نکاح صحیح و صحبت و معاشرت
و مجامعت که بر آن نکاح مرتب است مقرر ننمودند پس احق و الیق و اسبق بمباشرت این افضل
عبادات و افضل معاملات افضل مخلوقات که سید بشر شفیع روز محشر و آله اثنی عشر میباشند
بودند باید که ایشان درین افضل خصال و بهترین افعال چنانچه بزعم این جهال است امامان و
و پیشوایان امت باشند چنانچه در سایر اخلاق حمیده و افعال پسندیده پیشوایان و امامانند
باید دختران و خواهران و سایر منسوبان خود را بمباشرت این نکاح امر میفرمودند و از آنها مباشرت
نمودند بعضی از منسوبان

قربانگه

عشر عشیر آنرا

این نکاح

این نکاح را بعمل میآوردند و خود آنها به نفوس طیبه خود مباشر میشدند و در هیچ کتابی از کتب
این طایفه نوشته نیست که مباشرت این نکاح از آن نفوس زکیه صدور یافته باشد و یا از دیگری
این مباشرت بعمل آورده باشند و آنچه قبل نوشته شده که آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم در اول اسلام
در بعض غزوات از جهت اضطرار که عزوبت بر اصحاب رضی الله عنهم صعب شده بود و اذن داده بود که
متعه کنند این اذن و رخصت از قبیل اذن و رخصت خوردن میته و دم و گوشت خوک است در حالت
مخمصه و اضطرار سختی عزوبت بنحوی بود که اصحاب طلب اذن خصی از آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم کردند آن
سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم از اختصاء اذن نفرمودند متعه را رخصت فرمودند در شرح صحیح مسلم از قاضی عیاض
رحمه الله تعالی روایت آورده که احادیثی که در اباحت متعه ورود یافته سفرهای غزا بعد از جهت ضرورت
عدم نساء و حرارت هوا و قلت صبر جوانان رخصت شد لمن اضطر الیها مثل المیته و نحوها و از هیچ یکی
از علماء این طایفه روایت نشده که در خاندان عظیم الشان نبوت علیهم الصلوات و التسلیمات
اولاً و اخراً سراً و علانیةً مباشرةً و تسبیباً از هیچ یکی از نفوس زکیه طیبه صدور یافته باشد حرمت
معنی دارد که هیچ فضیلتی از فضایل و اولی از آداب و فرده از موارد استحباب نیست که درین نفوس
زکیه طیبه نیست و این نکاح با این فضیلت و مثوبات بی غایت و درجات بی نهایت که مدعی
این طایفه است ازین ذوات شریفه مهمل مانده باشد و هیچ التفات بآن نکرده باشند از
شان این ذوات شریفه صلی الله علیهم بعید است که امر چنین امری شریف مشتمل بر چنین مثوبات
و درجات که مدعی این طایفه است ترک نمایند که هرگاه این ذوات شریفه نه بالنفس خود مباشر
شدند و نه مباشرت دیگری را سبب شدند البته این امر معلوم است با این فضیلت که این طایفه
مقرر نمودند نیست بلکه مشروع نیست زیرا که اگر مشروع بودی باید در بعض اوقات صدور از آنها
یافتی یا بالذات یا بالواسطه بلکه نهی و تحریم از آنها بمرتبه شهرت رسیده که از ذوات شریف امیر المومنین

علی و حسن و عبد الله پسرهای محمد بن علی و از محمد بن علی چنانچه قبل ذکر شده بطریق شهرت بلکه
به تواتر معنوی پیوسته تحریم و تاکید شدید و عتاب امیر المومنین با ابن عباس رضی الله عنه در رای
او باباحت متعه گردیده در صحاح سته بروایات متعدده باسنادهای صحیحه قویه روایت شده کسی
که میخواهد که مطلع شود بر این روایات باید رجوع به صحیح مسلم بکند و مطالعه کند و چگونه حرام نباشد
که آیتی که قبل تلاوت شده صریح است در تحریم آن و دلیل عقلی دیگر این است که نکاح متعه از مستلذات
و تلذذات و تمتعات نفس است که کل جدید لذیذ و تابعان هوای نفس و منهمکان تمتعات و
تلذذات که مطیع نظر آنها اقتضاء شهوات نفس است میگویند زنی نو کن ای خواجه هر نو بهار
که تقویم پارین نیاید بکار و این نکاح است که در هر ساعتی تجدید میتواند شد و در جواز این نکاح
نجات فاحشه زنا میباشد و ضرورت داعی آن است بسیار از مسافرانند که عزوبت بر آنها سخت
می آید و قدرت بر نکاح صحیح ندارند محتاج باین نکاحند و بسیار از مقیمان که به هوای بلوی هر
مبتلا نید و بعضی بر تعلق خاطر به زنی گرفتار میشود و از جهت خرج بسیار در نکاح صحیح قادر بر وصل
او نیشود و بطریق این نکاح با آسانی وصل میسر میشود پس اگر این نکاح جایز بودی چرا هفتاد و دو فرقه
از هفتاد و سه فرقه امت حکم میکردند به تحریم آن باید این امر مشتهاه نفس و منجی فاحشه زنا و موجب
یسر بر عامه فقراء و رعایا بلکه بر اغنیاء و امراء حکم بجواز آن چونکه بسیار اهم مقصود بود باید که همه سعی در
جواز آن میکردند لیکن چون همه فرقهای نواسخ قویه محکمه غیر مؤوله را معلوم کردند باین عمل نموده اند
و این نکاح را محرم قطعی دانستند سی و یک فرقه شیعه سوای امامیه همه به تحریم حکم کردند چنانچه
مخدوم شرفی در نواقض چنانچه آورده که همه فرقهای تحریم متعه اعتقاد دارند اما مقرب بارگاه کبریا اجل
و کمل اولیا پیشوای اتقیا سرور زهاد و مهتر عباد و سلاله دودمان رسالت زبده خاندان جلالت
نتیجه آل امجاد ثمره شجره بلند نژاد سرو چمن آل عبا گل حدیقه نسل زهرا رضی الله تعالی عنهم حضرتی چون

ما ولد

قم

قلم در ذکر این خوبان رسید ✤ هم قلم بشکست و هم کاغذ درید ✤ هوش رفت و گوش رفت و نوش رفت ✤
جان شیرین از میان مدهوش رفت ✤ نام این خوبان که آمد در میان ✤ بسته شد نطق زبان از هر بیان ✤
در مشام بوی این گلشن رسید ✤ دل پرید و جان شهید و تن قدید ✤ رفتم از خود الغیاث ای دوستان ✤
نه ز جان دارم خبر نه از جهان ✤ دودمان آل عثمان برد دل ✤ قالب خالی بمانده ز آب و گل ✤
دل بی این دلبران بین میرود ✤ دل چه باشد جان شیرین میرود ✤ بیخودی آمد ز خود بیخود شدم ✤
مست بیخود از می سرمد شدم ✤ ای خدا عبد الحق نامه سیاه ✤ از جناب این شهان خواهد پناه ✤ از عقاب
از عذاب و از عتاب ✤ عفو کن او را بنور این جناب ✤ نسبت ما را بجز جناب این شهان ✤ هیچ
ملجا و هیچ منجی هیچ امان ✤ روز محشر این سگ بی اعتبار ✤ در سگان کوی شان گردد شمار ✤ تا بود شوق هم
زمام اختیار ✤ برود از مقصود یکسو در کنار ✤ بر سر مقصود باید آمدن ✤ طوعا و کرها دل آید در بدن ✤ تا جهاد دشمنان
دین کند ✤ دین حق را واضح التبیین کند ✤ یا رب از جلال اولاد رسول ✤ آن همه آل عبا آل بتول ✤ حق
یاران رسول مجتبی ✤ اهل هجرت اهل نصرت قاطبا ✤ خادم ام سیف و لسانم را سنان ✤ تا زنم بر فرق
خوکان زمان ✤ یعنی اهل الفض رفض و اهل لعن و طعن ✤ لا اتقان صد هزاران طعن و لعن ✤ گردن سگ را انگشتی
بشکنم ✤ واپرستان را ز عالم بر کنم ✤ ای خدا کفار بر روی زمین ✤ زین سگان دیار را هم کن همین ✤ یا رب این
اهل نفاق جمع ما ✤ ساعیان تیرگی شمع ما ✤ هر زمان این سگان اندر کلام ✤ میروند از قید سنت بر ملام ✤
از بلاهای عظیم خود بلا ✤ بر سر اینها مسلط قضا ✤ هر دمی گردد دل صد پاره را ✤ راحتی عبد الحق بیچاره را ✤
خارزارها بر سر ایشان کنار ✤ زین سگان تا پاک گردد این دیار ✤ تا جهان از کفره ملحد و کفر ✤ پاک گردد
پر شود از اهل بر ✤ آن عالم ربانی محبوب صمدانی محرم اسرار رحمانی شیخ عبد القادر جیلانی در کتاب مستطاب خود
غنیة الطالبین که مقبول اهل ایمان و یقین است آورده که خوارج در دوازده فرقه در جواز متعه همراه امامیه
متفقند برای آنها هم نکاح متعه جایز است در کفر خوارج نیز هیچ شبهه نیست باید که از عقاید آنها هم

جمیع نوشته شود تا گفته کفر آنها نیز بر هر کس ظاهر گردد کافر میدانند هر که مخالف مذهب آنها باشد
و دست میکشند جمیع اصحاب را رضی الله تعالی عنهم و ائمه را کافر و صحاب کبائر نمیدانند و ایمان بعذاب قبر و
شفاعت ندارند و اعتقاد دارند باینکه کسی که در دوزخ رود هرگز بیرون نمیشود و مرتکب صغیره و کبیره که
بلا توبه بمیرد مخلد فی النار است و جایز میدانند تاخیر صلوة را از وقت صلوة و روزه را پیش از دیدن ماه و فطر را
پیش از دیدن ماه و دور هم را بدرهمی جایز بیع جایز نمیدانند نماز را موزه پوشیده و جایز نمیدانند مسح را
بر موزه و واجب نمیدانند اطاعت امام مسلمان را و حصر نمیدانند امامت را در قریش و جایز میدانند متعه را
این عقاید جمیع فرق آنها است که همه فرق آنها بر آن متفقند و بیان عقاید هر فرقه که متفردند به آن و
اکثر آن عقاید موجب کفر است بطول می انجامد این مختصر گنجایش آن ندارد معامله اهل سنت زادهم الله تعالی
اجلالا و اکراما و نصرهم علی الروافض یوما فیوما از مناظره لسانی و مجاهده سیفی و سنانی همراه طایفه ملعونه
حق سبحانه و تعالی و ملعونه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ملعونه جبرئیل و میکائیل و جمیع ملائک و جمیع رسل
صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیهم امامیه باشد ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی
الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی کسانی که میرنجانند خدای را جل و علا شانه و رسول او را صلی الله علیه و آله
لعنت خدا جل و علا شانه متوجه آنها است در دنیا و آخرت و مهیا کرده است برای آنها عذاب الیم را
کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات اولئک
جزاؤهم ان علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین یعنی چگونه هدایت میدهد خدای تعالی آنها را
که کافر شدند بعد از ایمان و شهادت میدهند که محمد رسول بر حق است و آیات بینات قرآنی و
اخبار محبوب ربانی صلی الله علیه و آله و سلم به آنها رسیده جزاء اینها این است که دائم لعنت خدا عز و جل
و لعنت ملائکه و لعنت جمیع آدمیان از انبیا و رسل و علما و اولیا و عامه مردم بر آنها است ان الذین
یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الآخرة یعنی کسانی که دشنام بزنا میدهند زنان

مومنات

مومنات را که خود را از جمیع قبایح در پرده عصمت نگاه داشته اند و غافل میباشند از فعل قبیح که هرگز بخاطر
آنها خطور نکرده باشد ملعون شدند آنها در دنیا و آخرت ذکر این آیتها درین جا برای آن است که فقیر این طایفه
را ملعونه گفتم و در باب کلمه لعن که از مومن صادر شود وعیدهای بسیار وارد شده سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده که چون کلمه لعن از دهن شخص صادر شود این کلمه بآسمان میرود درهای آسمان بسته می شود راه نمی یابد
همچنین درهای زمین بسته میشود بمشرق و مغرب و یمین و شمال میرود هیچ جا قرار نمیگیرد و بعد از آن پس
ملعون می آید اگر ملعون اهل لعنت بود بگردن او طوق میشود و اگر ملعون اهل لعنت نباشد رجوع به
لاعن میکند و طوق گردن لاعن میشود تا بر فقیر اعتراض نشود که چرا لعن کردی زیرا که این طایفه محل لعن و
مستحق لعن میباشند و همگی مصداق این آیاتند سب یاران آنسرور و ازواج مطهرات و قذف
بعض ازواج نبی صلی الله علیه و علیهم و سلم ایذاء آنسرور است و کدام ایذاء ازین بدتر است و ایذاء آنسرور ایذاء حضرت
جل و علا شانه و ایمان دارند بخدا جل و علا شانه و شهادت برسالت رسول و قرآن را میخوانند و میدانند و اخبار و
و احادیث را میخوانند و میدانند بعد از ایمان کافر شدند بعقاید فاسده خود که بعضی مذکور شده و بعضی مذکور
خواهد شد و نیز قذف حضرت عایشه را رضی الله تعالی عنها میکنند و لعن و طعن ایشان و حضرت حفصه را
رضی الله تعالی عنهما را میکنند و محصنات غافلات بهتر از عایشه و حفصه رضی الله تعالی عنهما کیست و موافق
حدیث مذکور نیز آنها ملعون شدند زیرا که معلوم است که خلفاء ثلثه و باقی صحابه رضی الله تعالی عنهم مستحق لعن
نیستند و اهل آن نیستند و ورد اینها لعن این بزرگواران است یقین است بی شک و شبهه
که لعن این بلیع سگان راجع به آنها است و طوق گردن آنها است باید درین رساله هر جه بحث شود
همراه همین طایفه کرده شود و مختصر آن است که آنها یک نوع متعه دارند که آن را متعه دوریه مینامند
درین متعه مشابهت به کله خوک دارند که از جمله بهایم بی غیرت تر از خوک نمی باشد دیگر بهایم در
کله دو تا هر گز نمی باشد و خوک هر چند که در کله باغنه با یکدیگر منازعه نمیکنند و کیفیت متعه

و دیگر این است که زید مثلا زینب را بمدت یک ساعت متعه میکند چونکه قضاء حاجت کرد در آخر
آن ساعت هبه میکند متعه خود را بعمرو و بعد از مهر هبه عمرو موهوب له زینب را بایمان زید هم به
نکاح صحیح میدهد و زید قبل الدخول او را طلاق میدهد و مطلقه قبل الدخول عده ندارد و بعد از طلاق زید
عمرو بعد از انقضاء ساعت که مدت متعه زید بود عمرو او را بمدت یک ساعت متعه میکند بعد از قضاء حاجت
خود در آخر ساعت به بکر هبه میکند بعد از آن عمرو آن را بنکاح میگیرد و قبل الدخول طلاق میدهد بعد از آن
بکر آن را بمدت یک ساعت متعه میکند بعد از قضاء حاجت خود در آخر ساعت متعه خود را به خالد هبه میکند
علی هذا القیاس هر چند کس که جمع میشوند بهمین طریق هر یکی قضاء حاجت را میکنند و هیچ تحاشی از این فعل
قبیح نمیکنند بلکه موجب چندین مثوبات و درجات میدانند اشل الجهال عبد العال این امر قبیح عقلاً
و نقلاً را در وقت خود بسیار شهرت و شیوع داده و خود هم تابع شهوات نفس بود همراه مصاحبان و معاشران
خود مباشر متعه دوریه میشد یکزن و چهار را می آوردند و بجمعیت از آن تمتع میکردند بواسطه آن خبث
در اطراف و اکناف عالم میان طایفه قزلباشیه رواج یافت پس معلوم شد که هبه منکوحه متعه در نزد آنها
جایز است در مدت متعه اگر از اینها پرسیده شود که دخول زید مثلا که پیش از نکاح او عمل آمده بود موجب عده است
عمرو چطور رعایت عده نکند طلاق او قبل الدخول نیست میگویند که بعد از نکاح زید دخولی که در حالت متعه آمده اعتبار ندارد
و موجب عده طلاق نمیشود همان نکاح هادم و مبطل دخول متعه است اگر از اینها پرسیده شود که حکمت در
وجوب عده براءت رحم است که اشتباه در نسب واقع نشود میگویند ما بنا بر این آیه عمل میکنیم که یا ایها
الذین امنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم
من علیهن من عدة تعتدونها و اگر از اینها پرسیده شود که در باب نسب متعه دوریه چه میگویند میگویند
قرعه کنند نسب از صاحب قرعه ثابت میشود در بحث متعه تطویل واقع شد زیرا که الحال متعه
قزلباش شایع است و سنیهای ضعیف الایمان که حکم مذبذبین دارند باین امر مایلند بلکه مباشرند

شاید که

شاید که متنبه شوند و از عقائد اینها تعطیل احکام الهیه است میگویند که حکم مقصور است بر امام معصوم
و نایب او و در حال غیبت امام و فقد نایب او احکام معطل است دیگری را حکم جایز نیست و نایب را
دو قسم میگویند یک نایب حقیقی است که امام او را امت نه امام کند دوم آنکه بمرتبه اجتهاد برسد
و امام غایب بود از او علم بدو نرسته باشد همین مجتهد قایم مقام امام است هیچکس را بغیر این مجتهد
که حکم کند یا فتوی دهد بتقیه و قطعیه برای صغیر و کبیر در زمان غیبت امام جایز نیست و باجماع امامیه
قول میت از اعتبار بیرون است مجتهد حی باید جدید جدیدا در هر مسئله حکم کند و بقول مجتهد میت
هیچ التفاتی نکنند بعد علمای امامیه اجماع دارند بر اینکه شرط است در این مجتهد که نایب امام است
که عالم باشد بجمیع روات احادیث رجال اسانید احادیث را تمام میشناخته باشد تا ما بین احادیث
صحیحه و ضعیفه تفرقه برای او میسر شده باشد که ظهور احکام موقوف بر این تفرقه است و علم بجمیع رواة
حاصل نشود مگر بعد از علم باصول اربعه که علمای امامیه مقرر کرده اند و آن چهار کتاب است که احادیث را
باسانید و رواة در آن جمع کرده اند و اقوال ائمه اثنی عشر را در آنها آورده اند و آنها را در مقابله صحاح ستة
اهل سنت اعتبار نموده اند اول کتاب من لا یحضره الفقیه که محمد بابویه القمی جمع کرده دوم
کافی که محمد بن یعقوب الکلینی جمع کرده سیم تهذیب که ابو جعفر طوسی جمع کرده چهارم استبصار
که ابن مطهر حلی جمع کرده دوم کافی و با وجود علم باصول اربعه علم بکتاب کبیر علامه هم داشته
باشد که اصول اربعه جامع جمیع رواة نیست و بعضی از اهل سنت که این کتابها را مطول
آنها را قاصر از مختصر تلخیص دیده جمیع احادیث و اقوال ائمه با اسانید و رواة امکان
گنجایش در آن ندارد علمای امامیه درین وقت که رسیده شده هم قایلند بر اینکه اصول اربعه
مشتمل بر جمیع احادیث و اقوال ائمه و رواة نیست مگر کتاب کبیر علامه حلی که آن مشتمل است
بر جمیع و لیکن این کتاب معدوم است هر چند علمای امامیه سعی کردند بدست بیارند قادر

نشدند پس مجتهد این طایفه باید که باین اصول اربعه و جمیع رواة عالم باشد و هرگاه چنین مجتهد
متصف باین علوم موجود شود نایب امام است و لیکن وجود چنین مجتهد بر حضور کتاب کبیر علامه
موقوف است و فقد آن فقد مجتهد است بوجود ممتنع شد مجتهد متصف باین اوصاف و امام مختفی
شد در پشت کوه قاف نتیجه آن عقیده تعطیل شریعت است و اختلال ملت میباید همه احکام
موقوف و معطل باشد تا امام مختفی از غیبت بیرون شده حضور ارزانی فرماید در کتاب جمع البحرین
از حضرت امام حجة الاسلام رحمه الله علیه روایت کرده که ایشان فرموده که اگر رافضی عرض کند که حق مرا ظالم
گرفته تسلیم کن قاضی اسلام در جواب بگوید که حکم بر خصم تو به تسلیم حق تو امر موقوف است و منع
ظلم بر تو نهی منکر است هنوز وقت امر معروف و نهی منکر نرسیده امام خروج نکرده چونکه امام خروج کند
و من قاضی بودم حق ترا خواهم گرفت بنا بر مذهب امامیه بر قاضی حرج نیست و رافضی را جز سکوت
چاره نیست و چونکه باینها گفته شود که چگونه تمام احکام معطل باشد تا خروج امام و ملت اسلام مختل شود
از تعبیر بر تسهیل می آیند و میگویند در اجتهاد لازم نیست که مجتهد علم باصول اربعه داشته باشد بلکه
اگر حدیث صحیح یافت عمل کند و اگر حدیث صحیح نیافت رجوع کند با آنکه اصل در آن واقعه که وارد شده
بیست عمل باصل کند بنا بر این وجود مجتهد ممکن شد و بسهولت انجامید و اگر گفته شود پس سبب
تعطیل چیست از علمای این طایفه منقول است در تفصی از این اشکال که شرط نفوذ احکام الهیه
اجتهاد تنها نیست بلکه اجتهاد با عدالت شرط است و عدالت در مجتهدان امامیه مفقود است پس
ناچار تعطیل لازم آمد و نفوذ احکام بقدر ضرورت است چون اکمل ملتیه در مخمصه و اجماع کردند بر آنکه
بر هر یکی از تابعین مذهب امامیه واجب است که عمر خود را در طلب مجتهد عادل موصوف بعلم
بجمیع احادیث صرف کند و از این طلب تغافل نکند مگر بقدر زمان تحصیل ما یحتاج الیه فی البقا
جهت بنا بر این همگی این طایفه مرتکبین این کبیره میباشند زیرا که همه از طلب فارغند

و بچندین

و بچندین عیشها و لهوها مشغولند پس همگی آنها بمذهب امامیه فاجرند و فاسق کرده اند چنین
واجب محتم مهتم را وراء الظهر انداخته اند بلکه استخفاف این واجب را کرده اند و استخفاف واجب
موجب کفر است پس بمذهب خود امامیه همه امامیه کافرند و از دایره اسلام بیرون و اکثر ایشان
با اینکه بعد از سنه اربع و تسع مایة الهجریة عدالت از علماء و مجتهدان امامیه بالکل رفع شده مگر اجمل
الجهال ابن عبد العال علمای عراقین که فقیر آنها را مشافهة دیده ام برفع عدالت او از سنین
قایل بودند و ابن عبد العال را بعدالت موصوف میدانند با وجود آنکه فسق ضال بچندین فجور و فسق
اشتهار دارد و لیکن معتقدین او در هر فسقی که مروی است تاویل میکنند بلکه تاویل از وی روایت میکنند
از جمله فسقهای مشهوره آن اجهل الجهال آن است که در فصل تابستان مدت شش ماه تیمم میکرد و نماز
به تیمم میخواند با وجود آب در خانه هم آب گرم هم آب سرد و این مقدمه در میان علمای امامیه الحال
هم شهرت دارد و این را نقصان عدالت او نمیدانند تاویل میکنند که وی عذر داشت زیرا که وی
بسیار متعیش بود و متعه بسیار میکرد و کثیر الجماع بود هیچ روز از روزها نبود که چند مرتبه واجب الغسل نمیشد
و رفتن او بحمام برای غسل هر وقت موجب کسر او و بی آبروی او بود است مکان داشتن آبرو و وقار هم اعتبار
عذر است در جواز تیمم این سنیان زمانه و این سنیان از وی بیگانه و این سنیان بی غیرت و
این سنیان بی حمیت و این سنیان دیوث از محبت آل و اصحاب مایوس رحمهم الله تعالی غیرتهم
غیرت زنهای خود را دارند و غیرت مادرهای خود ازواج مطهرات حرمهای سید البشر را ندارند صلی الله علیه
و علیهن ما تعاقبت الشمس و القمر و بواسطه درهم طمع و دینار همراه این کفار فجار چه تملق و چاپلوسی
بجا می آرند و چه اعزاز و اکرام می نمایند و نمیدانند که از حضرت بشیر و نذیر چون موی از خمیر بیرون میشوند
و از اینها بنکاح میگیرند با وجود عدم جواز نکاح خود را از زنهای دایمی مبتلا میکنند امام مجتهد آنها را که
ابن عبد العال است چنین حال است که شنیدی با وجود که بعدالت موصوف است غیر عادل آنها را

حال چه باشد عوام آنها را چه حال خواهد بود و این چهار کتاب را که آنها در مقابله صحاح ستة اعتبار داده اند
اصح آنها باتفاق جمیع علمای امامیه من لا یحضره الفقیه است و تصریح کرده اند متاخرین امامیه باینکه این کتاب
مشتمل است بر احادیث ضعیفه کثیره هرگاه اصح کتب آنها را این حال است باید دید که آن دیگر کتابها بعبارات
حال غیر اصح مطول چه باشد بلکه تصریح کرده اند که همین سه کتاب پر اند از احادیث موضوعه و ضعیفه با حقی
و چگونه باطل را بصفت بطلان بر زبان خود آنها ظاهر کرده پس معلوم شد که الحق یعلوا و لا یعلی و در این
صحاح خود احادیث بسیار است که روایت کرده اند از محمد بن علی الشلمغانی الغضایری و در کتب رجال خود
امامیه همین احادیث مرویه از محمد مزبور را بسیار مذمت کرده اند تا بحدی که حلی در کتاب خلاصة الرجال
و ابن داود در کتاب رجال خود نوشته که حضرت امام المشارق المغارب و المشارق امام جعفر صادق رضی الله عنه
در شان محمد بن نظام بور فرموده که انه کذاب ملعون و مکرر در موضع بسیار از کتابهای خود این نقل را
آورده اند و این دو کتاب که مدار تصحیح احادیث در نزد امامیه بر آنهاست در هر یکی از آنها رواة بنی
و رواة ائمه اثنی عشر را ذکر کرده اند صلی الله علیه و علیهم و سلم و باقی رواة همه مجهول مانده دم آنچه گفته
اند که در کتاب کبیر علامه احوال رواة همگی بیان شده محض کذب است از کتاب کبیر آنها نام است اگر
کسی ندیده اگر بودی چرا چنین نابود شده هرگز آن کتاب نبوده و تصنیف نشده اینطایفه چون
دایره تصحیح تنگی پیدا کند تمسک بمعدوم میکنند پس تعلم که تصحیح آنها مبنی بر تصحیح اصول اربعه است
و تصحیح اصول اربعه مبنی بر تصحیح خلاصة الرجال حلی و کتاب الرجال ابن داود است و تصحیح
این دو کتاب بر کتاب کبیر علامه است که معدوم است پس بنای تصحیح مذهب امامیه بر معدوم شد
و در این مسئله مجتهد که نایب امام باید بود چه اضطراب و تذبذب برای اینطایفه رخ داده از یک
شاخ بشاخ دیگر میروند اول شرط کرده اند که این مجتهد باید که علم داشته باشد بجمیع احادیث
احکام و رواة و رجال آن از اصول اربعه و خلاصة الرجال حلی و کتاب الرجال ابن داود

مذهب در

وکتاب کبیر علامه

وکتاب کبیر علامه حلی با عدالت و چونکه مجتهد متصف باین اوصاف بزعم آنها از سنه اربع
و تسعمائه مفقود بلکه نجد امتناع رسیده بعد اتفاق کردند براینکه کافی است در اجتهاد شخصی که قدر
معتدبه از علم نحو و علم حدیث و تفسیر و فقه تحصیل کرده باشد و از اصول اربعه قدری اطلاع داشته
باشد و چونکه بهمین اوصاف هم در میان آنها کم یاب بود دایره تنگ شد توسعه نموده اند
که مجتهد شخصی است که در هر واقعه که در رو یافت جست و جوی حدیث کند و بحث ابدا بقدر مقدور
تفحص کند اگر حدیث را صحیح یافت عمل کند و حکم کند و الا رجوع باصل دران واقعه کند که حلیت
دران اصل است یا حرمت است بآن حکم کند و اتفاق دارند که حکم این دو قسم اخیر از مجتهدین
در جمیع واقعات نافذ نیست بلکه نفوذ حکم آنها ضروری است مثل اکل میته در حالت مخمصه مقدار بقدر
ضرورت است زیاده از ضرورت اگر حکم کنند نافذ نیست مثلا در مذهب امامیه تصرف در حظ امام
از غنایم کفار غیر از امام کسی را بدون وی جایز نیست و آن خمس غنایم است اگر جهاد صحیح باشد که در
در حضور امام باشد و جمیع غنایم اگر جهاد فاسد باشد بمذهب امامیه جهاد در زمان غیبت امام قائم
که آن را مال الامام میگویند یا کسی مال خود را نذر امام کرده باشد مقدار آن معلوم نافذ نیست
این را نیز مال الامام میگویند و حکم این دو قسم اخیر مجتهدین در این تصرف نافذ نیست زیراکه زیاده از
ضرورت است و در وقتی که سلطان وقت یا صاحب حشمت که از اینها مطالبه نماید که جاریه
از مال الامام را میخواهم متصرف شوم یا کسی را از مال الامام میخواهم سوار شوم یا غیر از آن این
مجتهد بنابر رضای اهل دنیا و طمع از آنها حکم میکنند بتصرف دران با وجود عدم نفوذ حکم در این
تصرف لهذا هر یکی از علمای امامیه حکم بکفر دیگری میکنند یکدیگر را کافر میدانند زیراکه هر یکی از اینها زیاده
از ضرورات حکم میکنند و باین حکم بزعم اینها کافر میشود و هرکه عمل باین حکم هم کافر است و در این
وقت ملا محمد عطار باشی بنده کان اشرف شاه جهاه کامران پادشاه از مشهد مقدس

آمده از علمای قزلباشیه شکوه بسیار دارد که همگی با یکدیگر دشمنند و با یکدیگر تعصب دارند
و حکم بکفر یکدیگر میکنند مصداق آنچه فقیر در کتابها دیده بود گردید و علمای امامیه را که فقیر در
عراقین دیدم میگفتند که حکم مجتهدین زمانه ما بقدر ضرورت است چون اکل میته است در مخمصه
زیاده از ضرورت حکم آنها جایز نیست دران وقت مجتهد در کربلا سید علی بود و در نجف اشرف
شیخ جعفر و هر دو از مجتهدهای صاحب کمال بودند ولیکن با وجود کمال آنها حکم آنها را بقدر ضرورت
نافذ میدانستند و اتفاق دارند علمای امامیه براینکه عدالت الرجال از میان علمای امامیه مفقود است
و با وجود این چندین طلاقها در میان آنها واقع میشود و همان مطلقها تزویج داده می شود بنابر
این عقیده اینها همگی مرتکبین زنا میباشند جاریه که مجتهد مذکور بسلطان داده یا بغیر او نیز بزعم
آنها زناست عاقلی باید که هوش کند در این مذهب باطل که بنای او همه بر منکرات و فحشاست
و بر مذهب و عقاید خود آنها همه اولاد زناست انکار صحیح بخاری و صحیح مسلم است
که باتفاق امت مرحومه سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین اصح کتب بعد کتاب الله صحیح بخاری
و بعد از آن صحیح مسلم است و چه برکات و میامن برای این دو کتاب قرار داده اند و بطریق تواتر ثابت
ثابت شده که چندین کشتی نشستگان از تلاوت صحیح بخاری از طوفان نجات یافته اند و چندین
مریضان شفا یافته اند و مقرر است در میان علمای امت رحمهم الله تعالی که قرائت صحیح بخاری برای کفایت
مهمات و قضای حاجات تریاق فاروق است تجربها کرده اند حضرت شیخ عبد الحق دهلوی در شرح
مشکوة شریف آورده در وقت صحابه و اول عصر تابعین محدثان هرچه از احادیث معلوم داشتند در
قید کتابت نمی آوردند بلکه در صدور خود حفظ داشتند و تعلیم و تعلم احادیث از حفظ بود تدوین و تصنیف
در میان آنها نبود از جهت صفای صدور و افاضه نور از جهت قرب زمان حضرت منبع النور سید ما في
الکون در الظهور صلی الله علیه و علی آله و سلم ما تعاقبت الظلمة و النور بلکه در وقت صحابه تدوین احادیث

و اتفاق دارند علمای امامیه براینکه ... و طلاق ...

قریب زمان

الکون

منع بود

منع بود تا از احادیث و قرآن خلط نشود در بادی نظر شاید فرق حاصل نشود در آخر عصر تابعین از جهت
خوف تضییع احادیث شریفه بنای تدوین و تصنیف احادیث گذاشته شد جماعتی مثل زهری و
ربیع بن صبیح و سعید بن عروبه و غیر ایشان رحمهم الله تعالی متصدی تدوین احادیث شدند تا زمانی
که کبار طبقه ثالثه پیدا شدند تالیف احادیث را بترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک رحمه الله تعالی
در مدینه موطا را تصنیف کرد و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز ابن جریج بجای او الحاق مضموم و در
شام ابو عمرو و عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یکی تصنیف کردند
بعد از آن از اعیان مجتهدین تالیفی نمودند از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه
و غیر از ایشان رحمهم الله مسانید نوشتند ولیکن هیچ کدام ازین مولفات صحیح احادیث را از
ضعیف تمیز ننمودند اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود اطلاع برین تصانیف او را باعث گشت
بر کتاب جمع صحیح و از وی مرویست که گفت در خواب دیدم که حضرت سید البشر صلی الله علیه و سلم ما تعاقب
طلوع الشمس و القمر حاضر شده و من در مقابل او صلی الله علیه و سلم ایستاده ام و مروحه بدست من است
حضرت را صلی الله علیه و علی آله و سلم باد میزنم و مگس میرانم این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت چنان
که دروغ را از وی دور کنی این واقعه و این تعبیر نیز باعث و موکد شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع
و بثبوت پیوسته که بخاری گفته که صحیح خود را از شش صد هزار حدیث تخریج نموده ام و جعلته حجة بینی و بین
الله تعالی و گویند که بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و تصنیف آنرا در مسجد الحرام
نموده و هیچ حدیثی را در کتاب خود نیاورد تا استخاره ننمود و از خدا تعالی دو رکعت نماز نگذارد و در روایتی آمده
که غسل با آب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگذارد و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود
نقل کرده که بخاری تراجم کتاب خود را در مدینه طیبه در میان منبر و قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بتقدیم رسانیده و هر ترجمه را که می نوشت دو رکعت نماز میگذارد و توفیق در میان نقل مکه و مدینه

کتابی

بیجییبی

آن است که مسوده کتاب را در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینه مطهره به بیاض برده باشد و از وی منقول
که سه نوبت تصنیف کردم و بران گذشته و تنقیح نموده بیاض بردم و گفته اند که شاید که احادیث را بران
حضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم در واقعه و یا بطریق الهام عرض میکرد هر چه او را یقین می شد و مجاز و ترخیص
میکشت (می نوشت) والله اعلم ابو زید مروزی گوید که در مابین رکن و مقام ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوه والسلام
در خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب من را درس نمیگوئی گفتم
یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض علما آورده اند که در خواب دیده
که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میرفت و هر قدم که آنحضرت رمیداشت بخاری بران محل قدم می نهاد
و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح بخاری نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و اقرب سانید (آورده از جمله احادیث)
احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه (وآله) وسلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث
ازین قبیل است مع المکرر و با سقاط مکرر شانزده و بسیاری از مشایخ و علما از ثقات از برای
حصول مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و کشف کربات و برای صحت و شفای
بیماران و در مضایق و شداید خوانده و بمراد رسیده اند و مقصود خود را دریافته اند و آن را مانند
تریاق مجرب یافته اند و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده میر جمال
الدین محدث از استاد خود سید اصیل الدین رحمه الله تعالی نقل کرده که گفت صد و بیست مرتبه در وقایع
و مهمات برای خود و برای مردم خوانده ام و با هر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و مهم بکفایت
انجامیده شده و میان علما این معنی بحد شهرت رسیده که صحیح بخاری را در هیچ شدت نخوانده اند
الا که نجات و گشاد از ان شدت حاصل شده و در هر خانه که آن کتاب بود از غرق و حرق خدا تعالی
آن خانه را نگاه داشته و نزد ثقات به ثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوه بود و در شان
قاری صحیح خود دعای خیر کرده فقیر بنا بر فرمایش بنده گان اشرف اقدس اعلی اعلی از مقدم

طایفه

طایفه قاجاریه که عباس میرزا در مشهد مقدس آمده و بتجهیز جیوش که در سرحدهای خود را باشتول
بسیار متوجه هرات فرمودند دو مرتبه صحیح بخاری را ختم نمودم به نیت نجات بلده هرات صانها
الله عن الآفات و به نیت استخلاص عالیجاه وزیر ثانی و محمد حسین خان هزاره حق سبحانه و تعالی
بفضل و کرم خود هر دو مهام را به برکت این ختم شریف کفایت فرمود چنانچه معلوم و معروف است
و غیر از بنده گان اشرف اعلی که قدر این ختم را میدانند و معتقد صحیح بخاری است و نیز مجمع الکمالات
و منبع المکرمات قاضی القضات ملا مصطفی خان معتقد است دیگری درین وطن قدر این کتاب
شریف را نمیدانند و التفاتی بآن ندارد و مخدوم شریفی در نواقض خود نوشته که آنچه در برکات
و میامن این دو کتاب شریف در علما و فضلا امت مرحومه ذکر شده بحد تواتر رسیده و این دو کتاب
شریف رفیقان مصحف کریم و قرآن عظیم گشته در اسلام یعنی بعد اهتمام و تعظیم قرآن شریف اهتمام
و تعظیم باین دو کتاب شریف دارند بسیار تعظیم می نمایند علما و سلاطین کسی را که درس یکی ازین
دو کتاب شغل داشته و یا یکی را حفظ داشته باشد و یا یکی را یک مرتبه ختم کرده باشد بلکه کسی را که
اجازه درس آن داشته باشد و ترجیح میدهند هر یکی را از ینها بر هر عالمی اگرچه در علوم دیگر متبحر و
ممتاز باشد از جهت کمال صحت این دو کتاب طاقت بشر از تصحیح احادیث نبویه شریفه زیاده
از ینکه درین دو کتاب شریف تصحیح شده متصور نیست بعد اتمام امت بقبول هر دو متفق میباشند
حدیثی که باین دو صحیح رسد در نزد تمام علما حاجت به تفحص و تفتیش ندارد بکمال الوثوق و الاعتبار
علیهما و این طایفه بی ادب که بغض صدق و دیدن آنهاست از جهت خوض در کذب و معانده با حق
کیش ایشان است از جهت انس با باطل منکرینه هم چنین صحیحین میباشند که صحت اینها در
اشتهار مثل شمس در نصف النهار است و اینها را صحیح البخاری و صحیح المسلم نام کرده اند و حضرت
امام بخاری در صحیح خود التزام کرده که روایت کسی کند که باشد از صحابه تا دو نفر عادل حافظ

ضابط بجمیع شرایط روایت آراسته موثوق بها و معتمد علیها در وقت خود از طبقه تابعین روایت
نکرده باشد و از تابعی روایت میکرده باشد تا دو نفر از طبقه ثالثه بهمین صفات که مذکور شد روایت
نکرده باشد هم چنین در طبقه رابعه تا که باو رسیده پس رجال اسانید او همه باین قوت
و متانت است اگر در یک طبقه این شرایط فوت شده باشد آن حدیث را داخل صحیح خود ننموده
و حضرت مسلم رحمه الله علیهم نیز در کمال مراعات شرایط تالی امام بخاری است و اسانید بهمین شرایط
در سانید خود راه رفته و این طایفه شقیه با این غایه تصحیح و نهایه تنقیح که این دو بزرگوار جزاهما
الله عنا و عن جمیع المستفیدین عن صحتهما جزاء جمیلا و جبیلا دایما قایما در صحیحین خود نقل آورده
و همه امت از علما و ارکیا و نقادان و حرافان و وصافان اتفاق کرده اند که بصحیحی که این دو شیخ
بزرگوار درین دو کتاب شریف بجا آورده اند زیاده از ان طاقت بشریت و فوق آن است بلکه
قریب بآن از هیچ بشری متصور نیست آنها کرده اند و چند نسخه این دو کتاب که بدست این طایفه
ملعونه افتاده در آتش سوخته و بسیار اهانه میکنند این دو کتاب شریف را بلکه تمام صحاح سته و
جمیع کتب احادیث اهل سنت را آری مثل اهل صفاهان که هر که هرزه گوی بی حیاست شب
برم گره وصل آفتاب نخواهد قیمت بازار آفتاب نخواهد شکاهد و چهار کتاب مشتمل بر اکاذیب مخترعه
نزد ما اهل سنت و جماعت و بر ضعیفه کثیره و موضوعه کثیره در نزد طایفه امامیه و اصح آنچه چهار را در
مقابله صحاح سته اعتبار داده اند باتفاق این طایفه کتاب من لا یحضره الفقیه است و این مجمع اکاذیب
جمع آن بطریق حیله و تزویر شده بیان آن این است که ابن بابویه که جامع آن است داب او این
بود که چون که مسئله در زعم او و مصاحبان او مشکل بودی و حل آن متعسر شدی رقعه می نوشت
مشتمل بر سوال آن مشکل در بیرون قم درختی بود سوراخ داشت این رقعه را در آن سوراخ
میگذاشت روز دیگر میرفت آن رقعه را برمیداشت در پشت آن جواب مسئله نوشته بامضای

حکم به تعیینی هم

واکرام

واکرام و اعظام بسیار مردم چنان می نمود که امام محمد مهدی منتظر رضی الله عنه حاضر گردیده جواب سوال
من را نوشته باعظام و اکرام من و کتاب او اکثر ازین قبیل است این رابع الکتب میگویند و بخاری
و مسلم را سقیم فاعتبروا یا اولی الابصار و از عقاید ایشان این است که غیر امامیه از آتش دوزخ هرگز
بیرون نمی شوند و مخلد در آتش خواهند بود جمهور آنها برین است و بعضی میگویند که بعضی از فرق
دیگر هم از دوزخ بیرون می شوند و این طایفه اختلاف دارند که بعضی میگویند که اهل جنت بجنت
میروند بعضی میگویند که به جنت نمیروند بلکه در اعراف میروند اعراف را نیز دار الخلد میدانند این بعض از
این طایفه جنت را فقط اینجا بآن وسعت که عرضها السموات و الارض برای امامیه خلق کرده و دیگران را
در آن دخل و شرکت نخواهد بود مظهر آثار غفاری حضرت حق سبحانه تعالی و شفاعت مصطفوی علیه صلوات
الصلوه و التسلیمات بزعم این طایفه حصر درین طایفه است با قلت آنها نظر بطوایف دیگران و بعد مال
جنت که برای مؤمنان و مسلمانان در مقابله ایمان و اعمال صالحه در قرآن شریف و احادیث صحیحه شریفه
واقع شده که هیچ تعرض دران به تقیید ایمان بعقاید فاسده آنها نشده باید محمول بر ظاهر نباشد بلکه همه
میباید تاویل کرده شود و قرآن شریف دیگر قرآن شود و تبدیل یابد کرئه وقال الذین لا یرجون
لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدله در حق این طایفه بصدق می انجامد و از عقاید ایشان این است
که صاحب الامر سلطان برحق امام معصوم است و احکام الهیه همه مختص باو ست هیچ احدی را غیر از وی نیست
که فصل خصومات و قطع منازعات کند و اقامه حدود و تعزیرات شرعیه کند یا امر معروف کند یا نهی منکر کند
و جایز نیست احدی را که قاضی شود و متصدی حکم بین الخصمین و آنچه متعلق بقضا و حکم باشد مثل استماع
شاهدین و تعدیل و جرح آنها و تحلیف و حبس و حد و تعزیر و غیر آن شود و مسئله متفق علیه میباشد
در میان آنها که من ارتکب القضاء فهو ملعون و بعضی از آنها چون دایره را تنگ دیدند اله
اختراع کردند که در زمان غیبت امام هر کسی را است که اشتغال بلوازم قضا مکروه باشد مگر حد و تعزیر

ونحو آن شود و مسئله متفق علیه میباشد در میان آنها که اقامه اینها برای هیچ احدی جایز نیست
بنا براین باید در هر کاری صد قاصد باشد بعضی از فضیحت این امر بر خاطر قبیح گران آمده میگویند
که درین وقت امر باضطرار کشیده بقدر ضرورت چون اکل میته در وقت مخمصه در امه مثل شرعیه جایز است
که عمل کرده شود زیاده از ضرورت هیچ احدی را حکم جایز نیست و این قول را فقیر از علمای عراقین و خراسان
شنیدم معمول درین وقت در ان دیار همان قول است کاشکی این طایفه بر یک قول قرار گیرند در یک
مطلب و از فضیحت و رسوائی اندیشه کنند که این چه دین است که در یک مطلب بر یک قول قرار
نمیگیرند بلکه اکثر مطالب در تذبذب تردد و شکنند فلا دین لهم و لا ملة و لا نحلة مخدوم شریفی میفرماید
که بالله اگر هیچ مذهبی مثل این مذهب که باین تردد و اضطراب باشد و هیچ مطلبی نیست که آنها را
در ان اقوال متناقضه بوقوع نیامده باشد و میگویند که هر که متصدی شود سلطنت را و یا متصدی شود
یک جزء را از قطع منازعات و فصل خصومات و تعزیرات و حدود و بغیر اذن امام معصوم فاسق است
و مطرود و چون که گفته می شود با آنها که کجا بیابیم امام معصوم را در جواب میگویند که در مذهب ما امامیه
لطف واجب است در حق عباد بر حق سبحانه تعالی و لطف عبارت است از ان چیزی که نزدیک گرداند
بنده را بطاعت و دور کند از معصیت بنا بر وجوب لطف بر حق سبحانه و تعالی لازم است بر حق تعالی که همیشه
اوقات تا روز قیامت امام معصوم زنده را در دنیا برپا داشته باشد و آن درین وقت حضرت
مهدی منتظر است و الحال موجود است و غایب است مدت غیبت او هزار سال است یا قدری زیاده
از ان اگر گفته شود که در غیبت او کدام لطف است برای عباد او با وجود که احکام شرعیه ائمه معطل باشد
میگویند که مجتهد موصوف بصفات مذکوره نایب اوست در حکمی که بکنند نافذ است سوای امر جهاد
که مخصوص بامام است و اگر گفته شود که مجتهد موصوف را بصفات مذکوره با عدالت که عبارت از
طهارت ظاهر و باطن از معاصی و اخلاق ذمیمه است کجا بیابیم تمام طایفه امامیه خود بوجود همچنین مجتهد

را مطلع نشده باشیم

طهارت

تا این نمیشود میگویند زمانه از چنین مجتهد خالی نمی باشد اگر گفته شود که وجود او اگر با خفا لطف باشد
مقرب طاعت و مبعد معصیت باشد با وجود مضحکه عقلا و مسخره از کجاست پس امام خفی در لطف
کافی است به مجتهد خفی حاجت نیست ترویج میکنند به تسهیلاتی که قبل گذشته در اجتهاد که کافی است
که در مجتهد همین قدر علم کافی است که همین قدر مضطرب و متزلزل می شوند بر یک امر مستوا نشوند
استوار و ایستاده شوند آری سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم فرموده که الکذب ریبة و الصدق طمانینة
یعنی کسی را سخن دروغ گفته شود در تردد می شود و دل سامع آرام نمی گیرد و چون سخن راست گفته شود
دل سامع آرام میگیرد و هیچ تردد در دل باقی نمی ماند همین است علامه صدق و کذب چون که مذهب
امامیه همه مبنی بر اکاذیب است و بهتان است از این جهت اطمینان خود آن طایفه بر یک قول نمی شود
و از عقاید فاسده ایشان این است که پادشاه اگر از غیر طایفه امامیه باشد و منکر حرمت سلطنت و جای نشینی
امام معصوم باشد کافر است زیرا که حرام قطعی را حلال دانسته چنانچه زعم آنهاست و اگر پادشاه از طایفه امامیه
باشد و اقرار بحرمت سلطنت و جای نشینی امام معصوم داشته باشد و بظاهر مرتکب امر حرام می داند بالکه
فاسق است و احکام هر دو نافذ نیست و جهاد هر دو با کفار فاسد است و برای هیچ پادشاه در زمان غیبت
امام معصوم جهاد با کفار جایز نیست و هر چه از غنایم بجهاد فاسد آورده شده ملک امام است دیگری را در ان
دخل نیست جواری که باین جهاد آورده شده باشد هیچکس را تصرف در آنها جایز نیست درین باب
چونکه دایره آنها تنگ شده ابن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه بنا بر ان حیله که قبل نوشته
شده رقعه در سوال از جواری جهاد فاسد نوشته در سوراخ همان درخت گذاشته در پشت رقعه جواز
وطی جواری غنایم جهاد فاسد نوشته شده که امام اذن داده آن ملعون بنا بر این حیله فتوی در کتاب
خود چنین نوشته که ملک رقبات جواری برای امام است و منفعت وطی و صحبت و خدمت برای
سلطان و غیر اوست هر کسی را از ذوی الید آن جواری این تصرفات جایز است در ملک امام

معصوم است و نوشته که ما باین نحو اذن داده امام معصوم حی در پشت رقعه سوال من و لکن
معلوم که یکی از علمای آنهاست گفته که ائمه موتی فتوی داده و اذن کرده که شیعه ما را جایز است
تصرف در مال که حق ما باشد و جایز است که شیعه ما وطی کنند جاریه ما را بدون نکاح و بدون
ملک یمین و این سخن محض افتراست بر ائمه رضوان الله تعالی علیهم محض از برای تمتع و تلذذات و
قضای شهوات و استرضای سلاطین و حکام افترا ها بر ائمه بستند رحمهم الله تعالی مذهب باطل
مضبوط نموده آنها را بجنس این افترا ها و چنین حقارت آنها با ائمه رضی الله تعالی عنهم که کسی از رعایا و عوام الناس هم
که بطور افتی نکند و که جاریه او را احدی بدون نکاح و ملک یمین تصرف کرده باشد هر چند خلاف
واقع است ولیکن بزعم این طایفه و اعتقاد آنها حقارت تمام است برای ائمه رضی الله عنهم بر هیچ عاقلی که ادنی تامل کند
مخفی نخواهد بود که هیچ صفت کمال نیست مثل شجاعت و غیرت و عزت و حرمت و شوکت و حشمت و هیبت
و صلابت و حمیت که از اهل بیت البرره صلی الله علیه و علی آله و سلم مسلوب نموده اند بعضی صراحة و بعضی کنایة و
هیچ صفت نقص نیست مثل جبن و کم حرمتی و بی عزتی و کم آبروئی و بی تنگی و بی قدری در میان مردم و بی
التفاتی مردم به آنها و بی امتی که بر جومها و اما ایشان علیهم الغفران ایشان علیهم الغفران زنا کرده می شود و
ایشان دیده و دانسته هیچ غیرت نمیکنند که برای این بزرگواران ثابت نکرده اند پس دوستی این طایفه به
اهل بیت رضوان الله عنهم در حقیقت دشمنی است آری دوستی نادان ازین قبیل است دشمن دانا به از نادان
دوست پس این طایفه شقیه جمیع دوستان آن سرور را نسبا و حسبا دشمنند و سلب کمالات و اثبات
نقص و قباحات در حق ائمه معمول دارند در حق بعضی در لباس دوستی و در حق بعضی در لباس دشمنی اینها همه
ثمرات همان اصل است که خلافت را حق امیر المومنین علی رضی الله عنه دانستند و دیگران را رضی الله عنهم منسوب بغصب
نمودند چه قباحتها و شناعتها که ازین اصل بوجود آمده و این امتحان را باین قباحتها و شناعتها مضبوط نموده
و الثمرة تنبئ عن الشجرة کور باطن و بصیرتی که ادراک چنین قباحت و فضیح تایج را نتوانند کنند چه مذهبی است

قبیح و چه تحلی است شنیع و چه راهی است منافی استقامت و چه گناهی است موجب ندامت که این طایفه بی بصیرت اختیار
نموده اند قباحت بت پرستی و آتش پرستی بر این ظهور البته نمی باشد نسبت باین نحله خفا باید داشت اطفال باید که
این قبیح را بفهمند فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور در کارخانه کبریا و جلال و بارخانه صمدیت لم یزل
و لا یزال و بارگاه استغنا و بی نیازی و درگاه غناء حقیقی غیر مجازی متحقق آن است که اظهار جلال را در مقابل ظهور جمال
کرده باشد لهذا وعید لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعین متحقق فرا گردیده دانایان را نادان میکنند و بینایان را
عمیان مینمایند صم بکم عمی فهم لا یعقلون بیت در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد
درین عقیده که جهاد را در غیبت امام منع نمودند انکار چندین آیتهای قرآنی است و انکار چندین احادیث محبوب
یزدانی است صلی الله علیه و علی آله و سلم و تخطیه تمام امت است از اصحاب و تابعین و تبع تابعین الی یومنا هذا قال
رسول الله الجهاد ماض الی یوم القیمة لا یبطله جور جائر و لا عدل عادل یعنی جهاد مسلمانان با کافران جاری است
و واجب است عینا در وقت نفیر عام و کفایة در وقت که نفیر عام نباشد و تفاوت نمی رساند بواسطه عدل و ظلم پادشاه
بر هر تقدیر فرض است و این حدیث محکم است احتمال تاویل و احتمال نسخ ندارد و بحد تواتر معنوی رسیده و مقبول و معمول تمام
امت مرحومه است رحمهم الله علیهم و این طایفه چگونه پادشاه اهل سنت را کافر میدانند البته کسی را که پادشاه منصب
مقرر فرموده از قضا و فتوی و احتساب و خطابت و وزارت و امارت نیز کافر دانسته باشند زیرا که همه اعتقاد دارند
که هر پادشاه وقت مطاع است و طاعت او واجب است و باغی او عاصی است و سرکشی از ربقه طاعت او عصیان است
و جای نشینی امام معصوم غایب را چنانچه زعم این طایفه است حق میدانند و حرام نمیدانند و منکر حرمت آن میباشند
اگر چه از دیگر وجوه اهل سنت را این طایفه کافر میدانند اما این هم یک وجه و سبب کفر است برای آنها در طعن اهل سنت
پس امرا و زمان را غیرت خود لازم است که مکنون خود را دشمن داشته باشند و بقدر وسع در اضرار آنها و اهانت آنها سعی
بعمل آورده باشند هر چند نظر بمسئله غیرت اصحاب و احباب و ازواج مطهرات آن سرور صلی الله علیه و علیهم مهم تر است اما نظر به قصور
همت اینها میباید غیرت و ننگ خود را باید بکنند و از عقاید فاسده آنها آن است که ثواب زیارة امام حسین رضی الله عنه

در عقاید

برابر است با ثواب زیارت صد هزار نبی و این زیارت افضل است در نزد محقق سبزواری از صد هزار حج و از صد هزار عمره و از غزوه
که بمصاحبت حضرت سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم کرده باشد شیخ این طایفه ابوجعفر طوسی در کتاب مصابیح این مسئله را نوشته
و حدیث را از هشام احول و ابن راوندی در اثبات این مطلب نقل کرده پس از حماقت آنهاست که خرج بسیار و مشقتهای
بسیار در راه حج بر خود تحمیل مینمایند ولیکن مقصود آنها از رفتن بسوی مکه و مدینه زادهما الله شرفاً لعن است بر شیخین
و سایر مبشرین بالجنة و سایر مهاجرین و انصار و ازواج مطهرات رضی الله عنهم و ثواب این لعن را از ثواب زیارت
حضرت امام حسین رضی الله عنه بیشتر میدانند علماء ایشان این لعنها را از حفظ دارند و میگویند و به عوام خود از خط تعلیم میدهند و بعد
از فراغ از این کفریات عالم معلم که او را در اصطلاح قرور میگویند به عوام طایفه که متعلقان اوست بشارت میدهد به محوسیئات
اگرچه بیشتر از ریگ بیابان باشد و بعلو درجات بنحوی که از درجات بعض انبیا بلند تر باشد و غرض هشام احول و
ابن راوندی از وضع این حدیث تقلیل رغبت مردم است از حج که رکن از ارکان اسلام است و تحریص بر لعن و عداوت
اصحاب کرام رضی الله عنهم که مقصود از سفر و مشقتها همین لعن باشد زیرا که حاجت به حج بعد از زیارت حضرت حسین رضی الله عنه
هیچ نیست و در باب ثواب این لعنها که بیشتر از ثواب زیارت است نیز هر دو نفر حدیث وضع نموده اند و این دو نفر بانیان
و مروجان این مذهب باطلند چنانچه خواهد آمد از عقاید باطله انکار فرض بودن نماز جمعه و سنت بودن
نمازهای پنجگانه بجماعت است افضل الجهال ابن عبد العال رساله در منع جمعه و جماعت تالیف نموده و در آن رساله نقل کرده
اجماع امامیه را بر اینکه شرط است در انعقاد جمعه حضور امام یا نایب او و هر دو مفقود است بعد از ابن عبد العال چون زین
الدین عاملی دید که منع صلوة جمعه موجب شهرت است از مذهب امامیه رساله در مقابل رساله او نوشته مشتمله بر الزام به
اقامت جمعه و در آنجا نوشته که در آیت الذی ینهی عبداً اذا صلی اشاره لطیف است به اینکه ابن عبد العال عنایت
تمام دارد به ابن کس که این آیه در شان او نازل شده که ابوجهل باشد و طایفه رفضه چونکه مجبول اند بر بغض عبادة و حب
معصیت بقول آمر بالعبادة عمل نمیکنند و بقول ناهی عن العبادة عمل میکنند و منکر جمعه شده اند و آیه کریمه
یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم

خیر لکم

خیر لکم ان کنتم تعلمون را وراء الظهر انداخته اند و آن ضال را بر امام حضرت ذی الجلال ترجیح دادند و فتوی داده ابن
عبد العال که جماع متعه موجب ثواب عظیم است و نماز جمعه مستلزم عذاب عظیم الیم است از اینجاست که بعضی ظریفان گفته
مذهب که در رست و ملت که تمام جماع متعه حلال و نماز جمعه حرام و با وجود منع و نهی از نماز جمعه مردم را به احضار در مسجد
جامع مامور نموده که البته هر کس از اعلی و ادنی در روز جمعه حاضر شوند نه از برای نماز جمعه بلکه از برای استماع جوالقطار و
جوالقطار در اصطلاح این طایفه عبارت از لعن اصحاب و ازواج مطهرات است بر سر منبر است که مقتدا وقت بر سر منبر میرود و لعن
میکند بزرگواران امت خیر البشر را صلی الله علیه و علی آله و سلم که اسماء آنها را شاه طهماسب به خط خود نوشته که اول آنها حضرت صدیق
اکبر است و بعده سیدنا عمر و بعده سیدنا عثمان و بعدهم بقیة العشرة المبشرة و بعدهم نامداران و مشهوران مهاجرین و انصار
و ازواج مطهرات حضرت عائشه صدیقه و حضرت حفصه و حضرت ام حبیبه رضی الله عنهم بعد از اصحاب ائمه اربعه و نامداران تابعین
و تبع تابعین و سایر بزرگان دین و آخر همه مولانا عبد الرحمن جامی بوده بروی ختم میکنند که عدد آنها از نود بالاتر و از صد
کمتر است و این لعن شعار آنهاست مقصود از حضور در مسجد جامع استماع همین جوالقطار است و نماز ظهر و عصر را در مسجد جامع
یکجا ادا میکنند و در هر دو نماز قنوت میخوانند و قنوت آنها همین لعن اصحاب است و میگویند که قنوت عبارت از دعاست
و کدام دعا بهتر است از لعن و در نماز بسیار احتیاط میکنند که ادا یکی در رکنی از ارکان موافق دیگری نشود تا تشبیه به نماز جمعه
نباید که تشبیه نماز جمعه را اهم موجب اثم میدانند فقیر نماز روز جمعه را در عراق بهمین نحو خود دیدم که هر یکی علیحده نماز میخوانند
و جماعت نمیخوانند و این طریقه را که آن اجهل الجهال وضع نموده همچنین در میان این طایفه مسلوک است و بهمین روش
عمل میکنند و لیکن در شهرها که تردد اهل سنت بسیار است الحال جوالقطار را حکام آن شهرها بطریق شهرت و اعلان منع
مینمایند در حالی که مظنه حضور اهل سنت نباشد عمل میکنند فقیر همراه چند نفر از اهل سنت با قافله قزلباش از بغداد شریف
به رفاقت به اراده هرات بیرون شدم همینکه از بغداد شریف دو منزل دور شدیم منزل ما همیشه از منزل قزلباش جدا
بود و هرگز در منزل که ما نزول مینمودیم آنها نزول نمینمودند در وقت صلوة اشراق همین مردم قافله قزلباش همگی بر سبیل
اجتماع بر سر یک بلندی میرفتند و همگی روی بطرف بغداد میکردند و همگی صداء خود را یکی میکردند و هر چند که میتوانستند
صداهای خود را بلند میکردند و لعن میکردند این دو بزرگوار یکی امامنا و مولانا و مرشدنا نافع الشریعة سراج الامة و امام الائمة امام
شیخ صوفی حضرت امام ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه و دیگر حضرت مقرب بارگاه کبریا و سر حلقه اولیا زبده ذریه سید انبیا سلاله
دودمان فاطمه زهرا صلی الله علی نبینا و علیهم ما تعاقبت الظلم و الضیا امام ربانی محبوب صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره العزیز

شهر ... ... و ... ...

بصیغه اللهم العن فلان و فلان و همین مردم از عراق عجم و خراسان بودند تخمیناً پنجاه نفر یا شصت نفر از مردم هرات بودند
میرزا اسماعیل حکیم و برادرش علی بیک افشار در ین قافله بودند این سخن را فقیر از معاینه میگویم چون از بحث منع
نماز جمعه فارغ شدیم بسبب منع جماعت را بیان باید کرد اعتقاد فاسد آنها این است که جمعه که از فرقه رفضه
نباشد مؤمن نیست و اگر هم از این فرقه باشد بدون اثبات تعدیل نماز خلف او باطل است و تعدیل نزد آنها عبارت است
از حسن معاشرت با مردم و علماء امامیه همگی در میان خود به حقد و حسد مبتلا میباشند بنحوی که علانیه یکدیگر را تکفیر میکنند
بالجمله در میان فرقه اثنی عشریه احدی نیست که علماء آنها فتوی به صحت امامت او بدهد عادلان در میان این طایفه بمذهب آنها پیدا نمیشود
که قابل امامت باشد لهذا نماز جماعت در میان آنها بالکل برطرف شده در شهر هرات با وجود علماء که معتقدین طایفه قزلباش
میباشند هرگز در مسجد دار نرونه نماز بجماعت شنیده شده که اینها میخوانده باشند و در آن وطنها اگر مسجد باشد برای
لعن و طعن جمع میشوند بوقت نماز بر لعن و طعن جماعت میکنند قبایح این فرقه اسرار برقه زنه قرار حد احصا و شمار بیرون است
لکن قدر قلیل را ناچار است که بیان شود تا جهال اهل سنت شاید از دوستی این طایفه احتراز کنند و صحبت آنها را اختیار
نکنند که صحبت این طایفه هم قابل است تاثیر صحبت ماثور و مجرب است سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم روزی امامت
میکرد و در قرآت حضرت مشتبه شد بعد از سلام فرمود به اصحاب خود که اقتدا کرده بودند که البته در میان شما کسی هست که در
طهارت تقصیر کرده و وضوء خود را خوب بجا نیاورده این حجر از تاثیرات التقصیر جاریه که آن ذات اشرف المخلوقات
علیه و علی آله افضل الصلوات و اکمل التحیات از صحبت متاثر شود و صحبت در حال او تغیر پیدا کند دیگران چه گونه متاثر
نشوند و تغیر در احوال ایشان پیدا نشود اقلش بیشاشت و انبساط همراه مبتدع که بدعتی او بکفر رسیده بعمل خواهد آمد و
و همین قدر بموجب حدیث شریف اعانت بر هدم بناء اسلام است زیاده را بگویم فاعتبروا یا اولی الابصار و از عقاید نامناسب آنهاست
تخطیه قبله که غازیان اصحاب آنسرور صلی الله علیه و علیهم در وقت فتح بلاد عراق و خراسان محاریب را موازی
آن بنا نموده و تحریف از آن قبله است افضل الجهال ابن عبد العال امر نموده که جمیع محاریب بلاد عجم را خراب نمایند و بطرف
جنوب محاریب را بگردانند این تحریف محض از جهت تعصب است با اصحاب آنسرور صلی الله علیه و علیهم که محاریب
بر بناء اصحاب نباشد رضی الله تعالی عنهم و اودرین تحریف حدیث است که افترا نموده اند بر ائمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
علیهم علامات قبله را بنحوی بیان کرده که مخالف محاریب صحابه رضی الله تعالی عنهم میباشد
که بطرف جنوب قبله ها
بنحوی بیان کرده که مخالف محاریب صحابه رضی الله تعالی عنهم میباشد که بطرف جنوب قبله کلی میل داشته باشد بنا بر آنها در جواب

گفته شود که قبله را باید که از مشهد مقدس منور و مرقد مطهر زبده ذریه سید البشر و خلاصه دودمان شفیع روز محشر بهترین بروی
از حدیقه نسل فاطمه زهرا و بهترین نهالی از بوستان ذریه حضرت علی المرتضی حضرت علی الرضا رضی الله تعالی عنهم قیاس و موازنه باید نمود
و آن روضه مبترکه که موازی همان قبله است که اصحاب رضی الله تعالی عنهم تعیین نموده اند و روضه معصوم البته چرا باید مخالف قبله نباشد و اگر
گویند که معصوم بانی روضه خود نبوده بلکه دیگران بوده اند اگر قبله را خطا کرده باشند برای معصوم حرجی نیست در جواب میگویم که حدیث
المعصوم لا یدفنه الا المعصوم در میان امامیه مشهور و مقبول است هیچ کس از امامیه از این حدیث انکار ندارد از اینجاست که روایت
شده از سلف طایفه امامیه که حضرت محمد تقی بطریق کرامت و طی الارض از مدینه یا از بغداد بطوس آمده و والد بزرگوار را دفن کرده
بعد از دفن مراجعت نموده لابد است که این طایفه در جواب باز به ملجا خود که تقیه است رجوع کنند که معصوم تقیه کرده و وضع روضه را از
سمت قبله مخالف داده باید گفته شود که تقیه از که میکرد با وجود که مامون چنان معتقد این خاندان عظیم الشان علیهم الرضوان
بود که اگر احدی از روضه فیض گنج حکایت کند که قبله بیت المقدس است عمل میکرد در تشیع این خاندان قدم راسخ داشت چنانچه از کتب
تواریخ معلوم شده و در باب قبله که بود که با معصوم مخالفت کند و نیز محراب مسجد کوفه بناء معصوم است بزعم امامیه و محراب معصوم البته
صواب است بمذهب امامیه احتمال خطا ندارد و قبله طوس را که بانی محراب عقلاء و علماء که هر دو محراب را دیده اند موازنه کرده اند
و ستاره جدی را معیار نموده اند محراب قدیم طوس را که بناء صحابه رضی الله عنهم بوده موازی بر سمت غربی آن یافته اند و محراب محرف
در سمت شرقی از آن واقع شده و امامیه متفقند بر اینکه محاریب المعصوم لا یجوز الاجتهاد فیها و محراب کوفه را از آنها شمرده اند و محراب
محرف مخالف آن است و بطریق علم هیئت اهل کشتی که غور نموده محاریب قدیمه را موافق یافته اند و محرفه را مخالف چونکه
این رساله باید عام فهم باشد قواعد علم هیئت را درج ننمودم و برای تبکیت و تسکیت آنها روضه مبرکه معصوم کافی است و اگر روضه
بنا بر تقیه منحرف واقع شدی لابدی بود که این طایفه شکوه از این انحراف میکردند چنانچه از غصب خلافت و سایر افعال اصحاب
رضی الله تعالی عنهم شکوه کرده اند انحراف روضه معصوم امر عظیم است شکوه از چنین امر عظیم البته از شان این طایفه لازم بود که میکردند
و از عقاید باطله انکار تصوف است شیخ مقتول که از اجله علماء و مشایخ این طایفه است در کتاب خود در وصی نوشته
و تحرم تصفیة الباطن یعنی حرام است سعی کردن در تصفیه باطن و هر که در میان طایفه امامیه احدی ساعی تصفیه باطن شود یا در ریاضت
کوشد یا نام حیله و ابدال بر زبان آرد در قتل او سعی میشوند و او را مستوجب قتل میدانند و اگر کسی را ببینند که به مراقبه نشسته و سر فرو انداخته
میگویند که این نقش بندی است حکم میکنند بوجوب قتل او و کسی که مطالعه کتب صوفیه میکند در نزد آنها مردود و حرام است از عامل با حکام
توریة و انجیل بعد از نزول قرآن از این سبب است که در این طایفه اصلاً احدی تصفیه باطن کرده باشد پیدا نمیشود و هلاکت

وخارق عادت از سلف وخلف آنها منقول شده واز کرامات وخوارق عادات اولیاء کرام منکرند وتصوف را یکی از اسباب
کفر میدانند وحکم میکنند بکفر مثل سلطان العارفین بایزید بسطامی وسید الطائفه جنید بغدادی وابو الحسن خرقانی تا حضرت
حضرت بهاء الدین نقشبندی وحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله اسرارهم هرچند بجهت طائفه طریقه اهل
سنت آنها را کافر میدانند اما تصوف را نیز یکی از اسباب کفر انها قدس الله تعالی اسرارهم میدانند واز عقاید فاسده
آنها عصمت انبیاء وائمه اثنی عشر است علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام بنحوی که از مهد الی اللحد هیچ کبیره وصغیره وخطا وترک
اولی وذلت نه عمداً ونه سهواً نه قبل از نبوت ونه بعد از نبوت صورت صدور از انها نداشته باشد از جمیع خطایا معصوم
ومحفوظ هستند وجهت بر حق سبحانه وتعالی که از جمیع صغایر وکبایر وذلات وخطا وترک اولی نگاه دارد واین نحو عصمت که
معتقد آنهاست مخالف قران واخبار نبی آخر الزمان است صلی الله علیه وعلی آله وسلم لقوله تعالی وعصی آدم ربه فغوی وذا النون
اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ومثل قوله تعالی
نقلا من هارون یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی ولا برأسی اگر از آیات سابقه به تاویلات رکیکه که مخالف معقول ومنقول باشد
جواب دهند وعذر کنند از این آیه چگونه جواب خواهند داد زیرا که هارون علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام یا مستحق اذی بوده یا نبوده
بنا بر اول خلل در عصمت هارون لازم می آید وبنا بر ثانی در عصمت موسی علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام بنا بر آن معنی که آنها عصمت را
معتقد دارند وبر مذهب اهل سنت رحمهم الله تعالی که عصمت را عبارت از حفظ کبایر وصغایر ورکه مروت میدانند یکی از این
آیات وارد نمی شود بر ذلت وخطاء اجتهادی حمل میشود وآن در تحت معصیت داخل نیست ودر نزد اهل سنت انبیاء علیهم السلام
از معصیت معصوم هستند نه از ذلت وترک اولی معصیت عبارت است از ارتکاب ذنب خطاء قصداً وذلت عبارت است از ارتکاب
ذنب خطاء، در لغت معصیت عبارت است از بیرون شدن از فرمان کسی وذلت لغزیدن مثلا کسی ترا فرموده باشد که بر فلان راه
برو وتو قصداً آن راه را ترک کرده بر راه دیگر رفتی معصیت است واگر قصد تو رفتن همان راه فرموده که بوده ولغزیدی بدون
قصد رفتن تو بر راه دیگر واقع شد ذلت است قسم اول از انبیاء علیهم السلام واقع نمی شود وقسم ثانی در نزد اهل سنت وقوع
یافته ودر نزد امامیه واقع نشده ومخالفت قران واخبار را میروند چنانچه عادت انهاست وسبب وقوع آنها در این
ورطها از سبب اعتقاد استحقاق خلافت است امیر المومنین علی را رضی الله عنه هرگاه از یکی از این ورطها بیرون شوند در
دیگری سخت تر وبدتر از آنها واقع می شوند لعنهم الله تعالی لعنا موصلا الی درکات جهنم واز عقاید فاسده آنهاست که هر زمینی
که بمساس جسد مبارک معصوم مشرف شده باشد افضل واعظم است از مکه معظمه تصریح کرده بان مسئله شیخ مقتول در

کتاب

کتاب خود درس اگر مراد از معصوم همه انبیاء وائمه را داشته باشند پس لازم می آید که امکنه که بعدد انبیاء که صد وبیست
چهار هزار اند ودوازده امام هر یکی از مکه معظمه افضل باشد در وطنهاء کفار فرنگ وغیره بسیار از امکنه باشد که افضل از مکه معظمه
باشد واین معتقد آنها موجب خرق اجماع قطعی است بر اینکه افضل بقاع روی زمین مکه است یا مدینه امام مالک رحمه الله تعالی
بافضلیت مدینه رفته وائمه ثلثه بافضلیت مکه مذهب این طایفه مخالف اجماع قرون ثلثه معد که است واگر مراد از معصوم ائمه وفاطمه
زهرا رضی الله عنهم داشته باشد لازم می شود که سامره ونجف وکربلا از مکه معظمه افضل باشد واین نیز خلاف اجماع است فقیر را در نجف
همراه علماء امامیه صحبت اتفاق افتاد از تعظیم آنها مسجد کوفه را سبب پرسیدم ملا محمد تقی نام خوش معلم محمد ولی میرزا قاجار شخص
معتبری بود در جواب گفت که توصیف وتعظیم او در قران شریف به ثبوت رسیده حق سبحانه وتعالی در حق مسجد کوفه فرموده که ومن دخله کان
آمنا گفتم این در حق مکه معظمه است قبول نکرد علماء آنها که در آن مجلس بودند همه همراه فقیر به مجادله درافتادند عادت آنهاست که آیات
قرانی را برای فاسد خود موارد ومحامل پیدا میکنند واز عقاید فاسده آنهاست که عید روز غدیر خم اعظم وافضل از عید فطر وعید اضحی است
وآنرا عید الاکبر مینامند ودر اکثر کتب فقه وحدیث آنها این مسئله نوشته است وبه اسانید موصله به ائمه رضی الله عنهم اثبات نموده اند
سبحانک هذا بهتان عظیم این اعتقاد کفر صریح ومخالفت از اجماع قرون ثلثه است وانکار ضروریات دین است که عید اهل اسلام دو عید است
بعضی عید فطر را اعظم میدانند وبعضی عید اضحی را وثانی اصح است ومنکر ضروریات دین کافر است به اتفاق مذاهب اربعه اگرچه نماز بخوانند
وروزه دارد وحج وزکوة ادا کند واز عقاید فاسده آنها است تعظیم روز نوروز است واین را نیز عید اکبر میگویند وتعظیم آن را از هر دو عید
اسلام بیشتر میکنند وسبب تعظیم آنها که این روز را عید گرفتن آنها شهادت امیر المومنین عثمان است رضی الله تعالی عنه واین تعظیم به دو وجه
کفر است اول انکار ضروریات کفر است دوم آنکه این روز عید مجوس است در شریعت محمدی علی صاحبها الصلوات والتسلیمات تعظیم آن
صراحة ودلالة منهی است در کتب فقه بطریق شهرت رسیده مسطور است که اگر مسلمی درین روز بخانه دیگری رود ویا بوی هدیه دهد ویا
لباس نو پوشد بنیت تعظیم این روز کافر میشود واگر یکدیگر را تهنیه دهند کافر میشوند واز عقاید فاسده آنهاست که هر چه از کبایر
وصغایر از کسی صادر شده باشد وهر چه در عمر خود مرتکب منکرات وفواحش شده باشد الحال به لعن وسب خلفاء ثلثه مبشره وسایر
مهاجرین وانصار رضی الله عنهم علی نبینا وعلیهم ما تعاقب اللیل والنهار تکفیر می یابد وآمرزیده می شود وحدیثی افترا نموده اند که حب علی حسنة
لا یضر معها سیئة وبغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی کسی که دوستی علی را دارد هیچ گناه برای او ضرر ندارد وهر که دشمنی او در دل دارد
هیچ عبادت برای او نفع ندارد ومعتقد آنهاست که دوستی علی بدون بغض خلفاء ثلثه حکم بغض دارد وبدون سب ولعن خلفاء
ثلثه دوستی علی حکم لعن وسب علی دارد لهذا اهل سنت را دشمنان علی واهل بیت رضی الله تعالی عنهم میدانند این احکام را ابن عبد العال در

کتاب لعینه خود صریح نوشته واز عقاید فاسده آنهاست که شفاء هر مرضی وکشف هر بلیه وحل هر مشکلی لعن وسب حضرت
عمر فاروق است هر صعبی وکربی که با آنها واقع شود علاجش همان لعن است در کتب آنها نوشته است که اگر کسی فقیر ومضطر باشد همان ختم
را هفتاد مرتبه بر زبان نامبارک خود جاری نماید فقر او بغنا مبدل میگردد ومیگویند که این را هر شیعه به تجربه رسانیده ودر میان آنها
این را مجرب میدانند وتجربه این در میان آنها به شهرت رسیده لعنهم الله تعالی واز عقاید فاسده آنهاست که حضرت حبیب الرحمان صاحب
الجود والکرم والاحسان مجهز جیش العسرة حسبة وطلبا للرضوان عثمان ابن عفان علیه الرحمة والرضوان در وقت جمع قران بسیاری
از قران را ساقط نموده واز قران شریف اخراج فرموده از جمله آن در سورهٔ الم نشرح بعد از ورفعنا لک ذکرک وعلی صهرک بوده از جهت
حسد که با علی رضی الله عنه داشته بسبب اشتراک در صهریت سرور عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم از آن ساقط کرده تا اشتراک علی رضی الله عنه در صهریت
با او نباشد ودر قران شریف صهریت او مذکور نباشد ومیگویند که سورهٔ احزاب بسیار طویل بود مساوی سورهٔ انعام بود مناقب حضرت
علی رضی الله تعالی عنه واستحقاق او مر خلافت را در انجا مذکور بوده وی آن مناقب واستحقاق خلافت را از آن سوره اخراج نموده ومفاسد
این عقیده اقبح قبایح واسوء مفاسد است انکار است از کریمه انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون یعنی نازل کردم قران را ومن حافظ
آنم از زیاده ونقصان وتحریف وتغییر چنانچه در توریه وانجیل از یهودی ونصاری وقوع یافته ورفع وثوق است از آیات قرانی
زیرا که چون قران قابل زیاده ونقصان شد پس احتمال دارد که منهیات آن مامورات باشد ومامورات آن منهیات وقصص
واعتقادات آن هم بنا بر این عقیده احتمال کذب پیدا میکند وبر هیچ امر ونهی واخبار اعتماد نمی شود واحتمال دارد که سقوط او نسخ
باشد وثواب منسوخ پس اعتماد بر ثواب رفع شد وتناقض صریح است در مذهب امامیه زیرا که چون استحقاق خلافت امیر المومنین
علی رضی الله عنه در قران شریف مذکور بوده پس احتیاج به قرطاس در مقدمه ائتونی بقرطاس چه بود در اعتقاد آنها طلب قرطاس از برای تعیین
خلافت بود برای علی رضی الله عنه واین اسقاط بعد از وفات انسرور به چهارده سال یا زیاده از آن وقوع یافته حق بجانب امیر المومنین
عمر بود رضی الله تعالی عنه چونکه فرموده حسبنا کتاب الله زیرا که مقدمه تعیین خلافت برای امیر المومنین علی رضی الله عنه در کتاب الله مقرر ومسطور
بوده وسایر احکام شرعیه باتفاق فریقین در کتاب الله نقصان نکشته ونیز تناقض صریح لازم می آید در این عقیده که آنها میگویند
که چند جلد قران مکتوب بخط امیر المومنین علی بعد از رحلت وی مانده وآن قرآنها موافق همین قران متداول است زیاده ونقصان
ندارد وچرا امیر المومنین علی رضی الله عنه در وقت خلافت خود قران شریف را تکمیل نکرد وقرآنهای کامل را با طراف نفرستاد ودر نجف
اشرف فقیر را با یکی از علماء این طایفه مباحثه شد گفتم چرا امیر المومنین علی رضی الله عنه در ایام خلافت خود تکمیل قران ننمود
گفت که آن حضرت تکمیل فرموده گفتم همان قران کامل کجاست گفت در نزد اهلش گفتم اهل او کیست گفت امام معصوم غایب گفتم

توجه

توجه خبر داری گفت از طایفه امامیه کسی هست که بصحبت ایشان علیه الرحمة والرضوان گاه گاه مشرف میشوند همان قران کامل را
که امیر المومنین علی رضی الله عنه تکمیل فرموده در نزد ایشان می بینند ومطالعه مینمایند آدم عاقل باید هوش کند که دین این طایفه
همه مبنی بر اوهام چنین موهومات وخیالات باطله است اول وجود امام معصوم غایب افتراء محض است دوم بودن قران کامل در نزد
او سیوم رسیدن بعض این طایفه بصحبت ایشان سبحانک هذا بهتان عظیم واز عقاید فاسده آنهاست که نبش قبور اولیاء وعلماء
اهل سنت وجماعت وسوختن نعش آنها موجب مثوبات عظیمه ودرجات جسیمه است لهذا هرچه مقدور آنها شده نبش نموده اند ونعشها را
سوختند آنچه معلوم شده که آنها بقبور آنها این معامله کرده یکی از آنها اعلم العلماء وافضل الفضلاء وابلغ بلغاء وقت وافصح فصحاء دهر حضرت
ناصر الدین عبد الله قاضی بیضاوی صاحب تفسیر انوار التنزیل که متداول بین العلماء ومقبول جمیع فضلاء است رحمة الله علیه وعلیهم قبر ایشان را
خراب کرده اند ونعش ایشان را سوخته اند ودیگری شیخ الشیوخ صاحب الدرجات العلیة والکرامات الجلیة وخوارق العادات
السنیة جامع العلوم الظاهرة والباطنة صاحب کتاب صراط مستقیم شیخ ابو اسحق کازرونی ودیگری امام ربانی محبوب صمدانی شیخ
عین القضات همدانی قدس الله تعالی اسرارهما واز این قبیل بسیار است ولیکن مشهور نیست وبعد از تخریب قبور چه اهانتها وتحقیرها
که بمزارات ایشان نموده اند قبحهم الله تعالی ولعنهم واز عقاید فاسده آنهاست تعظیم روز شهادت حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه
که بیست وششم شهر ذی الحجه است وآن را عید میگیرند وآن را عید بابا شجاع مینامند وبابا شجاع لقبی است که این طایفه او را
ابو لولو غلام نصرانی قاتل امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه وضع نموده اند ومیگویند که شجاعت ازین زیاده متصور نمی شود که
مثل عمر رضی الله تعالی عنه را که از دست پیغمبر وعلی ودوستان علی بلکه جبرئیل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات به تنگ آمده بودند چنانچه
قبل مذکور شده به قتل رسانید وآنها میگویند که چنین عدو الله شدید قوی را مقتول نموده ومیگویند که بعد از قتل امیر المومنین رضی الله تعالی عنه
به کاشان آمده مردم کاشان او را محافظت نموده ودر کاشان مرده در بیرون کاشان مزاری ساخته اند مزار بابا شجاع میگویند
وآن را تعظیم مینمایند درین روز در شهر کاشان جمع میشوند وصورتی از خمیر میسازند ودرون آن را پر از شیرهٔ انگور واز صبح اسباب
لهو ولعب از دف وچنگ وغیر آن را ساز داده خوشحالی وسرور آنچه زیاده از آن متصور نیست بعمل میآرند وآن صورت را در
میان خود دور میدهند ومیگویند که این صورت امیر المومنین عمر است رضی الله تعالی عنه ودر وقت شام که میخواهند که بمساکن خود
رجوع کنند یکی خنجر برمیدارد وبآن صورت میزند شیره که در آن است میریزد آن را خون امیر المومنین عمر فرض میکنند واز جام
نموده هر یکی از آن میخورد ومیگویند که خون عمر خوردم چه رتبه ملعون گفته بیت خواهم اندر ولایت قزوین * چون عمر را ولایت
کاشان * در صحیح بخاری روایت چنان است که همان شقی چون امیر المومنین عمر را رضی الله تعالی عنه در میان نماز صبح خنجر زد در

میان صفوف اصحاب رضی الله تعالی عنهم که بامیر المؤمنین اقتدا کرده بودند پس آمد هر کس که قصد کرد که او را بگیرد خنجر زد سیزده کس را
از صحاب مجروح نمود آخر یکی عبای خود را بروی انداخت مقدور او نشد که او را خنجر زند چونکه از خلاص شدن خود مایوس شد
خود را بهمان خنجر زد و خود را مقتول نمود چونکه عادت این طایفه دروغ و افتراست درین مقدمه درین مقدمه هم افترا اختراع
نموده اند که به کاشان آمده و در آنجا در شهر هرات در خانها حنا دید این طایفه شقیه نیز فسا و صبیان اهل سنت دیده
که هم چنین صورت که مذکور شد از خمیر میسازند و آن را بحقارت و اهانت و لعن و سب هر آنچه متصور میشود میکنند و
همان معامله را که در کاشان بوده الحال در هرات است بلا تفاوت ولیکن آنجا در صحرا است و اینجا در خانهاست
و سیوم آنها وجوب تعزیه حضرت امام حسین است رضی الله تعالی عنه و عن اصوله و فروعه و اخوته و من اتصف بمحبته علی مرتبته و درده
روز اول شهر محرم جمع میشوند و عظ آنها بر بالای منبر میرود و اکاذیب بسیار و مفتریات بیشمار بر هم می بندد و میگوید و ملاعن و
مطاعن اصحاب رضی الله تعالی عنهم هر چه بخاطر آنها میرسد میگوید و صیحها و نوحهای قبیح بعمل میآرند و سنگها را بهر دو دست گرفته
بر سینهای خود میزنند و در ضمن این جمعیت به بهانهٔ تعزیت چندین مفاسد از زنا و لواطت بعمد و رمی آنجا مداین ما تقال
هر چه در سال طالب بودند درین ایام بمطلوب میرسند و معنی تعزیه در شرع شریف تسلیه مصیبت رسیده است که مردم شخصی مصاب
را از جزع و فزع منع نمایند و به مصابرت بر مصیبت دلالت کنند و از مثوبات عظیمه و درجات جسیمه صبر اخبار کنند تا تسلی قلب
مصاب شود و از آنچه از دست و زبان صدور یابد بگذارد از جزع و فزع منع نماید صاحب شریعت صلی الله علیه و علی آله و سلم در مصیبت حضرت
جعفر طیار رضی الله تعالی عنه که اهل ایشان نوع جزع می نمودند و نوحه میکردند فرمود شخصی را که منع کنند ایشان را از جزع و فزع و نوحه آن
شخص مکرر رفت و آمد و خبار نمود که منع نمیشوند فرمود که احثوا التراب فی افواههن یعنی خاک بیندازید در دهنهای آنها و قرآن شریف
بصبر در مصیبت وارد است و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم
و رحمة و اولئک هم المهتدون یعنی خوش خبری ده مصیبت زدگان صابرین را که چون مصیبت رسد بآنها میگویند انا لله و انا الیه راجعون
بکرامتهای بسیار و نشر افتها بیرون از حد شمار و معنی انا لله آن است که همه بندگان خدایم و ملک اویم هر چه کند تسلیم قضای اویم و بقضا او
رضای او چه جای شکوه است از دست که شکوه کنم از مولی و منعم خود شکوه کنم از خالق و رازق خود شکوه کنم از معبود و مقصود خود شکوه کنم و با
وجود که باز گشت ما بسوی اوست او این مصیبت چندین مثوبات از خزاین رحمت خود عطا خواهد فرمود و نیز حق سبحانه و تعالی
میفرماید واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور صبر کن بر هر چه به تو میرسد از مصیبت که صبر بر مصیبت بهترین امور است
و صاحب بیضاوی تغیر کرده که صبر بر مصیبت امریست که خدا تعالی قطع کرده آن را برای مصیبت زدگان لقطع ایجاب یعنی واجب گردانیده

بر مومنان و دیگر جا میفرماید والصابرین فی البأساء والضراء و حین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و دیگر
جا میفرماید ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا
بما آتیکم و الله لا یحب کل مختال فخور و جواب یعقوب در مصیبت یوسف علی نبینا و علیهما الصلوات و التسلیمات از جزع و فزع نفرمود که فصبر جمیل
یعنی صفت من درین مصیبت صبر جمیل خواهد بود که شکوه را جز با خدا خود بدیگری نخواهم کرد در مصیبت
ازان مقصود نمیشود و فرمود فصبر جمیل
فرزند ارجمند ابراهیم از چشم مبارک سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم اشک ریخت اصحاب عرض کردند و استبعاد نمودند که یا رسول الله
تو هم در مصیبت گریه میکنی فرمود که در مصیبت هر چه از چشم و دل باشد موجب رحمت و ثواب است و هر چه از دست و زبان باشد
یعنی روی و موی کندن و جامه پاره کردن و جزع و فزع و نوحه کردن موجب سخط و عذاب است و ازین قبیل آیات و احادیث بسیار است
که همگی آمر بصبر در مصیبت و ناهی از جزع و فزع و نوحه و در شرع شریف شهادت نا بجه مردود است باید که قاضی اسلام شهادت او را قبول
نکند و این بدبختان احادیث چند از خود موضوع نموده اند که دال بر آنند که گریه و جزع و فزع در مصیبت حضرت حسین رضی الله تعالی عنه موجب
مثوبات عظیمه و اجور جسیمه است در مقابله قرآن و احادیث متواتره ظاهر نموده بران ترجیح داده اند قرآن و احادیث را و را الظهر انداخته اند و دلالت
بهمان اکاذیب مخترعه عمل میکنند تعزیه میگویند و تعزیه نمیکنند یا معنی تعزیه را نمیدانند یا عمل نمیکنند معنی تعزیه صبر کردن و خود را تسلی
به خود را از جزع و فزع و گریه و نوحه آوردن و نیز سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم میفرماید لا عزاء بعد ثلث یعنی تعزیه جایز نیست بعد از سه روز
علاقه بادنی تامل و التفات خود دانست که تعزیه این طایفه محض محاربه است به خدا جل و علا شانه و رسول او صلی الله علیه و علی آله و سلم خدا و رسول
میگویند جزع و فزع نکنید آنها میگویند میکنیم و میگویند نوحه نکنید آنها میگویند میکنیم میگویند با آواز گریه نکنید میگویند میکنیم میگویند که دستهای خود را
در مصیبت ساکن داشته باشید میگویند ساکن نمیداریم میگویند رویهای خود را نخراشید میگویند میخراشیم میگویند سینها را نزنید میگویند میزنیم
میگویند تعزیه بعد از سه روز نیست میگویند هست میگویند تعزیه صبر نمودن و تسلی دادن است میگویند جزع نمودن و گریه کردن است و میگویند
نوحه حرام است میگویند واجب است میگویند جزع و فزع موجب سخط و عذاب است میگویند موجب رحمت و ثواب است آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم
میفرماید المصاب من حرم الثواب مصیبت زده آن کس است که بواسطه جزع و فزع محروم شود از ثواب آخرت نه آن کسی که با وی در دنیا مصیبت رسد
و او صبر اختیار کند و از جزع و فزع و هر چه منهی است در مصیبت احتراز کند زیرا که برای او مثوبات گوناگون و اجور از حد وصف بیرون مقرر
میگردد در مقابله صبر در مصیبت پس در حقیقت برای او هیچ مصیبت نیست بلکه مثوبات و درجات است و چون معلوم شد که این طایفه
محاربین خدا جل و علا شانه و رسول او صلی الله علیه و علی آله و سلم پس در حق آنها واجب شد که عمل شود بآنچه درین کریمه ذکر شده انما جزاء
الذین یحاربون الله و رسوله ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا

والهم فی الآخرة عذاب عظیم بلکه در عقیده از عقاید مذکوره محاربین الله و رسوله میباشند دل پاره پاره میشود و فریاد رس نمی بیند و منه
الاستعانة و علیه التکلان **وازعقاید** فاسدهٔ آنها انکار تراویح و تعجیل فی الافطار است در ماه رمضان تراویح سنت آنسرور است
که دو شب بجماعت خوانده و اصحاب بسیار حرص نمودند بر ادای آن بنحوی جمع میشدند که در مسجد نمیگنجیدند شب سیم تشریف
نیاورد و عذر بیان کرد که وقت نزول وحی است مبادا حکم بفرضیت آن نازل شود و ضعفاء امت من از عهدهٔ ادای بیرون
نخواهند آمد مستوجبین عذاب میشوند بعد اصحاب رضی الله تعالی عنهم در خانهٔ خود تنها میخواندند تا زمان خلافت امیر المؤمنین
عمر فاروق رضی الله عنه ایشان ابی بن کعب را به امامت تراویح تعین فرمود رضی الله تعالی عنه از آن زمان تا این وقت بجماعت
مشروع است در میان امت مرحومه از هیچ احدی انکار و تکاسل نشده و تعجیل فی الافطار نیز سنت سید المرسلین است صلی الله علیه و علی آله
و اصحابه اجمعین و بسیار اهتمام داشت بآن روزی امیر المؤمنین عمر فاروق افطار نمود موذن از میدنه آواز کرد که الشمس حیة یا امیر المؤمنین
یعنی آفتاب غروب نکرده است ایشان در جواب فرمود نقضاء الیوم سهل یعنی یکروز قضاء اوردن سهل است یعنی من بگمان غروب
افطار کردم چه قضای چیزی لازم می شود این طایفه هر دو امر را منسوب بامیر المؤمنین عمر میدانند و هر چیزی که منسوب بآن جناب باشد در نزد این طایفه
حرام است و غیر جایز اگر تحمید باشد تهدید میشود و اگر تسبیح باشد تقبیح میشود و اگر تکبیر باشد تکفیر میشود و اگر تهلیل باشد تضلیل میشود و انکار از هم چنین
سنت خصوصا که بطریق اهانت باشد موجب کفر است فقیر در خانه اسحق کوه چند روز در ایام رمضان بودم تراویح میخواندم تسبیحات تراویحات را بلند میخواندم بچهای
محله باغواء کلانها با نکهای سگ در تقلید تسبیح خوانان میکردند بلکه این طایفه از جمیع سنتها آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم که دوازده رکعت است در
اوقات خمسه منکرند لعنهم الله تعالی فی الدنیا والآخرة و اعاذنا الله من شرهم و مکرهم من خلط معهم من اهل السنة امین **وازعقاید** فاسدهٔ انکار وتر است
که واجب است در نزد بعض مجتهدین و سنت است در نزد بعضی پس اجماع منعقد شد بر مشروعیت آن بطریق اهتمام سید عالم صلی الله علیه و سلم میفرماید
ان الله زادکم صلوة الا و هی الوتر و نیز میفرماید الوتر حق و جعل وتر فلیس منا و انکار وتر و سنن بطریق استخفاف موجب کفر است
وازعقاید فاسدهٔ آنها انکار خالقیت حق سبحانه و تعالی است مر افعال قبیحه بندگان را میگویند که افعال قبیحه را بندگان خود خلق میکنند و در کتاب سیف
الباتر نوشته که روافض فاعل افعال قبیحه شیطان را میدانند و این عقیده بدتر از آن است خدا را از دخل نیست و افعال حسنه بندگان
را خدا خلق میکند بندگان را در آن دخل نیست دلیل آنها این است که اگر حق سبحانه و تعالی خالق افعال سیئه بندگان باشد و بندگان را در آن
دخل نباشد بندگان چرا مستحق عذاب شوند در جواب گفته شود که اگر حق سبحانه و تعالی خالق افعال حسنه بندگان شود و بندگان را در آن دخل نباشد
چرا بندگان مستحق ثواب شوند هر چه جواب در ماده افعال حسنه بدهند جواب ما است در افعال سیئه بلکه باید که هم بنده را در افعال خود چه
حسنه و چه سیئه دخل باشد و هم حق سبحانه و تعالی را دخل باشد چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است بندگان را کسب و صرف اراده و قدرت
حق سبحانه و تعالی را به خلق و آفریدن عادة الله همچنین جاری شده که چون بنده صرف قدرت و اراده میکند حق سبحانه و تعالی ایجاد و خلق آن
فعل را بجهت تایید میکند و غیرت خداوندی جل و علا شانه نمیگذارد که دیگری در ملک او تعالی بطریق ایجاد و تخلیق تصرف نماید

ایضا میفرماید والله خلقکم و ما تعملون و نیز میفرماید والله خلق کل شیء و قدره تقدیرا و میفرماید ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله
خالق کل شیء و هو الواحد القهار یعنی مشرکان برای خدا جل و علا شانه شرکاء مقرر نموده اند در آفریدن اشیاء و پس از آنها مشتبه شده آنچه آفریده شده
که کدام از آنها آفریدهٔ خداست و کدام آفریدهٔ شرکاء است یعنی اعتقاد آنها این است که بعضی مخلوقات آفریدهٔ خداست و بعضی آفریدهٔ شرکاء و در آفریده
مستحق عبادت است پس در عبادت نیز شریک میسازند تو ای محمد بگو در جواب آنها که خدا خالق و آفریننده همه چیز است هیچ کس را غیر او در آفریدن
اشیاء هیچ دخل نیست و او است خدای یگانه و او است غالب بر همه چیز و این عقیده آنها انکار است ازین آیتها و عقیده اهل سنت که ذکر شد متوسط
است در میان مذهب قدریه که خدای را در افعال بندگان دخل نیست و مذهب جبریه که بندگان را در آن هیچ دخل نیست اهل سنت رحمهم الله تعالی
بندگان را دخل میدهند بنحوی که منافی خالقیت حق سبحانه و تعالی نباشد تا یکی از قدر و جبر لازم نیاید و روافض در افعال حسنه مذهب جبر را اختیار کردند
و در افعال قبیحه مذهب قدریه از هر مذهب قبیح نصیب دارند هم قدریه اند و هم جبریه **وازعقاید** فاسدهٔ آنها جواز جمع است در میان نماز ظهر و عصر
در وقت عصر و جمع در میان نماز مغرب و عشاء در وقت عشاء بلکه استحباب آن ولیکن آنچه از استمرار و اهتمام آنها باین جمع و عدم ترک آن سفر و
نه در حضر معلوم میشود وجوب آن ... ازین سبب آنها در شبانروز سه اذان میگویند پنج اذان نمیگویند و حق سبحانه و تعالی میفرماید ان الصلوة
کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا یعنی نماز بر مومنان فرض موقت است یعنی وقت معین دارد و هر عبادتی که موقت بوقت معین باشد
در غیر آن وقت جایز نمی باشد مثل حج و صوم و این آیه در حق وقت مجمل است احادیث متواتره المعنی مبین آن واقع شده که برای هر یکی از صلوات
وقت محدود معین شده پس تاخیر و تقدیم برآن ممنوع شرعی است و اجماع امت بر آن است در حضر و در سفر امام شافعی رحمه الله علیه خلاف دارد و سید عالم
در سفر جمع کرده امام شافعی رحمه الله علیه جمع آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم حجت نموده در سفر و ابو حنیفه رحمة الله علیه میفرماید که جمع آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم
فعلا بود نه وقتا یعنی تاخیر ظهر را میکرد در آخر وقت ادا میفرمود چون که ظهر را ادا میکرد و وقت عصر داخل میشد بعد از دخول وقت عصر را ادا میفرمود
پس جمع در ادا و فعل میآید که از هر دو نماز خوانده میشد هر یکی در وقت خود چنانچه مقتضای ظواهر احادیثی که در جمع وارد است همین میباشد
که جمع فعلا بوده نه وقتا و نیز در وضوء روی و دست را یکمرتبه میشویند و بر پای مسح میکنند و غسل پا را حرام و غیر جایز میدانند و نیز در خانه تیمم میکنند
با وجود آب و میگویند که مخیریم در مابین وضوء و تیمم و حق تعالی فرمود فلم تجدوا ماء فتیمموا و قال علیه الصلوة و السلام ان الماء ابطل التیمم و نیز در اذان
و اقامت بعد از اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان علیا ولی الله و بعد از حی علی الفلاح حی علی خیر العمل زیاده مینمایند خلاف اجماع امت اختیار کرده اند و نیز
لواطت را با منکوحه خود جایز میدانند و نیز نکاح متعه را با منکوحه سنی جایز میدانند و نیز زنا را با محرمه خود اگر چه خواهر یا مادر باشد در حالت
غلبه عزوبت جایز میدانند و وطی انزال حلال میدانند و نیز رجوع را بمطلقه ثلثه بدون تحلیل بنکاح زوج آخر جایز میدانند و بچه در آن جهت
حلال میشود و نیز سنی را میگویند که درون ما داخل شو ما ضامنیم که ترا بر جنت ببریم و نیز چون سنی در ظرف آنها اکل یا شرب کند نجس
میشود بنحوی که تطهیر آن ممکن نیست لازم است که آن را بشکنند و نیز اگر سنی از اموال آنها بغیر اختیار چیزی بالمعروف برساند به مذهب

دو وطی ان را ... میدانند

آنها لازم است که کفارت بدهند که منفعت سنی از اعمال آنها اثم عظیم است و نیز آب قلیل که در یک از طول و عرض و عمق آن سه وجب و نیم شبر باشد
بوقوع نجاست نجس نمیشود و باستعمال غسل و جنابت مستعمل نمیشود مدت یکماه حوضها و حمامها و خانهای آنها بلکه زیاده از یکماه استعمال مینمایند
و نجاستها در انجا بنحوی که در سه صفت از ریح و لون و طعم تغیر میخورد با وجود این طاهر و طهور میدانند و همین قدر آب را قلتین میکویند
و این مخالف حدیث صحیح است که معمول علماء امامیه است که قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم الماء الجاری لا ینجسه الا ما غیر لونه او طعمه او
رائحته و طعم و ریح این قلتین بنحوی میشود که کسی از بو تعفن نزدیک او نمیتوان رفت و نیز این خلاف اجماع علماء امت است رضی الله عنهم
و نیز نماز را در خلف غیر عادل جایز نمیدانند و قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم صلوا خلف کل بر و فاجر و نیز از نماء این طایفه که بیکدیگر
نزاع مینمایند اغلظ دشنام آنها این است که او را عایشه کویند بدتر ازین دشنام ندارند و اغلظ دشنام مردان آنها این است که او را ابو بکر
کویند یا عمر مولوی رومی رحمه الله علیه میفرماید بیت سبز وارست این جهان پر مدار ما چو بوبکریم درو زار و خوار دیگری میکوید بیت خوارم
اندر ولایت قزوین چون عمر در ولایت کاشان و نیز میکویند که کسی که بغض ابو بکر و عمر ندارد محب علی نیست رضی الله تعالی عنهم و نیز میکویند
که با حب علی رضی الله تعالی هیچ معصیت ضرر ندارد و هر چه معصیت کند مغفور است دخول جنت برای او واجب است و نیز از برای شفاء مرض اسم
شیخین و عایشه رضی الله تعالی عنهم را بر کاغذ مینویسند و بر خود می بندند و نیز در وقت بذر افشاندن و رفع حاصل بر یک مشت از غله
این اسمها را میدمند و بدین وجه در بذر و حاصل برکت میجویند و از عقاید فاسده آنها امتناع رویت خداست جل و علا شانه در آخرت
و استحاله آن و مذهب اهل سنت آن است که رویت خدا تعالی جایز است عقلا در دار دنیا و واقع است در دار آخرت دلیل آنها بر استحاله رویت
این است که رویت بدون مقابله و جهت و مسافتی که نه قریب باشد و نه بعید ممکن نیست و نیز لازم است جسم بودن مرئی را و ممکن بودن او در مکانی
و این همه در حق حق سبحانه و تعالی محال است و چون لوازم مرئی بودن محال شد مرئی بودن نیز محال شد مقدمه مسلمه است در میان علماء که انتفاء
لازم مستلزم انتفاء ملزوم است و اهل سنت بر جواز رویت دلیل نقلی دارد و دلیل عقلی و بر وقوع رویت در دار آخرت دلایل نقلیه دارند
از آیات قطعیه و احادیث صحیحه و هر چه دلیل نقلی است بر جواز رویت قول حق سبحانه و تعالی است حکایة عن موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
فلما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر
مکانه فسوف ترانی یعنی چون موسی در جایی که وعده داده بودیم او را اگر کوه طور بود و تکلم کرد با او رب او سوال کرد که بنمای خود را
بنمای تا من ترا ببینم خدا تعالی در جواب فرمود که من را نخواهی دید لیکن نظر کن بکوه طور اگر بر جای خود قرار گرفت مرا خواهی دید درین آیه از
دو وجه استدلال کرفته می شود اول این است که هر کسی که ادنی عقلی و بصیرت داشته باشد معلوم او خواهد بود که هر احدی که در دایره اسلام
داخل شود اول باید معرفت حق سبحانه و تعالی را حاصل کند و معرفت حق سبحانه و تعالی بمعرفت صفات ثبوتیه و صفات سلبیه حاصل میشود
و هر چه صفات ثبوتیه هشت صفت است که بلفظ عربی حیوة و علم و قدرت و کلام و سمع و بصر و ارادت و تکوین میکویند و بلفظ

فارسی

فارسی زندگی و دانائی و توانائی و کویائی و شنوائی و بینائی و خواستن و آفریدن میکویند و تمام صفات ثبوتیه که مفهوم از اسماء
حسنی است همه راجع باین صفات است مثلا تخلیق و ترزیق و احیاء و اماته راجع بتکوین است و همه آثار آن است همچنین هر لفظی
که اطلاق آن بر ذات آن اقدس میشود راجع بیک صفتی ازین صفات مذکوره است چنانچه در موضع آن مذکور شده و هر چه صفات
سلبیه است عبارت از تنزیهات است یعنی منزه دانستن حق تعالی جل و علا شانه از هر چیزی که لایق و سزاوار بآن ذات اقدس
و تعالی نباشد بنحوی که موهم عجز یا احتیاج یا عیب یا نقصان باشد مثلا حق سبحانه را شفیع میتوان کفت نه طبیب زیرا که طبیب
که شفا علاج مرض است بدون احتیاج باسباب و طبابت علاج مرض است باسباب پس لفظ طبیب موهم احتیاج است و حق
و حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد و والد که موهم احتیاجست و منزه است از شریک در خلق و وجوب وجود و عبادت
زیرا که موهم عجز است مثلا ممکن است که حق سبحانه و تعالی اراده کند حرکت زید را و شریک او سکون زید را در یک حالت اگر مراد هر
دو حاصل شود زید میباید هم متحرک هم ساکن در یک حالت اجتماع ضدین لازم میشود و آن محال است و اگر مراد حق سبحانه و تعالی
حاصل می شود شریک او تعالی عاجز می شود و عاجز خدایی را نشاید و اگر مراد شریک حاصل شود عجز جناب حق سبحانه و تعالی لازم می شود
پس بنا بر این وجود شریک برای جناب حق سبحانه و تعالی ممتنع است همچنین هر امری که موهم نقص و احتیاج و عجز باشد ذات
مقدس الهی را جل و علا شانه از آن منزه دانند و ذات مقدس او منزه از تمکن در مکان است و منزه از جهت است و منزه از
از قرب و بعد مکانی زیرا که همه موهم احتیاج بمکان است پس اگر رویت حق سبحانه و تعالی محال بودی و موهم عیب یا نقص یا عجز یا احتیاج
بودی باید جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که رسول مقرب بارگاه کبریا است جل و علا شانه و اعلم انبیا است بعد
از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و علی آله و سلم و نجی الله است و کلیم الله است که حق سبحانه و تعالی بیواسطه با او علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
تکلم مینمود و کعب الاحبار رضی الله تعالی میفرماید که در توریت مثبت است که حق سبحانه و تعالی تقسیم فرموده کلام و رویت خود را
درین دار دنیا میان موسی و محمد علیهما الصلوات و التسلیمات رویت را بمحمد صلی الله علیه و سلم عطا فرمود و کلام را بموسی علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام عطا فرمود در حینی که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که مذهب او آن است که سید خاتم صلی الله علیه و آله
در شب معراج بکرامت و شرافت رویت حق سبحانه و تعالی مکرم و مشرف کردیده با ایشان کفت که معلوم تو در توریت جهت
ایشان در جواب چنین فرمود سوال هم چنین امری که در حق حق سبحانه تعالی محال بوده باشد و موجب نقص و احتیاج بوده
باشد و مستلزم تمکن در مکان و موهم جهت بوده باشد چگونه میکرد و چگونه از شان چنین اعلم انبیاء الله و اعرف بصفات
الله تعالی متصور میشد پس از سوال ایشان معلوم شد که رویت الله تعالی جایز است استحاله ندارد و اگر امامیه بکویند که جایز است
که جناب موسی صلی الله علی نبینا و علیه علم باستحاله رویت نداشته باشند و علماء امامیه به استحاله رویت علم دارند میکویم

لازم می آید که علماء امامیه اعلم و اعرف بشان الله تعالی از جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام باشند و فضیلت افراد انسان
از یکدیگر بحسب علم است پس علماء امامیه افضل از جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام باشد و این خلاف اجماع فریقین است و اگر
کویند که غرض ازین سوال تنبیه قوم خود بوده که کفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة تا معلوم آنها شود که رویت ممتنع است در دفع
این دو وجه کفته می شود با وجود آنکه نظم قران از اینکه غرض تنبیه قوم باشد ابا و کلا دارد وجه اول آنکه در نظم قران شریف
دو طلب ذکر شده یک طلب جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است از حق سبحانه و تعالی رویت را برای خود که رب ارنی
انظر الیک دوم طلب قوم است رویت را برای خود از جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که باید از حق سبحانه و تعالی سوال کنی که خود را
با جماعت نموده شافهة اوامر و نواهی را مقرر فرماید که یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة پس اگر طلب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
از برای تنبیه قوم پیش از طلب قوم باشد پس بعد از منع رویت در حق جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سوال قوم برای چه بود زیرا که منع
رویت در حق قوم بطریق اولی معلوم می شود پس سوال قوم چه معنی دارد و معلوم است که جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام از برای
قوم ننموده و اگر طلب قوم مقدم باشد پس اخذ صاعقه و موت آنها و حیات آنها بدعاء جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام کافی است
بتنبیه آنها بر امتناع رویت در حق آنها در دار دنیا فاخذتکم الصاعقة و انتم تنظرون ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون میفرماید
قوم جناب موسی را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که شما طلب رویت حضرت بارگاه کبریا از جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نمودید پس
کرفت شما را صاعقه یعنی آتش که از آسمان فرود آمد بعد از آن زنده کردم شما را بدعای جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام پس معلوم شد
که سوال جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام از برای خود بوده نه از برای تنبیه قوم و از نظم قران شریف در سوره اعراف چنان معلوم
می شود که سوال جناب موسی بر سوال قوم مقدم بوده لقوله تعالی و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم الصاعقة
قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل و ایای اتهلکنا بما فعل المبطلون یعنی مختار فرمود جناب موسی هفتاد نفر را
از قوم خود برای وعده گاه من پس چون کرفت آنها را آتش و سوختند عرض کرد جناب موسی بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی که اگر میخواستی
هلاک میکردی پیش ازین در میان قوم پیروان نیامده از قوم و مارا نیز هلاک میکردی و این قول بعد از قول حق سبحانه و تعالی است و
و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة در تفسیر حسینی آورده که قوم جناب موسی
از وی استدعا نمودند که میباید قوانین شرعیه وضع شود و احکام شرعیه علی التفصیل نوشته شود تا در وقت احتیاج به مکتوب
رجوع نمائیم و احکام را از آن کرفته عمل کنیم جناب ایشان این حال را معروض بارگاه عزت و جلال حضرت آلهی جل و علا شانه
نمود فرمودند که سی روز قیام بالصیام نموده بعد در کوه طور حاضر شود تا اسعاف مرام با تمام رسد و به تکلم به کلام علیم علام

مشرف

مشرف شود ایشان این حال را معروض بارگاه عزت و جلال حضرت آلهی جل و علا شانه نمود فرمودند که سی روز قیام بالصیام
نموده بعد در کوه طور حاضر ایشان در روز آخر صوم برای لیاقت مناجات حضرت قاضی الحاجات احتیاط مسواک معمول نمود
ملایک کفتند که قبل از مسواک خلوف دهن تو که از اثر صوم بود بوی مشک میداد بعد از مسواک آن بوی زایل شد حق سبحانه
و تعالی ده روز دیگر امر فرمود که روزه کیرد تا چهل روز کامل شود لهذا حضرت امام شافعی مطلبی رحمه الله تعالی حکم بکراهیت احتیاط بعد از ظهر
در ماه مبارک رمضان کرده و امام مالک رحمه الله علیه میفرماید که لا باس به و حکمی که بیان لفظ ادا شود ترک آن اولی میباید بعد از تکمیل
چهل روز به تکلم با ملک علام مشرف کردید در تفسیر حسینی آورده که روایت آن است که نود و چهار هزار کلمه با ایشان تکلم فرمود و از ذوق
این تکلم شوق و محبت بر جناب ایشان علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چنان مستولی و غالب شد که بخیال او رسید که در دار آخرت
میباشم لهذا جرأت نموده رب ارنی کفت و حق سبحانه و تعالی به لن ترانی جواب داد بعد از آن که بیهوش شد و بهوش آمد مدت تعالی
بر او تسلی خاطر وی فرمود یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین الی آخر الآیه بعد از آن
حق تعالی اعلام فرمود که قوم تو عجل را بخدایی کرفته و اتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار الآیة بعد از آن رجوع نمود جناب
موسی بسوی قوم خود فرجع موسی الی قومه غضبان اسفا بعد از آن از برای اعتذار عبده عجل همراه هفتاد نفر از بنی اسرائیل باز بکوه
طور آمد در اینجا هفتاد نفر کلام حق سبحانه و تعالی را که با جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام میکفت می شنیدند جناب ایشان
فرمود که این که شنیدید کلام خداست قالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة در آن جا صاعقه در جهرة بر سر آنها نازل شد حق سبحانه و تعالی
درین مقول میفرماید و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال لو شئت الی آخر الآیة چنانچه
نوشته شد بر هر تقدیر اگر سوال قوم مقدم باشد یا سوال جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سوال جناب ایشان علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
برای تنبیه قوم معنی ندارد وجه دوم آنکه طلب رویت از جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام کردند البته اعتقاد داشتند که رویت
جایز است و هر گاه که رویت مستحیل بودی و موجب نقص بودی در شان حق تعالی پس اعتقاد جواز آن کفر است پس درین سوال و درین
اعتقاد فتح باب کفر از برای خود میخواستند بکنند پس جناب ایشان علی نبینا و علیه الصلوة و السلام جواب به منع میبایست داد و آن
مارا ازین سوال که موجب کفر بود نهی مینمود چنانچه در سوال آنها الٰه را از جناب ایشان علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که کفتند یا موسی
اجعل لنا الها کما لهم آلهة یعنی برای ما خدایی مقرر کن که او را دیده باشیم و عبادت میکرده باشیم چنانچه بت پرستان را خدایان است
که می بینند و عبادت میکنند در جواب فرمود که انکم قوم تجهلون ان هؤلاء متبر ما هم فیه و باطل ما کانوا یعملون قال اغیر الله ابغیکم
الها و هو فضلکم علی العالمین الی آخر الآیة و عید بت پرستان را برای قوم خود تقریر فرمود و حکم به بطلان عمل آنها نمود و نیز خدا تعالی
را برای آنها شمرد یعنی چرا از معامله عقل دور رفته اید که چنین خدای خالق و رازق و منعم اصناف آلاء و انواع نعماء را شریک میجوئید چیزی را
که از وی هیچ نفع و ضرر متصور نیست کردن بت باشد و آنها را توبیخ و تعییر نمود و ازین سوال شنیع تحذیر فرمود با وجودی که درین سوال موجب

کفر ظاهر نیست و اعتقاد الوهیت بت نداشتند این نحو تحذیر فرمود و در صورت طلب رؤیت که اعتقاد آن بر تقدیر استحاله
کفر است چگونه رسولی که از جمله اولو العزم بوده و منصب او دعوت مردم بوده از کفر و مناهی بسوی اسلام و مامورات تحذیر
نفرماید و تقریع و توبیخ ننماید اما چنین قومی را که از دایره اسلام بیرون شده بکفر در آمدند و چرا سوال آنها را قبول نماید و مبذول
فرماید و بخوطر آنها سوال رؤیت برای خود کند بجای تحذیر تخفیف بر کفر کند این سوال عین تخفیف و اغرا است بر کفر بادنی توجه
معلوم هر عاقلی خواهد شد از تقریر فقیر که سوال جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام برای خود بود نه از برای تنبیه قوم و معلوم شد
که رؤیت جایز است ازین جهت حق سبحانه و تعالی لن ترانی فرمود یعنی تو نمیتوانی که به بینی زیرا که قوت آن نداری بقوت عالم که درین
دنیا بتو عطا شده خدای باقی را نمیتوانی دید و تنبیه نمود او را بظهور تجلی ذاتی بکوه زبیر که اعظم جبال مدین بوده و آن کوه را ادراک
عطا فرمود طاقت تجلی نداشت پاره پاره شد شش پاره آن شش کوه شد سه پاره آن بمکه افتاد که الحال سه کوه است که حرا و ثور و ثبیر
و سه پاره در مدینه افتاد و آن نیز سه کوه است احد و ورقان و رضوی بیت ای زیک لمعه تو کوه بعد پاره شود ۵ چه عجب مشت گلی
عاجز بیچاره شود ۵ روایت است که حق سبحانه و تعالی از نور خود بالا از نور عرش مقدار سوفار سوزن ظاهر کرده بود کوه پاره پاره شد دران ساعت
هر دیوانه که بر روی زمین بود هوشیار شد و هر مریض شفا یافت و آب شور شیرین شد بتان بر روی افتاد و آتش فرو نشست الحاصل
فرمود یعنی قصور از جانب تست که طاقت نداری و نفرمود لن اری که من دیده نمی شوم و قابل دیدن نیستم و دیدن من محال است بدان
اسعدک الله تعالی که رؤیت الله تعالی از مستبعدات عقلیه است نه از مستحیلات عقلی پس واجب است که این هر دو مطلب بیان شود بنحوی که هر
عاقلی بداند که هر یکی ازین دو مطلب بلا شبهه حق است هر چند مطلب اول است چونکه عادت الله جاری شده که در دار دنیا رؤیت بدون
جهت و مقابله و مسافت در مابین رائی و مرئی حاصل نمی شود و نفس آدمی برؤیت آگهی اشیا بالعین نحو معتاد شده و الفت گرفته
قیاس غایب را بر شاهد میکنند رؤیتی که برای جهت نباشد بعید میدانند بغایة بعد که قریب باستحاله می شود و نمیدانند که این رؤیت بنا بر عادة الله
نیست بلکه بنا بر خرق عادت است و این رؤیت خارق عادت است بلکه امور آخرت همگی خوارق عادت است جویهای آب و شیر و عسل و
خمر که در بهشت بر روی زمین جاری است و هیچ طغیان و میل بهیچ جانب نمیکنند مستقیم میرود و مغز استخوان حوران بهشت از ورای هفتاد حله
که پوشیده است دیده می شود عمارتهای عالی از خشت یاقوت و زمرد که بجای گل ذهب و نقره استعمال شده بدون خشت و گل و بنا بر پا
و آراسته شده و میوه بهشت همیشه رسیده میباشد و هرگز غوره نمیباشد و دانه را که بریده شود همان لحظه دانه دیگر مثل آن در
موضع همان پخته و رسیده میروید اگر قطره از آب دهن حور در دنیا انداخته شود همه دریاهای شور شیرین می شود و اگر گوشه چادر حور
در دنیا جلوه کند آفتاب از غلبه نور او تیره میشود و اگر قطره از زقوم در دنیا انداخته شود روی زمین تا روز قیامت هیچ سبزه نمی روید
و آب همه دریاها چنان تلخ شود که کسی به نزدیک دهن نمیتوان آورد و دندان جهنمی بقدر کوه احد خواهد بود و سطبری پوست سه روزه
راه خواهد بود

راه خواهد بود و صراط و میزان و دادن صحف ازین قبیل است و خوارق عادت که در دار دنیا از انبیا و اولیا صدور یافته
نیز از مستبعدات عقلیه است عصای جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام جماد بوده و مقدار دو دستار بوده مثلا مار
شده و هزاران خروار چوب و ریسمان را فرو برده و باز همان عصا شده و ناقه صالح علی نبینا و علیه الصلوة و السلام از سنگ
بیرون آمده و بدون طروق جمل ولد آورده و ساریه در نهاوند از مدینه آواز امیر المومنین عمر رضی الله عنه که بر بالای منبر فرموده بود
یا ساریة الجبل شنید ازین قبیل لا تعد و لا تحصی است همه از مستبعدات عقلیه است عقل هرگز این امور را که خلاف عادت است
قبول نمیکند ولیکن چون نصوص و دلایل قطعیه بآن وارد شده لاجرم عقل باور کرده و واجب است که اعتقاد بآن کرده باشیم و ایمان
بیاریم زیرا که انکار آنکه به نصوص قطعیه ثابت شده در شرع شریف موجب کفر است رؤیت الله تعالی نیز ازین قبیل است چون دلایل
قطعیه بآن وارد شده قبول کردیم و انکار آن را کفر دیدیم و امامیه میان مستبعد عقلا و مستحیل عقلا فرق نکرده مستبعد را مستحیل
دانستند لهذا حکم بعدم جواز آن کرده و مجوز آن را کافر میدانند و هر چند مطلب ثانی است قبل گفته بودم که بدلیل نقلی و عقلی اثبات
میکنم دلیل نقلی سوال جناب موسی است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و گفتم که بیان سوال از دو وجه اثبات جواز رؤیت می شود و یک
وجه همه این است که بیان شده وجه دویم آن است که حق سبحانه و تعالی در حق جناب موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام رؤیت را
باستقرار جبل معلق فرموده و استقرار جبل فی نفسه امری است ممکن که در بدل حرکت استقرار و سکون برای جبل حاصل آید و هرگاه که رؤیت با ممکن
معلق گردید البته که نفس رؤیت هم ممکن شد زیرا که معلق بممکن ممکن میباشد و اگر رؤیت محال بودی میبایید با مر محال آنرا معلق میفرمود مثلا گاه
که تو مرا نخواهی دید تا من جسم نشوم یا من متمکن در مکان نشوم یا میفرمود که تو مرا نخواهی دید تا برای من شریک در وجوب وجود موجود نشود
و درین صورت معلق بامر محال میشد لیس رویه هم محال میشد و آنچه امامیه میگویند که کلمه لن ترانی از برای تابیدست یعنی نفی مدخول خود فایده میکند
تا ابد در دنیا و آخرت پس معنی لن ترانی در زعم ایشان چنین میشود که هرگز نخواهی دید مرا نه در دنیا و نه در آخرت نه چنین که باطل است زیرا که حق تعالی
در حق کفار در دنیا فرموده که لن یتمنوه ابدا یعنی کفار آرزوی موت نخواهند کرد و نفی فرموده آرزوی موت را از کفار بکلمه لن و در آخرت تمنای
موت را در آخرت ثابت فرموده در سوره زخرف میفرماید و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک یعنی کفار به مالک خازن دوزخ میگویند که سوال کنی
از خدای خود تا بمیراند ما را و در سوره الحاقه میفرماید که کفار در دار آخرت هر یکی میگوید یا لیتها کانت القاضیة کاشکی مرگ وارد شود بر من
که بمیراند مرا و درین معنی آیات دیگر هم بسیار وارد است از برای اختصار باین دو آیه اکتفا واقع شد و در دفع استحاله رؤیت بخاطر فاتر
شکسته رسیده که حضرت امام ربانی محبوب صمدانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس سره در مکتوبات اشارت فرموده و علامه التفتازانی در شرح
عقاید نسفی آورده و لیکن جواب از فرق در مابین رؤیة بالحاسة و رؤیت بدون الحاسة جواب نداده که رؤیة الله تعالی بدون جهت و
مقابله و مسافت جایز است که حاصل شود بطریق توضیح تمام باید بیان شود بنحوی که ادنی عاقل را دران شبهه نماند و بادنی تأمل دران

نکته شبهه دفع شود و آن نکته این است که در رؤیت عادی چنانچه مقابله و جهت در جانب مرئی شرط است در جانب رائی نیز شرط است مثلا زید
رائی عمرو است و عمرو مرئی او است پس چنانچه شرط است در مرئی بودن عمرو که جهت داشته باشد مثلا در جانب جنوب باشد و مکان داشته باشد
مثلا بر روی زمین باشد و در مابین مسافت باشد مثلا یکذرع یا دو ذرع همچنین در رائی بودن زید نیز شرط است که جهت داشته باشد باید در جانب
شمال باشد تا مقابله حاصل شود و مکان داشته باشد مثلا او نیز بر روی زمین باشد و همان مسافت یک ذرع یا دو ذرع از جانب زید رائی
نیز تا عمرو مرئی بوده باشد و حق سبحانه و تعالی باتفاق فریقین بصیر است بصر صفت او است و رائی عالم است و عالم مرئی او است و آن شروط که در رؤیت
عادی برای رائی مرئی بوده در حق سبحانه و تعالی مفقود است نه برای او تعالی که رائی عالم است جهت حاصل شده و نه مکان و نه مقابله و نه مسافت
بلکه بدون این همه امور رائی عالم است پس چرا جایز نیست که در دار آخرت مرئی بودن او هم او هم بدون این امور حاصل شود چنانچه رائی
بودن او در دنیا بدون این امور است اگر از جانب امامیه گفته شود که فرق است در مابین رائی بودن او تعالی عالم را و رائی بودن ما او تعالی را
رائی بودن او تعالی عالم را بدون آلة رؤیت است که باصره باشد و رائی بودن مومنان او تعالی در دار آخرت بواسطه آلة خواهد بود که باصره است
پس جایز است که رائی بودن او تعالی بدون شروط مذکوره باشد و رائی بودن مومنان بدون شروط مذکوره حاصل نشود در جواب میگوییم که چرا جایز نیست
که حق سبحانه و تعالی از کرم بی نهایت و رحمت و رافت بی غایت خود که در باره این مشت خاک دارد که بانواع نعما و اصناف آلا و علم و عرفان و جود
و احسان و قرب درجه نبوت و ولایت و رسالت و جلالت و کمال و جمال و عز و جلال و تسخیر ما فی الکون ممتاز و مکرم و مشرف فرموده که کرمه و لقد
کرمنا بنی آدم الی آخر الآیة برآن است انسان است که مرآت صفات جهت انعکاس صفات الهی جمال و جلال او است بیت آمد آیینه جمله کون
ولی ۵ همچون آیینه نکرده جلی ۵ ننمود اندرو بوجه کمال ۵ صورت ذو الجلال و الافضال ۵ زانکه بود این تفرق عددی ۵ مانع از سر
جمعی احدی ۵ گشت آدم جلاء این مرآت ۵ شد عیان ذات او بجمله صفات ۵ مظهری گشت کلی و جامع ۵ سر ذات و صفات
از و لامع ۵ شد تفاصیل کون را مجمل ۵ بر مثال تعین اول ۵ بوی این دایره مکمل شد ۵ آخرین نقطه عین اول شد ۵ از قدرت بصر خود
در باصره مومنان عطا فرماید و ایمان قدرت بصری رؤیتی که محتاج جهت و مقابله و مسافت نباشد برای مومنان حاصل شود چنانچه
در حدیث صحیح وارد است که حق سبحانه و تعالی به جناب عیسی علی نبینا و علیه الصلوة وحی فرمود که امت نبی آخر الزمان علیه و علی آله
الصلوة و السلام در مصایب عظیمه و بلاها چنین صبر میکنند بصبر کامل و حلم و تحمل شامل میباشند بدون آنکه آنها را علم و حلم باشد
جناب عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام تعجب کرد و عرض نمود که الهی بدون علم و حلم چگونه صبر بر مصیبت و بلا و تحمل از جزع
و فزع و شکوی متصور می شود حق سبحانه و تعالی در جواب آنجناب فرمود که سخن تو حق است طاقت بشری را وفا باین امر دشوار
محال است ولیکن من از علم خود و حلم خود به آنها کرامت میفرمایم بعلم و حلم خداوندی جل علا شانه این طاقت و قوت حاصل میشود
و چرا جایز نیست که حق سبحانه و تعالی از قدرت بصری خود در باصره مومنان مرحمت فرماید بر مثال علم و حلم خود که در مصایب عطا میفرماید
و چرا نصوص قطعیه را که بر وقوع رؤیت در آخرت وارد است معمول نکنیم و انظار آن عمل نکنیم و تباویلها و ترکیکه غیر ظاهر ماول نکنیم بسیار
تعجب است

تعجب است منکرین رؤیه را که خداوند عالم جل و علا شانه را قادر نمیدانند بر اینکه مثل قدرت رؤیت خود به بنده خود عطا فرماید
که بی جهت و مقابله و مسافت رؤیت برای او میسر شود نمی بینند که سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم یک مشت
خاک را بطرف لشکر کفار بپاشید در روز حرب بدر و بچشم هر یکی از کفار برسید و هر یکی مشغول چشم خود شد این از
قدرت عباد متصور است بلکه قدرت لایزالی است جل و علا شانه که در فعل عبد ظهور نموده این است سر و ما رمیت اذ
رمیت و لکن الله رمی بیت ما رمیت اذ رمیت گفت حق ۵ کار حق بر کارها دارد سبق ۵ گر بپرانیم تیر آن
نه ز ما است ۵ ما کمان و تیر اندازش خدا است ۵ تا نشد مغلوب کس این سر نیافت ۵ گر تو خواهی آن طرف باید شتافت
هر چند امامیه قبول ندارند ولیکن اطمینان اهل سنت رحمهم الله را در کار است که رؤیت امیر المومنین عمر فاروق از مدینه
ساریه را و فوجی از لشکر کفار را که در کوه برای مکر پنهان شده بودند در نهاوند و سماع ساریه آواز مبارک را از مدینه
در نهاوند بقوت بشری و بصر و سمع بشری بود بلکه بظهور سمع و بصر حضرت ذو الجلال بود در سمع و بصر امیر المومنین و ساریه
رضی الله عنهما که یا ساریة الجبل الجبل فرمود بهمین آواز از مکر دشمن ایمن گردید و بفتح و ظفر مکرم و مشرف گردید و همین است سر حدیث
قدسی که حق سبحانه و تعالی کنت سمعه و بصره و یده ... یعنی چون بنده من باستقامت شریعت مقرب بارگاه کبریا شود دیدن
و شنیدن و گرفتن او بمن میباشد یعنی صفات من در افعال او ظهور میکنند آثار که از افعال او مستبعد عقل باشد و متصور
نمی شود و بر افعال او مرتب می شود چه جای تعجب و استبعاد است که حق سبحانه و تعالی آثار رؤیت بصر خود را که صفت او است
در رؤیت بنده مومن ظاهر فرماید چنانچه عالم را بی جهت و مقابله و مسافت در دار آخرت باین نحو مرئی شود و از قدرت
رؤیت خود و بصر خود که بی آلة است به بصر بنده مومن عطا فرماید و بصر بنده مومن را همچنان رؤیت که او تعالی را است حاصل
شود چنانچه از قدرت رمی خود بقدرت سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم عطا فرمود و اثری که بر رمی او تعالی مرتب میشد
برای سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم مرتب شد چون از دلیل نقلی فراغ حاصل شد باید دلیل عقلی بیان شود
دلیل عقلی بر جواز رؤیت این است که علماء اهل سنت فرموده اند که بالبداهة معلوم است که ما جوهر را مثلا جامه و عرض را مثلا
سیاهی جامه می بینیم و رؤیت ما بهر دو تعلق میگیرد پس تعلق رؤیت مشترک شد در مابین جوهر و عرض و حکم مشترک را

چاره نیست از سبب مشترک و مشترک در مابین جوهر و عرض سه چیز است امکان و حدوث و وجود امکان
عبارت است از عدم ضرورة و وجوب وجود است مثل ضرورة و وجوب وجود در واجب تعالی و عدم ضرورت و وجوب عدم
مثل ضرورت و وجوب عدم در شریک واجب تعالی پس امکان عبارت از عدم شد و حدوث عبارت از وجود بعد العدم است
پس در مفهوم او عدم داخل است و بالبداهة بر عاقلی معلوم است که عدم سبب تعلق رؤیت نمی شود و صلاحیت ندارد که سبب
شود مر این تعلق را پس نماند امر مشترک در مابین مرئیات غیر از وجود که صلاحیت تعلق رؤیت دارد و وجودی که صلاحیت
تعلق دارد بمعنی کون فی الاعیان در واجب تعالی هم ثابت است از آنکه سبب تعلق رؤیت در واجب تعالی ثابت شد رؤیت که
مبدا است و مرتب بر او است واجب است که ثابت شود و حکیم علی الاطلاق جل و علا شانه از برای حکم و مصالحی
که در جمیع افعال خود مرعی میدارد در منع بشر از این رؤیت در دار دنیا مرعی فرموده با وجود سبب رؤیت که وجود است
رؤیت را منع فرموده چنانچه رؤیت ملک را در دار دنیا منع فرموده قالوا لولا انزل علیه ملک ولو انزلنا ملکا لقضی الامر ثم لا ینظرون
ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا چون کفار بوجهی جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم بطریق تعنت میرسانیدند که گاهی میگفتند که چرا همراه تو
ملک نازل نشده تا شهادت میداد که تو رسول خدای جل و علا شانه که ما بتو ایمان میآوردیم و گاهی میگفتند که چرا خدا تعالی ملک را
رسول نکرده در بدل تو تا سخن او را قبول میکردیم و ایمان می آوردیم و تو از جنس بشری مثل ما سخن ترا قبول نمیکنیم حق سبحانه و تعالی در
جواب سخن اول آنها فرمود که اگر ملک را بصورت ملکی همراه سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم میفرستادیم تا شهادت بر رسالت
دهد شما طاقت دیدن او نداشتید بمجرد دیدن هلاک میشدید طرفة العین سلامت برای شما متصور نبود و در جواب سخن دوم
فرمود که اگر در بدل این رسول که از جنس شما است ملک را رسول میکردیم و میفرستادیم باید که او را بصورت بشر میفرستادیم طاقت
بشری قاصر است از دیدن ملک بصورت ملکی چنانچه جبرئیل بصورت دحیه کلبی رضی الله عنه بخدمت سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم نازل میشد
و در این تقدیر باز رسول هم میگفتید که تو بشری بتو ایمان نمی آریم و چنانچه رؤیت اجنه را منع نموده از بشر میفرماید که انه

میفرماید که انه یریکم

میفرماید انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم یعنی شیطان که بقول اصح جنی است و اتباع او می بینند
شما را بدون آنکه شما دیده باشید آنها را طاقت بشری از دیدن اجنه نیز قاصر است و فایده دیدن آن نمیکنند
در وقوع رویت
در دار آخرت برای مومنان بدلایل قطعیه از آیات و احادیث ثابت است اما الآیات
فمنها قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی ذواتی است از نوع بشر که در روز قیامت
باین صفت خواهند بود که رویهای آنها تازه و روشن باشد از خوشحالی و سرور و حضور که از جناب حق سبحانه
به فضل و کرم غیر متناهی با آنها کرامت شده و بنظر و رویت جمال با کمال مشرف خواهند بود این آیه صریح و
محکم است در وقوع رویت برای مومنان زیرا که ثابت شده که رویت از امور ممکنه است پس تاویل و حمل بر مجاز
گنجایش ندارد و پس باید بر ظاهر واگذاشته شود که صرف نصوص از ظاهر اضطراری است که حمل بر ظاهر موجب
امر مستحیل گردیده باشد باید حمل بر مجاز شود و منها قوله تعالی انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون در حق کفار و
وعید آنها میفرماید که آنها از رب خود در حجاب خواهند بود یعنی در مابین آنها و حق سبحانه و تعالی حجاب خواهد بود که ... مانع
رویت باشد هرگاه که جزای کافران بسبب کفر این است پس از مومنان این حجاب باید منتفی باشد تا امتیاز دوست
از دشمن شده باشد پس قطعا معلوم شد که در مابین حق سبحانه و تعالی و مومنان حجاب نخواهد بود که مانع رویت باشد
و منها قوله تعالی فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی هر که امید دارد
دیدار حق سبحانه و تعالی است پس باید عمل صالح کند که سلوک طریقه سنت است و تجنب از انواع بدعت و شرک
نماید هیچ احدی را با حق سبحانه و تعالی در عبادت نه شرک جلی که مجوس و بت پرستان دارند و نه شرک خفی که عابدان
ریاکار و زاهدان مکار غدار دارند و در این آیتها بحث بسیار است این مختصر گنجایش آن ندارد و اما الاحادیث فمنها
ماروی مسلم باسناد قوی صحیح عن صهیب رضی الله تعالی عنهم فیکشف الحجاب فما اعطوا شیئا احب الیهم من النظر الی ربهم

حدیث طویل است چونکه اهل جنت در جنت داخل شوند حق سبحانه و تعالی بمهربانی میفرماید که میخواهید که از نیکی شما عطا
فرمودم زیاده بدهم در جواب عرض مینمایند که زیاده چه خواهد بود رویهای ما را سفید کردی و درجات جنت که لا عین
رأت و لا اذن سمعت و لا خطر ببال احد را عطا فرمودی و از درکات آتش دوزخ نجات دادی پس حضرت حق سبحانه
حجاب را از میان برمیدارد پس هیچ نعمتی دوستتر با آنها و لذیذتر در نزد آنها از نظر بسوی جناب حق سبحانه و تعالی نخواهد
بود همه نعمتها و لذتها در جنب این نعمت کالعدم میگردد و منها ماروی مسلم عن ابی هریره رضی الله عنه باسناد قوی
صحیح ان ناسا قالوا لرسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم هل نری ربنا یوم القیمة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تضارون
فی رؤیة القمر لیلة البدر قالوا لا یا رسول الله قال هل تضارون فی الشمس لیس دونها سحاب قالوا لا قال فانکم ترونه
کذلک یعنی مردم سوال کردند از سرور عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم که خواهیم دید جمال با کمال حق سبحانه و تعالی را در روز قیامت
در جواب فرمود که در شب چهاردهم ماه در دیدن ماهتاب با یکدیگر نزاع دارید که یکی بگوید دیدم دیگری بگوید ندیدم
یا یکی بگوید من دیدم دیگری بگوید من ندیدم با یکدیگر مزاحمه نمایید و مانع یکدیگر شوید که یکی بگوید که من به بینم دیگری بگوید
من به بینم چنانچه این نزاع و مزاحمه در دیدن ماه نو در میان مردم واقع می شود و در جواب عرض کردند که هیچ مزاحمه
و نزاع در آن شب در دیدن ماهتاب واقع نمی شود فرمود در دیدن آفتاب در روز که آسمان صاف باشد
و ابر نباشد نزاع و مزاحمه بطریقی که گفته شد مینمایید یا نه در جواب عرض نمودند که هیچ نزاع و مزاحمه واقع نمی شود
فرمود همچنین خواهید دید حق سبحانه و تعالی را مثل ماهتاب در شب بدر و آفتاب در روز بی ابر و منها ماروی مسلم
ایضا باسناد قوی صحیح عن ابی هریره ان الناس قالوا للنبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم هل نری ربنا یوم القیمة مثل حدیث
گذشته تا آخر در جواب فرمود و منها ماروی مسلم عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه انه قال قلنا یا رسول الله هل
نری ربنا قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم هل تضارون فی رؤیة الشمس یوم صحو قلنا لا باقی حدیث را مثل حدیث

گذشته

گذشته تا آخر ذکر فرموده و این احادیث در صحیح بخاری و سایر صحاح مرویست و بسیاری از اصحاب روایت
کرده بحد شهرت بلکه بحد تواتر رسیده و معتمد در باب رویت اجماع قرون ثلثه است که سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم
تعدیل آنها فرموده و بعدالت آنها شهادت داده و تبریه آنها از کذب حکم کرده که خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم قبل از وجود اجماع قرون ثلثه بر وقوع رویت برای مومنان در دار آخرت منعقد شده در آن قرون
ثلثه هیچ احدی از صحابه یا تابعین یا تبع تابعین خلافی منقول نشده مسئله رویت در شهرت بحدی رسیده
بوده که از ضروریات دین شده بود و لهذا کثیری از فقها حکم بکفر منکر رؤیة کرده اند چونکه متمسک اعظم
امامیه در طعن و تکفیر جناب حضرت امیر المومنین فاروق اعظم و سایر صحابه رضوان الله علیهم قصه قرطاس است
که سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم قبل از رحلت از دار فنا بچند یوم فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا
لن تضلوا بعده بعض اصحاب قبول کردند گفتند قرطاس بیاریم جناب فاروق اعظم رضی الله با طایفه از اصحاب
گفتند حاجت نوشتن کتاب نیست سرور عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم در شدت مرض است مصدع ایشان
علیه وعلی آله صلوات الرحمن و سلامه نشویم امامیه میگویند که جناب فاروق اعظم با تابعان امتثال امر آنسرور صلی الله علیه وسلم
نکردند و رد قول او کردند و اعتنا و اهتمام بشان آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم ننمودند و نسبت هجر که عبارت
از کلامی است که از مریض بی قصد و اختیار صادر شود بآن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم کرده و این امور هر یکی موجب کفر است
در دفع این اشکال که در زعم فاسد این طایفه حل آن بسیار صعب نموده اولا الفاظ حدیث را باید آورد و مقوله
ایشان را علیه الرحمة والرضوان باید آورد و بعد از آن توضیح حال را بنحوی باید کرد که بر زکی و غبی مخفی نماند که ساحت عفت
و عظمت و جلالت جناب فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه از خس و خاشاک طعن و تهمت و افترا رفته و شسته
و پاک و مبرا است و شائبه غباری از ملامت به ذیل عصمت آن مبشر بالجنة راه نیافته بلکه کلمات شریفه ایشان

علیه الرحمة والرضوان که دران مجلس صدور یافته مبنی از کمال فطنت و کمال علم و فقاهت آن معدن انصاف بوده است ... حدیث قرطاس که در صحیح بخاری آورده است این است که حضرت ابو عبد الله بخاری رحمه الله باسناد صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما
روایت کرده قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه وسلم وجعه قال ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا قال عمر ان
النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا وکثر اللغط قال قوموا عنی ولا ینبغی عندی التنازع
فخرج ابن عباس یقول ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وسلم وبین کتابه فرمود بیارید کاغذ را که کتابی
بنویسم که بعد از ان گمراه نشوید جناب عمر رضی الله عنه گفت که بر آن سرور صلی الله علیه وسلم مرض غالب شده و کتاب خدا جل و علا شانه
در نزد ما هست کافی است برای ما چون نزاع در میان صحابه رضی الله عنهم بسیار شد فرمود که برخیزید از نزد من که در حضور من نمی شاید
که نزاع باشد چونکه ابن عباس رضی الله عنهما بیرون آمد گفت که مصیبت است تمام مصیبت که نزاع ما حایل گردید در میان آنسرور صلی الله علیه وسلم
و نوشتن کتاب رای ایشان آن بود که کتاب نوشته شود و رای فاروق اعظم رضی الله عنه آن بود که نوشته نشود تا معلوم شود
که کدام یکی افقه بوده و رای کدام یکی صواب و در بعض روایات آمده که غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا اهجر استفهموه
یعنی تحقیق کنید و بپرسید آنسرور را صلی الله علیه وعلی آله وسلم که این سخن از وی بی قصد و اختیار صادر شده یا به اختیار و قصد است
بطریق وحی است یا بطریق اجتهاد است تا موافق آن عمل شود چونکه ترجمه حدیث باتمام رسید باید در دفع اعتراضات مخالفین
شروع شود لابدیست که قبل از شروع در جواب تمهید شش مقدمه کرده شود و هرچند هر یکی از انها در دفع کفایت میکند ولیکن
برای توضیح هر شش مقدمه را تمهید نموده بعد ازان تقریر دفع باید کرد **مقدمه اولی** آنکه جمیع منطوقات آنسرور صلی الله علیه وسلم
از وحی نبوده کریمه و ما ینطق عن الهوی باجماع مفسرین مخصوص بنطق قرآنی است لهذا بعض امور که از جناب آنسرور صلی الله علیه وسلم
صدور یافته از نزد حق سبحانه و تعالی اعتراض وارد شده و به بشارت عفو مبشر شده که عفا الله عنک لم اذنت لهم و یا ایها
النبی لم تحرم ما احل الله لک وغیر ذلک اعتراض و عفو از احکامی که بواسطه وحی باشد گنجایش ندارد **مقدمه دوم** آنکه احکام

لغط
یعنی گفتگو
به آواز بلند
بر طریق منازعه
و مخاصمه

سید عالم

سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم که از مشکات صدر شریف صدور یافت دو قسم بود قسمی شرعیه بحاویه بوده که بطریق وحی مخروج شده
بوده و قسم بعضی که از تهیأ و تعقل بوده عقلیه بوده در قسم اول مجال مخالفت و منازعه نبوده و هیچ احدی را دران دخل بهیچ وجه
از وجوه جایز نبوده غیر از استفسار و تفهیم و در قسم ثانی بواسطه امر حضرت حق سبحانه و تعالی مجتهدان را که فاعتبروا یا اولی
الابصار و امر وشاورهم فی الامر درین قسم مجال مخالفت و رد و بدل هیبا شد لهذا در مقدمه اساری بدر در میان صحابه کرام
اختلاف واقع شد بعضی رای آنها تقتل اساری قرار گرفت که قطع ماده فساد شده باشد و رای بعضی دیگر بفدیه قرار گرفت که از انها
فدیه گیرند و در عوض شوند که تجهیز غازیان شده باشد و حق سبحانه و تعالی وعده نصرت فرموده حاجت تقتیل اساری نیست حضرت
صدیق اکبر رضی الله عنه از فریق ثانی بوده و فاروق اعظم و سعد بن معاذ رضی الله عنهما برای اول مستقر بودند سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمود
که مثل صدیق رضی الله عنه مثل ابراهیم است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که فرموده فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک
غفور رحیم و مثل فاروق اعظم رضی الله عنه مثل نوح است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که فرموده لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا
و رای آنسرور صلی الله علیه وسلم موافق رای صدیق اکبر بود رضی الله عنه مقدمه اساری بر فدیه قرار گرفت وحی سماوی موافق رای
فاروق اعظم رضی الله عنه نزول یافت ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض ... لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم
عذاب عظیم میفرماید حق سبحانه و تعالی نمی شاید نبی را که اسیران کافران را رخص نماید و فدیه گیرد اگر تقدیر ما برین نمی رفت که مجتهد
را اگرچه در اجتهاد خطا کرده باشد مؤاخذه نمی نماییم شما را معذب می نمودیم بعذاب عظیم بعد از نزول این آیه سید عالم صلی الله علیه وسلم
فرمود ولو نزل العذاب ما نجی الا عمر و سعد بن معاذ **مقدمه سیوم** آنکه سید عالم صلی الله علیه وسلم بشر بوده مرضها و اعراض بشری
با فراد دیگر طاری میگشته بذات شریف نیز طریان می یافت از سهو و نسیان و حمی و دق و غشیان و نوم و اغماء
گرما و سرما و از شدت مرض و اجر بعضی سخن بی قصد و بی اختیار در حالت مرض از جهت شدت مرض که از عوارض صادر میگشت
لهذا در نماز رباعی بدو رکعت سلام داد ذوالیدین عرض کرد که اقصرت الصلوة یا رسول الله ام نسیت چون معلوم شد

که قول ذوالیدین حق بوده دو رکعت دیگر را ضم کرد و سجده سهو کرد و سجده سهو ازان روز شروع شده چون که در حالت
صحت ازان جناب سهواً افعال صادر شود در حالت شدت مرض چه استبعاد است که بدون قصد و اختیار کلام صادر
بلکه
شود تا وجود جواز سهو و نسیان اعتماد از کلام آنجناب صلی الله علیه وسلم رفع نمیشود زیرا که تقریر بر سهو و نسیان و خطا در اجتهاد
باجماع منتفی است حق سبحانه و تعالی بطریق وحی تنبیه میفرمود که این حکم اجتهادی خطا است یا سهو و نسیان کردی تقریر نمیداد احکامی
که سهواً و نسیاناً یا خطاءً فی الاجتهاد از آنجناب صدور میافت **مقدمه رابعه** حضرت فاروق اعظم بلکه خلفاء ثلثه همه
مبشر بالجنت اند بحکم کتاب و احادیث صحاح که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنوی رسیده انکار آن از جهل است یا عناد و این
بشارت ثمره اطاعت ایشان است علیهم الرحمة والرضوان آن سرور را علیه وعلی آله الصلوة والسلام که من یطع الرسول فقد اطاع الله
و رعایت آداب او صلی الله علیه وعلی آله وسلم کریمه والسابقون الاولون الآیه و کریمه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل الآیه
و کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بلکه سایر آیات که در فصل فضایل ذکر شده دال بر آن است
که ایشان از اهل جنت اند و شک نیست که صدور فعلی و قولی که لایق و مناسب شان جناب نبوت مآب نباشد از چنین
شخص که مبشر بالجنة باشد و چندین سال در خدمت و ملازمت آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم بوده و کمال رعایت ادب ورزیده
و از مال و منال و خان و مان و از تن و جان و اقوام و خویشان از برای خوشنودی آن سرور مبعوث به بنی آدم و نبی الجان
محبوب الرحمان علیه وعلی آله صلوات الملک المنان بعد دما یجری علیه الزمان و یحل فی المکان گذشته همه را وراء الظهر انداخته
باشد و در چنین حال که آنسرور شدت مرض باشد صدور یابد این بی ادبی از شان چنین جناب از حد امکان و قوع
عقلی بیرون است **مقدمه پنجم** آنکه توقف فاروق اعظم نه از روی رد و انکار بوده عیاذا بالله سبحانه من ذلک این قسم
سوء ادب از وزرا و ندما آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات که باخلاق حمیده متصف و از اخلاق ذمیمه مجتنب
چگونه متصور می شود بلکه از هیچ احدی که بدولت اسلام مستسعد شده باشد هرچند نادان باشد متصور نیست مخالفین

که این

که این نسبت به آن جناب رضی الله عنه عناداً و تعصباً میکنند از حیز اعتبار بیرون و نند پرده تعصب بصیرت انها را زبون نموده
تبیح را حسن می پندارند افمن زین له سوء عمله فراه حسنا درشان چنین بی خردان وارد است بلکه مقصود آن جناب ولایت
مآب از توقف استفهام و استفسار بود چنانچه گفته که استفهموه اگر بطریق جد و اهتمام طلب قرطاس فرموده باشد البته
باید آورده شود و اگر درین باب جد نداشته باشد درین وقت نازک و شدت مرض تصدیع نباید داد زیرا که طلب قرطاس اگر
از وحی باشد البته درین باب جد و اهتمام بجا خواهد آورد و در لامع الصبیح شرح صحیح بخاری دو وجه برای توقف جناب فاروق
اعظم آورده وجه اول آنکه آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام که کتابی بنویسید و احکام غیر مبینه فی الکتاب والسنة را تمام بیان
کنند تا حاجت باجتهاد بعد از رحلت آنسرور نباشد و رای حضرت فاروق برین قرار یافته بود که مقصود از نوشتن کتاب
این است که حاجت باجتهاد بعد از رحلت ایشان نماند مصلحت دران دید که این کتاب نوشته نشود زیرا که در حق علما و
مجتهدان فوت ثواب عظیم لازم می آید و درجات قرب حضرت ذی الجلال که بواسطه اجتهاد برای این بزرگواران مقرر است
منتفی میگردد و وجه دوم آن است که این کتاب باعث میگردد منافقان را بر خلال در شریعت چونکه حق سبحانه و تعالی فرموده
الیوم اکملت لکم دینکم یعنی امروز بکمال رسانیده ام برای شما دین شما را و هیچ نقصی و خللی نمانده که باکمال آن اهتمام
کرده شود در آخر عمر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزول یافته پس اگر این کتاب نوشته می شد این کریمه از اعتبار بیرون
می شد و توهم نقصان در احکام پیدا می شد بعد منافقان را راه خلل در احکام دین پیدا میشد آنچه از دین نبوده در احکام
دین داخل می نمودند و آنچه از دین بوده اخراج می نمودند و این کریمه مثل مهر است که بر در خزانه گذاشته شده باشد و خزانه
بآن مختوم شده باشد و بنوشتن این کتاب این ختم برهم میخورد و راه فساد بدین مبین گشاده می شد مفسدان در دین
دخل می نمودند و در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد ازین چند یوم در قید حیات بوده بعد ازان
روز که طلب قرطاس فرموده بود دوباره درین چند یوم ازین مطلب هیچ اظهار نفرمود معلوم شد که این طلب قرطاس از اجتهادی بوده
اول مصلحت در نوشتن دید طلب فرمود بعد مصلحت در ترک آن دید طلب نفرمود و مقصود طلب قرطاس مثل آن است که در

مشکات شریف از صحیح مسلم حدیث صحیح وارد شده که آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم در باغ بوده و نعلین مبارکین خود را به
ابوهریره داده بود که هر کس را که ملاقات کنی و شهادت دهد که لا اله الا الله وحده لا شریک له و شهادت دهد که آن محمدا عبده و رسوله
بشارت ده او را به جنت و فلو دراز اول کسی که ابوهریره ملاقات کرد عمر فاروق بود رضی الله عنهما پرسید نعم از ابوهریره که
این چه نعلین است گفت نعلین سید عالم است صلی الله علیه وعلی آله وسلم امر فرموده که هر که بشهادتین مذکورتین مشرف شده باشد
بشارت ده او را به جنت عمر فاروق در سینه ابوهریره زد و گفت پس رو منع این بشارت کرد ابوهریره پس بخدمت سید عالم
صلی الله علیه وعلی آله وسلم گریه کنان آمد سبب پرسید حکایت کرد مقدمه زدن فاروق اعظم را و منع او بشارت را در قفای ابوهریره
فاروق اعظم رضی الله عنهما بخدمت رسید از وی سبب زدن و منع بشارت پرسید گفت که یا رسول الله اگر این بشارت بردم بر سر اعتماد
براین بشارت خواهند نمود و در اعمال تکاسل خواهند نمود سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم قبول فرمود اول مصلحت در بشارت
دیده بود ثانیا در ترک بشارت بعد ترک بشارت فرمود **مقدمه ششم آنکه** اجماع امت براین منعقد است که بهترین
و بزرگترین نوع بنی آدم بعد از انبیا اصحاب آنسرور است صلی الله علیه وعلی آله وسلم و در قران شریف بچندین انواع مدایح بچندین
و بچندین صنوف مناقب متصفند و وعدهای گوناگون به جنت و اعزاز و اکرام در حق آنها وارد شده که بزرگی آنها و فضیلت آنها
بر سایر امم گذشته و مثل امر مشاهد محسوس شده و در احادیث شریفه نیز مناقب آنها لا تعد و لا تحصی است و آنها را خیر القرون فرموده
و محبت این بزرگواران را عین محبت خود فرموده و بغض آنها را عین بغض خود بنحوی توصیف این بزرگواران در احادیث شریفه وارد
شده که بادنی تامل معلوم می شود که طعن این بزرگواران عین طعن آنسرور است صلی الله علیه وعلی آله وسلم بلکه طعن مولای آنسرور است
جل وعلا شانه زیرا که بر تقدیر این طعنها که مخالفین در حق اصحاب رضوان الله علیهم مقرر نموده اصحاب ائمه مستحق ذمایم می شوند و
مستحقین غضب و سخط پس وضع مدایح در مقام ذمایم و وضع رضوان در مقام غضب و سخط است و وضع شی است در غیر موضع
خود بلکه در موضع ضد خود که ظلم عبارت از آن است پس عیاذا بالله حق سبحانه وتعالی و رسول او درین مدایح و رضوان بزعم
فاسد این طایفه باید متصف بظلم باشند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس بر هر مومن واجب است که در حق اصحاب رضی الله عنهم

در جمیع

در جمیع افعال و اقوال حسن ظن کند که هر فعل و قول این بزرگواران را حسن دانند و اگر حسن آن خفایی داشته باشد
سعی کنند تا محملی برای حسن این بزرگواران پیدا کنند و اگر نتوانند بر قصور خود حمل کنند و ساحت جلالت انصار از طعن
و ملامت پاک و مبرا میمنوده باشد و به تحذیر الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی از طعن و ملامت این بزرگواران
استبعاد و تجنب جوید و بقدر وسع و طاقت غبار ملامت را مانع باشد که بذیل عصمت این بزرگواران رسد
بنا براین اگر فاروق اعظم در منع قرطاس مطعون باشد ابوبکر صدیق رضی الله عنه که رئیس و رئیس خیر القرون است
و بهترین اصحاب است که بهترین نوع بنی آدم بعد الانبیا می باشند چگونه او را الخلافت مقرر میفرمود و خیر القرون چگونه
او را الخلافت قبول میکردند اگر بگویند که بنا بر تقیه قبول کردند لازم می آید که اهل تقیه در باطن خود با اینها در دل کینه
داشتند باطن آنها مخالف ظاهر بوده و همین است معنی نفاق پس طرفین مطعون شدند اهل تقیه کافر من حیث المجاز
و غیر آنها کافر بی مجاز پس خیر القرون شر القرون شد و شناعت این طایفه بکجا می انجامد ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب خلاصه مقدمات سته آن است که طلب
قرطاس بطریق اجتهاد بوده و بطریق وحی نبوده و الا ترک طلب از جناب آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم صورت جواز نداشته
که مامور به تبلیغ وحی بود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته و معلوم
شد که مصلحت در ترک کتاب بوده و قرائن اینکه صدور این کلام از آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم در حق عموم نبوده بلکه
بوده چنانچه از مرافقان در وقت شدت مرض صدور می یابد که آنچه در مدت بیست سه سال بیان فرموده بود به اصحاب تعلیم
داده بود از آیات قرآنی و وحی آسمانی از متلو و غیر متلو کفایت در نفی ضلالت نداشت و کتاب که در یک روز نوشته شود
کفایت خواهد نمود و نیز الیوم اکملت لکم دینکم دلالت بر کفایت قران شریف و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم میکند در نفی ضلالت
و ترک طلب بعد از آن نیز دلالت بر کفایت دارد و معلوم شد که منع فاروق بطریق رد نبوده بلکه بطریق استفهام بوده چنانچه
صریح استفهموه گفته زیرا که طلب قرطاس برای نوشتن کتاب تا نفی ضلالت شود در وقت شدت مرض بعد از نزول الیوم
اکملت لکم دینکم و بعد از نزول ان هذا القران یهدی للتی هی اقوم و بعد از نزول ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین و سایر
آیات که قرانی تمام دارد فرموده امر عجب و غریب بود استفهام و استفسار نمودند چنانچه ملائک در حینی که حق سبحانه وتعالی فرمود که
انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک و حضرت زکریا
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در وقت بشارت یحیی گفت رب انی یکون لی غلام وقد بلغنی الکبر وامراتی عاقر

و حضرت مریم در وقت بشارت عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام گفت انی یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر و حضرت ساره
گفت ءالد وانا عجوز وهذا بعلی شیخا و حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گفت ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر فبم تبشرون
این همه استفهام بوده از امور غریبه عجیبه و مراد رد و انکار نبوده همچنین توقف فاروق اعظم رضی الله عنه بطریق استفهام بوده نه
بطریق رد پس درین چه قدح است و چه استبعاد و نیز معلوم شد که فاروق اعظم رضی الله عنه افقه از ابن عباس رضی الله عنهما بود

فصل سیوم در اثبات کفر امامیه و این فصل را بر چهار مقصد مرتب نمودم **مقصد** اول در اقوال فقها که حکم بکفر این طایفه
نموده **مقصد** دویم در دلایل و اسباب کفر این طایفه **مقصد** سیم در اثبات قتل اموال و استرقاق و وجوب جهاد و
قتال با این طایفه **مقصد** چهارم در تحذیر از موالات و اختلاط این طایفه **مقصد اول** در اقوال فقها که حکم بکفر این طایفه
نموده در طریقه محمدیه آورده که هر که منکر شود از رویت حق سبحانه وتعالی بعد از دخول جنت کافر شود و نیز در طریقه محمدیه آورده که
واجب است حکم بکفر روافض بسبب اعتقاد آنها به رجعت اموات که قبل از قیامت سرور عالم صلی الله علیه وسلم با ائمه زنده می شوند و انتقام
از دشمنان خود میگیرند چنانچه در فصل عقاید فاسده آنها گذشته و نیز واجب است حکم بکفر روافض بسبب اعتقاد آنها تعطیل
احکام را تا وقت خروج امام باطن و نیز واجب است حکم بکفر آنها بسبب تکفیر آنها عثمان ابن عفان و طلحه و زبیر و عایشه را رضی الله عنهم
و نیز در طریقه محمدیه آورده نقلا عن شرح المواقف و شرح المقاصد که اجماع منعقد است برانکه انبیا افضل است از اولیا و نقل کرده از
شرح عقاید که تفضیل ولی بر نبی کفر است چگونه کفر نباشد که درین عقیده تحقیر است نبی را صلی الله علیه وعلی آله وسلم و خرق اجماع است
و این طایفه حضرت امیر المومنین علی را و ائمه را از جمیع انبیا سوای آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم افضل میدانند و با آن سرور مساوی
چنانچه در فصل عقاید فاسده گذشته و نیز در طریقه محمدیه از تاتارخانیه نقل کرده که هر که بگوید که ابوبکر صدیق از اصحاب نبی نبوده
کافر است و نیز از فتاوی ظهیریه نقل کرده که کسی منکر شود خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه کافر است یعنی بگوید که امامت حق
او نبوده و او سزاوار امامت نبوده کافر است در صحیح از اقوال و مذاهب فقها و همچنین منکر خلافت عمر رضی الله عنه کافر است
در اصح اقوال و مذاهب این هفت مسئله مشتمله بر حکم بکفر این طایفه از طریقه محمدیه منقول است و در کتاب اشباه و النظایر
آورده کل کافر تاب قبلت توبته فی الدنیا والاخرة الا جماعة الکافر بسب نبی و بسب الشیخین او باحدهما و بالسحر و بالزندقة
اذا اخذ قبل توبته یعنی هر کافر که توبه کند و پشیمان شود از کفر خود قبول می شود توبه او در دنیا از قتل نجات میابد مگر جماعتی
که از جمله آنها کسی است که کافر شده بدشنام دادن بیک نبی از انبیا یا بدشنام دادن به شیخین که ابوبکر و عمر باشند
رضی الله عنهما یا بدشنام دادن یکی ازین دو یا کافر شده باشد بسحر یا کافر شده باشد به زندقه که در باطن کافر باشد

عقاید

عقاید مکفره را مبطن داشته باشد و اظهار اسلام میکرده باشد که قبل از توبه گرفته شده باشد توبه این جماعه قبول نیست
البته باید بقتل رسانیده شوند و نیز در کتاب اشباه و النظایر آورده که سب الشیخین و لعنهما کفر یعنی دشنام دادن
شیخین و لعن کفتن آنها کفر است و نیز در اشباه از مناقب کردری نقل کرده که و یکفر اذا انکر خلافتهما او بغضهما لمحبة
النبی لهما صلی الله علیه وعلی آله وسلم یعنی کافر شود شخصی که منکر شود خلافت شیخین را یا در دل بغض این بزرگواران را
داشته باشد از جهت محبت نبی صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را و نیز در اشباه آورده نقل از فتح القدیر کرده که کسی که مرتد شود
و بعد از ارتداد منکر شود و بگوید که مرتد نشدم عین انکار برای او توبه است به او بهیچ وجه تعرض نشود و بعد از آن گفته
و قوله لا یتعرض له انما هو فی مرتد تقبل توبته فی الدنیا اما من لا تقبل توبته فانه یقتل کالردة بسب النبی او الشیخین
کما قدمناه یعنی آنچه در فتح القدیر گفته که انکار مرتد توبه است در حق او و بعد از انکار بهیچ وجه باو تعرض نشود این عدم
تعرض در حق آن مرتد است که توبه او صلاحیت قبول داشته باشد اما هر چه آن مرتد است که توبه او از ارتداد صلاحیت
قبول نداشته باشد مثل کسی که مرتد شده باشد بسبب نبی یا بسب شیخین و این مرتد البته باید کشته شود که توبه او
قبول نیست و نیز در اشباه آورده که استحلال اللواطة بزوجته کفر یعنی حلال دانستن لواطه با زوجه منکوحه خود کفر است
و نیز در اشباه آورده که الاستخفاف بالقران و المسجد کفر یعنی سبکی کردن بقران شریف و مسجد کفر است و این طایفه قران
شریف را هیچ حرمت ندارند و بسیار سبکی میکنند در نزد فقیر در مدرسه رفتم اتفاقا با این مناظره شد حاجت
باستحضار مصحف شریف شد تا از روی آن آیتی دیده شود مصحف را بسیار بی حرمتی نمود فقیر گفتم که مصحف را
بحرمتی بکن مصحف را برداشت بر زمین بیکطرف انداخت و گفت این مکتوب هیچ حرمت ندارد و هرگز قران شریف
در نزد فرا ایشان حرمت ندارد و کم است که لباس بآن پوشیده باشند چنانچه اهل سنت رحمهم الله تعالی لباسهای فاخره پوشند
و نیز در اشباه آورده که و یکفر بانکار اصل الوتر یعنی کافر میشود هر که انکار کند از وتر نماز و تراویح یا سنت بداند
و این طایفه لواطه را با زوجه منکوحه خود حلال میدانند و منکر وتر میباشند این هفت مسئله که فقها حکم بکفر این طایفه کردند
از اشباه و النظایر منقول است و در خلاصه آورده که و کذا من ینکر الرویة لانه کافر یعنی اقتداء نماز جایز نیست در پس
کسی که منکر رویت حق سبحانه وتعالی باشد در آخرت زیرا که وی کافر است و نیز در خلاصه آورده است و لو انکر خلافة
الصدیق فهو کافر این دو مسئله که فقها حکم کرده اند بکفر این طایفه از خلاصه منقول است و در در مختار آورده است که و لا تقبل
توبة الکافر بسب الشیخین او بسب احدهما یعنی قبول نشود توبه کافری که کافر شده باشد بسب شیخین یا بسب یکی از آنها

ونیز در در مختار آورده آنچه در بحر نقل کرده که بحر از جوهره نقل کرده و جوهره از امام شهید که من سب الشیخین او طعن فیهما کفر
ولا تقبل توبته وبه اخذ الدبوسی وابو اللیث وهو المختار للفتوی یعنی کسی که سب شیخین را کرد یا طعن کرد در انها کافر شود
و توبه او قبول نیست باید کشته شود و باین سخن و همین حکم رفته است دبوسی و ابو اللیث و فتوی برین است این
دو مسئله که فقها حکم کرده بکفر این طایفه از در مختار منقول است در کتاب مواهب المنان شرح تحفة الاقران تالیف مولف فتح
الغفار شرح تنویر الابصار آورده و منکر خلافة الصدیق یکفر والفاروق بالتحقیق والله اشمل است علی مسئلة منقولة من غالب
الکتب المعتمدة وقد صرح شیخنا فی بحره حیث قال ویکفر بانکار صحبة ابی بکر کانکار خلافة عمر رضی الله تعالی عنه علی الاصح ومثله فی البزازیة
ومثله فی شرح المنظومة نقلا عن الکاشف ونیز در کتاب فتح الغفار آورده والرافضی ان فضل علیا علی غیره فهو مبتدع وان انکر خلافة
الصدیق فهو کافر وتحقیق فی فتح القدیر عمر بالصدیق فی هذا الحکم ترجمه مسئله اولی آن است که منکر خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه کافر است
و منکر خلافت فاروق نیز کافر است تحقیق همین است و این مسئله [illegible] کتاب بحر و کتاب فتاوی
بزازیه و کتاب شرح منظومه باین مسئله تصریح کرده اند و ترجمه مسئله دوم این است که رافضی اگر تفضیل علی را بر خلفاء ثلثه
بکند مبتدع است و اگر منکر خلافت صدیق اکبر باشد رضی الله عنهم کافر است و در کتاب فتح القدیر عمر را ملحق به صدیق اکبر کرده در این حکم
رضی الله عنهما و در کفایه شرح هدایه و معراج الدرایة شرح هدایه آورده وان کان هوی یکفر اهلها کالجهمی والقدری قال بخلق القرآن والرافضی
الغالی الذی ینکر خلافة ابی بکر رضی الله تعالی عنه لا یجوز الاقتداء به یعنی اگر اهل هوی بنحوی بودند که هوی آنها مودی بکفر بوده مثل جهمی و قدری که
قایل بخلق قرآنند و رافضی که در هوای خود غلو کرده باشد بنحوی که منکر خلافت صدیق اکبر باشد رضی الله عنه اقتداء نماز با او جایز نیست
و در شرح فقه اکبر آورده که اجمعوا علی ان من انکر صحبة الصدیق کفر بخلاف انکار صحبة غیره لورود النص فی صحبته حیث قال اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا فاتفق المفسرون علی ان المراد بصاحبه هو ابو بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه یعنی اجماع کرده اند علما که هر کس [illegible] این حکم که هر که
منکر شود صحابی بودن صدیق اکبر را و بگوید که او از جمله اصحاب نیست و مرتبه صحبت آن سرور صلی الله علیه وسلم در حق او رضی الله عنه
ثابت نیست کافر است زیرا که صحبت و صحابی بودن او بنص قرآن ثابت است و منکر حکم قرآنی کافر است اذ یقول لصاحبه لا تحزن
اتفاق دارند همه مفسران بر اینکه نزول این آیه در حق صدیق اکبر رضی الله عنه میباشد مذهب امامیه آن است که صدیق اکبر رضی الله عنه
صحابی نیست بلکه مقصود او از همراهی آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم فقط بوده دلالت کافران را بر آن حضرت که او صلی الله علیه وسلم
به هلاک رسانیده شود و از جمله اصحاب شمرده نمی شود و در سیف مسلول آورده قال مالک رحمه الله تعالی من سب عائشة رضی الله عنها
قتل قیل لم قال لان من رماها فقد خالف القرآن وقال ابن شعبان عنه ان الله تعالی یقول یعظکم الله ان تعودوا
عن مالک

لمثله

لمثله ابدا ان کنتم مومنین فمن عاد لمثله فقد کفر وذکره ابو یعلی من الحنابلة وقال ابن تیمیة انه حکی الاجماع فیه غیر واحد یعنی
امام مالک رحمه الله گفته که کسی که دشنام دهد عائشه را رضی الله عنها باید کشته شود برای او گفته شد که چرا این حکم کردی فرمود
که کسی که ایشان را دشنام داد پس مخالفت کرده قرآن را که تبریه ایشان را نموده و ابن شعبان از امام مالک روایت
کرده که گفته که حق سبحانه و تعالی میفرماید که یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین یعنی وعظ میکند و پند میدهد حق
سبحانه و تعالی شما جماعت تهمت گویان را که زینهار باز نگردید به این تهمت اگر ایمان دارید بخدا و رسول پس کسی که این تهمت
در حق آن مخدره سرادقات عصمت کند البته از جمله مومنان نخواهد بود پس بسبب این دشنام مرتد می شود که توبه او
قبول نیست باید کشته شود درین مسئله مطلق دشنام را موجب قتل نموده اعم از اینکه بزنا باشد یا بوجه دیگر و تبریه
ایشان را دلیل نموده زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی بنا بر رای صاحب صحیح بخاری ده آیه و بر رای قاضی بیضاوی هژده
آیه فرموده و در آنجا انواع تاکیدات و تحذیرات و مبالغات درین باب یعنی در باب تبریه و تنزیه و تطهیر ذیل
ایشان از غبار عیب و عار بعمل آمده که هر یکی از آن موجب چندین تعظیمات و تکریمات آن مستوره قباب عصمت
و آن مخدره حجاب عفت محبوبه جناب حضرت مصطفی معظمه و مکرمه بارگاه کبریا میباشد پس هر که بایشان دشنام دهد
البته معادات به حضرت حق سبحانه و تعالی کرده باشد و اهانت و حقارت بجناب حضرت مصطفی صلی الله علیه وعلی آله وسلم و اصحابه
کرده باشد البته درین دشنام مرتد می شود و سب کننده جناب رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم می شود پس البته
قتل او واجب است و توبه او قبول نیست و ابن تیمیه میگوید که ابو یعلی گفته که حکایت کرده اجماع علما را برین حکم
که کسی که دشنام دهد حضرت عائشه صدیقه را مرتد است و قتل او واجب است مردم بسیار نه یکی و نه دو [illegible]
دوانی در شرح عقاید عضدی آورده واما غیر ذلک کالقایلین بخلق القرآن والقادحین فی اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
بما یوجب تکفیرهم فهم فیه یکفرون وکذا قذف عائشة رضی الله عنها و در آن جا موجبات کفر را بیان نموده و گفته که هر چه
غیر از اینها است مثل قایلان بخلق قرآن آنچه موجب قدح گویان در اصحاب آن سرور صلی الله علیه وسلم بر آن قدحها
و عیبها که موجب کفر آنها باشد و معتقد کفر آنها باشند کافرند و همچنین کسی که قذف حضرت عائشه رضی الله عنها بکند
کافر است و طایفه امامیه قدح میکنند اصحاب را بامور که موجب کفر آنها است و معتقدین کفر اصحاب میباشند
و در قذف عائشه رضی الله عنها متقدمین آنها توقف مینمودند و دشنامهای دیگر میگفتند و متاخرین آنها بی توقف [illegible]

وبی تحاشی قذف میکنند ایشان را و سب میکنند و در سب اصحاب هم بسیار غلو میکنند و فحشهای غلاظ و شداد
اظهار میکنند لعنهم الله تعالی در صواعق محرقه آورده علم من حدیث الافک المشار الیه ان من نسب عائشة الی الزنا
کان کافرا وهو ما صرح به ائمتنا وغیرهم لان فی ذلک تکذیب النصوص القرآنیة ومکذبها کافر بالاجماع ای اجماع المسلمین
وبه یعلم القطع بکفر کثیر من غلاة الرفضة لانهم ینسبونها الی ذلک قاتلهم الله انی یوفکون یعنی معلوم شد از حدیث و
بیان بهتان که در حق حضرت خاتون جنت مخدره سرادقات عصمت محترمه حرم عفت مقربه بارگاه کبریا محبوبه
حضرت مصطفی گفته شده بود و در قرآن شریف ذکر یافته و تزکیه و تطهیر ذیل عصمت او را بر وجه مبالغه بسیار و تاکید علی
سبیل التکرار از غبار آن عیب و نقص و عار نموده با تعظیمات متوافره و تکریمات متکاثره و وعده نعیم جنت در حق او
و منسوبان او و فرموده که اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم که هر که نسبت کند آن خاتون جنت را به زنا
کافر است و باین سخن تصریح کرده اند همه امامان مذهب شافعی رحمهم الله تعالی و غیر آنها که امامان مذهب ابی حنیفه و امام مالک
و امام احمد حنبل باشند رحمهم الله تعالی چرا که درین نسبت تکذیب نصوص قرآنیه لازم می آید و مکذب نصوص قرآنیه کافر است به
اجماع جمیع مسلمین و ازین حکم لازم می آید یقین بکفر روافض که در رفض غلو دارند مثل امامیه زیرا که این طایفه نسبت میکنند ایشان
را باین فاحشه لعنت حق سبحانه و تعالی بر آنها که از راه حق رفتند از این سخن صواعق محرقه معلوم شد که متقدمین و متاخرین
این طایفه قذف آن مطهرة الذیل را میکنند و بر این بهتان اعتقاد دارند لعنهم الله تعالی فی الدنیا والآخرة و در صواعق محرقه آورده
که الطحاوی قال فی عقیدته وبغض الصحابة کفر یعنی طحاوی رحمه الله تعالی که یکی از اجله ائمه حنفیه است رحمهم الله تعالی در کتاب عقیده خود
گفته که بغض و دشمنی با اصحاب [illegible] و نیز در صواعق محرقه آورده که انتج المکفرون للشیعة والخوارج بتکفیرهم اعلام الصحابة رضی الله عنهم
وتکذیبهم النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم فی قطعه لهم بالجنة وهو احتجاج صحیح فیهم ثبت علیه تکفیر اولئک یعنی حجت گرفته اند
علمای اهل سنت و جماعت که کافر میدانند و از دایره اسلام بالکل بیرون میشمرند شیعه و خوارج را بر کفر آنها بر اینکه
هر دو طایفه حکم میکنند بکفر اکابر و افاضل صحابه رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم شهادت داده و حکم کرده قطعا و
یقینا به بودن ایشان از اهل جنت و درین حکم لازم می آید تکذیب آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم در شهادت باینکه این اصحاب همه
اهل جنتند پس بسبب تکفیر صحابه و سبب تکذیب آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم هر دو طایفه کافرند و این حجة حجت صحیح است
بر کفر هر که صحابه را کافر میدانند و بکفر این اکابر حکم میکنند و این هر دو طایفه حکم بکفر صحابه رضی الله عنهم میکنند چنانچه

در فصل

در فصل عقاید فاسده گذشته و نیز در صواعق محرقه آورده که ان ائمة الحنفیة کفروا من انکر خلافة ابی بکر وعمر رضی الله تعالی عنهما واصل هذه المسئلة
فی الغایة وغیرها من کتبهم وفی الاصل لمحمد بن الحسن رحمه الله تعالی یعنی امامان مذهب ابو حنیفه رحمه الله تعالی حکم کرده بکفر کسی که منکر بود
خلافت ابو بکر و عمر را رضی الله عنهما و این دو مسئله در کتاب غایه ثابت است و در دیگر کتابهای امامان حنفیه رحمهم الله نیز ثابت است
و امام محمد رحمه الله این مسئله را در مبسوط آورده و در صواعق آورده که ظاهر این است که ائمه حنفیه اخذ این حکم را از امام خود
ابو حنیفه کرده اند زیرا که ایشان عالمترین مردم بوده باحوال روافض زیرا که وی کوفی است و کوفه منبع روافض بود چونکه ایشان در
حکم بکفر منکر خلافت کرده حکم بکفر لعن کننده اینها بطریق اولی باید کرده باشد و در صواعق آورده که امامت صدیق رضی الله عنه
مجمع علیه است که اجماع مسلمین بر امامت او شده از وقت بیعت امیر المومنین عمر تا وقت رحلت ایشان هیچ احدی از مسلمانان
در امامت او خلاف نکرده الا که تاخیر کرده بعض از صحابه نبودن تاخیر از جهت خلاف در امامت ایشان علیه الرضوان لهذا
عطایای او را قبول میکردند و اگر در مابین آنها دعوی و خصومت شرعی واقع می شد محاکمه و مرافعه بر ایشان میکردند اگر امامت ایشان را
حق نمیدانستند تصرف ایشان را در بیت المال بزعم خود جایز نمی دانستند پس عطایای او را باید قبول نکردن و در مخاصمات
و دعاوی مرافعه با ایشان نکردن و در بیعت لازم نیست که جمیع رعایا و برایا دست بخلیفه وقت دهد و بیعت کنند بلکه بعضی
از اهل حل و عقد که کافی باشند دست دهند و قبول کنند او را بخلافت و امامت و بیعت کنند و بعضی دیگر چون بشنوند
تسلیم کنند و رد نکنند و اصحاب آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم در باب خلافت هر چهار خلیفه همچنین بودند که بعضی در مجلس
بیعت کردند و بعضی چونکه شنیدند تسلیم کردند و رد نکردند هر چه حال خلفاء ثلثه است حال آنها ظاهر است که [illegible]
و در چه حال امیر المومنین علی است رضی الله عنه باید که بیان اجماع بر خلافت او کرده شود و وقتی که امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه
خلافت را در مابین شش نفر شوری فرمود هیچ نفر آنها اختیار را به حضرت عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم دادند و ایشان
عهد و میثاق از همه گرفت بر اینکه به هر که ایشان بیعت کنند همه قبول کنند و خلاف نورزند بنا بر این عهد [illegible]
اول دست حضرت امیر المومنین علی را رضی الله عنه گرفت و گفت بتو بیعت میکنم باین شرط که عمل کنی به کتاب الله و سنة
رسول الله و سنة ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ایشان در جواب فرمود اما کتاب الله و سنة رسوله فبالرأس والعین و اما سنة
ابی بکر و عمر است اگر اجتهاد من موافق اجتهاد آنها شد موافقت میکنم و اگر مخالف شد تابع اجتهاد خود میباشم عمل باجتهاد
آنها نمیکنم سه مرتبه عبد الرحمن رضی الله عنه باین نحو عرض کرد ایشان همین نحو جواب فرمود بعد از آن دست حضرت امیر
المومنین عثمان را گرفت و همین سه شرط را بخدمت ایشان عرض کرد ایشان هر سه شرط را قبول کرد [illegible]

وسبب قبول عثمان و عدم قبول علی رضی الله عنهما قبل بیان شده لهذا بیعت با ایشان کرد و اختیار این دو نفر درمیان این
شش نفر با جماع تمام مهاجرین و انصار بوده که حضرت عبد الرحمن سه شبانه روز با مهاجرین و انصار ذکور و اناث مشورت کرد
همه اتفاق برآن نمودند که ازین دو نفر خلافت و اهلیت امامت متجاوز نیست پس اجماع منعقد شد برآنکه در حین
عدم امیر المومنین عثمان خلیفه امیر المومنین علی باشد رضی الله عنهما ازین بیان معلوم شد که خلافت خلفاء اربعه مجمع علیه
میباشد پس کسی که منکر خلافت ابوبکر و عمر شود منکر امر مجمع علیه شد و منکر همچنین امر کافر است و در صواعق آورده است
که قال ابو یعلی الحنبلی والذی علیه الفقهاء فی سب الصحابة ان کان مستحلا لذلک کفر وان لم یکن مستحلا فسق ولم یکفر قال
وقد قطع طائفة من الفقهاء من اهل الکوفة وغیرهم بقتل من سب الصحابة وکفر الرافضة یعنی گفته است ابو یعلی الحنبلی آنچه از حکم
روافض که معتقد برآن حکم جمیع فقهاء اهل اسلام و هیچ یکی خلاف دران ندارد در باب سب صحابه رضی الله تعالی عنهم اینست
حکم است که هر که صحابه را سب کند و اعتقاد داشته باشد که این سب حلال است کافر است در کفر او شک نیست و آنکه
اعتقاد حل و اباحت نداشته باشد و حرام میدانسته باشد فاسق است و امامیه سب صحابه را حلال میدانند بلکه واجب میدانند
و عبادت میشمرند و حکم قطعی بر کفر کردند برآنکه طوایف روافض همه کافر اند در کفر ایشان هیچ شک نیست و نیز در صواعق آورده قال
محمد بن یوسف الفریابی وسئل عمن شتم ابابکر قال کافر قیل یصلی علیه قال لا و ممن کفر الرافضة احمد بن یونس و ابوبکر بن هانی
وقالا لا توکل ذبائحهم لانهم مرتدون یعنی محمد بن یوسف فریابی پرسیده شد از حال کسی که دشنام دهد ابوبکر را رضی الله عنه
در جواب گفت کافر است گفتند نماز جنازه بر او خوانده شود یا نه در جواب گفت خوانده نشود و نیز در صواعق آورده است که
از جمله فقهاء که حکم بکفر روافض کرده احمد بن یونس و ابوبکر بن هانی است و هر دو فرموده اند که ذبایح روافض خورده نشود حکم میته
دارد زیراکه این طایفه مرتد اند احکام آنها احکام مرتدین است و نیز در صواعق آورده است و قال عبد الله بن ادریس من اعلام
ائمة الکوفة لیس للرافضی شفعة لانه لا شفعة الا لمسلم یعنی عبد الله بن ادریس که یکی از اجله و ائمه کوفه است و گفته
که از حضرت رافضی را حق شفعه نمیباشد اگر زمینی در جوار زمین او فروخته شود دعوای شفعه او را مسموع نماید زیرا
که حق شفعه برای مسلمانان ثابت می شود در رافضی کافر است و در صواعق آورده و ممن قال بوجوب القتل علی من
سب ابابکر و عمر عبد الرحمن بن ابزی الصحابی رضی الله عنه یعنی از جمله علماء و فقهاء که حکم کرده اند بوجوب قتل کسی که
دشنام دهد ابوبکر و عمر را عبد الرحمن بن ابزی صحابی است که از جمله اصحاب آنسرور است رضی الله عنه و نیز در صواعق آورده است
وعن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه انه اراد قطع لسان عبید الله بن عمر اذ شتم احد اصحاب النبی صلی الله علیه و علی آله وسلم

یعنی روایت است از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که اراده کرد بریدن زبان پسر خود عبید الله را که دشنام
داده بود مقداد بن اسود را رضی الله عنه پس مردم در شفاعت او گفتگو کردند ایشان علیه الرحمة والرضوان خشم
کرد و فرمود که بگذارید که زبان او را ببرم که کسی دیگر دشنام ندهد اصحاب نبی را صلی الله علیه و علی آله وسلم و نیز در
در صواعق آورده از قاضی عیاض نقل کرده و قال ایضا من شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله علیه و علی آله وسلم ابابکر
او عمر او عثمان او معاویة او عمرو ابن العاص فان قال کانوا علی ضلال او کفر قتل وان شتمهم بغیر
هذا من مشاتمة الناس نکل نکالا شدیدا انتهی وقیل یقتل من نسبهم الی الضلال او الکفر وحسن اذا نسبهم الی
الی الکفر لان النبی صلی الله علیه و علی آله وسلم شهد لکل منهم بالجنة یعنی گفته است قاضی عیاض که یکی از محققین ائمه اجله علماء
اهل سنت است که امام مالک فرموده که کسی که دشنام دهد یکی از اصحاب آنسرور را صلی الله علیه و علی آله وسلم هر یکی از اصحاب که
باشد چه عمر و چه ابوبکر و چه عثمان و چه معاویه و چه عمرو ابن العاص اگر گفت در دشنام خود که این اصحاب که
من شتم میکنم در ضلال و کفر بودند البته باید کشته شود یعنی واجب است بر پادشاه اسلام که این شاتم را بکشد و
اگر دشنام او به ضلال و کفر نباشد بلکه بدیگر نحو باشد معذب شود بعذاب شدید حضرت قاضی عیاض میگوید
که امام مالک رحمة الله علیه که گفته است که کسی که نسبت کند صحابه را رضی الله عنهم بکفر و ضلال واجب است که کشته شود
بسیار قول نیکو است بسیار حکم مستحسن و نیک است زیراکه آنسرور صلی الله علیه و علی آله وسلم شهادت داده است هر
یکی را از صحابه بآنکه از اهل جنت است و کسی که از اهل جنت باشد چگونه جایز است که او را کسی ضال و کافر بگوید هر که
بگوید باید که کشته شود زیراکه بایس گفتار مکذب آنسرور شد صلی الله علیه و علی آله وسلم که اهل جنت دانسته و طایفه امامیه
اصحاب را تماما کافر و ضال میدانند و مرتدین میشمرند نسبت کفر و ضلال بیکی از اصحاب موجب قتل است پس نسبت
بجمیع اصحاب البته بطریق اولی موجب قتل است و نیز در صواعق آورده است و فی الفتاوی البدیعیة من انکر امامة
ابی بکر فهو کافر وقال بعضهم هو مبتدع والصحیح انه کافر وکذلک من انکر خلافة عمر فی اصح الاقوال یعنی در فتاوی بدیعیه آورده
که از کتب معتبره حنفیه است که هر که منکر شود امامت ابوبکر را رضی الله عنه کافر است و بعض علماء گفته است که مبتدع است
قول اول صحیح است و همچنین منکر خلافت عمر فاروق رضی الله عنه کافر است در صحیح ترین اقوال و نیز در صواعق آورده است
وفی الفتاوی الظهیریة ویکره الصلوة خلف صاحب هوی او بدعة ولا تجوز خلف الرافضی ثم قال وحاصله ان کان
هوی یکفر به لا تجوز والا تجوز ویکره یعنی در فتاوی ظهیریه آورده است که نماز در پی صاحب هوی یا صاحب بدعت مکروه است

قوله ص

۲ ازین قول قاضی عیاض معلوم شد که جزای ... اصحاب آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم ...

ودر پی رافضی جایز نیست بعد ازان گفته است که حاصل سخن این است که هر که از اهل هوی این نحو باشد که هوای او مفضی
بکفر باشد نماز در پی او روا نیست و اگر مفضی بکفر نباشد روا است با کراهت ازین مسئله معلوم شد که رافضی
کافر است و نیز در صواعق آورده است فمذهب ابی حنیفة رحمه الله ان من انکر خلافة الصدیق او عمر فهو کافر علی خلاف
حکاه بعضهم وقال الصحیح انه کافر والمسئلة مذکورة فی کتبهم فی الغایة للسروجی والظهیریة وفی الاصل لمحمد بن الحسن رحمه الله
وفی الفتاوی البدیعیة یعنی مذهب امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه این است که منکر خلافت ابوبکر و عمر کافر است و بعض
علماء حنفیه خلاف کرده اند که کافر نیست مبتدع است و قول صحیح این است که کافر است و این مسئله مذکور است
در فتاوی غایه سروجی و فتاوی ظهیریه و در مبسوط و محیط امام محمد رحمة الله علیه و در فتاوی بدیعیه و نیز در صواعق آورده است
که در حدیثی که رجال سند او همه ثقه و معتمد علیهم میباشند آمده الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی
الله یوشک ان یاخذه ترجمه این حدیث قبل ذکر شده و مبحث مهتم و مقصودی درین حدیث در صواعق آورده
عبارت عربی او بطول می انجامد ترجمه آن لابد است که آورده شود و درین حدیث لابد است که دو طایفه باشند یک
طایفه میباید مخاطب باشد مر نبی را صلی الله علیه و علی آله وسلم که امر کرده آنها را که بترسید از خدا جل و علا شانه و نهی کرده
آنها را که نگردانید اصحاب من را نشانه طعن و سب و یک طایفه دیگر اصحاب آنسرور است صلی الله علیه و علی آله وسلم
که سفارش کرده آنها را که کسی بطعن آنها پیش نیاید باید این دو طایفه یکی از دیگری ممتاز باشد زیراکه غیر از اصحاب
در وقت آنسرور صلی الله علیه وسلم وجود نداشت که بسفارش اصحاب برآنها کرده باشد و سفارش اصحاب بر اصحاب و کفار
معنی ندارد پس بعض علماء توجیه این حدیث را باین نحو کرده اند که اصحاب آنسرور صلی الله علیه و علی آله وسلم بمضمون کریمه
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی
دو طایفه میباشند که در درجه تفاوت کلی دارند مخاطبین بامر و نهی طایفه ثانیه است که برآنها سفارش کرده طایفه
اولی را طایفه اولی را که تعظیم طایفه اولی را مینموده باشند و احترام و اکرام آنها کما ینبغی و یلیق بجا آورده باشند و طعن
و ایذاء آنها توهین ننمایند صاحب صواعق ابن حجر میفرماید که شنیده ام از شیخنا التاج بن عطاء الله متکلم الصوفیة رحمه الله
که در حالت وعظ چنین تاویل فرمود که آن سرور را صلی الله علیه و علی آله وسلم تجلیات بود یعنی ذات شریف او مخصوص
به مکاشف و تجلیات خاصه که میدید دران کشف را که در وقت آنسرور صلی الله علیه و علی آله وسلم موجود نبودند و بعد موجود

تو خواهند شد یعنی سایر امت بنابراین مخاطب به امر و نهی سایر امت میباشند که سفارش صحابه را رضی الله عنهم به آنها
کرده بنابراین این حرمت و عظمت ثابت است در حق جمیع صحابه رضی الله عنهم و در حق هر یکی از صحابه و بنابر اول این حرمت
و عظمت ثابت است برای مجاهدین و منفقین قبل الفتح نسبت به منفقین و مجاهدین بعد الفتح و برای این طایفه
ثانیه نیز همین حرمت و عظمت ثابت است نسبت بغیر صحابه زیراکه رفعت درجه طایفه ثانیه نسبت به غیر صحابه مثل رفعت
درجه طایفه اولی است نسبت بطایفه ثانیه پس نسبت به غیر صحابه واجب است حرمت و اکرام و اعظام جمیع صحابه رضی الله تعالی عنهم و صاحب
صواعق در آخر این مبحث میفرماید که تا الحال کلام در سب بعض صحابه بود هر چه سب جمیع صحابه است پس شک نیست در آنکه
این سب کفر است باجماع علماء و طحاوی رحمه الله گفته که بغض صحابه کفر است شاید مراد او بغض جمیع صحابه باشد و این بغض بی شک
و شبهه کفر است چنانچه مذهب طایفه امامیه است که جمیع اصحاب را که بیعت به خلفاء ثلثه کرده اند و راضی بخلافت آنها شده اند
مرتد شدند و همه را سب میکنند و با همه بغض دارند بلکه تمام امت خیر الانام را علیه و علی آله افضل الصلوة والسلام الی یوم القیام سوای
طایفه امامیه کافر میدانند حتیهم الله تعالی و حضرت غوث الثقلین و سبط السبطین زبده و خلاصه دودمان آل عبا و نتیجه علماء اهل
بیت مصطفی و عمده خاندان عظیم الشان فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم حضرت غوث الاعظم و الشیخ المنظم الاکرم محبوب
ربانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره العزیز در کتاب خود غنیة الطالبین بعد از بیان ما اتفقت علیه جمیع طوایف الرافضی
که امامت منصوص برای علی است رضی الله عنه و ائمه همه معصوم اند از غلط و سهو و خطا و منکر اند امامت مفضول را و منکر اند
تفضیل صحابه را بر ترتیب که معتقد اهل سنت است و علی را بر جمیع صحابه افضل میدانند رضی الله عنهم و بیزار اند از ابوبکر و عمر و سایر
صحابه رضی الله عنهم و امت را همگی مرتد میدانند به ترک بیعت علی رضی الله عنه و راضی شدن به ترک بیعت با او مگر شش نفر علی
و عمار و مقداد و سلمان و دو نفر دیگر رضی الله عنهم و میگویند که قبل یوم الحساب رجوع بدنیا میکنند و میگویند که امام عالم است
بهر چیز آنچه موجود است و آنچه موجود خواهد شد و از امور دنیا و دین تا شماره سنگ ریزها و برگ درختها هیچ چیز بر او پوشیده
نیست و دعوی میکنند که علی رضی الله عنه افضل است از انبیاء علیهم الصلوة والسلام و میگویند که علی رضی الله عنه در آخر زمان رجوع بدنیا
میکند و انتقام میگیرد از دشمنان خود گفته است علیهم لعنة الله والملائکة و سایر خلقه الی یوم الدین و قلع آثارهم و ابادة
خضرائهم ولا جعل فی الارض لهم دیارا لانهم بالغوا فی غلوهم و مردوا علی الکفر و ترکوا الاسلام و فارقوا الایمان و جحدوا الآله والرسل
والتنزیل فنعوذ بالله ممن ذهب الی هذه المقالة یعنی بعد از بیان آنچه اتفاق دارند بران همه طوایف روافض فرموده لعنت
خدا جل و علا شانه و ملائکه و سایر مخلوق باد تا روز قیامت برهمین طایفه که چنین عقاید فاسده دارند و قلع کند آثار اینها را

وخراب کنند حصار آنها را و نگذارد در روی زمین کسی از آنها را که بکردد زیرا که آنها بسیار غلو کردند در بدعت خود و ثابت شدند بر کفر
و ترک کردند اسلام را و جدایی کردند از ایمان و منکر شده اند خدا جل و علا و شانه و رسولان و قران را پس بنا بمجموع بحمد الله
جل و علا شانه از کسی که این عقاید فاسده داشته باشند از این قول ایشان علیه الرحمة والرضوان قطعا معلوم شد که ایشان
علیه الرحمة والرضوان حکم بکفر جمیع طوایف روافض کرده و حکمی را اغلظ کفار شمرده بنا بر قول این جامع علوم ظاهره و باطنیه
صاحب حال و قال منشاء الخوارق والکرامات معدن المعارف والتجلیات محرم اسرار اللاهوت عارف خفیات
الجبروت کفر این طایفه باید که ظاهر و باهر باشد و هیچ احدی را شبهه دران نماند و حضرت امام ربانی محبوب صمدانی مجدد
و منور حضرت شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس سره در رساله خود آورده و به کفر این طایفه حکم کرده و فرموده که سب
شیخین کفر است و احادیث صحیحه بر آن دال است و احادیث را نقل کرده و نیز فرموده که سب ختنین موجب تنقیص
ایشان است و بغض ایشان کفر است و استدلال به احادیث نموده و فقیر این احادیث را که دلایل کفر این طایفه است در مقصد
دوم که در بیان اول اثبات کفر این طایفه است خواهم آورد ان شاء الله تعالی و از این احادیث میفرماید که حکم بکفر هم نمی کنیم
بکفر این طایفه ما اهل سنت و جماعت جای که این بزرگوران علیهم الرحمة والرضوان که هم اصحاب کرامتند و هم اصحاب کشفند و هم
اصحاب ظاهرند و هم اصحاب باطنند حکم بکفر این طایفه شقیه بکنند هیچ مسلمان را که عارف باحوال و کمال این بزرگوران
باشد جاره بدون متابعت نخواهد بود و کدام مسلمان خواهد بود که مخالفت حکم این بزرگوران کند و از امام عصر خود ابو زرعه
نقل کرده که چون به بینی کسی را که بغض دارد به یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم پس بدانکه او زندیق است زیرا که
قران حق و رسول حق است و انچه رسول آورده حق است و رسیده بما قران و احکام مگر بواسطه اصحاب رضی الله عنهم پس جرح در
اصحاب موجب ابطال کتاب و سنت است پس میباید که جرح با او ملحق شود و حکم شود بزندقه و ضلالت و کذب و عناد
او و از عبد الله تستری رحمه الله نقل کرده که ایمان نه آورده برسول خدا صلی الله علیه وعلی آله وسلم کسی که تعظیم نکند اصحاب او را صلی الله علیه وسلم
و نیز فرموده شده که سوال کرده شد از عبد الله ابن المبارک رحمه الله که کدام یکی ازین دو نفر افضل است معاویه یا عمر عبد العزیز رحمه الله
ایشان در جواب سائل فرمود که غباری که داخل شده در بینی اسپ معاویه با رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم به چندین مرتبه
افضل است از عمر عبد العزیز ذات شریف معاویه را چه نسبت است بعمر عبد العزیز و چگونه در مقابله ذکر شود از اینجا باید فهمید
که صحبت سید البشر و رویت او صلی الله علیه وعلی آله وسلم فضیلتی است که در مقابله او هیچ فضیلت اعتبار ندارد و هیچ فضیلت
فضیلت باین فضیلت نمیرسد و همه فضیلتها دون این فضیلت است و حضرت امام ربانی قدس سره در رساله فقرا

ابو زرعه و عبد الله تستری و عبد الله ابن مبارک را بسیار توصیف کرده و جلالت قدر و مرتبه هر یکی را بنحوی بیان فرموده
که عقل در تصور آن خیره میکرد و پس قول اینها صادق و معتبر است نمیرسد هیچ احدی را که مخالفت این بزرگواران
را کرده باشد و در کفر این طایفه توقف نماید و نیز در صواعق آورده و اما الوقیعة فی عایشة رضی الله عنها فموجب للقتل اما
لان القران شهد ببراءتها فقذفها تکذیب له و تکذیبه کفر و اما لانها فراش له صلی الله علیه وعلی آله وسلم والوقیعة تنقیص له و تنقیصه
کفر و ینبنی علی ذلک حکم الوقیعة فی بقیة امهات المومنین یعنی واقع شدن در سب و قذف عایشه رضی الله عنها
موجب قتل است زیرا که قران شریف شهادت ببراءت و صلاح وی داده و با اینکه ایشان علیها الرحمة والرضوان از اهل جنت است داده
پس سب و طعن و قذف ایشان علیها الرحمة والرضوان تکذیب قران است و تکذیب قران کفر است یا از جهت اینکه ایشان
علیها الرحمة والرضوان هم فراش آن سرور است صلی الله علیه وعلی آله وسلم و واقع شدن در سب و طعن و قذف ایشان علیها الرحمة والرضوان
موجب تنقیص آن سرور است صلی الله علیه وعلی آله وسلم و تنقیص آن سرور کفر است و علما اتفاق دارند بر اینکه هر کس که تنقیص سید عالم را
به هر نحوی که باشد بکند کافر است و توبه او قبول نیست و واجب است بر اهل اسلام قتل او و هر که سستی و مداهنه کند
در قتل او حکم آن دارد که خود فاعل همان تنقیص است و حکم او حکم همان شخص است و درین باب علما و فقهای اسلام مبالغات
و تغلیظات بسیار فرموده اند بنا بر این هر یکی از امامیه واجب القتل است زیرا که رکن ایمان و اسلام در اعتقاد اهل این طایفه
سب شیخین و تبرا از اصحاب و سب و قذف عایشه است رضی الله عنها در کتب آنها مسطور است و معاینه درین اوقات
هر که از اهل سنت بدست آنها گرفتار شد بطریق تقیه هر چه گفت من شیعه شدم باور نکردند و میگویند که ایمان تو در مذهب
امامیه صحیح نیست تا تبری از خلفای ثلثه نکنی و لعن و سب آنها و بقیه صحابه و قذف و سب عایشه نکنی و قال الشیخ الکامل
والفقیه العامل جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول الماهر فی علم التفسیر والباهر فی علم الحدیث والاسانید والمتمیز
الصحیح والسقیم علی سبیل التفتیش والتنقیر الشیخ الاعظم العلی الحنفی [illegible] البیتی رحمه الله علیه فی کتابه المسمی بسیف الباتر
لرقاب الشیعة والرافضی الکافر قدس الله علی بمجاورة قرة عین رسول الله فی کربلا و سید شباب اهل الجنة و صبغة
حیث کنت اماما و خطیبا بجامع حضرته علی ما ذلک قریب ثلثین سنة من سنین الهجرة مجاهدا لاظهار دین الله و شریعة
صفوته مستظهرا طرایق اهل السنة وادلته بین اهل الرفض والشیعة اصحاب الکفر والطریقة الشنیعة فاطلعت علی احوالهم
و قبیح اقوالهم فلم اجد لهم حظا فی الاسلام ولا نصیبا فی ملة نبینا علیه افضل الصلوة واکمل التحیات والسلام لانهم ارتکبوا طرایق
الکفر والضلال و غیروا کلام الله و رسوله بغیر مقال واتخذوا عداوة الصحابة و سبهم دینا و یزعمون انهم علی شیء اولئک هم الکافرون

یقینا فحملنی غیرة الدین و حمیة السادات الکرام و امتثال سید المرسلین حیث قال صلی الله علیه وعلی آله وسلم اذا ظهرت البدعة
و سب اصحابی فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله صرفا ولا عدلا فلما کان فی ذلک
ظهر لی ان اولف کتابا مختصرا یحتوی علی ذکر فضایل الصحابة والحث علی محبتهم والاستدلال علی حقیة خلافة الخلفاء الثلثة [illegible]
عالم ربانی و عامل صمدانی اعلم عصر خود و افضل دهر خود مفسر ماهر و محدث باهر صاحب علم باطن و ظاهر در کتاب سیف الباتر لرقاب الشیعة
الکفار که مدت سی سال مجاور روضه مقدسه مطهره منوره مهبط فیوضات والانوار الالهی و مجلا برکات و اسرار غیر متناهی اعنی روضه
سلاله دودمان حضرت محمد مصطفی و شبل علی مرتضی و قرة العین فاطمة الزهرا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم ما تعاقبت الظلم
والضیا حضرت امام حسین مجتبی بودم و امام و خطیب بودم در شهر کربلا و از احوال روافض خصوصا امامیه که مذهب آنها شیوع
داشت کماهی فی الواقع اطلاع یافتم چون که افعال شنیعه و اقوال قبیحه این طایفه را ملاحظه نمودم بعلم یقینی معلوم من شد که این طایفه
شقیه را هیچ حظی در اسلام و هیچ بهره از دین نبینا علیه وعلی آله الصلوة والسلام نیست زیرا که اختیار کردند کفر و ضلال را و عداوت
و بغض و سب اصحاب را دین خود گرفتند و لعن آنها را عبادت شمردند و قران را تغییر دادند و به زیادت و نقصان آن
قایل شدند و احادیث سید عالم را صلی الله علیه وعلی آله وسلم که بواسطه اصحاب رضی الله عنهم بما رسیده همه را منکر شدند و رد
کردند و همه را افترا و کذب مینامند و با وجود این کفر و ضلال زعم دارند که بهره از دین داریم و لیکن بالله العظیم که این همه زبان
کارند و به خسران عظیم راضی شدند پس همین سبب امر باعث بر من گشت تا تصنیف کنم که مشتمل باشد بر فضیلت اصحاب و شدم
ترغیب بر محبت آنها رضی الله عنهم و بر حقیة خلافت خلفاء ثلثه و بر دلایل کفر این طایفه شقیه و وجوب مقاتله و محاربه و استحلال
اموال و استرقاق این طایفه و ان سه امر که باعث شدند اول تنگی دین است دوم غیرت صحابه مکرمین است رضی الله عنهم
سیوم فرمان برداری سید المرسلین است صلی الله علیه وعلی آله وسلم که فرموده اذا ظهرت البدعة و سب الصحابة فلیظهر العالم علمه و
من لم یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا یعنی چون ظاهر شود در میان مردم بدعت و سب
اصحاب پس عالم علم خود را ظاهر کند و هر که نکرد لعنت خدا و ملائکه و ناس باد بر او و قبول نمیکند خدای تعالی از و عبادت
او را از فرض و نفل و درین کتاب دلایل قویه بر کفر آنها و وجوب قتال و استحلال اموال و استرقاق ذراری و نساء
و رجال این طایفه را آورده مگر در مقصد دوم و سیوم ذکر خواهد شد و مسایل حکم بر کفر آنها آورده درین مقصد مینویسیم
ان شاء الله تعالی فرموده که اجماع کرده علماء متاخرین از اهل سنت از چهار مذهب بر کفر جمیع طوایف روافض و فتوی دادند
بکفر آنها و وجوب قتل آنها از جمله آنها امام زین العابدین ابن نجیم من ائمة السادة الحنفیة قال فی کتابه الاشباه والنظایر

ان کافرا اذا تاب قبل توبته الی آخر انچه فقیر از اشباه و نظایر نقل کرده نوشته ام و فرموده که الشیخ الامام مفتی
الانام فرید الوجود مولا ابو سعود فتوی داد بقتال و جهاد طایفه قزلباش و سبی نساء و ذراری و اخذ اموال آنها
به فتوی ایشان مرحوم سلطان مراد عثمانی تجهیز عسکر نمود برای قتال و جهاد این طایفه و سردار مرحوم عثمان را
پادشاه را امیر عسکر نمود و به امارت عسکر معین فرمود به ولایت تبریز رفت غنایم بسیار و اسرای بیشمار از
صغار و کبار آوردند که اسرای آنها را در بازارها بطریق کثرت بی نهایت بیع و شرا میشدند از برای بنده کی و خدمتکاری
هیچ عالمی و فقیهی وقت بر این امور اعتراض نکرده و منقول نشده که هیچ احدی از علما و فقها بر این امور ملامت کرده
باشند و فرموده که علما ماوراء النهر از بخارا و سمرقند و علما روم و علما کردستان اکثر فتوی کردند به قتل آنها و سبی
نساء و رجال و ذراری آنها و اخذ اموال آنها و فرموده که منقول است از امام جلال الدین السیوطی از ائمه شافعیه رحمه الله
در کتاب مختصر الاذکار که از اعلم وقت خود قاضی حسین پرسیده شد که چه میگویی در حق کسی که سب شیخین کند
و بغض شیخین داشته باشد فاسق است یا کافر در جواب فرمود که صحیح این است که کافر است و جزم کرده محاملی
رحمه الله علیه بکفر او و فرموده که کسی که سب اصحاب کند معاند است ثناء خدا و رسول را بر آنها و معاند است آیات
و احادیث را که در شان تعظیم و تکریم آنها وارد شده و هر که معانده کند با خدا و رسول شک نیست در کفر او و وجوب قتل
او و فرموده است که فتوی کرده شیخنا و قدوتنا ما در الشریعة والطریقة قطب دایرة الحقیقة الشیخ محمد البکری المصری رحمه الله
و موافقت نمود با او علما جامع ازهر چه فتوی کردند بکفر کسی که سب شیخین کند یا قذف عایشه رضی الله تعالی عنهم و توقف نمود
در قتل او امام سبکی و فرمود که امام حنبل در کتاب خود نرم مقنع آورده که کسی که سب کند اصحاب را یا یکی از آنها یا تفوق
کرده باشد به سب آنها یا دعوی کند که علی نبی است یا دعوی کند که علی افضل است از انبیا یا دعوی کند که جبرئیل غلط کرده
در وحی شک نیست در کفر هر یکی از آنها محمد عیال پس شک نیست در کفر آنکسی که توقف کند در کفر این مدعیان و سب اصحاب
و تفضیل علی رضی الله عنه بر جمیع انبیا مذهب امامیه است بنا بر این کسی که در کفر امامیه توقف کند شک نیست در کفر او و فرموده
که کافر است کسی که متهم دارد عثمان را رضی الله عنه به زیادت و نقصان در قران شریف و نقل کرده از امام مالک رحمه الله علیه که
کسی که لعن کند صحابه را یا سب کند یا بر قبیح و زشتی یاد کند بهر طریقی که باشد خواه به طریق غلط و خواه به طریق عمد و خواه
بطریق اعتقاد و خواه بطریق خطا کافر است و واجب است بر اهل اسلام قتل او و نیز امام مالک رحمه الله فرموده که کسی که
اعتقاد دارد که صحابه رضی الله عنهم مرتد شدند بعد از رحلت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام یا مخالفت کردند ایشان را

علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات یا فاسق شدند شک نیست در کفر این قائل واین معتقد و وجوب قتل او تا اینجا سخن امام
مالک رحمه الله است که به تمام رسید و صاحب سیف المسلول میفرماید که طوائف روافض و شیعه همگی معتقد این امورند و قائل
باین امورند پس میباید که توقف نشود در کفر روافض و نیز فرموده که شک نیست که جمیع بدعتها روافض کفر است و متقدمین علما
بر احوال روافض اطلاع نداشتند چنانچه متاخرین را اطلاع حاصل شده لهذا بعضی محققین از ایشان در کفر آنها توقف نموده اند امام
ابو حنیفه رحمه الله علیه چون که کوفی بوده و از احوال این طایفه کماهی اطلاع داشته حکم کرده قطعا به کفر این طایفه و متاخرین
که اطلاع حاصل کردند اجماع نمودند بر کفر آنها و در وقت متقدمین اظهار مذهب خود را نکردند چنانچه در وقت متاخرین کردند و
قول اینکه درین وقت داشتند دران وقت نداشتند و لهذا در بلاد عجم و حجاز و هند اظهار تبرا میکنند و سب ائمه مذاهب اربعه را
میکنند خصوصا ابو حنیفه اسکنه الله اعلاء غرفات جنانه و سب میکنند قطب ربانی سید محی الدین عبد القادر جیلانی را
و سب میکنند جمیع علماء اهل سنت را و چندین قبور علما را نبش نمودند و بحرق رسانیدند و منکر کرامات اولیا میباشند
فرموده که کدام کفر زیادتر است ازین کفر بلکه والله که کفر این طایفه زیادتر است از کفر فرعون و نمرود و از کفر بت پرستان
و بزرگتر است ازین کفر یهود و نصاری زیرا که اتفاق دارند جمیع علما بر اینکه یهود و نصاری بهتر اند ازین طایفه بچند وجه اول آنکه
اصحاب انبیاء خود را بهترین امت میدانند و این طایفه اصحاب نبی خود را بدترین امت میدانند دوم آنکه [illegible] اعتقاد خود مرید
میدانند دوم هرگز از اصحاب نبی خود را که نبی خود هدایت اعتقاد نمیکنند و نه بر سایر انبیا فضیلت میدهند سیوم
آنکه سب و لعن جمیع اصحاب خود را برای خود دین نگرفتند چهارم آنکه با ائمه رحمهم الله تعالی از صحابه و تابعین و تبع تابعین
طعن و لعن نمیکنند و بغض نهان ندارند پنجم آنکه مسلمانان را ترغیب بمذهب خود نمیکنند ششم آنکه کفار مجاهر اند احوال آنها
پوشیده نیست احتراز از استماع آنها بطریق سهولت میسر میشود و این طایفه مذهب کفر و نفاق و بغض و عناد را
در لباس تقیه مخفی میدارند جاهلان بی علم و بیباکان امور دین را فریب میدهند و [illegible] به ترویج میدهند و
میگیرند مسلمانان را به زنای دایمی مبتلا مینمایند و قبایح بسیار را تعلیم و بواسطه در میان اهل تشیع داده اند بدعتی
عظیمی که مقصود و مقام آنها است تعزیه امام حسین است رضی الله عنه که نام آن تعزیه است در پرده از تعزیه ندارد الا کفر و سب
و طعن و لعن است بزرگواران دین محمدی را صلی الله علیه صاحبه وعلیهم و درین وقت اهل سنت را چنان فریفته اند که بایشان
سبب بیان طاعنان لاعنان این بزرگواران خرج میدهند و اعانت میکنند و مبالغ بسیار بایشان معرف میدهند
مینمایند اهل سنت را باین قبایح در آورده اند اگر چند درین قبایح کفر نباشد نزدیک بکفر شک نیست که حرمت [illegible]

اینکه دعوت میکنند اهل سنت را بمذهب خود بسیاری را از اهل سنت رافضی نموده اند از افعال آنها بسیار اند که باغوای آنها
در مذهب امامیه درآمدند حضرت شیخنا و مولینا امام ربانی محبوب سبحانی شیخ احمد سرهندی فاروقی قدس الله سره العزیز
در جلد دویم از مکتوبات شریف خود مکتوبی نوشته یازدهم مکتوبات این جلد است سخنان خوب و مرغوب دارد و به
مقام مناسبت دارد لهذا همان مکتوب شریف را من اوله الی آخره ثبت باید نمود مکتوب شانزدهم بسادات
عظام و قضات و اهالی سامانه در [illegible] الحمد لله الذی وسلام علی عباده الذین اصطفی باعث تصدیع خدام فوی الاحترام
سادات عظام و قضات و اهالی و موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که خطیب آن مقام در خطبه عید قربان ذکر
خلفاء راشدین را ترک کرده اسامی شریف ایشان را نخوانده و نیز شنیده شد که چون جمعی باو تعرض نمودند بسهو و نسیان
اعتذار ناکرده تمرد پیش آمده و گفته که چه شد که اسماء خلفاء راشدین ذکر نشد و نیز شنیده شد که اکابر و اهالی آن مقام
درین باب مساهله ورزیده اند و به شدت و غلاظت به آن خطیب بی انصاف پیش نیامدند [illegible] وای نه یک بار وای که صد بار
وای [illegible] ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اگرچه از شرائط خطبه نیست ولیکن از شعار اهل سنت است [illegible] ترک
نکند آن را بعمد و تمرد مگر کسی که دلش مریض است و باطنش خبیث اگر فرض کنیم که به تعصب و عناد ترک نکرده باشد
و عید من تشبه بقوم فهو منهم را چه جواب خواهد گفت و از مظان تهمت که اتقوا مواضع التهمة چگونه خلاص خواهد یافت اگر
در تقدیم و تفضیل حضرات شیخین متوقف است طریق اهل سنت را رافض است و اگر در محبت حضرات ختنین مترددست
نیز از اهل حق خارج دور نیست که آن بی حقیقت به کثیر به منسوبست این خبث را از مبدعان کشمیر اخذ کرده باشد
معقول او باید ساخت که افضلیت حضرات شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را جماعه
اکابر ائمه که یکی از ایشان شافعی است رحمه الله تعالی امام ابو الحسن الاشعری رحمه الله علیه فرموده که تفضیل ابو بکر [illegible]
بر بقیه امت قطعی و یقینی است و بطریق تواتر از علی رضی الله عنه روایت شده در وقت خلافت او در کرسی مملکت او از جماعت
کثیر از شیعه او که فرمود که ابو بکر و عمر افضل امت اند و ذهبی میفرماید که بعد ازان شیخ امام ابو الحسن اشعری رحمه الله فرموده است کر
روایت کرده است همین سخن را از علی رضی الله عنه هشتاد و چند نفر بعضی عبارت و شمرده است از آنها جماعتی را از ثقات بعد ازان
فرموده فقبح الله الرفضة ما اجهلهم و حضرت امام ربانی قدس سره میفرماید که روایت شده از بخاری که کتاب او اصح کتب است
بعد کتاب الله تعالی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده که بهترین مردم بعد از نبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ابو بکر است بعد ازان
عمر و بعد ازان رجل آخر پس گفت پسر او محمد بن الحنیفه که بعد تو خواهی بود ایشان در جواب فرمود رضی الله عنهم که نیستم من مگر

رجلی از مسلمین و امثال این از ایشان و غیر او از صحابه و تابعین منقول بسیار است و مشهور و متواتر بنحوی که منکر نمیتواند
شد مگر جاهل که تفحص و تفتیش کتب احادیث و اخبار را نکرده باشد و اگر به ادنی مطالعه کتب احادیث چون صحیح بخاری
و صحیح مسلم رفع حجب و اشتباه را انجوی مینماید که این مقصود در وضوح چون شمس در نصف نهار میشود و از ضروریات
دین میگردد چنانچه در نفس الامر این مسئله از ضروریات دین است یا معاندی متعصبی که مقصود او اظهار بدعت و تخریب
ملت باشد صاحبنا و مولانا امام ربانی قدس سره در باب این خطیب میفرماید که به آن بی انصاف باید گفت که محبت
جمیع اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ماموریم و از بغض و ایذای ایشان ممنوع حضرات ختنین از اکابر صحابه اند
و از اقارب آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات پس بمحبت و مودت احق باشند قال الله تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی و قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم
فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی
الله فیوشک ان یاخذه این قسم عمل بدبوی از ابتدای اسلام تا این وقت معلوم نیست که در هندوستان شگفته باشد
نزدیک است که ازان معامله تمام شهر متهم گردد بلکه اعتماد از هندوستان مرتفع گردد و سلطان وقت نصره الله تعالی علی اعداء
الاسلام از اهل سنت است و حنفی مذهب در زمان او اینچنین بدعت نمودن نهایت جرات است بلکه فی الحقیقة معارضه
کردن است با سلطان و خروج است از اطاعت اولی الامر و دیگر عجیب است که مخادیم عظام آن مقام درین معامله خود را معاف داشته اند
و مساهله فرمایند قال الله تبارک و تعالی فی ذم اهل الکتاب لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم
السحت چرا منع نکنند مناهی را و نهی نمیکنند علما ربانی و دانشمندان اهل کتاب از گفتار بد که موجب اثم و گناه باشد
و از خوردن رشوت و مال حرام لبئس ما کانوا یصنعون هر آینه بد صنعی است که این ربانیون و احبار معمول دارند و قال
تبارک و تعالی کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون یعنی علما اهل کتاب باز نمیدارند و منع نمیکنند
عوام خود را از ارتکاب منکرات شرعیه هر آینه بد فعلی است که عادت دارند این طایفه علما و درین طور مداهنت تغافل ورزیدن
مبتدعان را دلیر ساختن است و رخنه در دین کردن است و چون استماع این سخن وحشت انگیز در شورش آورد
و رگ فاروقیم را در حرکت آورد بچند کلمه اقدام نمود و کلام مولانا و مخدومنا به اتمام رسید ازینجا قدر و مرتبه اصحاب آن
سرور را باید فهمید و قدر سنت آن سرور و سنت خلفاء راشدین و عزت و جلالت آنها را معلوم باید کرد صلی الله علیه وآله
و نیز معلوم باید کرد از ینجا که بدعت هر چه قلیل باشد چندین رخنهاست در دین و معلوم باید کرد که هر چند بیشتر سعی

در محو بدعت کرده شود کمترست و معلوم باید کرد که بدعت در شریعت چون رمدی است در چشم مصرع [illegible] در دیده
اگر گلوی سپیار است باید که هر کسی که مدعی اسلام و ایمان است در اقامت سنت و محو بدعت چنان ساعی شود
که نصب العین خود را غیر ازین نداشته باشد و بجان و مال و عرض خود درین باب دریغ ننماید حضرت شیخنا و مولانا
بلبل ساطین بلاغت و طوطی خوش الحان ریاض فصاحت مداح بلیغ حضرت سید المرسلین و وصاف خاص حضرت
خاتم النبیین صراف نقود قد قامت و خلق و خلق ظاهر و باطن امام المتقین صلی الله علیه وآله وسلم سید الواعظین
و سند الناصحین حضرت مولانا ملا معین در معارج النبوة که مشهور به سیر ملا معین است در وظیفه ثانی از رکن دوم در فصول
منثوره در باب معراج آورده نقل دویم منقول است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود در آسمان اول هزار فرشته دیدم
که همه از برای دوستان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما آمرزش میخواستند و در آسمان دوم هفتاد هزار فرشته دیدم که از برای دوستان
علی و عثمان رضی الله عنهما استغفار می نمودند و در آسمان سیم هفتاد هزار فرشته دیدم که بر دشمنان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما لعنت
میکنند و در آسمان پنجم هفتاد هزار فرشته بدشمنان اصحاب به تعمیم رضوان الله علیهم لعنت میگویند و در آسمان ششم
هفتاد هزار فرشته برای محبان اهل بیت می استغفار می نمودند و در آسمان هفتم هفتاد هزار فرشته بر دشمنان ایشان
لعن میفرستادند تا اینجا کلام حضرت ملا معین بتمام رسید مقصد دوم در دلایل و اسباب کفر این طایفه درین مقصد
دو بیان است بیان اول آنکه همه اهل اصحاب جنت میباشند و بیان ثانی آنکه در دلایل صریحه و اسباب کفر
بیان اول در آنکه اصحاب همه اهل جنت میباشند فقها و علما حکم کرده اند باین مسئله میباید تحقیق کرده شود که این
توطیه بزرگ است برای دلایل کفر در صواعق محرقه آورده که حضرت امام مالک رحمه الله فرموده که بمن رسیده که نصاری
چون صحابه رسول الله را صلی الله علیه وعلی آله وسلم میدیدند آنها را که شام را فتح کرده بگوید ندا میگفتند والله [illegible]
من الحواریین بحکم آنکه در انجیل دیدیم و صادق بودند درین سخن زیرا که امت محمدیه خصوصا صحابه رضی الله عنهم اجمعین
بتعظیم و تکریم تمام مذکور شده اند در کتب سماویه چنانچه درین آیه آمده و ذلک مثلهم یعنی ایمان که گفته شد مشق
کرد والذین معه اشداء علی الکفار الآیة وصف آنها است فی التورية و مثلهم وصف آنها است فی
الانجیل در انجیل کزرع اخرج شطأه یعنی حال آنها مثل زرعی است که بیرون کند شاخ خود را افاده پس محکم کند
آن شاخ را و قوی گرداند آن را فاستغلظ پس بر پا شود و دراز گردد فاستوی علی سوقه پس برابر می ایستد بر ساق
خود یعجب الزراع به تعجب میارند زارعان را قوت او و غلظ او و حسن منظر او و همچنان است اصحاب محمد صلی الله علیه وآله

که سید عالم صلی الله علیه وسلم مثل زرع است و اصحاب او مثل شاخهاست که اورا صلی الله علیه وعلی آله وسلم قوت داوند و اورا مدد
رسانیدند پس اصحاب رضی الله عنهم چون شاخها میباشند با زرع لیغیظ بهم الکفار تا خشمگین شوند و غمگین و
اندوهگین گردند باین قوت و غلظت وحسن منظر کفار رضا بطه است که دشمن برفعت و شوکت دشمن خود خشمگین
و غمگین واندوهگین میشود از اینجا اخذ کرده امام مالک رحمه الله حکم را به کفر روافض زیرا که تعظیم و تکریم و توقیر اصحاب رضی الله عنهم
این طایفه را بغیظ می آرد و کسی که بغیظ بیارد اورا تعظیم اصحاب بموجب این آیه کافر است کافرست واین ماخذ صحیح
گرفته اند میدهد بآن ظاهر است که بعضی از اینجهت موافقت کرده به او شافعی رحمه الله و موافقت کرده با او درین مسئله جماعه از امامان
و فقیهان امت رحمهم الله تعالی بدان که احادیث در فضل صحابه رضی الله عنهم بسیار است چنانچه در اول کتاب گذشته و کافی است در شرافت
و کرامت و جلالت و عظمت شان آنها رضا حق سبحانه تعالی از آنها و نیز کافی است در عظمت و جلالت حال آنها وعده مغفرة و اجر
عظیم در حق جمیع اصحاب نه بعض با وجود آنکه وعد الله حق و صدق و عدل لا یتخلف ولا یتخلف لا مبدل لکلماته وهو السمیع
العلیم و صاحب صواعق محرقه میفرماید که از جمیع ما تقدم از آیات و احادیث شهیره که اکثر اهل اسلام اکثر آنها مخفی نیست معلوم شد
که همگی اقتضا میکنند قطع و یقین را به تعدیل جمیع اصحاب و به جلالت و عظمت آنها رضی الله عنهم و احتیاج ندارد یکی از اصحاب
با تعدیل حضرت حق سبحانه و تعالی اورا به تعدیل هیچ احدی از مخلوق با وجود اکرام حق سبحانه و تعالی او از رسول او و هیچ مدح و ثنا در حق
این بزرگواران وارد نمی شود حال که آنها بران بودند از هجرت و جهاد و نصرت اسلام و ترویج احکام و اهلاک اشجاع و ازهاق
ارواح و خرج اموال و قتل آبا و اولاد و عشایر و قبایل و مناصحه فی الدین و قوت ایمان و یقین و محبت و مودت و
خدمت و ادب سید المرسلین صلی الله علیه و علیهم بنحوی که از طوق بشر خارج بوده و صبر جمیل و اکتفا به قلیل و توکل جزیل و
امتثال حضرت باری جلیل و فنا فی الرسول الحبیب الخلیل و سایر صفات حمیده و تنزه از شوایب ذمیمه و کمالات
لا تعد و لا تحصی آنها واجب میگرداند حکم را عقلا به تعدیل آنها و اعتقاد را به نزاهت آنها و حکم را باینکه افضل جمیع خلایق
که بعد از انبیا است و به اینکه پاک اند از هوای نفس و موجبات طعن از هر باشد و این است مذهب کافه علما و
وقد قال امام عمر و ابو زرعه الرازی من اجل شیوخ مسلم رحمهما الله تعالی اذا رایت الرجل ینتقص احدا من اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم فاعلم انه زندیق وذلک ان الرسول صلی الله علیه وسلم حق والقرآن حق وما جاء به حق وما ادی الینا ذلک
کله الا الصحابة فمن جرحهم انما اراد ابطال الکتاب والسنة فیکون الجرح به الصق والحکم علیه بالزندقة والضلال والکذب
والفساد هو الاقوم الاحق و در صواعق محرقه آورده قال ابن حزم الصحابة کلهم من اهل الجنة قطعا قال الله تعالی لا یستوی

منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی چون که
قول ابو زرعه و این آیه کریمه قبل تقریر شده و ترجمه آن نیز گذشته اعاده نمودم و نیز در صواعق از قاضی عیاض نقل کرده
که ایشان فرموده اند من شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ابابکر او عمر او عثمان او معاویه او عمرو بن عاص فان قال
ابابکر او عمر او عثمان او معاویه او عمرو بن عاص فان قال کانوا علی ضلال وکفر قتل وان شتمهم بغیر هذا من مشاتمة الناس نکل نکالا
شدیدا انتهی وقوله یقتل من نسبهم الی ضلال او کفر حسن اذ انسبهم الی الکفر لان النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم شهد
لکل منهم بالجنة قول حضرت امام مالک قال نکل نکالا شدیدا اتمام یافت و از انجاکه وقوله یقتل من نسبهم الی ضلال او کفر
حسن الی آخره قول قاضی عیاض است رحمه الله علیه ایشان میفرماید که آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم شهادت داده برای هر
یکی از اصحاب رضی الله عنهم که از اهل جنت است ابن حزم قول حق سبحانه و تعالی را و کلا وعد الله الحسنی دلیل قطعی فرموده بر بودن
هر یکی از اصحاب که صد و چهارده هزار نفر بوده در وقت رحلت سید عالم صلی الله علیه وسلم از دار فنا از اهل جنت ایشان
میفرماید که حسنی که مطلق ذکر شود مراد از و جنت است درین سخن هیچ شک نیست و وعد الله تعالی نیز حق است در او شک
نیست لا یتخلف ولا یتخلف ما یبدل القول لدی وما انا بظلام للعبید و نیز در صواعق آورده که ابن حزم رحمه الله فرموده که
اصحاب آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم همه اهل جنت میباشند و آیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون
حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون را دلیل نموده
برین مطلب ترجمه آیه چنین است بنا بر آنکه حضرت قاضی بیضاوی تفسیر کرده بدرستی کسانی که از جناب ما برای آنها سبقت یافته
خصلت نیکو و آن خصلت نیکو یا سعادت است یا توفیق طاعت است یا بشارت جنت است اینها کسان اند دور کرده شده از دوزخ
که نمی شنوند آواز آتش او را و در آنچه دلخواه آنها باشد دایم خواهند بود و از فزع اکبر یعنی حزن و اندوه بزرگ ایمن خواهند بود و فزع
اکبر را چهار معنی گفته اند یا نفخه اخیره که مردگان بآن زنده می شوند یا از میدان محشر بسوی آتش رفتن یا حالتی که دوزخیان را در
آتش در آرند و سرپوش را بر آتش بگذارند یا آن حالتی که موت را بصورت گوسفند میان جنت و دوزخ به معاینه فریقین
ذبح کنند که ناامیدی دوزخیان از موت برای آنها فزع اکبر است و این آیه کریمه دلیل قوی است بر بودن اصحاب که اهل جنت اند
زیرا که هر سه معنی حسنی در حق هر یکی از ایشان علیهم الرضوان متحقق است سعادت بهتر از صحبت سید البشر علیه وعلی آله وسلم
چه خواهد بود که هیچ فضیلت و هیچ عبادت در مقابله آن اعتبار ندارد و به تاثیر این صحبت هر یکی تزکیه یافته بوده بنحوی که علما
امت همه اتفاق دارند که این بزرگواران در هیچ فعلی از افعال خود هوای نفس را مرعی نداشتند بلکه رعایت شرع شریف را

با اهتمام تمام معمول داشتند موافق کتاب و سنت و اجتهاد سلوک مینمودند و توفیق طاعت فرع این سعادت است
و بشارت جنت فرع توفیق طاعت پس در برکت صحبت هر سه فضیلت حاصل است و قوله و تتلقاهم الملائکة الآیة یعنی ملاقات
میکنند و باستقبال و مبارک باد می آیند ملائکه ایشان را و میگویند که این آن روز است که ثواب عمل شما در دنیا برای شما در این
وعده شده بود و نیز حضرت قاضی بیضاوی باین رفته که اصحاب همگی اهل جنت اند و تفسیر کرده آیه وکلا وعد الله الحسنی باین نحو ای
وعد الله کلا من المنفقین یعنی وعده کرده است خدا تعالی هر یکی از منفقین را چه قبل الفتح باشد و چه بعد الفتح المثوبة الحسنی جزاء
نیکو را ای الجنة یعنی جزاء نیکو جنت است و حضرت فصیح الواعظین و بلیغ الناصحین واعظ ملا حسین نیز باین رفته که اصحاب همگی اهل جنت اند که آیه وکلا وعد الله الحسنی را باین نحو تفسیر کرده و همه نفقه کنندگان و قتال کنندگان
را پیش از فتح و بعد از فتح وعده کرده است خدای تعالی اما درجات ایشان متفاوت خواهد گشت بنیکوی و صاحب صواعق
میفرماید ولا یتوهم ان التقیید بالانفاق والقتال فی هذه الآیة وبالاحسان فی قوله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم یخرج من لم یتصف
بذلک منهم لان تلک القیود خرجت مخرج الغالب فلا مفهوم لها علی ان المراد من اتصف بذلک ولو بالقوة او العزم یعنی کسی توهم
نکنند که درین آیه قید انفاق و قتال آمده و در آیه آخر قید متابعت باحسان آمده پس شاید بعضی صحابه انفاق و قتال نکرده
باشند و احسان تابع موافق احسان متبوع نباشد بلکه کمتر باشد پس این صحابه ازین حکم بیرون شده پس جمیع صحابه اهل جنت
نشدند چرا این توهم نکنند زیرا که این قیود درین دو آیه از جهت غلبه این امور بوده و بیان آنها بطریق تقیید که اگر این
قیود باشد حکم مرتب است و اگر نباشد مرتب نیست بلکه علما فرموده اند که مراد از انفاق و قتال و احسان بالفعل
نیست که از آنها صادر شده باشد بلکه بالقوه است یعنی که شاید که از آنها این امور بعمل آید یا مراد آن است که عزم این امور داشته
باشند اگر پیش آید حضرت مولانا و مقتدانا حضرت امام ربانی محبوب صمدانی در مکتوبات حکم کرده که اصحاب همه اهل جنت اند و
استدلال گرفته باین آیه و در رساله نواقض سه هر دو آیه استدلال گرفته و نیز حضرت قاضی بیضاوی در مقدمه آنکه آیه
اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم را باین نحو تفسیر کرده که اولئک یعنی اهل البیت النبی صلی الله علیه وعلیهم
او الرسول و عائشه و صفوان صلی الله علیه وعلیهما مبرؤن پاکند از آنچه میگویند افکین و از تهمت آنها لهم مغفرة ورزق
کریم یعنی الجنة رزق کریم را تفسیر بجنت کرده پس درین آیه که والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله والذین
آووا ونصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق کریم نیز به معنی جنت است پس مهاجرین و انصار ثابت شد که اهل جنت اند

و فرموده حضرت قاضی بیضاوی در تفسیر این آیه که لهم مغفرة ورزق کریم لا تبعة ولا منة یعنی رزقی که نه مطالبه در پی دارد و نه
منت بعینه رزق جنت است و فرموده که ملحق گردیده آنها کسانی را که در پی اینها بیاید و متصف شود بصفات اینها از هجرت
و جهاد و نصرت حق و بذل اموال و همین مغفرت و رزق کریم برای آنها هم ثابت است و فرموده والذین آمنوا من بعد وهاجروا و
جاهدوا معکم فاولئک منکم ای من جملتکم ایها المهاجرون والانصار یعنی کسانی که بعد از فتح مکه که هجرت قطع شده بود بیایند
و بسوی شما مهاجرت کنند و جهاد کنند با کفار همراه شما پس این کسان از شما است مثل ثواب شما برای اینها ثوابت است
ازینجا معلوم شد که اصحاب سوای مهاجرین و انصار اند نیز اهل جنت اند و قال الله تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی
الارض ولا فسادا یعنی که همین اوصاف عظمت و جلالت آن مشهور رسیده و علم بیان تعلق گرفته دار آخرت است
میگردانیم آن را و عطا میفرمایم برای بندگان خود که استکبار نورزند و خود را ترفع ندهند بر بندگان من و به بندگان که اهل اسلام اند
بطریق تواضع سلوک نمایند و اراده نداشته باشند فساد را در زمین یعنی ظلم نکنند بر بندگان و تعدی نکنند بر اهل ایمان
و این بزرگواران بشهادت حضرت حق سبحانه و تعالی باین هر دو صفت موصوف بودند فرموده او لغار رحماء بینهم یعنی اصحاب
آنسرور صلی الله علیه و علیهم مهربان بودند بر یکدیگر و لازم مهربانی است تواضع و عدم ظلم و تعدی و نیز فرموده اذلة علی المؤمنین ذلت
و عجز و شکستگی برای مومنان عین تواضع است و عدم ظلم و تعدی پس این آیه نیز دلیل صریح قطعی است بر آنکه صحابه همه
اهل جنت اند و قال الله ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون تفسیر
کرده این آیه را حضرت ملا حسین واعظ هروی رحمه الله باین نحو بدرستی که نوشتیم ما در زبور که کتاب داود است علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام از پس تورات یعنی بعد از آن که در تورات نوشته بودیم در زبور ثبت کردیم آنکه زمین بهشت را میراث
گیرند بندگان ستوده من یعنی امت محمد صلی الله علیه وعلی آله وسلم و عبادت حضرت ملا حسین تا اینجا بتمام رسید بر ارباب
ارباب بصیرت مخفی نخواهد بود که رئوس و رئیسان صالحین اصحاب آنسرور اند صلی الله علیه وعلیهم بشهادت حق سبحانه و تعالی
کنتم خیر امة اخرجت الآیة وکذلک جعلناکم امة وسطا الآیة و سایر آیات که قبل ذکر شده و بشهادت
آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم که خیر القرون قرنی و غیر ذلک از احادیث که دال بر صلاح و تقوی اصحاب است رضی الله عنهم پس این
آیه نیز دلیل صریح و قطعی است بر بودن جمیع اصحاب از اهل جنت و آیات و احادیث که فقیر در فصل فضایل اصحاب
رضی الله عنهم سابقا ذکر نمودم همگی دال بر حسن خاتمه اصحاب و بر بودن آنها از اهل جنت میباشند رضی الله تعالی عنهم
چنانچه فقیر در ترجمه هر یکی از آنها تصریح نمودم مقصود فقیر از ذکر آن بیان بود که این قول که اصحاب همه میباشند در
اهل جنت

اقوال فقیر منفرد بودم کسی دیگر از علماء وقت قایل نبود نظر به آیات و احادیث صحیحه رای فقیر رجحان بوده و از
علماء وقت کسی با فقیر متفق نمی شد پس اقوال علما را در اینجا ثبت نمودم با دلائل تا مؤید رای فقیر شود و ملاحظه
کرده موافق رای فقیر رای علماء سلف یافته شد ای طالب حق و ای صادق مطلق بنظر تحقیق نگاه کن و به بصیرت تحقیق
آگاه شو که این چه تعظیم است از جناب حضرت رحمن از ملک منان این چه ترقی است که این گروه یافته این چه لباس
فاخر است که برای این حزب باشکوه یافته بیت هر یکی کوه حلم و کوه وقار ٭ هر یکی بحر علم و بحر شعار ٭ شجر اتند شرایع ثمر
ثمراتند بدایع اثمر ٭ هر یکی آفتاب برج مبین ٭ هر یکی چون شهاب دین متین ٭ هر یکی پیشوای عالمیان ٭ هر یکی
مقتدای وقت و زمان ٭ چون بنا شده منزل اهل لاهوت ٭ با چنین پاک دین پاک سرشت ٭ این مراتب که دارد این
اصحاب ٭ در پی صد هزار استر و حجاب ٭ که تواند که کشف این استار ٭ کرده باشد رسد بدین اسرار ٭ تا شود آگه از مراتب شان ٭
مطلع بر مراتب عجایب شان ٭ بعد از آن لایق ثنا گردد ٭ لایق نعت این علا گردد ٭ عقل را این هوس محال آمد ٭ وهم را
منع این خیال آمد ٭ لاجرم عجز درک را ادراک ٭ بهر خود یافت مشت خاک ٭ تشنه را آب دست نداد ٭ ولش از صوت
آب گردد شاد ٭ فخرم این بس که جان و دل با هوس ٭ در محبت رهین شدند و بس ٭ عمر نوح ار دهد کریم خدای ٭ بهر
عبد الحق غریب گدای ٭ صرف مدح و ثنا همی گردد ٭ قدر صحبه نمی گردد ٭ بحر اوصاف این بزرگواران را کرانه ٭ دامان این
بیابان را پایانه ٭ مرکب عقل را درین میدان جولانه ٭ خنگ باد پای وهم را میدانه ٭ جای که روح القدس بعجز آید ٭ دیگران را
توقف چه میشاید ٭ اخرج ابو یعلی عن عمار بن یاسر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل حدثنی
بفضایل عمر بن الخطاب قال لو حدثتک ما لبث نوح فی قومه ما نفدت فضایله و ان عمر حسنة من حسنات ابی بکر و در
مشکات شریف از عایشه رضی الله عنها روایت است که شبی سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم سر مبارک خود را در کنار من نهاده بود و
آسمان از ابر و غبار صاف بود ستارها روشن بنظر من شمارهٔ ستارها بسیار آمد گفتم یا رسول الله کسی خواهد بود که
حسنات او به شمارهٔ ستارهای آسمان باشد ایشان علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات فرمود که عمر ای خطاب
این صفت دارد گفتم پس حال ابو بکر چیست فرمود که جمیع حسنات عمر یک حسنهٔ ابو بکر است هر چند ذکر این فضایل ازین
رساله مکرر شده طایر شوق را زیادت بال و پر شده ٭ اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره ٭ هو المسک ما کررته یتضوع ٭
هر چه میگویم شوق بیشتر می شود ٭ هر قدر درین میدان جولان کنم لذت بیشتر می شود ٭ تحریک انگشت فکر دماغ را معطر
میسازد ٭ به شورش شوق دل را خنگ نظر به میدان میتازد ٭ اگر عمر نوح باشد درین سودا باید باخت ٭ تا باید

درین میدان

درین میدان باید تاخت ٭ من چگونه که خود خدا گوید ٭ من بگویم که مصطفی گوید ٭ هزاران صنوف مدح و ثنا ٭ بر آن حزب
اطهر و ازکی ٭ این چه تعظیم و این چه تکریم است ٭ که خدا و رسول تسلیم است ٭ این چه اجلال و این چه اکرام است ٭ که خدا و رسول
انعام است ٭ مدح این مهتران زحد بدر است ٭ خارج از حد طاقت بشر است ٭ کیست کین گوی را نمود چوگان ٭ کیست کاینجا
کند جولان ٭ مرکب وهم باشد اینجا لنگ ٭ خنگ عقل است اینجا دنگ ٭ جبرئیل امین ز وصف شان ٭ عاجز آمد
نکرد هیچ بیان ٭ چون که روح القدس فرو ماند ٭ کیست کین وصف را که بتواند ٭ رتبهٔ هر یکی به طور مثال ٭ از زمان و مکان
بیرون پر و بال ٭ از زمان و مکان که را گذر باشد ٭ تا ازین رتبه با خبر باشد ٭ هر یکی را بلند ره ز عرش ٭ گرچه ظاهر بلند
نیست از فرش ٭ هر که را امید هر جلیل اجلال ٭ دیگری را در او چه مجال ٭ آنکه عرشی است تخته به مثل ٭ که مر او را بود زیر بغل ٭ کی تواند
به گرد او رسد ٭ که تواند که وصف او گوید ٭ هر یکی آفتاب روی جهان ٭ که از او روشن است همه عیان ٭ نیست جز خاک
ره شدن شان را ٭ فخر عبد الحق دل و جان را ٭ سگ کوی این همه باشم ٭ از رمهٔ سگ رمه باشم ٭ روز
حشر به آن جمع اکلیل ٭ فخر بارک کن ای خدای جلیل ٭ در میان خلایق از جزو کل ٭ زین ده تا که را زین کل ٭ ایشانند
که بساط شرع را از شرق تا غرب گسترانیده اند ٭ مایدهٔ احکام اسلام و دین برای سعادت مندان ازلی مهیا داشته اند ٭
چه سعادتمندان که ازین مایده منافع بی منتها برده اند ٭ و به تدریج بر معارج بی منتهای سعادت دارین ارتقا نموده اند ٭
و بر اوج ولایت و قرب بارگاه کبریا رسیده اند ٭ و ایشانند که احکام شرع را به جمیع آفاق رسانیده اند که هر شریف و وضیع
انقیاد آن احکام کرده و قبول آورده اند ٭ مردگان جهل را در تمام عالم از آن زمان تا قیامت حیوة از ایشان است ٭ خفتگان
غفلت را تا بروز حشر انتباه و ثبات از ایشان است ٭ تا شرایع را بر علم عالم روشن نموده اند ٭ که هر کور و بینا بواسطهٔ آن
روشنی در چه خواسته اند یافته اند ٭ چه مساجد است که در تمام روی این غبرا به یمن همت ایشان منا است ٭ و چه منابر و
محاریب است که در تحت این خضرا به برکت ایشان است مهیا است ٭ چه عبادات گوناگون ٭ و چه اذکار هزاران صنوف و
فنون ٭ که به تعلیم این بزرگواران تا انقراض عالم بلیلان علیه جرایم میرسد ٭ و بیان دو اشقیه و علاج امراض ظاهره و باطنه
بعمل می آرند این چه درجات است که حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران مقرر فرموده ٭ و این چه اجر جزیه و مثوبات است که
اکرم الاکرمین برای این پاک روزگاران مقدر نموده ٭ در مواهب آورده که هر کسی که از هر کسی عمل نیک از اعمال دینیه
می آموزد و به آن کار میکند و عامل می شود پس آن کننده را مزد و پاداش است بران و شیخ او را مثل آن است که از وی
آموخته و شیخ آن شیخ را دو مثل آن و شیخ سیوم را چهار مثل و شیخ چهارم را هشت مثل آن و همچنین تا سید عالم صلی الله علیه و سلم

کن اصحاب هم
پس قیاس کن که آن سرور را صلی الله علیه و علی آله و سلم که ناشر این احکام اند و معلمان ... علماء ... و ... اجر و ثواب
در هر لحظه و هر لمحه به چه مرتبه میرسد ٭ تا قیامت که بگویم این کلام ٭ صد قیامت بگذرد این ناتمام ٭ خلاصه این بزرگواران
که مجامع جمیع کمالات اند و هر یکی ستوده صفات اند ٭ مرد کارند در وقت عبادات و دعا ٭ شیرانند در وقت مجاهدت و غزا ٭
جان مشغوف این انتقالات ٭ و دل ماوف این ابتلاات بیت ٭ این چه خوبان جهانند و شهان ٭ این چه شیخان شهانند
جهان ٭ شاهدان چمن مملکتند ٭ والیان وطن سلطنتند ٭ این چه سیماست که جان تازه از آن ٭ همه آفاق پر آوازه از آن ٭
رونق کون و مکان ایشانند ٭ زینت دور زمان ایشانند ٭ این چه شاهان جهان آرایند ٭ این چه ماهان فلک پیمایند ٭
یارب از حرمت ایشان نظری ٭ بر من بیخبری بی هنری ٭ نظر رحمت بی پایانی ٭ بهر بیچاره دل در مانی ٭ بهر حاجات
دو کون ٭ جود و جهان بود و نصرت و عون ٭ بهر عبد الحق بی سامانی ٭ حظ وافر بود از حرمانی بیان دویم در دلایل و اسباب
کفر این طایفه چون که در بیان اول ثابت شد که صد و چهارده هزار صحابه کرام رضی الله عنهم اهل جنت میباشند بشهادت
خدا جل علا شانه و رسول او صلی الله علیه و سلم پس نسبت ارتداد و سوء خاتمه که این طایفه به هر یکی از آنها میکنند موجب
تکذیب خدا جل علا شانه و رسول اوست صلی الله علیه و علی آله و سلم و مکذب خدا و رسول البته کافر است پس نسبت ارتداد
و سوء خاتمه به هر یکی از صحابه یک دلیل و سبب کفر است پس در عقیده برای آنها صد و چهارده هزار دلایل و اسباب کفر
به اثبات رسید و درینه نفر از عشرهٔ مبشره و عایشه و صفوان و عبد الله بن سلام رضی الله عنهم هیچ شک نیست که اهل جنت
اند نسبت ارتداد بهر یکی از آنها موجب کفر است و در مقدمهٔ تزویج ام کلثوم که امیر المؤمنین علی بحضرت عمر فاروق رضی الله عنهما
داده بطریق تقیه با وجود عمر به زعم آنها چندین قبایح است که ملحق بذات شریف سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم می شود و
علی و فاطمه رضی الله عنها و موجب تنقیص آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم میگردد و تنقیص آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم بهر نحو که
باشد سبب آن سرور است صلی الله علیه و علی آله و سلم موجب کفر و قتل و عدم توبه است در دنیا و آخرت و تنقیص علی و فاطمه رضی الله عنهما
نیز موجب کفر است خصوصا بمذهب امامیه که مساوی با آن سرور و افضل از سایر پیغمبران میدانند و نیز انکار است از
آیهٔ عصمت که در حق اهل بیت نازل شده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس این عقیده
فاسده از وجه دلیل است بر کفر آنها از ینجا است که بعضی از علماء امامیه ابا آورده اند از ارتداد عمر رضی الله عنه و گفته که او را کافر
نمیدانم ظالم و غاصب میدانم از ناچاری مخالفت جمهور امامیه اختیار کرده چنانچه قبل ذکر شده و در مقدمهٔ رجعت سه
دلیل است بر کفر آنها اول اینکه واجب است که این قایل از عذاب قبر و عذاب آخرت که به فضیحت یوم تقوم الاشهاد منکر
باشد

[illegible]

باشد یا منکر از کرنهٔ و لعذاب الآخرة اشد و ابقی باشد بهر تقدیر کافر است دویم اینکه درین رجعت استخفاف آن سرور صلی الله علیه و علی آله
لازم می آید زیرا که ایشان علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات با آن عظمت و شوکت و جلالت که لولاک لما خلقت الافلاک
لولاک لما ظهرت الربوبیة و متمم مکارم اخلاق و صاحب شفاعت عامه و سید المرسلین و امام المتقین و رحمة للعالمین
صلی الله علیه و علی آله و صحابه اجمعین باشد و برای انتقام در مقدمهٔ جزئیه حقیره حیوة بعد الموت و موت بعد الحیوة اقتضا فرماید
و موت خود و ذریهٔ خود را منکر نماید سیوم آنکه درین رجعت الحاق تنقیص است به آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم که به چندین ذمایم
موصوف میکردد که سایر مردم را از آن عار است فظاظت شدیده و کینه مدیده و غلظت بعیده و عدم عفو و عدم ترحم که بعد
از چندین مدت انتقام میگیرد و عفو نمیکند و دلالت بتوبه نمیکند درین مقدمه سه دلیل بر کفر این طایفه به ثبوت پیوست
و در مقدمهٔ تفضیل ائمه علیهم الرضوان که خلاف اجماع جمیع است تا که بعضی فرق شیعه مثل زیدیه مخالف امامیه درین
اجماع شرکت دارند این تفضیل دلیل کفر آنها است از دو وجه اول از جهت آنکه مخالفت اجماع قطعی است دویم آنکه تحقیر انبیا است
که امتی از و افضل باشد پس چنانچه نسبت فضیلت هر یکی از ائمه بر جمیع انبیا دلیل بر کفر این طایفه است همچنین نسبت
فضیلت هر یکی از ائمه بهر یکی از انبیا نیز دلیل است بر کفر این طایفه پس در نسبت فضیلت هر یکی از ائمه بر انبیا صد و بیست
چهار هزار دلیل بر کفر این طایفه به ثبوت میرسد پس خود شماره کن که چند دلیل می شود و چگونه ولی از نبی افضل میباشد
که این حدیث مقبول فریقین است که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل پس اگر ولی افضل از نبی
مرسل بودی نفی آن نیز لازم بودی زیرا که مقصود از این کلام تفرید آن سرور است صلی الله علیه و علی آله و سلم به این مرتبه و عدم شرکت غیر است
در آن پس هر که در و توهم شرکت بودی باید نفی شدی و ولی را از زعم آنها توهم شرکت بیشتر است از نبی مرسل لا بد است که نفی او کرده شدی
چون نفی نشد معلوم شد که از جهت دنو مرتبه او از نبی مرسل توهم شرکت در او نبوده و خود این طایفه قایلند که عصیب
آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم به سبب تفضیل یکی از اصحاب ایشان بموسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام فرمود لا تفضلونی
علی اخی یونس بن متی با وجود که فضیلت آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم بر سایر انبیا از ضروریات دین است منکران از دایرهٔ
اسلام بیرون است غرض آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم تنبیه امت بود که کسی جرأت نکند که غیر نبی را بر نبی تفضیل دهد و در
مقدمهٔ مساوات هر یکی از ائمه با آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام که آن سرور بحکم کتاب و سنت و اجماع افضل الخلایق است
دوازده دلیل بر کفر این طایفه به ثبوت میرسد که مساوات هر یکی از ائمه با اوست صلی الله علیه و علی آله و سلم و در مقدمهٔ عصمت
انبیا و ائمه از صغایر و کبایر بر سبیل قصد و خطا و سهو و نسیان من المهد الی اللحد تکذیب چندین آیات است که نقل ...

عصی آدم ربه فغوی ومثل وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه الایه ومثل وظن داوود انما فتناه ومثل
ولقد فتنا سلیمان ومثل ما کان لنبی ان یکون له اسری ومثل یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک ومثل یا ابن ام لا تاخذ
بلحیتی ولا برأسی واز این قبیل بسیار آیات است و تکذیب آیات قران هرچه باشد کفر است پس درین مقدمه چندین
دلایل بر کفر این طایفه میرسد و در مقدمه تنقیص حضرت امیر المومنین عثمان قران را باوجود آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید بر ثبوت
انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون نیز انکار ازین کریمه است و انکار از اجماع است که در قران شریف هیچ زیاده و نقصان
واقع نشده دو دلیل بر کفر این طایفه به ثبوت میرسد یکی انکار کریمه مذکوره دیگری انکار از اجماع و این چه معنی دارد که نقصان
در قران واقع شده پس امیر المومنین علی آن نقصان را رفع ننمود و چرا کامل نکرد در وقت خلافت خود در استقلال و تمکین
برارایکه دولت خود و در مقدمه تخصیص جنت برای امامیه و عدم خروج فرق دیگر از دوزخ انکار چندین آیات قرانی و احادیث
صحیحه است چندین دلایل بر کفر این طایفه به ثبوت میرسد زیرا که انکار از آیه که در استحقاق مومنان جنت را و نجات
ایشان از دوزخ نازل شده یک دلیل کفر است و در مقدمه انکار این طایفه صحیح بخاری را که باتفاق علما اصح الکتب است
وصحیح مسلم را که اصح الکتب بعد صحیح البخاری است و سایر صحاح و سایر احادیث مرویه اهل سنت و جماعت چند وجه است
و دلیل است بر کفر این طایفه اول آنکه درین صحاح احادیث متواتر و احادیث مشهوره میباشد انکار هر یکی از متواتر و مشهور
کفر است و انکار آحاد بطریق استخفاف نیز کفر است و انکار اینها ازین احادیث البته بطریق استخفاف است پس انکار اینها
از هر حدیث یک دلیل است بر کفر اینها پس ملاحظه باید کرد که چندین هزار حدیث مروی اهل سنت و جماعت است و انکار هر یکی دلیل است
بر کفر اینها پس چندین دلایل لاتعد ولاتحصی بر کفر اینها به ثبوت میرسد و در مقدمه تعطیل احکام بعدد آن احکامی که معطل
میدانند دلایل بر کفر این طایفه به ثبوت میرسد پس درینجا نیز ملاحظه شود که چندین ادله بر کفر این طایفه به ثبوت میرسد
و در مقدمه انکار صوفیه و انکار وجوب تصفیه باطن بعدد ذمیمه که در باطن آدمی حاصل می شود مثل کبر و بخل و طول امل و
حقد و حسد و اعجاب و سایر ذمایم که در کتابهای تصوف و اخلاق ثبت است و تصفیه از اینها در شریعت غرا فرض است
یک دلیل بر کفر اینها به ثبوت میرسد ملاحظه باید کرد که ذمایم را در طریقه محمدیه تخمینا به پنجاه رسانیده اند بعدد آنها دلایل بر
کفر این طایفه به ثبوت میرسد و در مقدمه استحلال متعه که باجماع صحابه و نهی آن سرور صلی الله علیه و علی آله وسلم ثابت است
و زنا محض است این اعتقاد و استحلال حرام است که زنا باشد و استحلال حرام کفر است پس استحلال هر متعه که گرفته می شود
یک دلیل بر کفر این طایفه به ثبوت میرسد ملاحظه باید کرد که چند ادله کفر به ثبوت میرسد در اشباه والنظایر آورده که

اهل

که اهل ورع اجماع حرمت است حق سبحانه و تعالی بفضل خود از برای حکمت توالد و تناسل دو بضعه را مباح فرموده بضعه منکوحه
و بضعه مملوکه قال الله تعالی والحافظون لفروجهم الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین و متعه
نه منکوحه است و نه مملوکه پس استحلال آن تکذیب این آیه کریمه است پس این آیه دلیل دیگر است بر کفر این طایفه و در مباحث
در بحث عقاید فاسده درجه تحقیق بکار بوده قبل نوشته شده و در مقدمه حل وطی کنیز به اذن مولی بدون نکاح و ملک یمین
نیز انکار این آیه کریمه است این نیز یک دلیل کفر است و در مقدمه ترک جمعه و انکار آن که ابن العال فتوی داده و نقل کرده اجماع
امامیه را بران باوجودی که حق سبحانه و تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة
فاسعوا الی ذکر الله در منع نماز جمعه و انکار فرضیت آن که تمام امامیه بفتوای ابن عبد العال همین اعتقاد دارند تکذیب
همین آیه کریمه است و خرق اجماع و مخالفت آن است پس دو دلیل بر کفر این طایفه به ثبوت میرسد اول تکذیب آیه کریمه دویم
مخالفت اجماع قطعی و در مقدمه ترک جماعت که در صلوات مراعات جماعت را سنت نمیدانند اگرچه انکار سنت کفر نیست
ولیکن استخفاف جماعت و سایر سنت کفر است و این جماعه جماعت نماز را امر مستخف میدانند و استخفاف مینمایند پس این
استخفاف دلیل است بر کفر این طایفه و جر القطاری که این طایفه در روز جمعه دارند چنانچه در فصل عقاید فاسده به تفصیل
ذکر شده نیز دلیل کفر است که بر مقربان خدا جل و علا شانه لعن میگویند و استخفاف میکنند و این حرام را واجب میدانند و بعدد
اولیا و علما که لعن میکنند دلایل کفر به ثبوت میرسد و در مقدمه تحریف قبله که ابن العال محاریبی که صحابه رضی الله عنهم در
خراسان بنا کرده بوده امر به تخریب آن محاریب نمود و طایفه امامیه امان وقت و بعد از ان همه جهت محاریب منحرف را
برای خود قبله گرفتند مخالفت اصحاب لازم می آید و تخطیه ایشان اگر موجب کفر نباشد موجب فسق قریب بکفر البته
هست و در مقدمه تفضیل مکانی که بعض جلد معصوم یافته بر مکه معظمه لازم می آید که مواضع قبور صد و بیست و چهار
هزار انبیا و مواضع قبور فاطمه زهرا و دوازده امام صلوات الله علی نبینا و علیهم افضل از مکه معظمه باشد و این عقیده خلاف
اجماع قطعی است که امت مرحومه سید المرسلین صلی الله علیه و علیهم اجمعین از اول تا آخر اجماع دارند بر اینکه افضل اماکن روی
زمین یا مکه معظمه است و یا مدینه مطهره امام مالک رحمه الله تعالی به ثانی رفته و باقی علما چون ابو حنیفه و شافعی و احمد حنبل و غیر اینها
به اول رفته رحمه الله علیهم اجمعین پس اجماع مرکب منعقد شد بر اینکه افضلیت ازین دو مکان متجاوز نیست و غیر ازین
دو مکان هیچ مکانی افضل نمیباشد بر این دو مکان و این عقیده خلاف و انکار اجماع قطعی که دندکه سند این اجماع آیات
و احادیث میباشد پس اعتقاد افضلیت هر یکی ازین قبور بر مکه معظمه یک دلیل است بر کفر این طایفه پس در حق اینطایفه

بنابراین اعتقاد صد و بیست و چهار هزار و سیزده دلیل بر کفر اینها به ثبوت میرسد و در مقدمه ابطال و اعلام حال و شان
عید غدیر خم از عید فطر و اضحی انکار ضروریات دین است از ضروریات دین سید المرسلین است صلی الله علیه و علی آله و صحبه
اجمعین که عید در دین اسلام دو تا است غیر ازین دو عید نیست پس اختراع آنها این عید را و فضیلت این عید را بر هر یکی
از عیدین اسلام یک دلیل است بر کفر این طایفه درین عقیده [illegible] دلیل بر کفر اینها به ثبوت رسیده و در مقدمه
اقامه سب و لعن اصحاب و ازواج مطهرات رضی الله عنهم در مقام فرایض و سقوط فرایض از ذمه این رافضی چندین رفضهات در دین
اسلام و در سقوط هیچ فرض پنج دلیل است بر کفر این طایفه و در مقدمه تعظیم روز نوروز که عید مجوس بوده و تحقیر آن در دین
اسلام واجب است پس این تعظیم ما حقره الله است و تعظیم ما حقره الله البته کفر است زیرا که معانده است با حق سبحانه و تعالی حقره
و تعظیم یکدیگر نوروز مبارک باد و مبارکباد گفتن آنها با یکدیگر و هدیه بردن بخانه یکدیگر همه دلایل کفر است چندین دلایل به ثبوت میرسد
و در مقدمه عید گرفتن روز شهادت امیر المومنین عمر رضی الله عنه که آن را عید بابا شجاع میگویند چنانچه گذشته دو دلیل
بر کفر آنها ظاهر است اختراع سوای دو عید اسلام و اهانت امیر المومنین عمر رضی الله عنه که از خمیر صورتی برای او می سازند
چنانچه در فصل عقاید فاسده گذشته و در مقدمه توهین حضرت امام حسن رضی الله عنه چندین قبایح و فضایح است و چندین مفاسد و
مکاید است که از حساب و تعداد بیرون است و چندین دلایل کفر است جزع و فزع حرام است بزعم اینها واجب است سینه زدن
و موی و روی کندن حرام است بزعم اینها واجب است اهانت ائمه حرام است بزعم اینها واجب است صبر واجب است بزعم اینها حرام است
و انکار چندین آیات و احادیث است که در باب صبر در مصیبت وارد شده چنانچه در فصل عقاید فاسده گذشته و هر یکی ازین
امور یک دلیل است بر کفر اینها فکر باید کرد که چندین دلایل کفر به ثبوت میرسد و در مقدمه انکار تراویح و انکار تعجیل افطار هر یکی ازین
دو انکار دلیل است بر کفر اینها که مستحسن آنسرور و خلفا را مستقبح پنداشته اند و در مقدمه انکار وتر و انکار سنن رواتب نیز
بعدد وتر و سنن دلایل کفر به ثبوت میرسد که مستحسن آنسرور صلی الله علیه و علی آله وسلم مستقبح شمرده اند و اباحت لواطه با منکوحه یک
دلیل کفر است و اباحت زنا با محرمه خود در حالت غلبه عزوبت دلیل کفر است و استحلال مطلقه ثلثه بدون تحلیل و تزویج زوج آخر
انکار آیه و حدیث مشهور است دلیل کفر است و در مقدمه رویت که ممتنع میدانند انکار آیات و احادیث است بعدد آیات دلایل کفر
به ثبوت میرسد و انکار احادیث آحاد که متواتر المعنی است یک دلیل کفر است و غیظ اینها در وقت ذکر صحابه رضی الله عنهم بطریق تعظیم
دلیل کفر است لقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار و انکار صحابی بودن حضرت ابی بکر صدیق یک دلیل کفر است لقوله تعالی اذ یقول لصاحبه و
سب عایشه یک دلیل کفر است و قذف عایشه رضی الله تعالی عنها یک دلیل کفر است و فرق درمابین سب و قذف این است که سب

ان دشنام

آن دشنام است که بارتکاب آن حد لازم نشود و قذف آن دشنام است که بارتکاب آن حد لازم می شود که هشتاد دره است
و در سیف الباتر آورده که از جمله احادیث داله بر کفر این طایفه حدیثی است که بیهقی آورده عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یکون
فی آخر الزمان قوم یقال لهم الرافضة یرفضون الاسلام فاقتلوهم فانهم مشرکون یعنی میفرماید سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم که در
آخر زمان قومی خواهد آمد که آنها را رافضه میگویند که ترک اسلام کرده اند پس بکشید آنها را که مشرکانند و دیگر حدیثی که دار قطنی آورده
عن علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و علی آله وسلم انه قال سیاتی من بعدی قوم یقال لهم الرافضة فان ادرکتم فاقتلوهم
فانهم مشرکون یعنی امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت میکند از ان سرور صلی الله علیه و علی آله وسلم که می آید بعد از من قومی که آنها را
رافضه گفته می شود پس اگر یافتید آنها را پس بکشید آنها را که مشرکون اند فقد روی ان هارون الرشید قتل الرافضة لهذین ... الحدیثین
صاحب سیف الباتر میفرماید که هارون الرشید روافض را بحکم این دو حدیث قتل فرمود و بسیار روافض را بحکم این دو حدیث بقتل
رسانید بیت از حساب و کتاب بیرون است ۰ این دلایل کفر که مکنون است ۰ همه احوال شان دلایل کفر ۰ همه افعال شان نشانه
کفر ۰ نیست جز کفر در نهاد همه ۰ نیست جز کفر اعتقاد همه ۰ چه قبایح که این سگان دارند ۰ چه فضایح که این دوان دارند ۰ دین شان
طعن و لعن اصحاب است ۰ قذف و رفض و سب اصحاب است ۰ تف برین دین که منکر فحشا است ۰ طعن و لعن مقربان حق است ۰ تف
برین دین که سب اساس وی است ۰ طعن پاکان دین لباس وی است ۰ همه اولاد متعه اند و زنا ۰ همه اعلا و اوسط و ادنی ۰
بزنا و لواطه مشغولند ۰ همگی فاعلند و مفعولند ۰ همه مشغول فسق و کفر و فجور ۰ همه از دین حق و ملت دور ۰ همگی زشت و در زشت
سرشت ۰ همه از تخم بد زنا شده کشت ۰ این چه بد سگ طایفه است در عالم ۰ این چه زشتی است در بنی آدم ۰ قذر [illegible]
ظلمت روی نور مجمع گور ۰ اشرف خلق نوع انسان است ۰ در جهان این عظیم بنیان است ۰ تار کش تاج کرمنا زین داده خدا
مدح و ثنا ۰ این سگانند همین این بنیان ۰ این دوانند زین این عنوان ۰ خس و خاشاک کعبه اند و مطاف ۰ که بود رنج و
اذی اهل طواف ۰ یارب از خشم خود شرری ۰ که کند محو هلک این اثری ۰ خس و خاشاک را همی سوزد ۰ نور اسلام را بر افروزد ۰
خشم خود را بهر خدا به کار ۰ تا نماند ازین سگان دیار ۰ تا بسوزاند این خس و خاشاک ۰ پاک کرده جهان ز هر ناپاک ۰ زین
نجاست بشوی دامن دهر ۰ دور کن تیرگی ز مجمع نور ۰ نوع انسان با شرف حال ۰ بار گرد دارین وبال خیال ۰ حضرت مولانا
و مخدومنا و مقتدانا امام ربانی محبوب صمدانی شیخ احمد فاروقی سرهندی مجدد الف ثانی قدس الله سره الانور میفرماید که
رساله که شیعه در وقت محاصره خاقان اعظم عبد الله خان اوزبک مشهد را علما ماوراء النهر نوشته بودند در جواب
رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و اموال این طایفه مر مسلمانان را بوده به این حقیر رسید که حاصلش بعد

بعد از طی مقدمات ابله فریب تکفیر خلفاء ثلثه است و ذم و تشنیع عایشه صدیقه رضی الله عنها و بعضی از ملاحده شیعه که متردد این
حدود بودند بدین مقدمات افتخار و مباهات می نمودند و در مجالس امرا و سلاطین آن مطالبات شهرت میدادند و تعین
حقیر هر چند در مجالس و معارک مشافهه بمقدمات معقوله و منقوله رد آنها میکرد و بر غلطهای صریح ایشان را اطلاع میداد
اما از روی حمیت اسلام بموجب حدیث نبوی علی مصدره الصلوة والسلام اذا ظهرت الفتن او شاع البدع و سب اصحابی
فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله تعالی له صرفا و لا عدلا ترک فاروقیم به این قدر
رد و الزام کفایت نکرد و سوزش سینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مفاسد ایشان و ابطال مقاصد این بدکیشان
تا زمانی که در قید کتابت در نیاید و در حیز تحریر نیاید فایده تام و نفع تمام نبخشد پس ایشان قدس سره در دفع آن کتابی
مرتب فرموده و درین رساله تمام کتاب نوشتن گنجایش ندارد بطریق اختصار دلایل کفر شیعه که علماء ماوراء النهر فرستاده
ورد جوابها را که حضرت [illegible] فرستاده مولانا قدس سره فرموده فقیر حقیر در حیز تحریر ان شاء الله العلی الکبیر خواهم آورد مکتوب علماء
ماوراء النهر مشتمل بر پنج دلیل است اول آنکه سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم کمال تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه میداشته و در مدح آنها احادیث
کثیره از جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم ورود یافته و جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم بمقتضای کریمه و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بموجب وحی است شیعه که مذمت ایشان را میکنند مخالفت وحی است و مخالفت وحی کفر است
دویم آنکه خلفاء ثلثه بمقتضای کریمه لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة به رضوان حضرت ملک
منان مشرف شده اند پس سب ایشان کفر است سیم آنکه حق سبحانه و تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم خوانده و صاحب
پیغمبر قابل ذم و لعن نیست چهارم حضرت امیر المومنین علی با وجود شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفاء ثلثه منع ننموده و
متابعت فرموده و این نیز دلیل است بر حقیت خلافت خلفاء ثلثه است و اگر نه قدح آن حضرت لازم می آید پنجم آنکه شیعه سب و
لعن حضرات شیخین و لعن ذی النورین رضی الله عنهم و بعض از ازواج مطهرات که کفر است تجویز میکنند بلکه بر پادشاه اسلام
بلکه بر سایر انام بنا بر امر ملک علام قتل و قمع آنها اعلاء للدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه
ایشان جایز این پنج دلیل علماء ماوراء النهر است که تحریر یافت جوابهای که شیعه ازین دلایل برای علماء ماوراء النهر ارسال
نموده اند این است شیعه در مقابل دلیل اول چهار جواب گفته اول آنکه ازین دلیل که شما حجت بر تکفیر شیعه اقامت نموده اید
قدح خلفاء ثلثه و ابطال خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر اهل سنت است منقول است
که قریب بوقت رحلت آن سرور صلی الله علیه و علی آله وسلم در میان اهل اسلام مخالفت واقع شد مخالفت اول این بود که آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم

در مرض موت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لا تضلوا بعده و عمر رضی الله عنه باین امر راضی نشد و گفت ان الرجل غلبه
الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آوازها بلند شد سرور عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم ازین معنی آزرده شد
فرمودند برخیزید که پیش من نزاع آوازها نیست و اختلاف دویم آن بود که آن سرور صلی الله علیه و علی آله وسلم جمعی را مقرر ساخت که همراه
اسامه بسفر روند بعضی از آن تخلف نمودند بعرض آن سرور صلی الله علیه و علی آله وسلم رسید مکرر بمبالغه تمام فرمود که جهزوا جیش
اسامة لعن الله من تخلف عنه و مع هذا بعضی از آن تخلف کردند پس گوییم که امر آن حضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم در باب نوشتن
وصیت بمقتضای کریمه و ما ینطق عن الهوی الآیه وحی است و منعی که عمر رضی الله عنه کرد منع ورد وحی است ورد وحی کفر است
علی ما اعترفتم و علی ما دل علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست صلی الله علیه و علی آله وسلم
و نیز تخلف از جیش اسامه رضی الله عنه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفاء ثلثه اند باتفاق و چون علماء ماوراء النهر
فرموده اند در صحیفه شریفه خود و اعتراف نموده اند که فعل آن حضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم وحی است والواقع کذلک پس گوییم اخراج
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم مروان را از مدینه بالضروره وحی است و آوردن عثمان رضی الله عنه او را و تفویض امور با او و
تعظیم او کفر است بدو وجه وجه اول دلیل که حضرات فرموده اند وجه دویم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم
الاخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم خلاصه آنچه امام ربانی قدس سره
فرموده در رد این جواب این است که اقوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم دو قسم است قسم اول آن است که رای را در آن
دخل متصور باشد و مساغ اجتهاد باشد افعال و اقوال که علماء ماوراء النهر به کریمه و ما ینطق عن الهوی بر آنها استدلال کرفته
از قسم اول است زیرا که اخبار از مغیبات است که بشارت بدخول جنت باشد و مناقب آنها که احادیث در آن وارد شده همه اخبار از مغیبات است
و علم غیب خاصه حضرت حق سبحانه و تعالی است قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا و لو کنت
اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و این قسم البته از قبیل ان هو الا وحی یوحی است علم پیغمبر را
بغیر وحی بر آن راه نیست و هر چه قسم ثانی است لازم نیست که از قبیل ان هو الا وحی یوحی باشد جایز است که نتیجه رای و اجتهاد باشد
و درین قسم هر یکی را از اصحاب موافق اجتهاد خود مخالفت آن سرور صلی الله علیه وسلم جایز است چنانچه در مقدمه [illegible] بدر که امیر المومنین
عمر و سعد مخالفت کردند و به فدیه راضی نشدند و آیه موافق رای آنها نازل شد سرور صلی الله علیه وسلم فرمود لو نزل العذاب ما نجی الا
عمر و سعد رضی الله عنهما و سید عالم را صلی الله علیه وسلم احکام اجتهادیه بسیار بعد و الا اعتراض احکام ایشان وارد نشده و عتاب عز اسمه
کما فی قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک و قوله عز و جل عفا الله عنک لم اذنت لهم و قوله تعالی

ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و قوله تعالی و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره
و ورود این آیه بعد از ادای نماز آن سرور است صلی الله علیه و علی آله وسلم بر عبد الله بن ابی منافق و بروایتی پیش از ادای نماز و بعد از عزم بر ادای آن
قاضی بیضاوی در تفسیر ما کان لنبی ان یکون له میفرماید فیه دلیل علی ان الانبیاء یجتهدون و انه قد یکون خطاء و لکن لا یقرون
علی الخطاء با وجود که قاضی بیضاوی میفرماید که معنای و ما ینطق عن الهوی و ما یصدر نطقه بالقران عن الهوی یعنی این قول و ما ینطق عن الهوی
در شان قران نازل شده پس دلیلی یکی از فریقین نمیشود پس گوییم تواند بود که امر آنحضرت صلی الله علیه وسلم به ایتان قرطاس و تجهیز
جیش اسامه و اخراج آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروان را بطریق وحی نباشد بلکه بطریق رای و اجتهاد باشد و مخالفت آنها مستلزم کفر
نیست زیرا که ازین قسم مخالفت از اصحاب آمده است چنانچه پیش گذشت با وجود که مقدمه قرطاس در وقت نزول وحی بود اگر
از اصحاب ادنی سوء ادب در شان صاحب شریعت صلی الله علیه و علی آله وسلم واقع میشد حق سبحانه و تعالی از آن فعل فی الحال نهی میکرد و
بر معاشران وعید نازل میفرمود چنانچه بعض اصحاب صوت خود را بر صوت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم بلند کرده بود در آن وقت نازل
شد یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون و نیز در
توبیخ کسانی که آن سرور را ندا میکردند و آن سرور ایستاده بودند فرمود ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون و لو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان
خیرا لهم و تنگ دلیل بر آنکه طلب قرطاس از آن سرور صلی الله علیه وسلم بطریق قصد نبوده بلکه بی قصد بطریق آنکه از مزاج مبارک صادر میشود بود که کتابت را
بخود نسبت کرده اکتب لکم کتابا فرموده و مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم بدست مبارک خود کتابت مکتوبی کرده باشد صاحب
از آمدی نقل کرده که آمدی فرموده که مسلمانان در وقت وفات نبی صلی الله علیه وسلم بر عقیده واحده بودند مگر منافقان بعد از آن خلاف در بعضی
آنها پیدا شد در امور اجتهادیه که نه موجب ایمان بوده نه موجب کفر و غرض آنها از آن اختلاف اقامه مراسم دین بوده و ادامه مناهج شرع قویم
و اول مختلف اختلاف آنها در نزد قول سید عالم صلی الله علیه وسلم در مرض موت خود که ائتونی بقرطاس و مثل اختلاف آنها در تخلف از جیش اسامه قوم
فرموده اند که اتباع واجب است لقوله علیه السلام جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه و قومی را رای بر تخلف قرار گرفت از برای انتظار حال
رسول الله صلی الله علیه وسلم چون که روز دوشنبه بیست و ششم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنحضرت امر
فرمود که طایفه از مسلمانان به تهیه اسباب مقابله و مقاتله لشکر روم پردازند و روز دیگر اسامه را طلبیده فرمود که ترا امیر این لشکر
ساختم برو تا نواحی ابنی و به ایشان وصیتها و سفارشها در باب این سفر فرمود روز چهارشنبه بیست و هشتم ماه صفر آنحضرت را
تب و درد سر عظیم روی نمود روز پنجشنبه سلخ ماه با وجود انحراف مزاج لوایی را بدست مبارک خود جهت اسامه امیر این ترتیب
نمود و اسامه لوای را به بریده بن الحصیب داد تا صاحب لوا او باشد و اسامه منزل در جرف متعین کرد رسانید تا سپاه اینجا

تجهیز کنند و حکم حضرت نبوت شعاری صلی الله علیه و علی آله وسلم چنان نافذ گشت که صدیق اکبر و فاروق اعظم و ذی النورین و غیر ایشان
از اعیان مهاجرین و انصار رضی الله عنهم در آن سفر با اسامه موافقت نمایند مردمان که مامور سفر بودند فوج فوج می آمدند با آن سرور صلی الله علیه وسلم
وداع میکردند و به مخیم امیر به جرف میرفتند و بعضی تخلف نموده در مدینه توقف نمودند تا ببینند که مآل مرض سید عالم صلی الله علیه وسلم
بر چه قرار گیرد و سر انجام این لشکر چنان بود که چون از دفن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فارغ شدند و خلافت بر امیر المومنین ابوبکر قرار
یافت فرمود تا بریده لوا را بر در خانه اسامه برد و اسامه باز در جرف لشکر را مجتمع گردانیده درین اثنا خبر بمدینه رسید که بعضی
از قبایل عرب مرتد گشتند بعضی از اصحاب گفتند اگر رفتن اسامه موقوف شود تا ظاهر قصه اهل ارتداد فارغ گردد بهتر
باشد که چون معاندان بشنوند که درین فرصت لشکر قوی از مدینه بیرون رفته دلیر شوند و نباید تعرض به اهل مدینه کنند امیر
المومنین ابوبکر رضی الله عنه این سخن را قبول نفرمود و گفت اگر سباع فرستادن لشکر اسامه دانم که لقمه سباع خواهم شد خلاف
فرمان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را جایز ندارم و والله لوای که آنحضرت بدست مبارک خود معقود فرموده آن عقد را نگشایم بعد از آن
رای همه بر آن قرار گرفت که اسامه رضی الله عنه به آن سفری که مامور بوده امتثال نماید و امیر المومنین ابوبکر چون که جانشین
سید عالم صلی الله علیه وسلم شده باید در مدینه بماند و اسامه را سوار کرد و حضرت امیر المومنین ابوبکر و عمر و ذی النورین در رکاب
میرفتند تا وداع کردند و بمشاورت چند بکر رخصت امیر المومنین عمر از اسامه گرفته شد و رخصت باقی متخلفین بهر جهتی از آن
نیز گرفته شد احدی بی اذن اسامه رضی الله عنه تخلف ننمود و تخلف به اذن و فرمایش امیر در حقیقت تخلف نیست بلکه
متابعت است و تدبیر و صلاح اهل اسلام درین بود که مدینه خالی نماند و به اجماع تمام صحابه رضی الله عنهم این تخلف واقع شده
و این تخلف در حیوة سید عالم صلی الله علیه وسلم واقع شده بود که بعضی از اصحاب به مخیم حضرت اسامه رضی الله عنه به جرف نرفتند
اگر این تخلف عصیان سید عالم صلی الله علیه وسلم بودی باید از جناب حق سبحانه و تعالی عتابی برای اصحاب نازل میشد
مثل لا ترفعوا اصواتکم و نیز سید عالم صلی الله علیه وسلم میدانست که بعضی اصحاب از مدینه بیرون نشدند و بجرف نرفتند
و به لشکر اسامه رضی الله عنه ملحق نشدند و بخدمت سید عالم صلی الله علیه و علی آله وسلم بر سبیل دوام صدور و ورود داشتند اگر تخلف
بطریق وحی بودی نه اجتهادی نبودی آن سرور صلی الله علیه و علی آله وسلم میفرمود که به لشکر ملحق شوند و از حضور خود منع میفرمود و چون
امر بالحاق و منع نفرمود معلوم شد که این تجهیز از امور اجتهادیه بود و از وحی نبود و هر چه وحی مقدمه قرطاس است
نیز از امور اجتهادیه است و بحث آن مشبعا پیش گذشته و هر گاه هر دو از امور اجتهادیه شدند از قبیل و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی نشدند و هر چه تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه است و بشارت ایشان بجنت و سایر مناقب که حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم

برای ایشان علیهم الرضوان فرموده چونکه مساغ اجتهاد نیست البته از قبیل و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میباشد و شک
نیست که از مخالفت و انکار چنین اقوال و افعال مخالفت وحی لازم می آید و مخالفت وحی و انکار کفر است و الاحادیث الواردة
فی مدایحهم الدالة علی انهم من اعلام الله کثیرة امام ربانی قدس سره میفرماید که احادیثی که دلالت دارد بر اینکه خلفاء ثلثه از عظماء دین اند
نزد حق سبحانه و تعالی میباشند بسیار است و صلت لکثرة الطرق و تعدد الرواة الی حد الشهرة بل الی حد التواتر معنی فلنذکر عدة منها
که رسیده است این احادیث از جهت کثرة طریقها و روایت و کثرة راویان به حد شهرت بلکه به حد تواتر که انکار مشهور و متواتر بی شک
کفر است پس میباید ذکر قدری از آنها اینجا کرده شود منها ما روی الترمذی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی
فی الجنة علی الحوض یعنی تو صاحب منی در غار و صاحب منی در جنت بر حوض منها ما روی الترمذی ایضا عنه علیه و علی آله الصلوة والسلام
انه قال اتانی جبرئیل فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی یدخل منه امتی فقال ابو بکر یا رسول الله وددت انی کنت معک حتی
انظر الیه فقال رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة میفرماید آن سرور صلی الله علیه و آله که آمد جبرئیل و دست مرا
گرفت و نمود مرا در جنت را که داخل می شود در آن امت من پس گفت ابو بکر رضی الله عنه که دوست داشتم که من همراه تو بودی که
آن در را میدیدم ایشان علیه و علی آله الصلوة والسلام فرمود که در جه تویی یا ابا بکر اول کسی خواهی بود که در جنت داخل شود و منها ما روی
البخاری و مسلم عن النبی صلی الله علیه و علی آله وسلم انه قال دخلت الجنة الی ان قال رایت قصرا بفنائه جاریة فقلت لمن قالت لعمر ابن الخطاب فاردت
ان ادخله فنظرت الیه فذکرت غیرتک فقال عمر بابی و امی یا رسول الله علیک اغار میفرماید آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم که در آمدم در
جنت و دیدم قصر عالی را فنا آن دختری دیدم گفتم تو از کیستی و این قصر از کیست گفت از عمر ابن الخطاب خواستم که در آیم و قصر را
دیده باشم از غیرت تو اندیشه کردم پس گفت عمر رضی الله عنه که پدر و مادر من فدای تو یا رسول الله منها ما روی ابن ماجه عن ابی سعید
انه قال ذلک الرجل ارفع امتی درجة فی الجنة قال ابو سعید و الله ما کنا نری ذلک الرجل الا عمر ابن الخطاب حتی مضی لسبیله
فرمود آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم که این فرد بلند ترین است از روی درجه در جنت گفته است ابو سعید که سوگند بخدا که
نبودیم جماعت صحابه که بدانیم مقصود آن سرور را از این مرد مگر عمر ابن الخطاب صلی الله علیه و علی آله وسلم تا وقتی که رحلت نمود از دار
دنیا و منها ما روی الشیخ البخاری عن انس انه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما قدمت ابا بکر و عمر و لکن الله قدمهما میفرماید
آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم که من پیش نکردم و فضیلت ندادم ابو بکر و عمر را ولیکن خدا جل علا شانه پیش کرده و فضیلت داده آنها را
منها ما اخرج ابو یعلی عن عمار بن یاسر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل حدثنی بفضائل عمر ابن
الخطاب فقال لو حدثتک ما لبث نوح فی قومه ما نفدت فضائله و ان عمر حسنة من حسنات ابی بکر یعنی جبرئیل آمد گفتم

به او که بیان کن فضایل عمر ابن الخطاب را در جواب گفت اگر بیان کنم برابر آنقدر که نوح در قوم خود درنگ کرده بود که نهصد و پنجاه سال است
فضایل او به اتمام نخواهد رسید و عمر یک حسنه است از حسنات ابو بکر منها ما روی الترمذی و ابن ماجه عن علی ابن ابی طالب و عن انس رضی الله عنهما
انه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین و الآخرین الا النبیین و المرسلین یعنی گفت آن سرور
که ابو بکر و عمر بهترین پیران اهل جنت اند از جمیع مردم اولین و آخرین سوای پیغمبران منها ما روی البخاری و مسلم عن ابی موسی الاشعری
انه قال کنت مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم افتح له و بشره بالجنة ففتحت له فاذا هو ابو بکر فبشرته بما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فحمد الله سبحانه ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم افتح له و بشره بالجنة ففتحت له فاذا هو عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم
فحمد الله سبحانه ثم استفتح رجل فقال لی افتح له و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا هو عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
فحمد الله سبحانه ثم قال والله المستعان علی هذا روایت میکند ابو موسی اشعری رضی الله عنه که همراه آن سرور بودم در باغی از
باغهای مدینه من در باغ را بستم کسی آمد که در بگشای فرمود آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم در را برای او بگشای و او را
بشارت ده بجنت چون در بگشادم ابو بکر بود بشارت دادم او را بجنت حمد گفت خدای را جل و علا شانه باز کسی آمد که در
بگشای فرمود که در بگشای و او را بشارت ده بجنت چون در بگشادم عمر بود بشارت دادم او را بجنت پس حمد خدا گفت
باز کسی آمد که در بگشای فرمود در بگشای برای او و بشارت ده او را بجنت با بلاء عظیمی که بآن مبتلا خواهد شد چون در بگشادم
عثمان بود اخبار کردم او را به آنچه فرمایش شده بود پس حمد خدا گفت و گفت که مدد جویی از خداست جل و علا شانه و اگر گفته
شود که اخراج مروان الطرید وحی بوده مسلم نداریم که نفی و اخراج دایمی مراد آن سرور بوده باشد صلی الله علیه و علی آله وسلم و چرا نتواند
بود که اخراج و تغریب موقت ساخته باشد چنانچه تغریب در زنا موقت به یک سال است که آن سرور فرموده که البکر بالبکر جلد
مائة و تغریب عام و چون امیر المؤمنین عثمان علیه الرضوان بر توقیت اخراج اطلاع داشت بعد از مدت تغریب او را بمدینه
آورد فلا محذور فیه و مراد از من حاد الله و رسوله کفار میباشند و مروان مسلمان بوده امیر مسلمانان شد امامت مسلمانان کرد
محدثین از وی روایت احادیث کرده اند احدی از محدثین در حدیث روی او طعن نکرده و او را در سند حدیث به
ضعف یاد نکرده و تغریب او به سبب کفر او نبوده زیرا که اگر کافر بودی مرتد بودی و جزای مرتد قتل است پس این آیه در
شان او دلیل نمی شود و جواب دوم از جواب شیعه این است که میگویند ورود مدح خلفاء ثلثه از آن سرور صلی الله علیه و علی آله وسلم
متفق علیه فریقین نیست زیرا که در کتب شیعه از آن اثری نیست و آنچه بر ذم ایشان دلالت میکند در کتب فریقین
مسطور است مثل ائتونی بقرطاس و مثل جهزوا جیش اسامه و منع آوردن مروان بعد از اخراج و دیگر شیعه میگویند که بعض اهل

[illegible]

سنت و جماعت تجویز وضع حدیث از برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست در رد این جواب میگویم که
شیعه از کمال تعصب و عناد که به سلف اهل اسلام دارند طعن سلف صالحین و سب خلفاء ثلثه بلکه تکفیر ایشان را عبادت
اسلام خود مینهند در احادیث صحاح که در مدایح و مناقب ایشان وارد شده جرح میکنند بدون سند و دلیل بر آن جرح و
تحریفات و تخرافات در آنها میکنند حتی در کلام الله تعالی که مدار اسلام بر آن است و از صدر اول بتواتر منقول است و هیچ
شبهه باو راه نیافته و قبول زیادت و نقصان نمیکند کلمات مخترعه و کلمات مزخرفه می آورند و در آیات قرآنی تصحیفها
مینمایند چنانچه در کریمه ورفعنا لک ذکرک و علی صهرک و از کمال ضلالت میگویند بعض آیات قرآنی را عثمان پوشیده
یا سوخته که در مدح اهل بیت بوده و داخل قرآن ننموده و طایفه شیعه متهم اند به اینکه شهادت زور را برای نفع و صلاح گروه خود
تجویز کرده اند پس بواسطه این مقاصد مورد طعن گشتند و اعتماد عدالت از ایشان رسما برطرف شده و کتب مدونه
ایشان از درجه اعتبار ساقط شده حکم توریه و انجیل محرفه دارد و در کتب اهل سنت مثل صحیح بخاری اصح الکتب بعد کتاب الله است
و صحیح مسلم و غیرها و در این کتابها غیر از مدایح و تعظیم خلفاء ثلثه هرگز چیزی نیست که به یک وجه از وجوه دلالت بر مذمت کند و
آنچه ایشان از رفض و طبیعت و انحراف مزاج خود ذم خیال کرده اند تصور باطل و خیال فاسد است از قبیل دیدن صفراییت
در شکر را تلخ میگوید و آنچه گفته اند که بعض اهل سنت وضع حدیث را برای مصلحت تجویز کرده پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه
نیست بر تقدیری است که اهل سنت کلام آن بعض را رد نکنند و در مقام انکار آن نباشند و اظهار کذب آن نمایند و در
واقع چنین نیست بلکه ایشان کذب و افترای وضع را تصریح کرده اند و از درجه اعتماد و اعتبار ساقط ساخته اند و صحیح و سقیم و
کاذب و صادق را و قوی و ضعیف را بر وجه اتم و اکمل امتیاز داده که هرگز هیچ اشتباه و التباس نمانده جواب سیوم آنکه
این است که گفته که احادیثی که در مدح خلفاء ثلثه و حسن خاتمه ورود یافته از قبیل اخبار احاد است و انکار خبر واحد کفر نیست
زیرا که مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده در رد این جواب میگویم که احادیثی که در توصیف و تعظیم خلفاء ثلثه وارد شده
اگر چه از روی الفاظ احاد است اما از کثرة رواة و تعدد طرق آنها بحد تواتر معنوی رسیده کما مر و شک نیست که انکار مدلول
این چنین حدیث کفر است و مخالفت چنین احادیث از مجتهدین واقع نشده بلکه امام ابو حنیفه که رئیس اهل سنت است مطلق
خبر واحد را بلکه اقوال صحابه را رضی الله عنهم بر قیاس مقدم میدارد و مخالفت آنها تجویز نمیکند و جواب چهارم این است که میگویند
که مسلم داریم ورود مدح خلفاء ثلثه را ولیکن این تعظیم و توقیر نسبت بخلفاء ثلثه قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت
بر حسن عاقبت و سلامت خاتمه نمیکند زیرا که عقوبت قبل از صدور عصیان یا آنکه معلوم الصدور باشد لایق بلکه جایز نیست

لهذا حضرت امیر از عمل ابن ملجم خبر داده و عقوبت نفرموده در رد این جواب میگوییم که احادیثی که در مدح ایشان وارد شده
دلالت بر حسن و سلامتی عاقبت میکند و از امن خاتمه خبر میدهد چنانکه از احادیث مذکوره این دلالت مفهوم می شود
و امثال این احادیث از صحاح و حسان بسیار است و چنانکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد
لایق نیست همچنین مدح کسی که معلوم الذم و مستوجب العقوبة است هم سزاوار نیست پس ورود مدح دلالت بر حسن
حال آنها حالا و مالا میکند لهذا حضرت امیر ابن ملجم را هر چند عقوبت نفرموده مدح و توصیف هم نفرموده و تحقیق این مبحث
در کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین مذکور خواهد شد و در جواب دلیل دوم که علماء ما وراء النهر گفته اند که خلفاء ثلثه بمقتضای
کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة به رضوان حضرت ملک منان مشرف شده اند پس
سب ایشان کفر باشد میگویند که استلزام این آیه مر رضوان ایشان را مسلم نداریم زیرا که مدلول آیه عند التدقیق رضاء
حضرت خداوندی است جل و علا شانه از آن فعل خاص که بیعت است و کسی منکر این نیست که بعضی افعال حسنه از ایشان
واقع است سخن در این است که بعضی افعال قبیحه از ایشان بوجود آمده که مخالف آن عهد و بیعت است چنانکه در امر
خلافت مخالفت نص آن سرور صلی الله علیه و علی آله وسلم نموده اند و غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه را آزرده اند چنانکه
در صحیح بخاری مذکور است و نیز در مشکوة شریف ورود یافته که من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و کلام صادق
المضمون ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة به این ناطق است حاصل سخن که بواسطه این افعال
ذمیمه و منع وصیت آن سرور صلی الله علیه و علی آله وسلم و تخلف از جیش اسامه مورد طعن و مذمت شدند زیرا که سلامت عاقبت
بحسن خاتمه اعمال و وفا کردن بعهد بیعت حق سبحانه و تعالی متعلق است در رد این جواب میگوییم که مدلول کریمه لقد
رضی الله عن المؤمنین الآیه رضاء حق سبحانه و تعالی است از مبایعین که صاحبان بیعت میباشند و علت رضا
بیعت است بنا بر قاعده علم عربیت که تعلق حکم بمشتق اقتضا میکند علیت مبدا اشتقاق را پس اصالةً رضوان
از کسانی است که موصوف به بیعت اند و بیعت علت این رضوان است و اینکه رضوان از فعل بیعت باشد نه از موصوفان
این سخن بهیچ وجه از این کلام مفهوم نمی شود و بر این تقدیر کلام چنین میبایستی گفته شود لقد رضی الله عن بیعة الذین یبایعونک
و اینجا لقد رضی الله عن المؤمنین واقع شده پس مرضی باید مدلول عن باشد که نفوس زکیه بیعت کننده گان است
و پس جماعتی که حق سبحانه و تعالی با وجود علم به سرایر آنها و عاقبت امر آنها سکینه و طمانینه به آنها مرحمت فرماید فعلم
ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و بشارت بجنت داده باشد چگونه از خوف سوء خاتمه و نقض عهد و بیعت

راضی شود از افعال

مصون نباشند و بر تقدیر تسلیم که رضا و از فعل خارجی که بیعت است یا فهمیده لازم است که این جماعت محمود العاقبه باشند زیرا که حق سبحانه و تعالی از فعل کسی که محمود العاقبه نباشد مثل کافران راضی نمیشود بلکه مذمت ان میفرماید اگرچه حسنات باشد قال الله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا یعنی حال اعمال حسنه کفار مثل حال سراب است که در نیمروزه بر زمین هموار کسی از دور به بیند و آن را آب پندارد و سعی کند که به ان برسد چون در ان جا برسد هیچ چیز بدست او نیاید که نافع باشد برای تسکین عطش او یعنی اعمال حسنهٔ کفار در وقت حاجت برای خود نافع میدانند و توقع نفع از ان دارند هیچ نفع برای آنها ندارد و نیز میفرماید مثل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته یعنی حال صدقات و مبرات اهل کفر به آنها می ماند که کسی کشت کرده باشد و باد سرد شدید البرودة به او برسد و هلاک کند اعمال حسنه کفار از اعتبار ساقط است چیزی که در آخرت بکار نیاید حاصل میشود که رضا نهایت مرتبهٔ قبول است چه اعتبار خواهد داشت که العبرة للخواتیم و چگونه رضاء حق سبحانه و تعالی از همچنین فعل که در آخرت بکار نیاید حاصل می شود که رضا نهایت مرتبهٔ قبول است و رد و قبول خداوندی جل و علا شانه باعتبار مآل است و آنچه مخالفت نفس و غصب خلافت گفته اند دفع آن پیش گذشته و در باب آزردن فاطمه زهرا رضی الله عنها مراد در حدیث از ایذاء مطلق ایذا نیست بلکه ایذای که ناشی از هوای نفس و اغوای شیطان باشد و اگرنه مطلق ایذا از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نسبت بفاطمه زهرا واقع شده چنانچه در اخبار و آثار وقوع یافته بلکه شکوه از حضرت او به پدر خود کرده پس امیر در این وعید داخل باشد و هو باطل و ایذاء صدیق اکبر رضی الله عنه ایشان را در مقدمه منع فدک موافق حدیث بوده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة و به اثبات رسید گفته نشود که هرگاه منع صدیق اکبر فدک را از فاطمه رضی الله عنها بحق بوده و بحکم حدیث بوده که از ان سرور شنیده بود پس رنجیدن او درین حکم رنجیدن از ان سرور است صلی الله علیه و علی آله و سلم و این منهی عنه است جواب فاطمه رضی الله عنها از صدیق رضی الله عنه رنجیده شود زیرا که میگویم که آن بمقتضای بشریت بوده در تحت اختیار نبوده پس جای تکلیف نیست که ماخوذه شود و آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم خطاب به بعضی از ازواج مطهرات فرمود لا تؤذونی فی عائشة فان الوحی لا یاتینی وانا فی ثوب امرأة الا عائشة ایذاء عائشه را ایذاء خود فرموده و شک نیست که حضرت صدیقه از حضرت آزار داشته و رنجیده بود که اسم آنحضرت را بر زبان جاری نمیکرد در مقدمه سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم در مرض موت به

ای علی رضی الله عنه

مسجد

مسجد صدیقه فرمود که دو نواده او را بر شانها خود به مسجد آورد یکی عباس بود و یکی رجل آخر و آن علی بود نام علی را بر زبان جاری نفرمود رضی الله عنهما و در جواب دلیل سیوم شیعه میگویند که مجرد صاحب بودن منقبت و فضیلت نیست برای ابوبکر زیرا که صاحب گاهی کافر هم میباشد در آیه قال له صاحبه اکفرت صاحب برکافر اطلاق شده و در آیه یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار نیز برکافر اطلاق شده حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام دو بت پرست را صاحبان خود خوانده پس ظاهر شد که مجرد صاحب بودن پیغمبر را دلیل شرافت و فضیلت و نجات نیست فقیر در جواب میگویم که صحبت دو قسم است صوری و معنوی صوری مجرد رفاقت است در امری از امور مثل سفر یا صنعتی از صنایع و این نسبت است که طرفین در و مساوی است هر یکی صاحب دیگری گفته میشود و صحبت معنوی آن است که کسی متابعت بزرگی را از خود بطریق محبت و مودت و استفاده و استفاضه بنحوی که خدمت ان بزرگ را عبادت می شمرد و بقدر طاقت نظر بر افعال و اقوال او دارد و همه مباشر می شود تا مناسبت تام با او حاصل و این مناسبت برای خود کمال میداند و غایت مقصود و نهایت مأمول او استرضاء آن بزرگ باشد و این صحبت از نیکجانب متصور می شود در شرع چون صاحب و اصحاب ذکر شود مراد همین معنی است و شک نیست که صحبت بدین معنی باین وجه کمال شرافت و کمال جلالت است و درین صحبت در هر لحظه و در هر لمحه هزاران فواید و عواید از ان صاحب عاید میگردد و از کمالات و معارف برای او حاصل می شود و منکر تاثیر صحبت معاند بدیهه و معارض عرف و عادت است بیت هر که از آثار صحبت منکر است جهل او بر ما مقرر می شود و همان بت پرستان با وجود عدم مناسبت ببرکت صحبت حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مسلمان شدند و از کفر بیزار گشتند و صدیق اکبر رضی الله عنه چون کمال متابعت بجا آورد افضل خلایق بعد الانبیاء و کمال متابعت بسبب مناسبت تام شد برای او از انجاست که سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم میفرماید ما صب الله فی صدری شیئا الا و قد صببته فی صدر ابی بکر پس انصاف باید کرد که چنین صاحب چگونه لایق و قابل طعن باشد کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا و در جواب دلیل چهارم که حضرت امیر با کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفاء ثلثه بود و منع نفرمود و متابعت فرمود این دلیل حقیت بیعت است و اگر نه قدح آنحضرت لازم می آید میگویند که قبل از انکه حضرت امیر از تجهیز و تکفین فارغ شود خلفاء ثلثه در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب جمع کرده برای ابوبکر بیعت گرفتند و حضرت امیر بعد از اطلاع از جهت قلت اتباع یا خوف هلاک اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشد و این دلالت بر حقیت بیعت نمیکند زیرا که حضرت امیر با کمال شجاعت در مکه بود و شجاعت آن سرور از حضرت امیر کمتر نبود از مکه هجرت کردند و در حدیبیه صلح نمودند و در هر دو جا مباشر حرب نشدند هر جواب این دو ماده جواب بدیهه همان جواب جواب ما خواهد بود در ماده عدم مباشرت حضرت امیر حرب را با زیادت که حقیت امیر از کفار قریش اعلا متصور نیست بلکه این سخن در معامله حق سبحانه و تعالی با مدعیان الوهیت جاری است مثل فرعون که چهارصد سال [illegible] مسند سلطنت متمکن بوده و هر یک از شداد و نمرود سالها درین دعوای باطل بودند و حق سبحانه با کمال قدرت ایشان را هلاک نکردند و هرگاه در ماده حق سبحانه و تعالی تأخیر در دفع خصم گنجید در ماده بندهٔ تنها بطریق اولی میگنجد و آنچه فرمودند که حضرت امیر با ایشان بیعت کرده و قوع آن بلا اکراه و

تقیه ممنوع است حضرت امام ربانی قدس سره در رد این جواب چنین فرموده که علما و اولیاء الله مجموع تأخیر حرب حضرت امیر با حضرت ابی بکر و متابعت و مبایعت او را الصدیق رضی الله عنهما دلیل حقیت خلافت ابی بکر رضی الله عنه ساخته اند و شک نیست که این منتقض نمیشود به تأخیر حرب پیغمبر با کفار قریش و به تأخیر هلاک حق سبحانه و تعالی شداد و فرعون و نمرود و غیر هارا زیرا که جزو ثانی از دلیل در اینجا اصلا متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله و سلم و حضرت حق سبحانه و تعالی غیر از مذمت و تشنیع ایشان نفرموده اند و جز بیدی و بدعملی یاد نکرده اند فاین هذا من ذاک و فقیر حقیر در رد این جواب چنین میگویم که در ماده امیر رضی الله عنه حرب یا طلب حق یا اظهار و اعلام بحق خلافت برای حضرت امیر واجب بود از چند وجه وجه اول از برای انکه امر خلافت امر موقت است به تفویت وقت فوت می شود زیرا که ابتداء وقت خلافت او از رحلت سید عالم است صلی الله علیه و علی آله و سلم تا انقضاء اجل و عدم طلب موجب فوت آن شد بر زعم فاسد شیعه و فوت خلافت حق موجب فساد عالم است و دفع فساد بقدر وسع واجب است اگر به حرب مقدور نشود به اعلام و اظهار و حجت مقدور بود چنانچه انصار طلب نمودند در حق انها چه ضرر و چه رنج وقوع یافت که در حق امیر وقوع می یافت با وجود که شوکت امیر از شوکت انصار بیشتر بود عباس با آن جلالت عم او بود و دلالت به بیعت او کرد و ابو سفیان با آن شوکت رفیق او بود دلالت به بیعت کرد و بنی هاشم همه معاونین بودند و ایشان از مجرد اظهار حق خود عاجز باشد و وجه دویم انکه به عدم طلب امر خلافت را حضرت ابوبکر غاصب خلافت می شود و صحابه دیگر که با او بیعت کردند راضی به غصب شده اند و غصب خلافت و رضا به غصب هر دو موجب ارتداد است بر زعم امامیه پس حضرت امیر را امت پیغمبر ترحم میفرمود که مرتد نشوند و اظهار بحق خود میکرد تا دفع ارتداد از امت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله و سلم شده باشد وجه سیم انکه عدم طلب خلافت و عدم اظهار بر آن رضا است بکفر صحابه رضی الله عنهم و رضا بکفر کفر است بنا بر هر سه وجه واجب بود بر حضرت امیر اعلام صحابه بحق خلافت برای خود و فرق است میان عدم اظهار حضرت امیر طلب خلافت را و عدم حرب آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم در مکه و حدیبیه زیرا که پیغمبر و صحابه صلی الله علیه و علیهم از دعوای نبوت و اظهار احکام اسلام توقف ننمودند هر چند زجر میشدند و اهانت میدیدند رد دعوای خود و اظهار قواعد دین استوار بودند بخلاف امیر که هیچ اظهار حق نکرد و آنچه گفته اند که وقوع بیعت بلا اکراه و تقیه ممنوع است چونکه شیعه در بیعت امیر بصدیق رضی الله عنه مجال انکار نداشتند که این خبر بحد تواتر رسیده بود و انکار آن معاندم بدیهه عقل بود بضرورت به اکراه و تقیه قایل گشتند و در ابطال خلافت صدیق بهتر ازین مجال سخن نیافتند مخلص از برای خود غیر ازین نتوانستند پیدا کرد در دفع احتمال اکراه و تقیه واجب است که بحث شود اصحاب کرام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله و سلم قبل از دفن به نصب امام مشغول شدند

و نصب امام را بعد از انقراض زمان نبوت واجب دیدند بل جعلوه اهم الواجبات زیرا که آنسرور صلی الله علیه و علی آله و سلم امر فرموده بود باقامت حدود و سد ثغور و تجهیز جیوش از برای جهاد و حفظ اسلام و این امور بدون خلیفه بر پا نمیشود و به تمام نمیرسد و هر چیز که واجب بدون او تمام نمیشود و مقدور باشد واجب است لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود ایها الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و من کان یعبد الله فان الله حی لا یموت لا بد لهذا الامر ممن یقوم به فانظروا و هاتوا آرائکم فقالوا صدقت یعنی ای مردمان هر که عبادت محمد میکرد پس محمد مرد و از دنیا رحلت کرد و هر که عبادت میکرد خدا را اجل و علا شانه زنده است که هرگز نمی میرد چاره نیست این امر خلافت را از کسی که بان قیام نماید و امور شرعیه را نفوذ بدهد پس پیش بیارید رایهای خود را یکی را از برای خلافت اختیار کنید پس اول حضرت عمر به صدیق بیعت کرد بعد از ان جمیع اصحاب از مهاجرین و انصار بیعت کردند رضی الله تعالی عنهم بعد از بیعت ایشان حضرت ابوبکر بر سر منبر بر آمد و به جانب قوم ملاحظه نمود زبیر را نیافت فرمود که حاضر سازند چون حاضر شد صدیق فرمود که میخواهی که اجماع مسلمانان را بشکنی زبیر گفت رضی الله عنهما لا تثریب یا خلیفة رسول الله پس صدیق بیعت کرد باز حضرت صدیق رضی الله عنه در قوم ملاحظه کرد حضرت امیر را نیافت فرمود تا طلبیدند چون حاضر شد صدیق رضی الله عنه گفت میخواهی که اجماع مسلمانان شکست آری امیر گفت لا تثریب علیک یا خلیفة رسول الله پس بصدیق رضی الله عنه بیعت کرد حضرت امیر و زبیر برای تاخیر بیعت عذر گفتند ما غضبنا الا انا اخرنا من المشورة انا نری ابا بکر احق الناس بها انه لصاحب الغار وانا لنعرف شرفه و خیریته و لقد امره رسول الله صلی الله علیه و سلم بالصلوة من بین الناس و هو حی قال الشافعی رحمة الله علیه اجمع الناس علی خلافة ابی بکر و ذلک انه اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء والارض خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم یعنی حضرت امیر و زبیر رضی الله عنهما گفتند روز عذر تاخیر از بیعت که رنجش ما از جهت آن بود که در مشورة پرسیده نشده بودیم میدانیم که ابوبکر سزاوارترین مردم بخلافت است صاحب غار است و میدانیم شرف ایشان را و خیریت و فضیلت ایشان را و بتحقیق که امر کرد او را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بامامت نماز و ممتاز فرمود ایشان را از میان مردم برای امامت نماز در حالت حیوة خود امام شافعی رحمة الله علیه میفرماید که اجماع کردند مردم بر امامت ابی بکر ازینجهت که مردم ناچار گشتند به نصب خلیفه پس نیافتند در تحت جرم آسمان بهتری از ابوبکر پس والی کردانیدند او را بر رقاب خود ایضا اجماع است بر حقیت خلافت یکی از سه واقع ابوبکر و علی و عباس رضی الله عنهم واقع شده و علی و عباس با ابوبکر منازعه نکردند بلکه بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابوبکر تام شد زیرا که اگر امامت ابوبکر حق

پس خدا اجل و علا شانه

نمی بود علی و عباس با او منازعه می کردند چنانچه علی و معاویه منازعه کردند با وجود شوکت معاویه با وجود آنکه طلب
درین وقت سخت تر بود و در اول امر آسان تر زیرا که عهد نبی نزدیک تر بود و طبایع در تنفیذ احکام راغب تر بود و ایضا عباس
از امیر طلب بیعت کرد امیر قبول نکرد اگر چنانچه بجانب خود حق میدید قبول می کرد و حال آنکه کمال یار زبیر شجاعت با او بود
و بنو هاشم و جمع کثیر با او متفق بودند و اجماع کافیست از برای حقیت خلافت ابی بکر اگر چه نص بر خلافت او وارد نشده
چنانچه جمهور علما فرموده اند که نص بر خلافت هیچکس وارد نشده بلکه اجماع اقوی است از نصوص غیر متواتره چه مدلول
اجماع قطعی است و مدلول نصوص ظنی با آنکه نصوص هم وارد شده از برای حقیت خلافت او چنانچه باین رفته محققون
از محدثین و مفسرین و باین که تقریر شد ظاهر شد حقیت خلافت صدیق و باطل شد احتمال اکراه و تقیه و ایضا اکراه و
تقیه از زمان احتمال داشت که اهل عصر تابع حق نمی بودند و بسعادة خیر القرون مستسعد نمی شدند قال ابن الصلاح
والزهری الصحابة کلهم عدول وقال ابن الحزم الصحابة کلهم اهل الجنة قطعا قال سبحانه وتعالی لا
یستوی منکم من انفق من قبل الفتح الآیة لانهم هم المخاطبون فثبت لکل منهم الحسنی وهی الجنة ایضا
اکراه و تقیه مستلزم نقص آنحضرت کرم الله وجهه زیرا که در اکراه ترک تقیه عزیمت و در تقیه کتمان حق که منهی عنه
است اگر کاه مؤمن عاصی مهما امکن بترک اولی راضی نشود و بر امر منهی عنه مرتکب نگردد فکیف اسد الله و زوج
بنت رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم که در شجاعت و صفدری بی نظیر بود مرتکب چنین امور ناشایسته
گردد و این طایفه از کمال جهالت و فرط ضلالت قدح آنحضرت را مدح خیال کرده اند و نقصان او را کمال دانسته افمن
زین له سوء عمله فراه حسنا و در جواب دلیل خامس شیعه را از فرق اسلامیه شمرده و صاحب مواقف برین رفته و نزد
امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ حسن اشعری شیعه را بلکه اهل قبله را کافر نمیداند پس آنکه حضرات
در تکفیر شیعه فرموده اند نه موافق سبیل مؤمنان است و نه مطابق حدیث و قرآن الملتمس و مولانا امام
حضرت امام ربانی قدس سره در جواب میفرماید که سب شیخین کفر است و احادیث صحیحه بر آن دال است کما اخرج المحاملی
والطبرانی والحاکم عن عویم بن ساعدة انه صلی الله علیه وسلم قال ان الله اختارنی واختار لی اصحابا فجعل
منهم وزراء وانصارا واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا وکما اخرج الدارقطنی عن علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وعلی آله وسلم قال سیاتی من بعدی قوم یقال لهم الرفضة فان ادرکتم فاقتلوهم فانهم مشرکون قال

قلت

قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال یقرظونك بما لیس فیك ویطعنون علی السلف واخرجه عنه
عن طریق اخری نحوه وزاد فیه وآیة ذلك انهم یسبون ابا بکر وعمر ومن سب اصحابی فعلیه لعنة الله و
الملائکة والناس اجمعین وامثال این احادیث بسیار آمده که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد بلکه چندین آیات
در مناقب آنها وارد شده که بسبب طعن آنها انکار و تکذیب آیات لازم می آید و این موجب کفر است و ایضا سب شیخین موجب
بغض ایشانست و بغض ایشان کفر است بخبر من ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله
وایضا قد اخرج عبد الله ابن احمد عن انس مرفوعا انی لارجو لامتی فی حبهم ابی بکر وعمر ما ارجو لهم فی قول لا اله الا الله پس بغض ایشان زاجر
ایشان مقایسه کنید یعنی عقوبت که بسبب بغض ابو بکر و عمر حاصل شود موافق عقوبتی خواهد بود که بسبب بغض کلمه لا اله الا الله
حاصل شود و نیز تکفیر مؤمن کفر است چنانچه در حدیث صحیح وارد است ومن رمی رجلا بالکفر او قال عدو الله ولیس کذلك الا حار علیه
یعنی کسی که دشنام دهد کسی را بکفر یا گوید دشمن خدا است حق و علا شانه اگر او همچنان نیست بر آن دشنام دهنده بگردد و ذکر خانچه
دشنام داد و نحو آن کلمه بگو آن راجع میشود یقین میدانیم که ابو بکر و عمر مؤمن بودند و دشمن خدا نیستند و بشر بهشت یافته اند پس تکفیر ایشان راجع
بر شیعه است مقتضای این حدیث امام ربانی قدس سره میفرماید در فتح تکفیر ایشان یعنی پس حکم میکنیم بکفر آنها و حضرت امام رح قدس سره لذین
بیان قول امام عصره ابو زرعه و قول سهل بن عبد الله تستری و قول عبد الله مبارک رضی الله عنهم که هر سه قول قبل ذکر شده آورده
و میفرماید و آنچه از بعض اهل سنت عدم تکفیر شیعه نقل کرده اند بر تقدیر صحت و دلالت بر عدم کفر تاویل باید کرد تا مطابق احادیث
داله بر کفر شود و مطابق مذهب جمهور علما که بکفر شیعه رفته اند و مخالفت از حکم احادیث و فتوی جمهور علما رفع شود و در تشنیع
عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها دو دلیل گفته اند دلیل اول مخالفت قول الله عز وجل وقرن فی بیوتکن که از خانه بیرون شده
بصره آمد و بحرب جمل شغل نمود و دلیل دویم ارتکاب حرب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است و آن بمقتضای قول سید عالم صلی الله
علیه وعلی آله وسلم که در حق امیر فرموده که حربی حربک یعنی حرب بتو حرب پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و تحاشی و انکار نمودند از سب ایشان بوجه دیگر
و نیز تحاشی و انکار نمودند از قذف ایشان علیها الرحمة والرضوان در مکتوب که بعلمای ماوراء النهر نوشته بودند ولیکن علمای
اهل سنت که بمعاشرت این طایفه مبتلا شدند سب و قذف را از آنها معاینه دیدند و شنیدند و در کتابهای خود از آنها نقل کرده اند
و بطریق تواتر باثبات رسیده که سب عایشه رضی الله عنها و قذف ایشان مذهب این طایفه است و معتقد آنها در رنگ سب
ولعن اصحاب آنرا برای خود افضل عبادات میدانند هذا هو الواقع در قذف متقدمین این طایفه متوقف بودند از زمان اهل
الجهال ابن عبد العال توقف موقوف شد قذف ولعن و سب ایشان را ورد لسان خود دارند در جواب دلیل اول آنها

حضرت امام ربانی قدس سره میفرماید که امر بملازمت بیوت و نهی از خروج آنها شامل جمیع احوال و ازمنه نیست یعنی مراد شارع عموم
احوال عموم و ازمنه نیست و دلیل نفی عموم خروج بعض ازواج مطهرات است با آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم در بعض اسفار
پس امر بملازمت بیوت مخصوص بوقت دون وقت و حال دون حال دیگر شد و کریمه وقرن فی بیوتکن از قبیل عام مخصوص
البعض شد و عام مخصوص البعض ظنی است تصرف مجتهد که افراد دیگر را از و اخراج نماید بواسطه علت مشترکه جایز است کما تقرر
فی الاصول و شک نیست که عایشه رضی الله عنها مجتهده بود ترمذی از ابو موسی اشعری روایت میکند که ما اشکل علینا اصحاب رسول الله
حدیث قط فسألنا عائشة الا وجدنا عندها منه علما یعنی مشکل بر جماعه اصحاب نشد مسئله که سؤال میکردیم از عایشه رضی الله تعالی
عنها مگر که می یافتیم در نزد ایشان علم را بآن و حل می شد آن مشکل و نیز ترمذی از ابو موسی روایت میکند که گفت ما رایت احدا
افصح من عائشة یعنی ندیدم کسی را که حل کننده مشکلات و خوش تقریر تر باشد از عایشه رضی الله تعالی عنها پس تواند بود که
صدیقه خروج خود را در بعض اوقات یا بعض احوال برای بعض منافع و مصالح از آن تخصیص کرده باشد فلا محذور ولا طعن
با وجود که ظاهر ازین خروج خروجی است که بدون ستر و حجاب باشد چنانچه دلالت میکند بر آن کریمه ولا تبرجن تبرج الجاهلیة
الاولی یعنی بیرون نشوید که اظهار پیرایه و حسن و جمال خود را بر مردان عرض کرده باشید جاهلیة اولی را بعض مفسران از زمان
آدم تا زمان نوح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام گفته اند و بعض زمان ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام را گفته اند که زنان
خود را آراسته با ستر و بی حجاب خود را بر مردان عرض میکردند و جاهلیة اخری ما بین عیسی و محمد علیهما الصلوة والسلام است
بعض جاهلیة اولی را جاهلیة قبل الاسلام و جاهلیة بالکفر گفته اند و جاهلیة اخری را جاهلیة بعد الاسلام و جاهلیة بالفسق
گفته اند بهر تقدیر مراد از خروج خروج با ستر و حجاب است پس بیرون رفتن از نهی و خروج حضرت صدیقه از برای اصلاح بود نه از
برای حرب کما قال بعض المحققین و اگر برای حرب باشد نیز ملامتی و عیبی بر ایشان لازم نمی آید زیرا که از هوای نفسانی و اغوای
شیطانی نبوده بلکه بطریق اجتهاد بوده والمجتهد وان کان مخطئا فلا مواخذة علیه قال القاضی البیضاوی فی تفسیر لولا
کتاب من الله سبق اثباته فی اللوح المحفوظ وهو ان لا یعاقب المخطی فی اجتهاده بالله گوییم که خطای مجتهد هم
نزد خدا تعالی داخل هدایت است کما نقل رزین عن عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم
سألت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی الله الی یا محمد ان اصحابك عندی بمنزلة النجوم فی السماء
بعضهم اقوی من بعض ولکل نور فمن اخذ بشیء مما هم علیه فهو عندی علی هدی ثم قال اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم و در جواب دلیل دویم میگوییم که جایز است که اضافت حرب از برای تهدید باشد پس مراد حرب معتنی بود یا

یا این حدیث

یا این حدیث بسمع شریف عایشه رضی الله تعالی عنها نرسیده باشد یا به ثبوت نپیوسته باشد تحقیق این است که نفوس مقدسه اصحاب
بواسطه برکت صحبت آنسرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم بخوبی تصفیه و تزکیه یافته که از هوای نفس پاک شده بوده پس مراد از
حرب حربی است که ناشی از هوای نفس باشد و حرب اصحاب از هوای نفس نبوده بلکه از اجتهاد بوده چنانچه شارح مواقف
از آمدی نقل کرده که واقعات جمل و صفین از اجتهاد بوده بدانکه در اصحاب کرام در آمدن و در میان ایشان حکمها نمودن
از کبائر ادبیت و فرط بی سعادتی طریق اسلم آنست که منازعات ایشان جز به نیکی یاد نکنند و جنایات را جع به پیغمبر دانند
صلی الله علیه وعلیهم من احبهم فبحبی احبهم حدیث صحیح است قال الشافعی رحمة الله علیه وهو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلك
دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا اما چون شیعه اصحاب عظام را به بدی یاد میکنند و به سب و لعن ایشان
جرأت می نمایند بر علما واجب و لازم است که رد آنها نمایند مفاسد ایشان را ظاهر سازند و ازین قبیل است بعضی سخنهای که
ازین تحریر آمده چنانچه در صدر رساله سابق ذکر یافته باتمام رسید خلاصه رساله امام ربانی قدس سره بدانکه منشاء
این قبایح و هذیانات و هفوات جمعی است از منافقین که مقصد اقصای ایشان تخریب ملت محمدیه و طریقه مصطفویه
بوده صلی الله علی مصدرها وسلم قدرت اعلان نداشته پس بطریق مکر و حیله پیش آمدند و طریق اخلاص و خدمتگاری
بانفاق باطنی با حضرات ائمه رضی الله تعالی عنهم حاصل کردند و افتراها بر ائمه میکردند از قبیل تبری و بغض و عداوت
با خلفاء ثلاثه و تکفیر اصحاب و مردم ابله و جهال را فریب میدادند و میگفتند که این مذهب و عقیده ائمه است و
در وجوب تقیه کمال جد و جهد می نمودند به هر کس که این هفوات را تعلیم میدادند او را می سپردند که اظهار نکنند و مقصود
آنها از وجوب تقیه دو امر بوده اول آنکه هر چه دروغ و افترا بر حضرات ائمه بکنند صادق باشند و متهم بکذب نشوند زیرا
که اگر ائمه از آنجا که آنها افترا بر ائمه گفته بودند بیزاری میکردند و میگفتند که این در حق ما افترا است این منافقان می
گفتند که ما هر چه از ایشان نقل کرده ایم راست است و ایشان بسبب تقیه میگویند که این در حق ما افترا است و انکار
می نمایند و امر دویم ترویج اضلال بود که هر کسی را که معتقد این هفوات می نمودند رجوع نکنند به حق زیرا که عقاید فاسده خود
را اگر اظهار کنند شاید محقق آنها را به حجت الزام داده از آن عقیده باز گرداند و تهدید می نمودند تا بعان خود را که هر که غیر از مذهب
امامیه مذهب دیگر را حق اعتقاد کند دایم در عذاب دوزخ خواهد بود و تخفیف عذاب برای او متوقع نیست و کبار آنها هشام
احول بن الحکم است و احول که مشهور بشیطان الطاق و هشام ابن سالم و یونس قمی که در کتب احادیث امامیه مذکور
و روایات از آنها می کنند و ثقه و معتمد اند در روایة امام رازی رحمة الله علیه در باب رابع از ملل و نحل آورده بدانکه جهودان

بیشتر مشبهی می باشند و ابتداء تشبیه که در اسلام پدید آمده از روافض پدید آمده چنانچه بیان بن سمعان خداوند را اعضا
و جوارح اثبات کردی و هشام بن الحکم و هشام بن سالم الجوالیقی و یونس بن عبدالرحمن القمی و ابو جعفر الاحول که او را شیطان
طاق گفتندی و اینها بزرگترین علمای روافض اند تشبیه از ایشان ظاهر شد بعد از آن جمعی نادان و کسانی که ایشان را از
علم معقول و منقول بهره نبوده بدان در افتادند و ما فرق ایشان را به ترتیب بیاریم اول حکمیان اصحاب هشام
بن الحکم باشند و او خدا را جسم گفتی و در یک سال به چند مذهب بگشت یکبار گفت که باری تعالی چون سبیکه قانون صافی
است و باز گفت چون شمع است از هر جانب بوی نگری روی آنست و عاقبت رای وی بدان قرار گرفت که هفت
بدست است زیرا که این مقدار از همه مقدارها معتدل است دویم جوالیقیان اصحاب هشام بن سالم الجوالیقی رافضی اند
و گویند خدا جسم نیست و صورت او صورت آدمی است و او مرکب است از دست و پای و چشم ولیکن اعضای او از
خون و گوشت و پوست نیست سیم یونسیان اتباع یونس بن عبدالرحمن القمی گویند خدای تعالی در نیمه بالا مجوف است و در نیمه
زیر مصمت چهارم شیطانیان اتباع شیطان الطاق گفتندی باری تعالی بر عرش نشسته و ملائکه عرش را برگرفته اند
هر چند ضعیف اند نسبت بعظمت خدای تعالی لیکن ضعیف باشد که قوی را بر دارد چون پای خروس با باریکی تن خروس را
بر میدارد کلام امام رازی باتمام رسید و این هر چهار نفر در نزد امامیه بسیار معتبر اند و ثقه و معتمد علیهم پس معلوم است که
امامیه با وجود این خبثها و عقاید فاسده که ذکر شد مشبهه هم می باشند پس امتناع رؤیت که معتقد آنهاست از جهة
استلزام آن جسم بودن او را و تمکن در مکان نخواهد بود بلکه از برای تعظیم خواهد بود چنانچه سلاطین و امراء تعظیم آنها
در رفتن رؤیت مردم است آنها را پس کمال تعظیم در امتناع رؤیت است و در مذهب اول القول بالجسم شده و در سه مذهب
دیگر تقول جسم نمیکنند شاید که جسم نمیدانسته باشند و اگر امامیه مشبهه نبودی که همین چهار نفر مقبول آنها نبودی و
اعتماد در روایت و مسایل و احکام بر آنها نداشتی بلکه آنها را کافر می دانستی و حکم بکفر آنها کردی چونکه در نزد آنها
مقبول اند معلوم است که بمذهب آنها قایل اند و این چهار نفر بهمین عقاید که امام رازی نقل کرده مشهور اند احتمال ندارد
که عقاید آنها بر امامیه مخفی باشد البته چونکه اینها در نزد امامیه مقبول اند عقاید اینها را هم قبول دارند مقصد سیوم در اثبات
حل اموال و استرقاق و وجوب جهاد و قتال با این طائفه بدانکه کفر این طائفه بنا بر فتوی علمای اسلام کافة چنانچه
در مقصد اول ذکر یافت و بنا بر دلایل و اسباب کفر که در مقصد دویم تحریر نموده شد مثل شمس که در نصف نهار وضوح ظهور
یافت که هیچ ریب و شک باقی نمانده و هر که بعد از اطلاع بر آنچه در این دو مقصد ذکر یافته در کفر این طائفه شک کند و

بدو شبر است

ایب

و یک عقیده فاسده آنها که موجب کفر آنهاست و معرکه در میان عوام و خواص طائفتین است
در فصل عقاید آنها آورده نشد بعد از انتشار نسخ فقیر حقیر در این نسخه درج نمودم اعتقاد
دارند بر اینکه در وضو مسح رجلین فرض است و رکن وضوست و غسل رجلین حرام است
و نیابت از مسح ندارد یعنی اگر مسح نکند و غسل رجلین کند وضو تمام نشده باشد و نماز جایز
نیست بر چه مطلب اول است تمسک آنها در این مطلب آیه وضوست میگویند که وارجلکم در یک
قراءت بجر خوانده شده و در یک قراءت منصوب خوانده شده و هر دو قراءت مروی متواتر است
بنا بر قراءت جر البته معطوف بر رؤس باید باشد پس مثل معطوف علیه ممسوح باید باشد و بنا
بر قراءت نصب عطف در هر دو صورت راجح است از عطف بر ایدی به قرینه قراءت جر گویند
آن است و نصب آن بنا بر محل است بر محل رؤس که محلا منصوب است مفعول به است بر داخول
بواسطه حرف جر مثل زید در مررت بزید که محلا منصوب است پس ثابت شد که وظیفه رجلین
مسح است نه غسل و دلیل دیگر بر این مطلب آیه تیمم است فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم مسح دو عضو
مأمور شده که هر دو باتفاق فریقین مغسول می باشند و دو عضو ساقط شده که راس
و رجلین است راس باتفاق فریقین ممسوح است و چون رجلین با او در سقوط شراکت
یافته معلوم شد که آن نیز ممسوح است پس معلوم شد که هر عضو که در وضو مغسول بوده
در تیمم ممسوح شده و هر عضوی که در وضو ممسوح بوده در تیمم ساقط شده و این حکم موافق
اقتضاء عقل است زیرا که غسل طهارت حقیقی است که آب بالطبع و الجبلة مزیل نجاست است
و مثبت طهارت پس هر گاه که غسل طهارت حقیقی شد باید که طهارت کبری گفته شود و تیمم
بلکه مسح مطلقا طهارت حکمی است محض تعبد است و قبول حکم ایزد متعال است نظافت
خلاف معقول است که ظاهرا تلویث است پس هر گاه که مسح طهارت حکمی شد طهارت صغری
باید گفته شود و سکاکی بنا بر قواعد صرفیه در جواب امام محمد علیه الرحمة در مسئله سهو در سجده
سهو که موجب سجده سهو است ثانی نبود موجب سجده سهو نیست زیرا که تصغیر را تصغیر
نمی باشد بنا بر این چنانچه سجده جبیره نقصان صلوة میشود و جبیره نقصان

گر قراءت جر

سهو

سجده سهو نمی شود همچنین طهارت صغری نیابت طهارت کبری را صلاحیت باید داشت
و نیابت طهارت صغری را صلاحیت نباید داشت زیرا که در این صورت منسوب طهارت
حکمی است و شبه طهارت است پس لازم می آید که طهارت حکمی را و شبه طهارت نایب
طهارت حکمی و شبه طهارت شود پس مسح که نایب مسح شود شبه شبه طهارت است
و اهل شرع شبه شبه را در احکام اعتبار نداده اند چنانچه در باب ربوا شبهه ربوا را محرم
است و شبهه شبهه ربوا را در تحریم اعتبار نیست اینجا هم شبهه شبهه را اعتبار در تطهیر
نباید باشد پس بنا بر این نیز ثابت شد که وظیفه رجلین مسح است نه غسل و اینکه گفته شد که مسح
شبه غسل است یعنی مشابه باو است وجه مشابهت آن است که مشابهت عبارت است
از شرکت شیئین در یک وصف چنانچه مماثلت مشارکت است در نوع و مجانست
در جنس و مناسبت اعم از همه و مسح با غسل شرکت در دو وصف دارد زیرا که ماهیت
مسح اصابة ید مبتله است به عضو و ماهیت غسل اسالة آب است بر عضو عبارت هدایه
چنین است والغسل هو الاسالة والمسح هو الاصابة الف و لام در هر دو موضع عوض مضاف الیه
میباشد که از لفظ محذوف شده و هر دو در وصف ایصال رطوبت شرکت دارند بنا بر این شرکت
در الوصف ثابت شد پس ثابت شد که مسح شبه غسل است این مسح که عبارت از مجرد اصابه ید مبتله است
و مسح وضوات و هر چه مسح تیمم است اصابة ید ملوث بالتراب است به عضو و این هر دو مسح مختلف
بالماهیة میباشند و در وجود اصابت ید شرکت دارند و اصابت ید اگر در هر دو موضع خود ماهیت است
ولیکن مشایخ این را مشابهت نمی دانند و اطلاق مشابهت میکنند حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی
در حق خیر الامم داده خاک را حکم آب داده و او را چون آب مطهر کرد اینده و حکم طهارت
بران مرتب فرموده بنا بر این خاک خلیفه آب شد و خلیفه در خاک ثابت شد
نه در تیمم لهذا تیمم طهارت مطلقه کامله است نه طهارت ضروری مثل طهارت
مستحاضه موقت بوقت نیست بلکه باقی است تا وقت وجود ناقض آن با وجود آنکه
طهارت کامله است ولیکن نظر به حقیقه خود که تلویث است باید که شبه غسل باشد

صلاحیت دارد که قایم شود مقام غسل اما صلاحیت ندارد که قایم شود مقام شبه
غسل که مسح وضو باشد زیرا که لازم میآید اعتبار شبهه شبهه در احکام که باید دانست
که تیمم دو وجه دارد یعنی دو شبه دارد در نظر به اینکه خاک خلیفه آب شده شبه غسل است
قایم مقام غسل شده و نظر به حقیقه خود که اصابت ید است شبه مسح سر است قایم مقام
مسح وضو نمی شود زیرا که شبهه شبهه را اعتبار نیست و تمسک آنها در مطلب ثانی آنست
که وظیفه رجلین به موجب نص مسح است پس مخالفت غسل مخالفت نص است و مخالفت
نص حرام است و اقامه غسل در مقام مسح تبدیل وظیفه منصوصه است به رأی و معارضه
رای با نص خلاف شرع است پس غسل کفایت نمیکند در تمام وضو هذا هو المتمسک
لهم فی اثبات مذهبهم اقول و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق بحث در مطلب ثانی
آنها و جواب تمسک آن تضییع عمر است قابل بحث نیست ولیکن چونکه آنها از سفاهت
خود بان افتخار میکنند و ابتهاج مینمایند ناچاریم که بحث کنیم این سخن آنها
از قبیل مفوات بنا بر عادت آنهاست بر سبیل بلادت صدور یافته و لهذا میگوییم
که وظیفه رجلین غسل است و دلیلهای قوی بر این مدعی گفته خواهد شد و اگر مسلم
شود که وظیفه مسح باشد غسل که در تطهیر اکمل و افضل از مسح است چرا ادای وظیفه
کفایت نکند کسی که در آب به نیت وضو غوطه شود و بر مذهب اهل سنت وضوی
او بعمل میآید زیرا که غسل اعضاء مغسوله وضو حاصل شده و غسل ممسوح مقام مسح
قیام نموده و بر مذهب آنها که نیت را شرط میدانند نیت بعمل آمده تا بر مذهب امامیه
چه حکم دارد و نیز غسل مشتمل بر مسح است که غسل بدون دلک میسر نمیشود و مسحی
که به تبع غسل آمده چرا کفایت نکند و غسل چرا تبدیل وظیفه باشد چرا تکمیل وظیفه
نباشد و اثبات تبدیل و نفی تکمیل دو نه ضرط الفقاد است و حکم بحرمت غسل چه معنی
دارد با وجودی که مقصود از وظیفه که تطهیر است بوجه کمال حاصل میشود در غسل
مسح و غسل هر دو جمع است پس تحریم غسل تحریم مسح میشود شاید که این حکم

از انها بطریق عادت انها صادر دریافته باشند که غسل که سنت است بنابر عادت انها بدعت
باید باشد مسح که بدعت است سنت باید باشد سخن روایت ما که در شهرت بدرجه وجد
رسیده اما پیش بدعت پیدا نند سخن دیگر را چگوییم و در جواب دلیل انها بر عطف اول
میگوییم که عطف ارجل برایدی ارجح است از عطف آن بر روس بلکه واجب است که عطف
برایدی شود به دلیل عقلی و دلیل نقلی و دلیل قواعد بیانی دلیل عقلی آن است که بر هیچ ذی
بصیرت مخفی نخواهد بود که اصل در تطهیر غسل است زیرا که تطهیر از نجاست
و آن بغسل حاصل میشود نه بمسح چنانچه نجاست حقیقی بغسل زائل میباید نه بمسح
همچنین نجاست حکمی باید بغسل زائل باید نه بمسح لیکن حق سبحانه و تعالی مهربانی فرموده
بخلاف مقتضای عقل در حق خیر الامم به آبروی سید عالم صلی الله علیه و سلم در هر عضوی که در غسل
آن حرج عظیم بوده است که رأس باشد مسح را بدل غسل مقرر فرموده و بمسح کفایت مهربانی نموده
و بر هیچ عاقل پوشیده نخواهد بود که در غسل سر حرج عظیم است زیرا که در اوقات شدت
برودت و حرارت سر شستن و مدت مدیده برهنه کردن موجب مرض است و احتراز بدعت
و ثوب از ریختن آب مستعمل که بمذهب افضل لنا بعین واعلم العالمین و سراج الملة
والدین صافی صوفی ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه و علی تابعیه الی یوم الدین نجس است به
نجاست غلیظه و نزد بعض مجتهدین به نجاست خفیفه و نزد بعضی طاهر است غیر طهور
متعسر است به سهولت میسر نمیشود و شارع تعالی شأنه بنابر آنکه فرموده و ما جعل علیکم
فی الدین من حرج و در هر جا که بر این است مرحوم در حکمی از احکام حرج لازم می آید
تخفیف مهربانی فرموده مثل مسح موزه و مسح جبیره و تیمم پس در آیت وضو باید ارجل برایدی
عطف باشد تا وظیفه او غسل شود که اصل است در تطهیر با وجود آنکه در غسل رجلین
هیچ حرج نیست تا انتقال از اصل به شبهه کرده شود و آنچه اصحاب مسح در رجحان عطف
برروس تقریر کرده اند بطریق معارضه بالقلب در عطف برایدی نیز جاری است زیرا
که بر تقدیر نصب که ظاهر عطف برایدی است احتمال عطف بر روس را در نصب

محاذی

حلاً علی المحل باشد همچنین بر تقدیر جر اگرچه ظاهر عطف بر روس است احتمال عطف
برایدی دارد حملاً للجر علی الجوار و جر جوار مشهور و متعارف است در عرف عرب جحر ضب خرب
خرب بتقدیم الجر و غیره
و در این باب مثل مشهور است که تا بینکه من که انها به قراءت جر کرده بودند ماهم تا باید احتمال
به قراءت نصب میتوانیم کرد و عطف برایدی نظر به لفظ بعید است که بر فصل به اجنبی لازم
می آید و قریب است نظر بحکم که عمل به اصل در باب تطهیر که غسل است ثبوت می یابد و عطف
بر روس قریب است نظر به لفظ که معطوفین متصل یکدیگر نکند و بعید است نظر بحکم که عمل به
اصل فوت می شود بعدی که در صورت نصب لازم می شود دفع میشود برآنکه فصل به
اجنبی برای نکته است که غسل پای چونکه بطریق ریختن آب است نه اخلاف مظنه اسراف است
و در این فصل تنبیه است بر احتراز از اسراف که عضو ممسوح در میان عضو مغسول آمده
و میگوییم که قراءت نصب قراءت عاصم است به روایت حفص رحمهما الله تعالی و در دیار ما که خراسان
و هندوستان و عراقین و ماوراء النهر و اکثر دیار اسلام است همین قراءت معمول است بنا
بر این باید به قراءت نصب عمل کرده شود و ارجل از اعضاء مغسوله شمرده شود زیرا که
چندین علما و فقها که در این دیار بوده است این قراءت را بر قراءت جر ترجیح داده اند
و معمول نموده اند این قراءت را راجح دانسته اند و قراءت جر را مؤول پیدا نند چرا عمل به مقتضای
نصب که برای چندین علما و فقها ترجیح یافته ترک شود و به مقتضای جر که مرجوح چندین را است
عمل شود و غیر از امامیه اصحاب هر دو قراءت ارجل را از اعضای مغسوله میدانند و عمل در وضو
بمقتضای نصب میکنند قراءت جر را مصروف از ظاهر مینمایند محمول بر جر جوار میدانند
این یکوجه ترجیح است عطف ارجل برایدی دیگر اگر عطف بر روس بودی باید اعاده جار
شدی و امسحوا بروسکم و بارجلکم گفته شدی تا توهم عطف برایدی دفع شدی که ناشی
از ضرب غایه است چنانچه در کریمه و ان یکذبوک فقد کذب الذین من قبلهم جاءتهم رسلهم
بالبینات و بالزبر و بالکتاب المنیر از جهت دفع توهم عطف بر رسل اعاده جار در بالزبر
و بالکتاب المنیر شده و چونکه توهم عطف بر رسل در کریمه و ان یکذبوک فقد کذبت رسل

من قبلک جاؤا بالبینات والزبر والکتاب بنموده اعاده جار نشده بر او فی التفات دارد فرق
در میان این کریمتین معلوم میشود و یکی از وجوه ترجیح عطف برایدی این است که در صورت
غسل مسح نیز ثبوت دارد زیرا که غسل بدون دلک بعمل نمی آید و دلک عین مسح است بلکه اکثری
مردم که مراعات احتیاط میکنند برای آنکه در نوبت اول از سه نوبت غسل آب به جمیع اجزای عضو
به سهولت رسیده باشد دست تر را قبل از شروع به غسل بر عضو میمالند تا در هر سه نوبت
آب بجمیع اجزای عضو به سهولت برسد بنا بر این قبل از غسل مسح بعمل می آید و یکی از وجوه
ترجیح این عطف این است که در وظیفه ارجل غایه آمده چنانچه در وظیفه ایدی غایه آمده
پس به این واسطه مناسبت بین المعطوفین حاصل شد ترجیح این عطف میشود و یکی از وجوه
ترجیح این است که در شرع غایه برای غسل آمده و برای مسح در شرع هرگز غایه نیامده وظیفه
ارجل چونکه مغیا به غایه است معلوم است که غسل است و اگر مسلم شود که غایه اگرچه در شرع برای
مسح نیامده بحسب لغت رواست که غایه بیاید پس بر این تقدیر میگوییم که بنا بر آنکه در نص
غایه وظیفه رجلین کعبین بلفظ تثنیه آمده پس در هر رجل دو کعب باید باشد و این بر تقدیری
است که کعب عبارت از عظم ناتی شود و اگر عبارت از معقد شراک شود در هر رجل یک کعب
میباشد پس میباید غایه کعوب بلفظ جمع آمدی تا بنابر قاعده انقسام احاد بر احاد هر رجل را
یک کعب میرسید چنانچه در غسل ایدی غایه مرافق بلفظ جمع آمده انقسام احاد بر احاد فایده
کرده و اصحاب مسح امتداد مسح را تا معقد الشراک میگویند نه تا عظم ناتی و با وجود لفظ
تثنیه قول به ثبوت یک کعب غلط فاحش است کسی که ادنی معرفت با سلیقه کلام عرب داشته باشد
صدور چنین کلام از وی متصور نیست بلکه هفوه محض است که ناشی از خالص سفاهت
است الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب پس این مسح که معتقد انها ست در وظیفه رجلین از آیه وضو
مفهوم نیست بلکه مثل سایر معتقدات انها از مخترعات اهویه باطله انها ست و در وظیفه
رجلین از آیه دیگر که مفهوم از نص بر تقدیری که وظیفه مسح باشد باید آن ممتد معینا

بعظمی

بعظمین ناتیین باشد موافق قواعد عربیت نه به معقد شراک و اگر مسلم کنیم که عطف بر ایدیکم
راجح نیست و اغماض کنیم از دلایل ترجیح آن البته بر هیچ ذی بصیرت مخفی نخواهد بود که این
عطف مرجوح هم نیست پس باید که آیه کریمه وضو در حق وظیفه رجلین مجمل باشد پس احتیاج
به بیان آمد که عمل به مجمل ممکن نیست بدون بیان از جانب مجمل و باید دانست که اجمال
در کفایت مسح است در این وظیفه و الا در صورت غسل البته وظیفه رجلین بعمل آمده
هم غسل و هم مسح چنانچه پیش ذکر یافته و بیان از شارع به غسل شده بعد از آنکه در وضو بوده
وان کنتم جنبا فاطهروا چنانچه بالغا آمده که عبارت از غسل جمیع بدن است پس در وضو
مامور به مجرد طهارت که غسل اعضای وضو است باید باشد و پس بعبارت نص از غسل
بیرون شده و برای مجمل بیان باید شد و نیز در آخر آیه فرموده ما یرید الله لیجعل علیکم
من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون و حقیقت تطهیر آن است
که باستعمال آب حاصل شود و مسح طهارت حکمی است محض تعبد است پس چونکه مراد حق سبحانه و تعالی
در آیه وضو و آیه غسل تطهیر است باید که مجمل بر تطهیر حقیقی محمول شود نه بر تطهیر حکمی که محض
تعبدات مخالف معقول که آن مقتضای نص صریح باید باشد عقل را در آن هیچ دخل
نباید باشد در بیان مجمل عقل دخل دارد در دلیل نقلی بیان این بیان بوجه ایقان
و امعان بتبیان انشاء الله المستعان خواهد یافت و دیگر دلیل عقلی بر ترجیح این عطف
آن است که ایدی و ارجل از اعضای کو ب است و هر دو مظان تلویث به نجاست ظاهره
است پس احتیاج انها به تطهیر بیشتر است از اعضای دیگر و در تلویث به نجاست ظاهره
به اتفاق فریقین مسح کفایت نمیکند پس هر دو میباید مغسول باشد که غسل در تطهیر
قوی تر و کامل تر است از مسح زیرا که تطهیر هر دو نوع نجاست حدث و خبث به غسل
حصول میباید بخلاف مسح که تطهیر خبث به وی حاصل نمی شود از این دلیل مناسبت
در میان معطوفین بوجه دیگر حاصل شد که هر دو کواسب است و آنچه توهم میشود
که بعض مردم در احتراز از تلویث ایدی و ارجل غایت احتیاط مرعی میدارند که هرگز

تلویث در حق اینها متصور نیست در دفع آن گفته میشود که حکمت مشروعیت حکم شرعی
لازم نیست که در جمیع مواد حکم رعی باشد چنانچه در مسئله رمل در طواف و در مسئله
استبراء جاریه که داخل شود در ملک یمین حکمت در مشروعیت اول در ابتدای اسلام اظهار
جلادت بود برای مشرکین که میگفتند اضنا هم حمی یثرب و در ثانی فراغ رحم است از شغل
به آب مالک قدیم با وجود که حکمت اول بعد از قوت اسلام مفقود است و حکم باقی است و در ثانی
چونکه مالک قدیم زن باشد یا صبی باشد یا شخصی باشد که وطی جاریه بروی به سبب رضاع
یا مصاهرت حرام باشد حکمت مفقود است و حکم موجود و جاری است پس معلوم شد که استحقاق
هر دو در غسل را از یکدیگر تفاوت ندارد بلکه ارجل احق و الیق است به غسل از ایدی زیرا
که مظنه تلویث به نجاسات ظاهره در ارجل بیشتر است و دیگر دلیل عقلی برای عطف آن است
که چون این دو عضو از کواسب است مظان جرایم و اثام است و اثام را شارع نجاست نامیده
و حکم به نجاست اینها کرده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصاب من هذه القاذورات شیئا فلیستتر
بستره الله و نیز اثام عصیان منعم است و کفران نعماء او تعالی پس شعبه میباشد از شعبهای کفر
و کفر را علما اقوای نجاسات فرموده اند بنا بر قول حق سبحانه و تعالی انما المشرکون نجس حکم چونکه
تعلق به مشتق گیرد علت حکم باید مبدء اشتقاق باشد شرک نجاست باید باشد که مشرک
به سبب او نجس شده پس شعبه او البته نجاست فی الجمله باید باشد لیکن بواسطه معارضه ایمان
در محل ایمان که بدن انسان است حکم نجاست بر او مرتب نمیکردد بواسطه اثام نجس گفته نمیشود
و چون منتقل شود به محلی که ایمان در او نیست مثل آب حکم نجاست در او ظاهر میشود زیرا که
معارض ندارد پس باید نجس باشد و آنچه امامیه میگویند که آب بعد از استعمال همان آب است
که قبل الاستعمال بوده مصادره عقل و نقل است عقل حکم میکند که غسل بدن از ازاله نجاست
عبث میشود زیرا که حق سبحانه و تعالی میفرماید لکن یرید لیطهرکم و نیز میفرماید و ان کنتم
جنبا فاطهروا و تطهیر در لغت ازاله نجاست است و نجاست مزال از مغسول نقل به نجاست ظاهر
باید به آلت غسل که آب است ملحق شود و به نقل نیز نجاست ثابت است بلکه میگوییم که هرگاه حق سبحانه

او تا

شعبه

و تعالی غسل فرموده و از آن تعبیر به تطهیر کرده تعبداً بر مومنین لازم است که انقیاد کنند و به نجاست
اثام در بدن اعتقاد کنند و به انتقال آن به سوی آب مثل مال الصدقه قایل شود مصادمه با عقل
و نقل نکنند و دلالت میکند بر اینکه ایدی و ارجل مظان اثام و جرایم است آیات و اخبار که در جزاء
جنایات وارد شده در جزای سرقه صغری فاقطعوا ایدیهما وارد شده و در جزاء صد قهر
کبری و یقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف وارد شده و وضوی که بطریق قربت واقع شود موجب
کفارت و ازاله اثام است و در ازاله اثام اساله ابرا تاثیر تمام است لهذا آب از طهوریت به اتفاق
مجتهدین بیرون میشود و از طهارت نزد شیخین رحمهما الله تعالی مثل مال زکوة که به سبب ازاله اثام
خبیث میشود برای بنی هاشم حرام میشود پس باید که تطهیر کامل در این هر دو عضو که غسل است
معمول شود و همچنین وجه چونکه محل حواس ظاهره است مظان جرایم و اثام است وظیفه او را
حکم علی الاطلاق تعالی شانه غسل فرموده پس این هر سه عضو چونکه مظان جرایم و اثام است
و مشترکند در این مظنه باید که مشترک باشند در وظیفه و سر محل حواس باطنه است و جرایم
و اثام حواس باطنه مخفف میباشد زیرا که جریمه و اثم اینها به منزله تصور ذنب است و جریمه و اثم
حواس ظاهره و ید و رجل بطریق فعل ذنب است و تصور ذنب مخفف است از فعل ذنب پس در
وظیفه سر نیز تخفیف فرموده شد که مسح باشد و هرچه آبی است که مستعمل شده باشد نه بطریق قربت
یعنی به نیت استباحت صلوة حضرت امام ابو یوسف نجس میدانند پس سبب نجاست در نزد ایشان
آب مستعمل را یکی از دو امر است یا نیت قربت یا اسقاط فرض ایشان علیه الرحمة اسقاط فرض را
نیز موثر در نجاست میدانند بدلیل اینکه سید عالم صلی الله علیه و سلم حدث و جنابت را در حکم مثل نجاست
حقیقی فرموده و در این باب اینها مساوات نموده فرموده لا یبولن احدکم فی الماء الدایم و لا یغتسلن
من الجنابة پس معلوم شد که اغتسال موجب نجاست است و نیز این آبی است که زایل شده است
به آن نجاست حکمی پس باید که باشد مثل آبی که زایل شده باشد به آن نجاست حقیقی بالجمله و ظاهر
این است که حضرت ابو حنیفه رحمه الله علیه در این حکم با امام ابو یوسف اتفاق دارد زیرا که روایت است
از ایشان که جنب یا محدث که فرو برد هر دو دست را تا مرفقین در ظرفی که پر آب باشد یا فرو برد پای را
تا کعبین جایز نیست که از آن آب وضو ساخته شود که مستعمل شده به سبب سقوط فرض از دست

یا از پای و همچنین جنبی که دست او ملوث به نجاست حقیقی باشد به دهن خود آب برداشته
دست را به آن بشوید دست طاهر نمیشود زیرا که آب دهن مستعمل شده به سقوط فرض از دهن
و نیز ادای بالصوت که علامت الذنب نجاسته قوله تعالی انما یرید الله ان یذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا چونکه حق سبحانه و تعالی امهات المومنین را به ملازمت اخلاق حمیده مامور فرموده
التزاما نهی از اضداد اینها که اخلاق ذمیمه است چنانچه قاعده اصول است که هر مامور به که یک
ضد داشته باشد و عمل به ضد آن مفوت عمل به مامور به باشد امر به آن مستلزم نهی به ضد آن است
بعد از آن فرمود که مراد از امر به اخلاق حمیده که مطابقة مفهوم است و از نهی از اخلاق ذمیمه
که التزاما مستفاد است دور کردن رجس و نجاست است از تمام اهل بیت عموما امهات المومنین را
و غیر هن و تطهیر اهل بیت است بطریق تاکید معلوم است که رجس و نجاست غیر از اخلاق
ذمیمه که التزاما مستفاد است چیزی نیست بلکه متصور نمی شود و از ازاله اینها به تطهیر تعبیر فرموده
پس معلوم شد که اثام نجاست است و آلت ازاله آن که آب است در وضو و غسل باید که نجس باشد
و دلیل نقلی آن است که افصح الفصحاء و ابلغ الخطباء حضرت ملا حسین واعظ رحمة الله علیه
در تفسیر خود فرموده که قراءت حفص نصب است در کلمه ارجلکم و قراءت غیر حفص جر است
مثل جر در کریمه لهم عذاب من رجز الیم که الیم صفت عذاب است باید مرفوع خوانده شود و مجرور
به سبب جوار مجرور است که رجز باشد یعنی غیر حفص که قراءت اینها جر است بنا بر مناسبت
لفظی است که جوار لفظ رؤس است کلام ایشان صریح است در اینکه همه قراء متفقند بر عطف
ارجلکم بر ایدیکم و لیکن اختلاف در حرکت لام است غیر حفص کسره خوانده موافق للکسرة
فی رؤسکم مراعات مناسبت لفظی نمودند و حفص فتحه خوانده که مقتضای حالت نصبی است
و فی الکشاف قرأ جماعة ارجلکم بالنصب فدل علی ان الارجل مغسولة فان قلت فما تصنع
بقراءة الجر و دخولها فی حکم المسح قلت الارجل من بین الاعضاء الثلثة المغسولة تغسل بصب الماء
فکان مظنة الاسراف المذموم المنهی عنه فعطف علی الثالث الممسوح لا للمسح و لکن لینبه علی
وجوب الاقتصاد فی صب الماء علیها و قیل الی الکعبین فجیء بالغایة ازالة لظن ظان یحسبها
ممسوحة لان المسح لم یضرب له الغایة فی الشریعة حاصل کلام صاحب کشاف این است که اکثر قراء نصب

میخوانند

فهمیده نشود م

میخوانند و معطوف بر ایدی میدانند و بعضی به جر خوانده اند و عطف بر رؤسکم میدانند و با وجود
این عطف وظیفه آن غسل است زیرا که ضرب غایه که الی الکعبین باشد دفع ظن ممسوحیت کرده
که غایه در شرع شریف برای مسح اصلا نیامده و نکته اینکه بر ممسوح عطف شده است با وجودی
که از اعضای مغسوله است این است که علامت کفته که غسل رجلین بطریق صب آب است و غسل سایر
اعضا بطریق اخذ آب است و صب مظنه اسراف است پس این تنبیه است بر اقتصاد در استعمال آب
و ممکن است موافقت در این باب کلام حضرت ملا حسین رحمة الله علیه و علامه به این نحو که مراد علامه
از عطف بر رؤس بنا بر ظاهر است یعنی قرائی که لام را مکسور میخوانند رعایت جوار مجرور
کرده اند و از اصل که فتحه باشد و علامت نصب است عدول کرده اند رعایت همین نکته را نموده
اند پس اصحاب جر نیز عطف بر ایدی میدانند و بواسطه جوار مجرور لام را کسره داده اند بنا
بر ظاهر معطوف بر مجرور کرده اند و گرنه چه معنی دارد که حقیقة معطوف بر ممسوح باشد و با وجود
آن مغسول باشد مگر از قبیل لله یسجد من فی السموات و الارض و الجبال و الشجر و الدواب
و کثیر من الناس باشد لیکن در این کریمه حقیقت سجده که وضع جبهه است بر زمین در بعض
معمولات فعل ممکن نیست در کریمه وضو در جمیع معمولات فعل عمل به حقیقت متصور است
و الله اعلم باید دانست که فرق است در باب اسباغ در وضو و اسراف در او اسباغ عبارت است
از رسانیدن آب به جمیع اجزای عضو اگرچه آب کم باشد و اسراف عبارت از ریختن آب است
زیاده از حاجت که از عدد مسنون زیاده شود یا در هر مرتبه بر عضو زیاده از آنکه کفایت کند
غسل عضو را آب بریزند زیرا که اسراف در شرع تضییع مال است و در ریختن آب زیاده از حاجت
تضییع مال حاصل میشود پس از امر به اسباغ امر به اسراف لازم نمی آید و نه از نهی اسراف نهی اسباغ
لازم می آید پس معلوم شد آنچه صاحب احقاق الحق گفته که در این باب امر به اسباغ و نهی از اسراف
تناقض است ناشی از غفلت است از معنیین این دو لفظ یا پرده تعصب بصیرت او را پوشیده
بطریق سفاهت و بلاهت این افواه از دی صدور یافته و نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه
روایت است که بر یکقوی از عرب ایشان علیه الرحمة و الرضوان مرور اتفاق افتاد و در وضوء اینها
تخفیف دید بنحوی که در شستن احتیاط مرعی نمیداشتند پاشنهای پایهای اینها خشک مانده

ورد لک تساهل مینمودند پس باواز بلند فرمود که ویل للاعقاب من النار دو کرت یا سه کرت یعنی
پایها یا پاشنه ها را از عذاب آتش دوزخ چونکه اواز بلند فرموده مبادا که ایشان نشنیدندی بعد
احتیاط میکردند در غسل و دلک میکردند بنحوی که متیقن انها میشدند که ایصال آب بهر جزوی
از اجزای عضو حاصل شده و از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که سید عالم صلی الله علیه وسلم در سفر
که با جماعه اصحاب همراه بودیم دید قومی را که وضو ساخته و پاشنهای پاهای انها سفید
بوده می درخشید پس فرمود ویل للاعقاب من النار و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت است
که دید شخصی را که وضو ساخت و تحت قدم او قدری خشک بود تغلیظا و سیاستا امر فرمود
که اعاده کنید عضوی خود را و از عایشه رضی الله عنها روایت است که بریده شود دو پای خود
دوستر است بمن از انکه مسح کنم بر انها و از عطا رضی الله عنه که از ثقات تابعین است رحمة الله علیهم
روایت است که هرگز نشنیده ام که یکی از اصحاب سرور صلی الله علیه وسلم مسح کرده باشد بر رجلین
بدون موزه پس معلوم شد اجماع صدر اول بر وجوب غسل و از ابو الحسن اشعری روایت است
که قران در حق سر و رجلین یکمرتبه نازل شده یعنی از لفظ مسح درین کریمه وامسحوا برؤسکم
وارجلکم هم مسح مراد است و هم غسل نظیر آن این آیه کریمه است که در سوره حج وقوع یافته الم تر
ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض والشمس والقمر والنجوم والشجر والدواب وکثیر من الناس
تعبیر از غسل بمسح بجهت آن است که غسل ملزوم مسح است بدون مسح بحصول نمی پیوندد زیرا
که متوضی قناعت بمجرد اسالت آب نمیکند تا دلک نکند و مسح نکند عضو را تا اسباغ مامور به
بعمل آمده باشد و متعارف است درمیان عرب که میگویند تمسحت للصلوة ای توضات
از وضو تعبیر بمسح کرده پس معلوم شد که قول بمسح مخالف معقول است که حق تعالی در حکمت
مشروعیه وضو فرموده یرید الله لیطهرکم و تطهیر حقیقی در غسل میباید و مسح تطهیر حکمی است
و بی ضرورت اختیار طهارت حکمی بر طهارت حقیقی خلاف مقتضی عقل است و نیز در غسل
عمل بنص شریف من کل وجه می آید زیرا که غسل مشتمل بر مسح است و مخالف منقول است که سنت
مشهوره است بچندین روایتهای صحیحه و مخالف عمل جمیع صحابه است رضی الله عنهم و خروج
از یقین به ظن و احتمال زیرا که بر تقدیر غسل یقینا عمل بنص شریف حصول می آید و بر تقدیر مسح

علی بنفس

علی بنفس شریف بنا بر ظن فاسد انها و احتمال فاسد حاصل میشود و دلیل بر بطلان است که علی
بیان در باب وصل و فصل مقرر نموده اند که در عطف چاره نیست از جامع بین المعطوفین
یعنی امری که بواسطه آن امر مناسب درمابین معطوفین حاصل شود چه مفردین باشد که جملتین
هرچند مناسبت بیشتر باشد عطف افضل و بهتر میشود و بدون مناسبت این عطف اشل
جمع درمابین ضب و نون یعنی سوسمار و ماهی میداننده که ماهی بدون آب زنده کالی ندارد
و هر کسوسمار در آب انداخته است هرگز آب نخورد و تشنگی خود را به باد دفع میکند بطرف باد
دهن خود را کشاده میگیرد و سیراب میشود پس عطف مقبول نزد فصحا آنست که معطوفین
جامع داشته باشد هرچند جامع قوی تر عطف مناسب تر پس گفته میشود در عطف مفردین
که زید شاعر و کاتب و گفته نمیشود که زید کاتب و معطی زیرا که درمابین شعر و کتابت ملازمت
عادیه میباشد بخلاف کتابت و اعطا و گفته میشود که زید یعطی و یمنع زیرا که درمابین اعطا
و منع تضاد است و تضاد نسبتی است که بواسطه آن حصول یکی در ذهن اقتضا میکند حصول
دیگری را و جامع را علما بیان سه قسم مقرر فرموده اند جامع عقلی و جامع وهمی و جامع خیالی
جامع عقلی عبارت است از امری که بسبب آن عقل اقتضا میکند اجتماع معطوفین را در قوه مفکره
و آن منحصر است در سه امر که معطوفین جمله باشد اتحاد در معلومی از معلومات جملتین و تناسب
معلوم آخر مثل زید کاتب و زید شاعر مسند الیه در هردو یکی است و مسندین مناسب یکدیگر است
و تماثل در معلومی از معلومات جملتین که هردو فرد یکنوع باشد مثل زید کاتب و عمرو شاعر
مسند الیه در جملتین متماثلین میباشند که فردین یکنوع هند و مسندین مناسب یکدیگر اند
و باید دانست که در صورت تماثل درمابین متماثلین خصوصیتی باشد که دیگر افراد را با آنها نباشد مثل
اخوت و صداقت و جوار و تضایف در معلومی از معلومات جملتین مثل زید ابو عمرو و عمرو ابنه
و جامع وهمی عبارت است از امری که بواسطه آن وهم اقتضا میکند جمع معطوفین را در مفکره و این
نیز سه قسم است شبه تماثل و تضاد و شبه تضاد و اما شبه تماثل مثل بیاض و صفرة عقل حکم میکند
که نوعین متباینین است و وهم حکم میکند که صفره بیاض است ضعیف و هردو فردین بیاض است
بواسطه آن اقتضا میکند جمع هردو را در مفکره چنانچه در قول شاعر ثلثة تشرق الدنیا ببهجتها شمس الضحی و

وابو اسحق والقمر و هم این هرسه را در صورت تماثل ظهور میدهد و افراد یکنوع میداند و عقل افراد انواع مختلفه کما هو الواقع
میداند ولیکن در عارض مشترک کنند که اشراق و ضیا است به روشنی انها اگرچه در ابو اسحق مجازی است
و تضاد مثل بیاض و سواد و مثل بالا و زیر و مثل دو چیزی که متصف به این امور باشد چه ابیض و اسود
و حلو و کافر و شبه تضاد مثل تقابل سما و ارض و مثل اول و ثانی یکی از این دو مثال در واقع تضاد ندارد
زیرا که تضاد درمابین اعراض و معانی میباشد و انها جواهر و اجسام میباشد لیکن چونکه اجتماع مابین
انها مستبعد است درمابین انها شبه تضاد ثابت شده و وهم تضاد و شبه تضاد را حکم تضایف
میدهد چنانچه خطور یکی از متضایفین مستلزم خطور دیگری است کذلک در تضاد و شبه تضاد
استلزام ثابت است کما یظهر هذا المعنی عند کل عاقل و جامع خیالی امری است که بسبب آن خیال اقتضا
میکند تقارن در اجتماع هردو را در مفکره بنحوی که قبل از عطف درمابین تصورات انها تقارن
فی الخیال باشد و تقارن تصورات انها در خیال اسبابا بمختلف دارد از این جهت است که بعض اشیا در بعض
خیالات جمع میشود و کم است که خالی شود و در بعض خیالات هرگز خطور نمیکند مثل محبره و قلم و دوات
و کاغذ و کتاب و مسطره در خیال طالب علم نه در خیال قصاب و گوسفند و کارد و تبر و ساطور و گوشت
و پوست و دو پنبه و کله و پاچه در خیال قصاب نه طالب علم و این تقارن خیالی مبنی بر عادت و الفت است
هر که با هر چیزی از امور عادت و الفت دارد صورتها در ذهن او تقارن می یابد و بالجمله جامع بنا
بر این هفت قسم است اولا منقسم به سه قسم است عقلی و وهمی و خیالی زیرا که جمع یا بسبب تحقق تقارن در خزانه
صور خواهد بود یا بسبب خواهد بود اول جامع خیالی است و ثانی یا بواسطه امری که مقتضی جمع بحسب
نفس الامر باشد این جامع عقلی است و دیگر بحسب نفس الامر نباشد بلکه بحسب حکم وهم باشد خلاف واقع نفس
الامر آن جامع وهمی است و هر یکی از عقلی و وهمی سه قسم است و خیالی یک قسم پس مجموع هفت قسم میباشد
و وجه ضبط در این هفت قسم این است که جملتین یا اتحاد در مفردی از مفردات داشته باشد یا اتحاد نداشته
باشد چون اتحاد نداشته باشد البته مفردی از مفردات انها اشتراک در وصفی داشته باشد که
اختصاص به معطوفین از میان دیگر امور داشته باشد پس آن جامع تماثل است و گر اشتراک
در وصف نداشته باشد پس درمیان انها یا تقابل خواهد بود یا نخواهد بود و بر تقدیر تقابل نباشد یا تقارن خواهد بود
یا نخواهد بود اگر تقارن هم نباشد البته جامع اصلا نیست و گر تقابل باشد باید هر یکی از این چهار وجه باشد

بالتقاء یا تضایف

یا تضاد یا تضایف یا سلب و ایجاب یا عدم ملکه آخرین صلاحیت جامعیت ندارد زیرا که سلب
و عدم اگرچه مستلزم ایجاب و ملکه است ولیکن ایجاب و ملکه مستلزم انها نیست پس جامع یا اتحاد است
یا تماثل یا تضایف یا تضاد و یا تقارن یا شبه تماثل یا شبه تضاد سه عقلی است و سه وهمی است
و یک خیالی باید دانست که مجرد وجود جامع کافی نیست در عطف بلکه در صورت اشتراک در مخبر عنه
خفف یا مخبر به یا ظرف یا حال یا غیر آن باید مناسبت فی الجمله در باقی جوانب مرعی باشد گفته نشود خفی
ضیق و خاتمی ضیق و گفته نمیشود که الشمس والفاذ نجانه دسواده الارنب مجترة و گفته نمیشود
که هذم الایل لجنید یوم الجمعة و خاط دینیر بهد تجی فیه چونکه بیان جامع شنیعا اتمام یافت باید
بطریق تحقیق و تدقیق نظر شود که جامع درمیان ایدی و ارجل قوی تر است یا درمابین ارجل
و ارجل و جامع درمابین اولین از کدام قبیل است و درمابین اخرین از کدام قبیل است و در هر
کدام از چند وجه جامع متصور است بدانکه جامع درمابین ایدی و ارجل سه وجه متصور است
عقلی که هر یکی فرد جارحه کاسبه است پس از قبیل تماثل شد و اگر مجرد صفت کسب را اعتبار کنیم جامع
وهمی که شبه تماثل است حاصل میشود از قبیل ثلثة تشرق الدنیا ببهجتها میشود و قطع نظر از اشتراک
عادت[2] تقارن صورتهای در خزانه غیر مخفی است جامع خیالی دارد که خواص و عوام جاری است بزدگرایندی
و ارجل باهم میگویند که فلان دست و پا دارد و فلان بی دست و پا است و فلان در فلان کار
دست و پا کرد تا سرانجام داد و حق سبحانه و تعالی میفرماید او یقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف و نیز
فرماید الهم ارجل یمشون بها ام لهم ایدی یبطشون بها و میفرماید یوم تشهد علیهم السنتهم
وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون و میفرماید لاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف
و میفرماید الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون
و میفرماید ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن پس درمابین ایدی و ارجل
جامع از سه وجه متصور است یک وجه تماثل است قسم جامع عقلی و وجه دیگر شبه تماثل است که باعتبار
اشتراک در عارض که کسب است وهم هردو را فردین یک نوع میداند قسم جامع وهمی است
و وجه سیم تقارن محض است بحسب عرف و عادت و آن جامع خیالی است و درمابین راس
و رجلین عدم مناسبت و عدم وجود جامع اظهر من ان یخفی علی احد ممن له عقل سلیم

دفهم مستقیم بر علی من له شایبة من الانسانیة واسل ذا عضاء ویغسله است که هلاک
آن موجب هلاک بدن است بخلاف ادجل دنیز واس محل قوای ادراک است که حواس باطنه
باشد وارجل ازین کالبهره ندارد و نیز ارجل ذ جوارح کاسبه است ورأس از کسب
بی بهره است و تفارت صورا نها در خزانه با جامع خیالی متصور شود نیز معلوم
نیست بلکه معدوم است فقیر حقیر هر چند تعمق و امعان نمودم از هیچ وجه جامع بنظر
نرسید و بر تقدیر که جامع باشد از وجوه متعدده نخواهد بود واگر باشد با آن
ظهور که در مابین ایدی و ارجل است نخواهد بود به اتمام رسید جواب تمسک
اول انها که اقامه نموده بودند برای اثبات مسح و ابطال غسل و در جواب تمسک دویم
انها برین مطلب میگوییم که حاجت به تیمم در اکثر احوال در سفر صورت وقوع میپابد
در حضر کم است که مصلی به تیمم محتاج شود و مسافر البته چاره ندارد از اینکه موزه
یا چاروق پوشیده باشد درانی وقت وظیفه رجلین در وضو البته مسح خفین است
حق سبحانه تعالی از غایت مهربانی که بر این امم رحمهم الله تعالی داد در هیچ نوع خف را
دفع فرموده و مسح خف را در بدل غسل کفایت فرموده پس وظیفه رجل به واسطه
خف در وضو مسح مقرر گردید پس رجلین از قبیل ممسوح شد لهذا
در تیمم هردو ساقط شد زیرا که مسح بدل مسح نمیشود بلکه مشروعیت تیمم چنانچه
در اخبار ماثور و مشهور است در سفر شده که در آن موضع فقد آب بسبب
تفقد قلاده جناب عایشه صدیقه رضی الله عنها واقع شده بود که بعض اصحاب
گفتند که خاندان عظیم ایشان ابوبکر صدیق همیشه موجب خیر است که
خیرات کثیره بواسطه انهاست بلکه به سایر امت رسیده و مرسید رضی الله تعالی عنهم و عنها
مقصد سیم در اثبات حل اموال و ... و وجوب جهاد و قتال با این طایفه ... کفر این طایفه بنا بر فتوی علماء اسلام کما و ... در مقصد اول ذکر یافت و بنا بر دلایل ... که در مقصد دوم تکرار نموده شد ... که در ضعف ... یافت که هیچ ریب و شک باقی نمانده و ... برانچه درین دو مقصد ذکر یافته در کفر این طایفه شک کند و ریب

رجماع امت هم
و مریب باشد منکر چندین فتاوای علما و چندین آیات و احادیث می گردد البته کافر میشود و بعد از انکه کفر این طایفه
اثبات شد کافر بر سه طایفه است حربی و ذمی و مستامن حال حربی از کتب فقه معلوم شد که اموال انها بهر وجه از وجوه
که مقدور شود حلال است اگر چه بطریق سرقه و ربا باشد و هر چه حال ذمی است نیز از کتب فقه معلوم است که شرایط عقد
ذمه را که امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه در عصمت دما و اموال ایشان شرط نموده مراعات کنند مال و دما آنها معصوم است
و اگر مراعات یک شرط از ان شروط نکنند حکم حربی دارند دما و اموال انها از عصمت بیرون می شود و هر چه حال مستامن است
تا مدت امان دم و مال او معصوم است تعرض بآن جایز نیست بشرطی که خلل در دین اسلام نکند و کسی را بدین خود دعوة
نکند و ترویج دین خود را مقصود نداشته باشد و رسوم دین خود را در دار اسلام اظهار ننماید و قصد قتل مسلم و اخذ
مال او نداشته باشد اگر مقدور باشد که غیر از عدم قدرت مانعی از قتل مسلم و اخذ مال او چیزی دیگر نباشد و اگر یکی ازین امور
در او بوده حکم حربی دارد و شروطی که امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه در عقد ذمه و عصمت دما و اموال مقرر فرموده
این است که حضرت عالم ربانی و مقرب صمدانی علی ثانی حضرت علی همدانی قدس الله سره العزیز در کتاب ذخیرة الملوک
بتفصیل بیان فرموده از ینجا عبارة ذخیره است اما رعیت کفار و اهل ذمه را حکم دیگر است و در رعایا شرایط است
که امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه بجهت تقریر مجوس و اهل کتاب در عهد نامه خود ثبت کرده است و اهل ذمه را
بدان شرایط امان داده است و بر حاکم و والی ولایت واجب است که اهل ذمه را بدان شرایط تکلیف کنند که
اموال و دماء ایشان را بدان منوط کرده اند و آن بیست شرط است شرط اول انکه در ولایتی که متصرف آن
حاکم مسلمان باشد دیر و بیعه و بتخانه جدید بنا نکنند دویم انکه این نوع عمارتهای قدیم که ویران شود تجدید نکنند
سیم انکه مسافران اسلام را از نزول در دیر و بتخانه منع نکنند چهارم انکه هر مسلمانی که در منازل ایشان نزول کند
اگر از راه اتفاق مکث کند تا سه روز در ضیافت او تقصیر نکنند پنجم انکه جاسوسی دیار اسلام را نکنند و جاسوس را
جای ندهند ششم انکه اگر خویشان ایشان رغبت در اسلام کنند ایشان را منع نکنند هفتم انکه مسلمانان را حرمت
دارند هشتم انکه چون در مجلسی نشسته باشند چون مسلمانان حاضر شوند مجلس با ایشان واگذارند نهم انکه در لباس تشبه
مسلمانان نکنند دهم نامهای مسلمانان را بر همدیگر ننهند یازدهم انکه بر اسپ با زین و لگام سوار نشوند دوازدهم شمشیر و
تیر بر ندارند سیزدهم انکه انگشتر با مهر و نگین در انگشت نکنند چهاردهم انکه خمر نفروشند و اشکارا نخورند
پانزدهم انکه رسوم و عادات شرک را در میان اسلام ظاهر نکنند شانزدهم انکه لباسهای که در رسم جاهلیت داشت

باشند ترک نکنند تا از مسلمانان متمیز باشند هفدهم انکه در همسایه مسلمانان خانه بنا نکنند هژدهم انکه مرده کان
خود را از نزدیک مقابر مسلمانان بر ندارند نوزدهم انکه در عزای مرده کان خود آواز بلند نکنند بیستم انکه بنده مسلمان
نخرند و در آخر عهد نامه نوشته وان خالفوا الاشیاء مما شرطوه فلا ذمة لهم وحل للمسلمین ما یحل من اهل المعاندة
والشقاق یعنی اگر چیزی ازین شرایط مخالفت کنند ایشان را امان نیست و خون و مال ایشان بر مسلمانان حلال است
چنانچه خون و مال کافران محارب تا اینجا عبارة ذخیرة الملوک است و همچنین آورده در ارشاد المسلمین لبرهان الدین
... در کتاب مسکین ثبت نموده شده از مسکین نقل شده قال الکمال ابن الهمام رحمة الله تعالی علیه ان الکافر الذمی
اذا استعلی علی المسلمین علی وجه تصیر متمرداً علیهم للامام قتله وذلک لما اخذ علیهم من العهد من امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه وانه لحق ینبغی الذی اشترطوه علی انفسهم ان لا یشتموا واشیئاً من سبایا المسلمین ومن ضرب
مسلماً عمداً فقد خلع عهده وقد اعتمد الفقهاء ذلک من کل مذهب کما ذکره القاضی بدر الدین القرافی
فی رسالته رحمة الله علیه وذکر الشیخ قاسم العهد الماخوذ علی اهل الذمة فقال روی الخلال والبیهقی ومحمد
ابن سعید واحزم عن عبد الرحمن بن غنم قال کتبت لعمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه حین صالح اهل الشام بسم الله الرحمن
الرحیم هذا کتاب لعبد الله امیر المؤمنین عمر من نصاری الشام من مدینة کذا وکذا به مضمون الخ در ذخیرة الملوک آورده
کتبه الشیخ قاسم وحکی ابن حبان بسنده لعبد الرحمن ابن غنم انه کتب لعمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه حین
صالح نصاری الشام بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب لعبد الله امیر المؤمنین عمر من نصاری الشام بمضمون الخ در
ذخیرة الملوک ثبت است من الرسالة المسماة بالاثر المحمود للشیخ حسن الشرنبلالی الحنفی صاحب امداد الفتاح
در تفسیر قوله تعالی حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون در حاشیه بیضاوی شیخ شهاب الدین خفاجی حنفی
را آورده فایده یجب التنبه لما قال الامام الجصاص فی احکام القران اقتضی وجوب قتلهم الا ان یؤخذ منهم
الجزیة علی وجه الصغار والذلة انه لا یکون لهم ذمة اذا تسلطوا علی المسلمین بالولایة ونفاذ الامر والنهی لان الله عز وجل
انما جعل لهم الذمة باعطاء الجزیة وکونهم صاغرین فواجب علی هذا قتل من تسلط علی المسلمین بالغصب واخذ
الضرایب بالظلم وان کان السلطان ولاه ذلک وان فعل بغیر اذنه وامره فهو اولی وهذا یدل علی ان هولاء الیهود
والنصاری الذین یتولون اعمال السلطان ویظهر منهم الظلم والاستعلاء علی المسلمین واخذ الضرایب لا ذمة لهم
وان دماءهم مباحة ولو قصد مسلم مسلماً لاخذ ماله فقد ابیح له قتله فی بعض الوجوه فما بالک بهؤلاء فقد افتی فقهاءنا

فهما انا بحرمة تولیتهم الاعمال لثبوته بالنص کما فی البحر الرایق بنا بر این ذ بیان وقت هر که مراعات این شرایط را نها مفقود است
چنانچه همه را معلوم و مشهور است حکم مشرکان محاربین دارد و هر چه امامیه وقت است بمحاربه و مقابله و مقاتله در
برابر مسلمانان ایستاده اند و بر سعداء تمام سطوت دارند و تولیه چندین اعمال را احکام زمان بانها سپرده اند و چندین امر
و نهی انها بر مسلمانان نافذ است و چندین که ... از جهانب مسلمانان میرسد اگر دنیا نیند حکم مشرکین محاربین دارند و اگر مستامن
باشند مستامنین ادنی حالا لیباشند از اهل ذمه در حق او طریق اصلا رفع امان میشود و شروط استیمان بعد ازین
ذکر خواهد شد در سیف الباتر آورده نقل عن شیخ الاسلام و مفتی الانام فرید الوجود مولانا ابو السعود انه افتی بقتال
طائفة قزلباش ... وسبی نسائهم واولادهم واخذ اموالهم فبموجب هذا افتی امیر سلطان مراد بتجهیز عسکره لمقاتلتهم وحل
لشکر دار مرحوم عثمان پادشاه و سار الی تبریز وفتحها وقتل اهلها واخذ اموالهم وسبی نسائهم واولادهم فبیعوا
فی البلدان والاسواق للخدمة والارقاق ونقل ایضاً من علماء ما وراء النهر من بخارا و سمرقند و علماء الروم و علماء
بلاد الکردستان جمیعهم افتوا بایجاب قتلهم واخذ اموالهم وسبی اولادهم حتی الا رایت منهم ان من قتل رافضیاً
فکانما غزا وقتل سبعین کافراً و نیز در سیف الباتر آورده فاذا ثبت کفرهم بما تقدم من الایات والاحادیث
واجماع العلماء فلا توقف فی اکل اموالهم وسبی نسائهم واولادهم فاما ائمة الشافعیة من المتاخرین فافتوا بجواز
اکل اموالهم بای وجه کان اذا سبوا الشیخین وقذفوا عایشة رضی الله تعالی عنهم ونقل عن امام مالک رضی الله تعالی عنه
من لعن الصحابة او سبهم او قبحهم عن غلط او اعتقاد فانه یکفر ویجب قتله وهذا قد تقرر عندنا اطلعنا ان لیس رافضیاً
ولا شیعیاً الا و یسب الشیخین و یقذف عایشة رضی الله تعالی عنهم لان صحة مذهبهم یتوقف علی ذلک الملعون الطیب
و یتبرء من الصحابة فلا یصح ایمانه لان السب والتبری من الصحابة شرط لایمانهم کما قال الملعون ایضاً ابن عبد العال
فی کتابه الذی سماه اللعینه فاما ائمة الحنفیة فبعض العلماء منهم کابی السعود وغیره افتوا فی حل اموالهم وسبی اولادهم
صاحب سیف الباتر میگوید که کافر بر دو قسم است حربی و ذمی پس ذمی نگاه داشته مال خود و خون خود را به
دادن جزیه مر مسلمانان را و حربی حلال است اکل مال او و قتل او بای وجه که کان و بای حیلة یکون کما نقله
مولانا جنید ... پس حربی آن است که اگر قادر شود بر مسلمان در دار حرب یا در جای دیگر حلال
میدانسته باشد قتل او را و اخذ مال او را و این طائفه رفضه کرده شده می شود کافر او حربی زیرا که در
مذهب انها حلال میدانند قتل اهل سنت را و اخذ مال او را و من در کتابهای انها دیدم این سخن را

در شرح خود وقایه دام

اگر ممکن باشد مرانها را ولکن منع میکنند از قتل اهل سنت و اخذ مال او مگر خوف از اهل سنت و عجز انها اگر نه حلال میدانند
چنانچه تفتیش بدو کرده ام و دیده ام عیانا و مطلع شده ام برین در زمان خود پس چون ثابت شد که کافر و حربی است پس
باتفاق جمیع مذاهب حربیانند و جایز است اخذ اموال انها و سبی نسا آنها و اولاد انها زیرا که در کتب هر چهار مذهب
مسطور است در باب جهاد که کافر حربی که داخل شود در دار ما مستامن است تا صادر نشود از و قول و فعلی که قدح
در اسلام داشته باشد و اگر ظاهر شود قدح در اسلام واجب است در رفضه و شیعه هم ثابت می شوند و بسیار یکبرگونه
میدهند به اقوال و افعال که موجب هدم دین اسلام و تغیر ملة حضرت نبینا علیه الصلوة والسلام می شود میگوییم
که حربی بهتر است از ینها زیرا که قدح در اسلام نمی نمایند صاحب سیف الباتر میگوید که موافق انکه ما دیدیم ازین طائفه و
مطلع شدیم میگوییم که واجب است قتل آنها و حلال است اخذ اموال انها و سبی نساء انها و اولاد انها پس چون حال
این طائفه معلوم شد واجب است بر کسی که حق سبحانه او را امام کرده باشد و تا یید به توفیق کرده باشد که با وزرا و امراء او
بقدر وسع و طاقت در رفع انها از بلاد و قلع انها هر جا که باشند سعی نمایند و واجب است بر علما کرام کنند پادشاهان
و حکام را باین جهاد که عظیم است در ثواب از جهاد مشرکین پس کسی که نهی کند حکام را از جهاد این طائفه پس شک
نیست در کفر او زیرا که اعانت میکند بر کفر آنها و معین علی الکفر کافر است قال الله تعالی و تعاونوا علی البر والتقوی
ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رای منکم منکرا فلیغیره امابیده او
بلسانه او بقلبه وذلک اضعف الایمان وفی روایة من قدر علی ازالة المنکر ولم یزل فعلیه لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین والایات والاحادیث کثیرة فی ذلک لکن مقدمه را کوتاه کردیم که گر اکتفا به قلیل
نکند نفع نمیدهد او را کثیر حضرت افضل المحققین و رئیس المدققین علامة المتاخرین مرحوم آخند ملا احمد الکوزالی قندهاری
اسکنه الله تعالی فی اعلی درجات الجنان به هرات تشریف آورده بود بحث در حل اموال و دما و سبی طائفه رفضه شد فرمود
که مستامنان روافض که در دار ما ست حربیین اند بسبب انکه قدح در اسلام می نمایند و استعلا بر مسلمانان میکنند
شک نیست در حل اخذ اموال انها و دماء انها و سبی انها بهر وجه که باشد و از مولانا بحر العلم و علم الحلم صاحب الدرایات
و حافظ الروایات مرحوم آخند ملا نعمت الله ترینی مدرس روضه مقدسه پادشاه جنت مکان احمد شاه دررانی علیه
الرحمة والرضوان در حینی که فقیر شکوه از نفقه شبهه ناک نزد ایشان کردم که درین وقت نفقه حلال بی شبهه پیدا
نمی شود فرمود که درین وقت هیچ نفقه از مال روافض بی شبهه و حلال تر نیست چه در دار حرب باشد و چه در دار اسلام

Margin: بحر العلم و علم الحلم

که در دو حربی است و مرحوم آخند ملا بابر کاکری به هر کس سفارش میکرد که از مال روافض هدیه آورده باشید که برای کفن
نگاه داریم که ثواب عظیم دارد و فقیر تخمینا شانزده سال در قندهار به تعلم و تعلیم مشغول بودم و همراه علماء قندهار
بعضی بطریق تعلم و به بعض بطریق محبت و مودت معاشرت نمودم حل اخذ اموال روافض و سبی نساء و اولاد انها در نزد
همه از قبیل ضروریات دین بوده که هیچ احدی از انها درین مسئله اشتباهی نداشت و بی کراهیت هر جا که قادر میشد بر مال
روافض میخورد که فقیر معاینه دیدم روافض که در قندهار که دار اسلام است بوده بالله العظیم اگر از یکی از انها خلاف درین
مسئله شنیده باشم و بهرات که آمدم بعض علماء هرات درین مسئله خلاف دارند مخالف اجماع علماء دهر کردیده فقیر
شش مرتبه بخارای شریف رفتم تمام علماء ان دیار این مسئله را از ضروریات دین میدانستند و بنفوس زکیه خود به بیع
و شراء اسارا او روافض مباشرت مینمودند اگرچه اسیر از وطن هرات بوده بعد ازان که متیقن میشد که رافضی است فرق
در مابین روافض که در دار حرب باشد و روافض که در دار اسلام باشد نمیکردند همه را حربیان میدانستند و فقیر
به بغداد شریف رفتم علماء انجا و علماء کردستان که در بغداد شریف بوده همگی این مسئله را از ضروریات دین میدانستند
بسیار از مسلمانان هراتی در بخارای شریف با سیری افتاده بودند تا اثبات اسلام انها نمیشد قضاة به حرمیت انها حکم نمیکردند
بمجرد اینکه از هرات است با وجودی که اذن امام نبوده زیرا که حضرت ولی نعمی امیر المؤمنین امیر معصوم رحمة الله علیه
بتوسط این فقیر همراه مرحوم مغفور شاه محمود عهد کرده بود که غازیان که تابع است از هرات اسیر نیارند پس در حل اموال
دا... فاق این طائفه بنابران فرق نیست چه در دار اسلام باشد و چه در دار حرب و اذن امام هم در کار نیست
و از هیچ یک درین مسئله اشتباهی معاینه نشد و اینها هم فرق در مابین رافضی دار اسلام و رافضی دار حرب نمیکردند
این بلاد مسلمانان که این فقیر دران ورود یافتم علماء این دیار را بران متفق دیدم خلاف این مسئله را از هیچکس نشنیدم
و فقیر در بلاد عجم وارد شدم در خراسان و عراق مباحثات و مناظرات همراه علماء روافض در مجالس متعدده
کثیره و قع شد الحق که از دایره اسلام بیرونند و در کفر از یهود و نصاری و مجوس افزونند ازین طائفه بدتری از
آدم تا ایندم حق سبحانه و تعالی خلق نکرده چه قبایح که انها دارند و چه فضایح که انها دارند بظاهر موافقانند و بباطن
منافقانند علی الدوام در پی خلل دین اسلامند و بجد و جهد تمام در هدم دین نبی علیه الصلوة والسلامند ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب مقصد چهارم در تحذیر از موالات و معاشرت و صحبت
و مجالست این طائفه آیاتی که درین باب نزول یافته باید ذکر شود قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری

اولیاء ای کسانی که ایمان آورده اید مگیرید یهود و نصاری را دوستان خود پس اعتماد مکنید بر انها و بر دوستی انها و
معاشرت و مصاحبت مکنید با انها مثل مصاحبت و معاشرت احباب بقدر ضرورة با آنها مواسات ظاهری کنید
بعضهم اولیاء بعض انها که شما اظهار دوستی میکنید متفقند دوستند بعض
دیگر که شما دوستی نمیکنند و دشمنی شما را ظاهر دارد پس هر دو طائفه متفقند بر مخالفت شما و همدیگر را دوست
دارند از جهة موافقت آنها که بایکدیگر در دین و اجماع دارند باهم در اضرار شما در مضرت شما که ازین دو طائفه تقصیر
ندارند دوستی انها با شما لسانی است در بغض شما تفاوت ندارند ومن یتولهم منکم فانه منهم کسی که با کفار دوستی کند
از جمله آنهاست حضرت قاضی بیضاوی میفرماید که این تشدید و تغلیظ که حق سبحانه و تعالی فرموده در وجوب کناره
گرفتن است از انها یعنی واجب است بر مسلمانان اجتناب و دوری از کفار که هرگز همدیگر را نه بینند در راه اگر
بینند تا بتوانند نحوی کنند که بکافر ملاقات نشود ان الله لا یهدی القوم الظالمین خدای تعالی جل و علا شانه راه
راست نمی نماید ظالمان را که ظلم کرده بر نفس خود از مؤمنان بسبب دوستی با دشمنان خود منها قوله تعالی یا ایها
الذین امنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا ولعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم والکفار
اولیاء ای کسانی که ایمان آورده اید مگیرید کسانی که دین حق شما را مسخره و بازی گرفته اند و استهزا میکنند دین
شما را مگیرید هیچ کافری را چه اهل کتاب باشد و چه مشرک دوست خود واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی
جل و علا شانه و ترک کنید جمیع معاصی را که از جمله آنها دوستی کفار است ان کنتم مؤمنین اگر ایمان آورده
اید بوعده و وعید حق سبحانه و تعالی واذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا و چونکه مؤذن
اذان گوید و مردم را به نماز میخواند نماز را یا اذان را مسخره و بازی میگیرند ذلک بانهم قوم لا یعقلون صدور
این فعل از انها بسبب آنست که عقل ندارند زیرا که عقل مانع میشود از تمسخر با امری که حق است سفه و جهل است که باعث
اینچنین افعال شنیعه میشود و همین حال بعینه حال روافض است با جماعه اهل سنت که دین اهل سنت را مسخره
و بازی گرفته اند و امر باطل و بیهوده میدانند و تعجب میکنند که چقدر سفیه باشد که این چنین دین را تابع شده باشد
و این دین را دین حق دانسته باشد و مؤذنان اهل سنت را استهزا میکنند و منها قوله تعالی تری کثیرا منهم
می بینی بسیاری از اهل کتاب یا از منافقین را یتولون الذین کفروا که دوستی میکنند با کفار مشرکین لبئس
ما قدمت لهم انفسهم بد چیزی است که این طائفه پیش فرستاده اند برای ذخیره خود در روز قیامت ان سخط الله

علیهم وفی العذاب هم خالدون که آن دو چیز است یک خشم خدای تعالی بر انها دیگری خلود در عذاب ولو کانوا یؤمنون
بالله والنبی وما انزل الیه ما اتخذوهم اولیاء ولکن کثیرا منهم فاسقون یعنی اگر ایمان داشتی اهل کتاب یا منافقین
به خدا جل و علا شانه و به نبی ایشان را دوست نمیگرفتند برای خود این آیة اگرچه در شان اهل کتاب و منافقین
نازل شده لیکن در وعید عظیم است برای مؤمنان زیرا که مضمون این آیة آنست که ایمان و دوستی کفار باهم
جمع نمی شود پس کسی که دوستی کفار دارد ایمان باید نداشته باشد ازین جهة است که برین دوستی مرتب است غضب
خدا و خلود در آتش و منها قوله تعالی یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا
روزی که بگزد ظالم که کافر باشد یا فاسق باشد هر دو دست خود را از بسیاری حسرت و ندامت و میگوید که
کاشکی میگرفتم با رسول راه رسول را و متابعت میکردم او را و سنت او را و براه دیگر هرگز نمیرفتم یا ویلتی لیتنی لم
اتخذ فلانا خلیلا ای وای بر من که نمیگرفتم فلان کافر یا فاسق را دوست لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ
جاءنی بدرستی که منع کرد مرا از ذکر خدا جل و علا شانه یا از موعظه رسول بعد از انکه بمن رسید بواسطه رسول و
کان الشیطان للانسان خذولا میباشد شیطان چه شیطان از انس باشد یا از جن دوستی میکند با انسان تا هلاک
کند او را دوستی کافر بکفر می انجامد و دوستی فاسق بفسق صحبت موثر است هر که از تاثیر صحبت منکر است جهل او بر ما مقرر میشود
صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد سگ اصحاب کهف
روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد و منها قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله یعنی نمی
شاید که ببینی مؤمنان را باین حال که دوست باشند با دشمنان خدا و رسول یعنی نمی شاید که مؤمنان دوستی داشته باشند
با اعداء الله ورسوله ولو کانوا اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اگرچه آن اعداء الله ورسوله پدران مؤمنان یا پسران ایشان
یا قبیله ایشان باشند یعنی کافر هر چند نسبت قریب تر بمؤمن داشته باشد مؤمن را نمی شاید که با او دوستی کند که بواسطه دوستی
او خلل در دین او پیدا می شود و هر چند که با انها دوستی کند همان قدر از خدا و رسول دور می شود و مستوجب غضب خدا و رسول
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان یعنی کسانی که دوستی نکنند با دشمنان خدا و رسول ثابت کرده است حق تعالی و راسخ نموده در دل آنها ایمان را
که نه نقصان پذیر است و نه زوال پذیر بلکه ایمان اینها قوی است که ثمره بخشیده است که عدم دوستی کفار است وایدهم بروح منه و تایید داده
و محکم گردانیده ایشان را حق سبحانه بروحی یعنی برحمتی از نزد خود که نور ایمان است یا قرآن یا ظفر بر عدو و از ثبوت در سوخ ایمان بوده
که عبیده بن جراح در روز احد پدر خود را کشت و ابوبکر صدیق روز بدر عبد الرحمن پسر خود را در روز احد بقتل رسانید به مبارزت

طلبید سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم مانع شد که امید است که مسلمان شود و مصعب بن عمیر برادر خود را در روز احد بقتل رسانید و فاروق
رضی الله عنهم خال خود را عاص بن هشام قتل کرد و حضرت مرتضی علی و حمزه و عبیده رضی الله عنهم اقربا خود را چون عتبه و شیبه و ولید را
در جنگ بدر کشتند یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها داخل میکنند ایشان را در جنتها که روان است در زیر درختان
آنها جویهای از آب و شیر و خمر و عسل همیشه خواهند بود در آن رضی الله عنهم خوشنود شود خدای از آنها بطاعتی که در دنیا کرده اند و رضوا عنه
و خوشنود شده آنها از خدا بکرامتی و وفا و عده که خدا با آنها کرده بود در عقبی اولئک حزب الله آنگروه لشکر خدا و ناصر دین و دین الله
الا ان حزب الله هم المفلحون بدانید بدرستی که حزب خدا رستگاراند بیت از هر چه نار و است از دیدها به بند و ز هر چه نا پسند
بود دست باز دار لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک تا باشدت بحلقه اهل قبول بار حزب خدا و رسول کسی است که باین
صفات آراسته باشد کسی که دوستی کفار نداشته باشد و باین صفات آراسته باشد زیرا که دوستی مؤمنان دوستی خدا است
از تعلق بغیر خدا گفته نمی شود این آیه کریمه تامل دقیق حری و حقیق است که بر عدم دوستی و مصاحبت و مجالست کفار برای مؤمنان
چه تعظیم و تکریم و اعزاز و امتیاز ظاهر شده اول ثبوت و رسوخ ایمان در دل آنها که زوال پذیر نباشد و هی اعظم النعمات دوم
تایید آنها در امور دنیا و دین برحمت پی بپایان خود سیوم دخول جنت بان عظمت و جلالت که لاعین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر ببالی احد چهارم رضوان حق سبحانه وتعالی از آنها و رضوان من الله اکبر پنجم رضای آنها از حق سبحانه وتعالی که بنحوی حق سبحانه
در حق آنها احسان خواهد نمود که با آن حد برسد که همه راضی شوند و طالبین زیادت نخواهند شد ششم آنکه مضاف بخود فرموده
اولئک حزب الله گفته هفتم مفلحون فرموده فلاح عبارت است از رستگاری و فیروزی در هر مندی بحفوظ دنیوی و اخروی و عبارت است
از نجات از جمیع انواع عتاب و عقاب پس دیده شود که بر عدم دوستی کفار چه درجات مرتب است بر دوستی آنها باید خلاف آنها مرتب باشد
در برابر رسوخ ایمان باید سستی ایمان باشد در برابر تایید آنها توفیق خود را از آنها باز داشته باشد و در برابر دخول جنت دخول نار باشد
بقیه امر چنین قیاس کن و منها قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاءکم من
الحق یعنی بکیرید دشمنان مارا و دشمنان خود را دوستان که سر اسرور را با آنها القا میکنید و خبر میرسانید بسبب دوستی که با آنها دارید
و با وجود که آنها کافر شدند به آنکه آمده بشما از حق یعنی از سخن راست که قرآن است یا کار درست که دین اسلام است یا سزاوار متابعت
که آن حضرت علیه الصلوة والسلام است حاطب بن بلتعه در حینی که سید عالم صلی الله علیه وسلم تجهیز جیوش کرده شده بود و قصد مکه
داشت بطریق اخفا کتابتی بدست زنی داده بود که بجماعه قریش رسانیده باشد و عزیمت سید عالم را صلی الله علیه وسلم بطریق اخفا
در کتابت نوشته بود میخواست آنها را اطلاع از این عزیمت داده باشد جبرئیل علیه السلام آنحضرت را از این واقعه اخبار نمود علی و
زبیر

و زبیر و مقداد رضی الله عنهم فرمود که تا روضه خاخ بروید کتابت را از آن زن گرفته بیارید ایشان رفتند کتابت را از نزد آن زن آوردند
بعد از آن سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم از حاطب پرسید گفت یا رسول الله تعجیل مکنید که مؤمنم کافر نشدم و از دین برگشته ام
ولیکن از قوم قریش نیستم خویش و قوم در قریش ندارم که حمایت اهل بیت و اموال من را در مکه کرده باشند و مهاجرین دیگر قوم و خویش دارند
که حمایت اهل بیت و اموال ایشان را بکنند سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم فرمود که حاطب راست میگوید حضرت فاروق رضی الله عنه عرض کرد
که یا رسول الله بفرمائی که گردن این منافق را بزنم فرمود که او از مجاهدان که از اهل بدر است و حق سبحانه وتعالی بدریان را فرموده که اعملوا
ما شئتم فقد غفرت لکم هر چه میخواهید عمل کنید که ما شما را آمرزیده ام و بهیچ عمل مواخذه نمی فرمایم این سوره در شان حاطب نازل شد
و منها قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة ای کسی که ایمان آورده اید مکیرید برای خود دوستی که اسرار خود را باو نموده باشید
و راز پنهانی خود را باو در میان آورده باشید من دونکم از کسی که نباشد از جمله مسلمانان لا یالونکم خبالا تقصیر میکنند در حق شما
در فساد کار شما به هر نحوی که بتوانند باید که یک فسادی بشما رسانیده باشند و دوا ما عنتم دوست دارند که ضرر شدید و مشقت
بدیه بشما رسیده باشد قد بدت البغضاء من افواههم بدرستی که ظاهر شده بغض آنها در تکلم آنها از دهن آنها و ما تخفی صدورهم
اکبر از بسیاری بغض که بشما دارند از زبان آنها بی اختیار کلمات الفاظ داله بر بغض شما بیرون می شود و ما تخفی صدورهم اکبر و من افواههم بدو اخفی
آنچه مخفی دارند در صدر در خود بزرگتر است از آنچه ظاهر می شود از دهن آنها قد بینا لکم الآیات بدرستی بیان کردم برای شما آیاتها را که دلالت
میکنند بر وجوب اخلاص و محبت مؤمنان و بر وجوب دشمنی و غلظت کافران را ان کنتم تعقلون اگر شما هوش کنید و تامل کنید در آنچه
بشما بیان کردم ها انتم اولاء تحبونهم آگاه باشید که شما کسانی هستید که دوست دارید آنها را و لا یحبونکم و آنها کسانی اند که دوست ندارند
شما را به خواری و ذلت شما روا دارند و در سعی خواری و مشقت شما در کارند یعنی خطا کار اید در دوستی کفار و تؤمنون بالکتاب کله و حال
آنکه شما ایمان آورده اید به جنس کتاب الله چه کتابی که برای شما نازل شده و چه کتابی که برای آنها نازل شده و آنها ایمان آورده اند به کتابی که برای
آنها نازل شده و ایمان نیاورند به کتابی که برای شما نازل شده پس شما بدوستی سزاوارتر بید از آنها با وجود آن شما با آنها دوستی دارید
و آنها ندارند و درین توبیخ و سرزنش است برای مؤمنان که آنها در دین باطل خود محکم ترند از شما در دین حق خود و اذا لقوکم قالوا آمنا چون شما
ملاقات کنند شما میگویند ایمان آورده ایم بطریق نفاق و فریب دادن شما و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ و چون خلوت شوند
از شما و کناره گیرند از شما و نباشد کسی از شما در نزد آنها میگزند سرهای انگشت خود را از جهت خشم که بشما دارند و تشفی صدور خود را از شما
نمیتوانند که بکنند از حسرت انگشتان خود را میگزند و غصه میخورند قل موتوا بغیظکم بگو بمیرید بخشم خود حق سبحانه وتعالی دعا بد میکند
بر آنها برزبان نبی علیه السلام یعنی بگوی که دایم دارد خدا تعالی خشم شما را و زیاده کند بتضاعف قوة اسلام و اهل آن تا هلاک شوید بسبب آن

ان الله علیم بذات الصدور بدرستی که خدا تعالی داناست بآنچه در سینهای آنها است از دشمنی شما و خشمی که بشما دارند ان تمسسکم
حسنة تسؤهم و ان تصبکم سیئة یفرحوا بها اگر بشما برسد چیزی از جانب خدا جل و علا شانه غمگین می شوند و حسد میکنند که کاشکی
این چیز برای ما بودی برای مؤمنان نبودی و اگر بشما برسد از جانب حق سبحانه وتعالی مکروهی و مصیبتی شماتت میکنند و شاد
می شوند این غایه دشمنی است که کسی بشادی وی غمگین شود و حسد کند و به غمگینی او شماتت کند و شاد شود و ان تصبروا یعنی
اگر صبر کنید بر عداوت و دشمنی آنها و تتقوا و پرهیز کنید از دوستی آنها لا یضرکم کیدهم شیئا ضرر نمی رسانند مکر آنها بشما از مکر آنها
ایمن میشوید بفضل او تعالی و با حفظی که وعده کرده برای صابرین و متقین ان الله بما یعملون محیط بدرستی که حق سبحانه بعمل شما از صبر
بر دشمنی کفار و تقوی و پرهیزگاری از دوستی آنها محیط است علم او تعالی با آن پس جزا امید هد شما را موافق آن درین آیه کریمه باندک
تامل معلوم می شود که این معامله که مضمون آیه کریمه است بعینها معامله روافض است که با مسلمانان دارند صفا دید آنها چه دست و پا
کردند در وقت ورود جیوش عباس میرزا چند مرتبه جاسوس فرستادند چند مرتبه جاسوس برای اینها آمد بر آمدن او سعی کلی
کردند و باعث شدند بر آمدن خود عباس میرزا و لیکن حق سبحانه وتعالی بفضل بی نهایت خود و به برکت دعای فقرا و طلبه علوم
دراث مکر آنها را به خود آنها بازگردانید و پادشاهان آنها را هلاک نمود و مسلمانان را از مکر آنها نجات داد و منها قوله تعالی ان
الذین توفاهم الملائکة بدرستی کسانی که قبض ارواح آنها را میکنند ملائکه ظالمی انفسهم در حالی که آنها ظلم کرده اند بر نفسهای خود به ترک
مهاجرت از دار حرب چنانچه مهاجرین کردند که بعضی به حبشه رفتند و بعضی بمدینه رفتند و به ارتکاب معاشرت و مصاحبت
با کفار در مکه که در آخرت بوده قالوا فیم کنتم گفتند ملائکه به آنها بطریق توبیخ و سرزنش در چه کار بودید در امر دین خود قالوا کنا
مستضعفین فی الارض در عذر خود میگویند که ما ضعیفان بودیم هجرت نمی توانستیم بکنیم بر ترک معاشرت و صحبت کفار قادر نبودیم
قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها میگویند در جواب آنها و تکذیب میکنند آنها را که آیا نبود زمین خدا کشاده پس هجرت میکردید
و بجای دیگر میرفتید و ترک معاشرت و صحبت کفار میکردید فاولئک مأواهم جهنم پس جای اینها جهنم است از جهت ترک واجب که هجرت است
و از جهت صحبت و معاشرت کفار و ساءت مصیرا و بد بازگشت است جهنم درین آیه نظر کرده شود که چه سرزنش و توبیخ و چه جزا وارد
شده در معاشرت و مصاحبت کفار و منها قوله تعالی ودوا لو تکفرون کما کفروا دوست دارند کافران که کاشکی شما کافر شوید چنانچه آنها
کافر شدند یعنی دوست دارند که مثل آنها باشید فتکونون سواء پس همه برابر باشید در گمراهی فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله
پس دوستی مکنید با آنها تا ایمان نیاورند متیقن نشود ایمان آنها در نزد شما بوجهی که هجرت کنند بسوی خدا و رسول در راهی که
مأمور شدند از جانب شرع بر وفق آن راه فان تولوا اگر رودی کردانیدند از ایمان به ترک هجرت و عدم ترک صحبت و معاشرت کفار
فخذوهم

فخذوهم و اقتلوهم حیث وجدتموهم پس بگیرید آنها را و بکشید آنها را هر جا که یافتید آنها را مثل سایر کفار فلا تتخذوا منهم ولیا و لا نصیرا
پس نگیرید از آنها را برای خود دوست و مدد ده یعنی کناره شوید از آنها بالکل و قبول نکنید از آنها نه دوستی و نه مدد دادن را
درین آیه کریمه معلوم شد که کفار اگر بشما دوستی کنند به آرزو و طمع آن خواهد بود که شما کافر شوید مثل آنها و از اسلام بیرون
شوید و اگر نه دوستی آنها بشما بدون این آرزو محال است پس خلاصه همه آیتهای کریمه که ذکر شده این است که دوستی
و معاشرت و صحبت کفار مستوجب نقصان کلی است در دین و مستوجب خشم خدا جل و علا شانه و دوری از رحمت او
او تعالی است و این آیات درین باب بسیار است برین قدر اکتفا شد پس هر کرا از عقل و دانش اثری قلیلی در دل باشد
همین قدر برای او کافی است و اگر نه بسیار از این هم نفع ندارد حدیث شریف است که لا تتراءی نارا هما یعنی نه بینند آتشهای
مؤمن و کافر همدیگر را یعنی مؤمن و کافر بنحوی از همدیگر دور باشند که آتش همدیگر را نه بینند همین است مسلمان و رسول الله
صلی الله علیه وعلی آله وسلم من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام رواه البیهقی یعنی کسی که اعزاز کرد و تعظیم نمود صاحب
بدعت را که امر محدثی را در دین پیدا کرده باشد و بآن عامل باشد مثل این عقاید فاسده که روافض در دین اسلام اختراع
نموده اند پس یاری داد در خراب کردن بنای اسلام این چه تاکید تمام است و تشدید مالا کلام که صحبت اهل بدعت هدم اسلام است
زیرا که صحبت البته به تعظیم و توقیر میکشد پس در حقیقت این حدیث نهی از صحبت و معاشرت است به اتمام رسید
آنچه مقصود داعی از تصنیف این کتاب بود در آخر این کتاب میخواهم که عقیده مختصری برای مسلمانان بیان کنم که نفع بر
بردارند از آن و در آیند بواسطه آن در طریقه فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند در فصول عمادی آورده که تعلیم صفت
ایمان و بیان خصایص آن از اهم امور است و سلف را در آن تصانیف واقع شده و خلاصه و مختصر آن این است که بگوید
ما امرنی الله به قبلته و ما نهانی عنه انتهیت عنه یعنی هر چه خدا فرموده مرا آن قبول دارم و هر چه مرا از آن نهی کرده بیزارم از آن
و حرام میدانم از آن فاذا اعتقد ذلک بقلبه و اقر بلسانه کان ایمانه صحیحا و کان مؤمنا بالکل چنانکه قول را بدل باور کند و بزبان
اقرار نماید ایمان او صحیح است و مؤمن میکردد تمام آنچه ایمان بآن واجب است حضرت حق سبحانه وتعالی یکی است واجب الوجود است
شریک ندارد در وجوب وجود که وجود او برای ذات اقدس او واجب است قابل زوال نیست قدیم است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود
شریک ندارد در قدم اله است و معبود است مستحق عبادت است عبادت شکر نعمای او است شریک ندارد در استحقاق عبادت خالق
جمیع اشیا است هر چیز از ممکنات که بوجود آمده آفریده او است شریک ندارد در خلق اشیا اگر چه عباد در افعال خود دخل دارد اما نه
بطریق خلق و آفرینش بلکه بطریق کسب که صرف قدرت است و اراده است به آن و اسطه افعال آنها اختیاریه میگویند و بر آن معاقبند

سوای این مسلمانان را هیچ وجود نیست و مؤمنی که بغض کافر ندارد ایمان او ناقص است کما بیهقی قال

ومشابهند هرکه درین چهار صفت کسی را با او تعالی شرکت دهد مشرک است وکافر واو سبحانه وتعالی صفات کامله است از حیوة وعلم وقدرت
واراده وسمع وبصر وکلام وتکوین واین صفات هشتگانه را صفات ذاتیه حقیقیه میگویند که قدیمند در خارج موجودند بوجودی
که سوای وجود ذات اقدس تعالی باشند وخلق اشیا بواسطه این صفات است نه باین معنی که ذات اقدس در خلق اشیا محتاج الصفات
باشند زیراکه احتیاج نقص است ذات اقدس تعالی از نقص منزه است باین وهم طوایف دیگر منکر صفات شده اند بلکه باین معنی که عادت
الله جاری است برانکه در مابین مفید ومستفید ومفیض ومستفیض وجوب است که مناسبت باشد ذات اقدس تعالی ثابت بصرف
وجوب وجود است که غبار امکان را بشوئی آن بارگاه مقدس از هیچ گذر باری نیست وکامل است بکمالی که آثار نقصان را بآن
دستگاه کاری نیست لاجرم صفات مقدسه که هم نصیب از وجوب وجود دارد که بواسطه ذات اقدس واجب است وهم نصیبی از امکان
دارد که بذات محتاجند واحتیاج اثر امکان است واسطه ومفید وجود ممکنات شده است حضرت امام ربانی قدس سره در مکتوب صد وسیزدهم
از جلد ثالث میفرمایند که صفات ممکن حکم میت دارد ووجاد محضند واز حیوة وعلم وغیرها بی نصیب این قدر است که ممکن بتوسط شان
حی وعالم وقادر میگردد وصفات حق سبحانه وتعالی در نظر کشفی این حقیر نیز در رنگ موصوف خود حی وعالم اند وبتفصیل کمالات مندرجه خود
دانا لکن علم ایشان از قبیل علم حضوری مفهوم میگردد واین صفات هشتگانه را اهل سنت صفات ذاتیه وصفات حقیقیه میگویند ومیگویند
که این صفات نظر بذات لاهو ولاغیره میباشند یعنی نه عین ذاتند نه غیر ذات حضرت امامنا ومقتدانا امام ربانی قدس سره میفرمایند که قیام
صفات واجبی بذات او تعالی نه در رنگ قیام عرض است بجوهر بلکه آن قیام در رنگ قیام شبحی است بذات خود این قدر فرق است که در
قیام این صفات زیادت هست ودر قیام شبحی بذات خود زیادت نیست اما این زیادتی است که بحد غیریت نرسانیده است که لاغیره
فرموده اند پس درهر دو جا تغایر اعتباری ثابت شد وقیام متحقق گشت وحصول اتصاف درانجا مثل اتصاف انسان است به انسانیت
واتصاف جوهر است بجوهریت بلکه گوئیم دران موطن که ذات اقدس وصفات مقدسه است که بذات اقدس قائمند هیچ ملاحظه صفتیه واتصاف
آنجا گاین نیست نه در حضرت ذات ملاحظه موصوفیه است ونه در صفات مقدسه ملحوظ صفتیه است وکاه وجود ووجوب وجود دران
موطن گنجایش نبود صفت واتصاف را چه مجال باشد که فرع وجودند دران موطن مقدس غیر از نور هیچ چیز را گنجایش نیست دانم بیچون اگر
جلوه است نور است اگر علم است نور است واین نور اقدس بیچون وانچه مشهور است در مسئله لاهو ولاغیره ان است که عین ذات نیستند زیراکه
مفهوم ذات وصفات ازهم دیگر مغایر است وغیر نیستند باین معنی که انفکاک وجدائی از ذات قبول نمیکنند در رنگ صفات ممکنات
که جدائی قبول میکنند مثلا علم وقدرت ما در حالت نوم واغما وجنون وغیر آن زایل میشود وازلی است که وقتی نبود که او تعالی نبود وابدی است
وقتی نخواهد بود که او تعالی نباشد وصفت چیز دیگر سوای حق تعالی را هم ابدی باید دانست بهشت ودوزخ ولوح وقلم وعرش وکرسی وارواح

ولیکن

ولیکن ازلی نمیباشند زمانی بود که اینها نبوده موفت او بصفات است عقل ووهم را بجناب ذات او تعالی راهی نیست هرچه در تصور آید
خدا تعالی نیست وحق موفت او عجز است از موفت کنه صفات زیراکه صفات او تعالی بیچون ذات اقدس او تعالی بیچون است ودر موفت بیچون
از عجز چاره نیست الهی این است معنی سخن صوفی سراج امت مصطفوی ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه فرموده ما عبدناک حق عبادتک
عبادت نکردم ترا انچه سزاوار تو است از عبادت تو ولکن عرفناک حق موفتک ولکن شناختم ترا چنانچه حق شناختن تست
که صفات ترا چنانچه در شرع شریف بآن ورود یافته دانسته ایم این موفت است وچونکه کنه ذات وکنه صفات حق سبحانه وتعالی همه بیچون اند
پس مارا بموفت بیچون راه نیست خود را عاجز دانستم همین عجز حق موفت است صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه میفرمایند العجز عن الادراک
ادراک فرق درمیان موفت خواص وعوام همین عجز است خواص انرا ادراک میدانند وعوام باین دقیقه پی نبرده اند منزه است
از هر حالت که موهم نقص وعجز واحتیاج باشد یکتا است او مستغنی است از صاحبه وفرزند وپدر ومادر وکسی نیست که با او برابری کند
در کمالات بهیچ کس محتاج نیست وهرچه لباس وجود در دنیا وآخرت یافته ویا خواهد یافت بذات او تعالی محتاجند لمحه ولحظه از احتیاج
باو تعالی بیرون نیستند هر موجودی بحفظ او تعالی موجود ده است اگر طرفة العین حفظ خود را باز گیرد همان لحظه سموات وارضین
همه بعالم فنا خواهند رفت ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم رنج نمیدهد حفظ او تعالی را حفظ آسمانها وزمینها که مانده شود
باین حفظ واو تعالی است بلند وبزرگ همین است معنای سوره متبرکه قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم
یکن له کفوا احد وقادر است بر هرچه ممکن است اگرچه مستبعد عقل باشد فعال لما یرید است هر کار را باختیار خود میکند هیچ امر
از و تعالی بی اختیار صدور نمی یابد هیچ چیز بر او واجب نیست چنانچه در نزد معتزله اصلح در حق عباد واجب است بر حق سبحانه وتعالی ومثل
امامیه که میگویند که لطف واجب است ونصب امام معصوم واجب است بر حق سبحانه وتعالی در جواب اینها باید گفته شود که وجوب دو
قسم است وجوب عقلی ووجوب شرعی وجوب عقلی آن است که عقل تخلف آن را جایز نمی داشته باشد مثلا سنگی را از بلندی به پستی انداختن
نزد عقل واجب است که در هوا معلق نمی ماند بلکه بر زمین میرسد ووجوبی باین معنی در حق حق سبحانه وتعالی متصور نیست زیراکه فاعل مختار است
هر کاری را که خواسته باشد میکند واگر نخواسته باشد نمیکند ووجوب شرعی دو معنی دارد یکی انکه تارک او مستحق عقاب شود
ودیگری انکه مستحق ذم وملامت شود این هر دو در حق حق سبحانه وتعالی متصور نیست هرچه معنی اول است مقتضی آنست که کسی باو
تارک واجب تعزیر توبیخ باشد که او را عقاب کند وله المثل الاعلی فی الدنیا والاخرة وهرچه معنی ثانی است فله الملک وله الحمد
در ملک خود تصرف میکند کیف یشاء کرا هیچ مالکی که او را ملامت کند یا مذمت کند در هیچ فعل او تعالی از حکمت ومصلحت خالی
نیست قصور از جانب ماست که نمیتوانیم بیابیم پس این وجوبی که این دو طایفه میگویند بکلام معتزلات ودخل ایشان را

نیست مکان نیست ونه زمان خالق زمان ومکان است موجود بود وازمان ومکان اثری نبود ودر جهت نیست ومرکب نیست
جوهر نیست وعرض نیست وجسم نیست وذره از ذرات کاینات بر او تعالی مخفی نیست علم او بر همه محیط است هرفکری واندیشه که در
خیال ووهم مردم در آید از علم او بیرون نیست عالم السر والخفیات است قادر است بر هر امری ممکنی هیچ ممکن از قدرت او بیرون
نیست هزاران هزار ان نعما والا است که در لحظه ولمحه لمحه بعباد خود میرساند میفرمایند عاقلی میباید که در باطن وظاهر خود نظر کند که
چندین عروق واعصاب ورباطات وعظام صغار وکبار وامعا وکلیتین وجمیع ما فی الباطن والظاهر که در یکی از آنها چندین
فواید ومصالح برای عباد مودع است ونظر کند در آفاق که چه عجایب وغرایب است که در اجرام علوی واجسام سفلی ثبت ومقرر
فرموده الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ونظر کند در احکام شرعیه واسبغ
علیکم نعمه ظاهرة وباطنة که بی اختیار فی الله بر زبان او جاری شود ربنا ما خلقت هذا باطلا وان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها ونظر کند در احکام شرعیه هیچ حکمی از احکام عبادات ومعاملات نیست که او را دخل در نظام وصلاح معاش ومعاد
نباشد در کتب اصول آورده که حق سبحانه وتعالی این نعما بی غایت والا بی نهایت را بعباد خود عنایت فرموده ودر مقابل این نعما
والا شکر آنها را بر ذمه او واجب گردانیده که در شبانروزی پنج نماز است هرکه این پنج نماز را با رعایت سنن ومستحبات وآداب
آنها ادا نماید شکر این نعما والا را بجای آورده باشد وباقی اوقات خود را باحتیاج خود صرف نماید ایمان آوردم بهمین خدای که موصوف
ومنعوت باین صفات ونعوت است وایمان آوردم بملایک او تعالی که بنده گان وی میباشند لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون
ما یؤمرون بی فرمانی نمیکنند امر خدا تعالی را وکار میکنند هرچه بآن مامور شده اند مذکر ومونث نیستند از اکل وشرب وتوالد وتناسل
فارغند اکثر مخلوقات حق سبحانه وتعالی ایشانند هر یکی را حق سبحانه برای خدمتی تعیین فرموده بهمان خدمت مشغول است وبعضی را تفضیل
داده بر بعضی مثل جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل وحمله عرش ودر ایمان عدد انها ونامهای آنها در کار نیست خواص مومنان چون
انبیا فاضل ترند از خواص ملایک وخواص ملایک فاضل ترند از عوام مومنان وعوام مومنان از اتقیا وصلحا فاضل ترند از
عوام ملایک وایمان آوردم به جمله کتابهای حق سبحانه وتعالی که همگی کلام حق تعالی است وغیر مخلوق است کلام لفظ مشترک است در مابین دو
معنی کلام لفظی وکلام نفسی کلام لفظی همین قرآن است که مولف از الفاظ است وکلام نفسی صفت حق سبحانه وتعالی است که قایم است
بذات او تعالی ازلا وابدا هرگز انفکاک قبول نمیکند واین کلام لفظی اثر او است ودال بر او است ومثال این دو کلام مثل حال
اندیشه که یکی از ما در دل خود بکند که دران مسئله مثلا باین نحو جواب وسوال خواهم کرد وهمان جواب وسوال را در ذهن خود
مزور ومهیا کند ودر وقت حاجت از روی همان اندیشه مزوره ومهیا کرده در ذهن بر وفق آن بزبان خود الفاظ را مرتب

نموده

نموده کلام گردانیده تقریر نماید پس این کلام لفظی که تقریر شده اثر ان اندیشه مزوره است در ذهن همان اندیشه مزوره
نمونه کلام نفسی است ولفظی که بزبان تقریر شده نمونه کلام لفظی است حق سبحانه وتعالی است جمهور علما باین رفته اند
که کلام نفسی قدیم است صفت حق سبحانه وتعالی است غیر مخلوق است هرکه مخلوق بگوید کافر است وان کلام را
چهار وجود است وجود خارجی نفس الامری وبهمین وجود صفت حق است سبحانه وتعالی وقایم بذات او تعالی است
ووجود در ذهن است که حافظ قران است ووجود فی العبارة است که قاری قران است ووجود فی الکتابة است
کتابت دال است بر عبارت وعبارت دال است بر انچه در ذهن است وانچه در ذهن است دال است بر ان
کلام حقیقی که صفت حق است تعالی کران کلام نفسی است وکلام لفظی حادث است ولیکن مخلوق خدا است بعد از خلق به
جبرئیل علیه السلام القا شده وجبرئیل بسید عالم القا نموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام پس هر دو کلام حق
سبحانه وتعالی است کلام نفسی باعتبار انکه صفت او تعالی است وکلام لفظی باعتبار انکه مخلوق خدا تعالی است وانچه مولانا
ومقتدانا وحید عصره وفرید دهره منبع الدقایق ومجمع الحقایق حضرت امام ربانی محبوب صمدانی حضرت مجدد الف
ثانی فرموده باین عبارت تقریر کرده که کلام حق تعالی همان کلام نفسی که صفت او تعالی است وقایم بذات او تعالی است
حق سبحانه وتعالی بکمال قدرت خود آن را لباس صوت وحروف پوشیده بتوسط جبرئیل به محبوب خود وحی فرموده
صلی الله علیه وعلی آله وسلم واین عبارت بسیار نیکو است که اطلاق حادث ومخلوق بر کلام نشود اگرچه لفظی است واز عبارت
ایشان قدس سره چنان مفهوم می شود که کلام لفظی عین کلام نفسی است فرق در مابین هر دو باین است که کلام نفسی
عاری از لباس حرف وصوت است ولفظی لابس به لباس حرف وصوت است مقرو ومحفوظ ومکتوب ومسموع همان
کلام نفسی است لیکن در لباس صوت وحرف وصوت وحرف حجاب او است بواسطه این حجاب از جهت
قصور در ما قرائت وسمع وحفظ تعلق به او میگیرد چنانچه زید ردا وازار را لابس است بواسطه این ردا وازار که
حجاب او است رویت ما تعلق باو میگیرد واو مرئی ما میباشد بنابراین اگر خلق است واگر حدوث است به لباس
تعلق دارد وغباری از تنها به لابس از هیچ عمر تعلق نیافته وحکم توریة وانجیل وزبور وسایر صحف که بر انبیا
نازل است همین است وایمان آوردم باو تعالی وبرسل او تعالی که همه برگزیده کمال لوث تعالی وهر یکی فرستاده
خدا است جل وعلا شانه که عقاید حقه ونفس الامریه را بمردم تعلیم کنند که همه قبول کنند وهمه بآن بگروند واحکام شرع را

از عبادات و معاملات و تفصیل حلال و حرام را موافق مقتضای وقت که این همه مناط و مدار نظام و صلاح معاش
و معاد است تعلیم فرمایند و انبیاء همه باتفاق علماء معصوم‌اند از کفر قبل الوحی و بعده و از کذب عمداً و سهواً نزد اکثر علماء و از جمیع
سایر ذنوب است از کبایر معصوم‌اند عمداً و هر چه صغایر است در نزد جمهور جایز است که صادر شود عمداً از انبیاء و سهواً صدور صغایر از انبیاء
جایز است به اتفاق علماء و در ایمان آوردن برسل در شمار نیارند آنها را اگرچه در حدیث روایت شده است عدد آنها که صد و بیست
چهار هزار اند و لیکن احتیاط درین است که بعدد ایمان نیارد که مبادا نبی از انبیاء بیرون شود یا غیر نبی داخل شود بلکه بی عدد
بگوید که ایمان آوردم برسل او تعالی و اول انبیاء آدم است و آخر انبیاء محمد است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و ایشان خاتم النبیین است
که بعد از وی نبی مبعوث نشده و نخواهد شد و نیز افضل جمیع انبیاء است علیهم الصلوة والسلام و ایمان آوردم بروز قیامت
البته آمدنی است هیچ شک و شبهه در آمدن او نیست و حق سبحانه و تعالی از بندگان خود حساب میطلبد و هر یکی را موافق
عمل جزا میدهد حسنات را جزای حسن و سیئات را جزای سیئ و همین روز شمل است بر اهوال و فزعهاء بسیار
یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه لکل امرئ یومئذ شان یغنیه یعنی روز قیامت روزی است که هر شخص از برادر
خود بگریزد و دیگر برود و از مادر خود و از پدر خود و از زوجه خود و از پسرهای خود عاقلی باید که تصور کند که این چگونه هول است که هر شخص
و النفس بگوید و این همه خویشان و محبوبان خود را بعذاب روادار میشود ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب
النار و ایمان آوردم به آنکه هر چه در عالم موجود میشود و معدوم میشود و هر حرکتی و هر سکونی و هر چه بر مردم میرسد از رحمت و مصیبت
و از خیر و شر و نفع و ضرر همه بتقدیر حق است سبحانه و تعالی است همه را در لوح محفوظ مثبت و مقرر فرموده بر حسب همان وما اخطاک لم یکن لیصیبک وما اصابک لم یکن لیخطئک
مثبت و موافق همان مقرر بر ثبوت میرسد و بوجود میاید ما اصابک لم یکن لیخطئک و ما لم یکن لیصیبک یعنی هر چه بتو رسیده نبود که
از تو خطا شود و نرسد و هر چه از تو خطا شده و نرسیده نبود که بتو برسد همین است عقیده اهل سنت و جماعت
که بنقل صحیح متواتر المعنی از صحابه رضی الله عنهم بما رسیده و ایمان آوردم به آنکه حشر اجساد حق است که هر جزئی
که درین عالم حیوة یافته و بعد از حیوة جرعه تلخ موت را چشید همگی را حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت زنده خواهد کرد
اول بارش از آسمان میبارد استخوان که مثل در رحم اول خلق شده که آن آخر [illegible] مهره‌های پشت است
و آن در حیوانات مثل تخم است و در نباتات باقیست خاک نمیشود باقی خاک میشود حیوان بر آن
جمع میشود و استخوانها و گوشت و پوست و سایر اجزا باهم مرکب شده از زمین بیرون آمده حساب

ی روح ایستاده صور را [illegible] اسرافیل علیه السلام که بعد تمام حیوانات سوراخها دارد و هر سوراخ معین شده
برای یکی از حیوانات چونکه اسرافیل علیه السلام در صور بدمد هر که از آن سوراخ بیرون می آید بجسم آن حیوان
در می آید بر آن دم زنده میشود و ایمان آوردم بهر چه که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام خبر داده و آن همان است
که حضرت سراج امت مصطفوی امام صافی صوفی ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه فرموده که اصل التوحید ان یقول آمنت بالله
و ملائکته و کتبه و رسله و بالیوم الآخر و بالقدر خیره و شره من الله تعالی و البعث بعد الموت و دیگر سوال منکر و نکیر حق است
و عذاب قبر حق است و صراط حق است و میزان حق است و حساب حق است و کتب اعمال حق است که مومنان را
بدست راست داده شود و کافران را بدست چپ از پشت و شفاعت انبیاء و صلحاء حق است که در قیامت خلق
در محشر از طول مکث بجان خواهند آمد پس در پی آدم عم روند ایشان انفعال کلی شجره خواهند نمود
بنوح حواله میکنند ایشان انفعال سوال بغیر علم را در باب پسر خود کنعان عذر خواهند نمود حواله بابراهیم خواهند کرد ایشان انفعال
کذبات را عذر خواهند نمود حواله بموسی صلوات الله علی نبینا و علیه خواهند نمود ایشان قتل قبطی را بغیر اذن حق سبحانه و تعالی عذر خواهند نمود
حواله بعیسی صلوات الله علی نبینا و علیه خواهند نمود ایشان انفعال خواهند فرمود که این امر حد من نیست و این مقام مقام من نیست و این مقام
مقام محمد است صلی الله علیه و علی آله و سلم همگی بخدمت ایشان علیه و علی آله الصلوة والسلام می آیند ایشان کمر شریف را بسته بدان شریف
بهشتی آراسته و بر سر بسته جبه و قلنسوه نازنین را بمنکب مبارک و آراسته سر و قد مبارک را متوجه بجناب حق سبحانه و تعالی خرامان میفرمایند
در سراپرده جلال و عزت در آید و مقام محمود که در دنیا وعده فرموده است که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا جاو داده در مقام
ایستادن ممکن نخواهد بود در سجده روند حکم شود که سر از سجده بردار هر چه میخواهی بخواه و هر چه میگوئی بگوی حمد و ثنای که در آن وقت
بایشان علیه و علی آله الصلوة والسلام تعلیم شده باشد حق سبحانه و تعالی را بآن می ستایند محامدی است که هرگز از هیچکس شنیده و در زبان
هیچکس جاری نشده اول شفاعت عامه را میکنند که در آن محشر اند که باشند عام آنها حاضر این مقام شده بود انها از حبس مکث
آن مقام صعب تخلیص و رهایی کرده میشود بهشتیان به بهشت و دوزخیان بدوزخ میروند و این قبول شفاعت در حق امت را
بخاری و مسلم در کتابهای خود بیاورده و لیکن در شروح آنها بنظر فقیر رسیده بعد از آن عصات مومنین را از حق سبحانه و تعالی در
خواهند همه را باو می بخشد الا من حبسه القرآن که کافران باشند و در حدیث دیگر آمده که هیچ نماند کسی که از یکی در آنها
جز لا اله الا الله نباشد سراسر معصیت و گناه باشند بشفاعت آنها پیش می آید حق سبحانه و تعالی در جواب میفرماید که اینها مومنان رحمت پیغ
پایان منت است رحمت خود بیرون میکنم و میامرزم و آنها را عتقاء الرحمن لقب خواهد بود و در میان بهشتیان نشان دار خواهند

برای کافران و از برای بعض عصاه مومنین هم

را عذر خواهند نمود

خواهند

پس جای شفاعت برای دیگری تا هیچ نماند مگر گفته شود که این شفاعت در حق امت وی باشد یا دیگران را به شفاعت وی باشد
و وی را حق سبحانه و تعالی والله اعلم و بالجمله روز روز محمد است و جای جای محمد است و جاه جاه محمد است و مقام مقام محمد است و سخن
سخن او صلی الله علیه و علی آله و سلم مهمان اوست دیگران طفیلی در قرآن شریف خطاب میرود و لسوف یعطیک ربک فترضی
ترا ای محمد ای محب و مطلوب من و ای بنده خاص من چندان نعمت دهم و رحمت کنم که راضی شوی از من تا هیچ آرزو در دل
تو نماند ای محمد هر کس رضای من میطلبد و من رضای تو خواهم میگوید من راضی نشوم تا یک یک از امت من بنام مرزی گویند کریمه
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا مختص باین امت است در حق
امت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام یغفر لکم من ذنوبکم فرموده من تبعیضیه است یعنی بعضی ذنوب شما را میامرزم حضرت شیخ عبد الحق
در کتاب تکمیل الایمان آورده که شفاعت را مواطن متعدده است اول در موقف عرصات از برای تخفیف در آن مقام وحشت و
هیبت و از دحام دوم تیسیر سوال و رفع حساب با عدم مناقشه در وی که من نوقش الحساب فقد عذب سیم در عفو از اجرای
حکم و امضای توقیع عذاب چهارم در اخراج از هاویه و درکات دوزخ پنجم در رفع درجات و نیل ثواب مثلاً گناهکاری را پیش پادشاه
بیارند و در مقام هیبت و وحشت ایستاده کنند پس یکی از مقربان درگاه برخیزد و شفاعت کند تا حکم شود که آن گناهکار را
بنشانند و بپرسند و حساب گیرند باز از در شفاعت در آیند تا از وی حساب نگیرند و اگر گیرند سهل گیرند و گاهی باشد که
بعد از حساب و ثبوت گناه به زندان آن حکم کنند و بشفاعت از آن بگذرد و نفرستند و گاهی بعد از زندان فرستادن و
عذاب کردن از زندان بیارند و بعد از بر آوردن منصب عطا کنند پس هر گناهکار و درمانده را امید وار است که بشفاعت سید البشر
علیه و علی آله الصلوات والسلام با علی مناصب قرب و درجات بهشت برسد ان شاء الله تعالی نصیب ماست بهشت ای خدا
شناس برو که مستحق کرامت گناهکارانند و آنحضرت را صلی الله علیه و علی آله و سلم شفاعت بود بر جمیع امت و خلایق و خاص
چنانچه اهل بیت و اهل مدینه و زوار قبر شریف و مکثرین صلوات بر وی صلی الله علیه و علی آله و سلم و جنت حق است و دوزخ حق است
در شرح مقاصد آورده که نص صریح در تعیین مکان جنت و نار ورود نیافته و لیکن اکثر بر آنند که بهشت بالای آسمانها زیر عرش است
و دوزخ در زیر زمین است و هر دو مخلوق‌اند و موجودند و باقیند و فنا ندارند و نه اهل او فنا دارند و هر چه مخبر صادق اخبار فرموده از
علامات قیامت و احوال آخرت حق است مثل بر آمدن آفتاب از مغرب و خروج دجال و دابة الارض و ظهور مهدی و نزول
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و نفخ صور و از ابتداء قیام قیامت تا دخول جنت از آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم در احادیث
صحیحه حق است و ایمان تصدیق و باور کردن است بدل و اقرار است بزبان اصل ایمان تصدیق است و اقرار علامت آن است از جهت

گر کسی که گنگ باشد یا به اکراه کلمه کفر بر زبان جاری نماید مؤمن است به اعتبار تصدیق قلبی که باقی است و بر مذهب اهل حدیث
ایمان عبارت از تصدیق دل و اقرار زبان و عمل بالارکان است بحقیقت اختلاف در میان نیست ایمان کامل همان است بدون عمل
ایمان ناقص است تصدیق تنه درخت و اقرار و اعمال شاخ و برگ و ثمره بی شاخ و برگ و ثمره درخت درخت است و نام درخت
از وی بر نمی افتد و لیکن کمال ندارد هم چنین تصدیق بی عمل صالح نام ایمان از وی بر نمی افتد اما ناقص است ایمان کامل ایمان است
که مقرون بعمل صالح باشد و چونکه ایمان عبارت از تصدیق شد و تصدیق امر واحد است تعدد ندارد پس زیادت و نقصان نمی
پذیرد زیرا که زیادت و نقصان در متعدد میشود که اجزاء داشته باشد و لیکن بواسطه اعمال صالحه که مقوی و منور اوست ضعیف
و قوت در آن متصور است و ایمان و اسلام یکی است فرق ندارد هر مؤمن مسلم است و هر مسلم مؤمن روافض فرق میکنند در نزد
آنها مسلم آن است که موحد باشد و بشرک قایل نباشد و مؤمن آن است که دوستی ائمه رضی الله تعالی عنهم داشته باشد و دشمنی
با خلفاء و سایر صحابه رضی الله تعالی عنهم چنانچه فقیر از علماء آنها بسمع خود شنیده ام و تحقیق کرده ام و هر مؤمن میباید که بگوید که من
مؤمنم حقا و یقینا و نگوید که من مؤمنم ان شاء الله تعالی که در صورت شک ایمان نیست ایمان و شک باهم جمع نشود و ایمان
باس قبول نیست باس یعنی شدت و عذاب است مراد درینجا سکرات موت و معاینه عذاب است در اخبار آمده که هر کس در
وقت حضور مرگ جای خود را می بیند مؤمن در بهشت و کافر در دوزخ چون کافر درین وقت [illegible] او معتبر نیست
زیرا که ایمان میباید بغیب باشد اینجا بمعاینه است و دیگر میباید که بطریق طاعت مولا باشد و اینجا از خوف عذاب است و قوله تعالی
و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن یعنی قبول نمیشود توبه کسانی که عمر خود را در
سیئات بسر برده باشد و در وقت حضور موت بگوید که الحال توبه کردم و در حق فرعون حق سبحانه [illegible] فرموده فلما ادرکه الغرق قال
آمنت بالذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین الآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین یعنی چون فرعون
را غرق دریا گرفت و از حیوة خود مایوس شد گفت ایمان آوردم بخدای که بنی اسرائیل باو ایمان آورده از جانب
حق سبحانه و تعالی باو گفته شد که الحال در وقت معاینه عذاب و ناامیدی از حیوة خود ایمان میآری در وقتی که اختیار
داشتی و اضطرار نداشتی ایمان نیاوردی این ایمان اضطراری از تو قبول نیست و مؤمن بارتکاب گناه کبیره از دایره
اسلام بیرون نمی شود با وجود ارتکاب کبیره مؤمن است از صحابه تا الحال علماء و صلحاء امت بر مومنان عاصی و فاسق
نماز جنازه میخوانند و در مقابر مسلمانان دفن میکنند اگر به ارتکاب کبیره کافر شدی بایستی نماز را و خوانده نشدی
و در مقابر مسلمانان دفن نشدی و اهل کبایر همیشه در دوزخ نخواهند بود بلکه بقدر معصیت معذب میشوند

ایمان ۴

وقت

بعد از دوزخ بیرون شده به جنت میروند اگرچه بی توبه بمیرند همیشه بودن در آتش مخصوص به کافران است در حدیثی که از ابو هریره روایت
شده گفته بعضی عصاة در دوزخ بیش از ساعتی نباشند و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی و بیشتر و درازتر مکث عصات مقدار
مدت عمر دنیا بود که هفت هزار سال است و ابن ابی حاتم و ابن شاهین مثل این حدیث را از امیر المؤمنین علی نیز آورده است و حق سبحانه
وتعالی کافر شرک را کسی نمی بخشد و غیر شرک هر گناهی که باشد می بخشد و میآمرزد هر که خواهد با توبه و بی توبه صغیره و کبیره حدیثی عجیب در این
درین مسئله وارد است باید آورد که از بحار کرم اکرم الاکرمین قطره همه کس ادراک کرده باشد و در جا مؤمنان به کرم بی پایان او تعالی
وثوق یابد خداوند کریم جل وعلا شانه بنده خود را در بارگاه جلال خود حاضر میکند و در نزدیک خود استاده میکند و او را بر نامه اعمال
واقف میکرداند پس میداند که در نامه اعمال او جز سیئات چیزی نیست و از حسنات اثری نیست و در پشت آن که منظور نظر خلایق باشد
همه حسنات نوشته تا خلایق بدانند که نامه او همه حسنات است و سیئات که عیب او است از مردم اغیار مستور میدارد تا رسوا نشود
و آن بنده به یقین میداند که هلاک شدم و انجام من عذاب است حق سبحانه وتعالی بکرم خود میفرماید که ای بنده در دنیا گناهان ترا پوشیدم امروز آمرزیدم
در بهشت رو تا ابد جای توان است در تکمیل الایمان آورده و این همه بحکم او است تعالی عقلی در بنجا مدخلی نیست که چرا کفر را نمی بخشد
و چرا یکی را به بخشد و یکی را بگیرد ویفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید لا یسأل عما یفعلون وهم یسألون پس ظاهر شد که
حکم او تعالی چنان است که در وعد او خلاف نرود و در وعید او تواند که خلاف کند و این محض کرم او است تعالی و عادت کریمان است
که اگر وعده انعام و احسان کنند البته وفا کنند کالکریم اذا وعد وفی و اگر تهدید و عذاب ترسانند بوجود نیارند و بعضی بر آنند که
خلاف در وعد و وعید نرود و الا کذب لازم می آید در اخبار او تعالی عن ذلک علوا کبیرا جوابش آن جهت که تو بنده اقتضای کرم در اخبار
وعید شرط مشیت مقدر بود اگرچه تصریح بآن نکرده و ذکر مشیت در بعضی اخبار وعید قرینه تقدیر است در باقی و چونکه حق سبحانه وتعالی از برای
صلاح و نظام معاش و معاد خود انبیاء را فرستاده که تعلیم کنند برای انها موجبات رضا خود را که بواسطه عمل بانها مستحق دخول جنت
شوند و موجبات غضب و سخط خود را که بواسطه ارتکاب آنها مستوجب دخول دوزخ میشوند بان بشارت فرموده و از این انذار انذا
انبیاء به مبشرین و منذرین گفته می شوند تصدیق داده انهار او تائید نموده انهار بالمعجزات ظاهره و بینات باهره معجزه عبارت از
امری است که خارق عادت الله باشد و ظاهر شود بر دست مدعی نبوت موافق مدعاء او از برای تصدیق او تا این امر خارق عاده الله
گواه شود بر دعوای او و غیر او از اتیان بمثل آن عاجز آید خارق عادت چه معنی دارد بدانکه حکیم علی الاطلاق جمیع امور را در این عالم
مربوط باسباب فرموده و هر امری را به سببی وابسته نموده که بی آن سبب نزد عقول ناقصه باستحاله رسیده و نزد عقول کامله که
میدانند که خالق و موجد او تعالی است و اسباب را در تاثیر دخلی نیست بحد استبعاد میرسد و گاهی باشد که بی آن سبب بقدرت

کامله خود بر دست رسول الله پیدا آرد و خرق عادت کند یعنی خلاف عادت خود کار کند تا دلیل بود بر رسالت او و این خارق
فعل خدا است جل وعلا شانه نه فعل رسول الله که بنده را بر اظهار خرق عادت او تعالی تمکن نیست که دخل کند و دلالت معجزه بر صدق
یقینی است و نزد مشاهده آن بی اختیار علم تصدیق بجانبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق بی طاقت و بیچاره گردد و مجال
انکار بروی تنگ آید و چونکه دعوی بلند برهان نیز بر همه اندازه آن بود زیرا که معجزه از عالم قهر و قدرت است که در غلبه و سطوت
آن پای ثبات بجای خود نماند و عنان اختیار از دست رود بخلاف دلایل عقلیه که اهل هوا و اسبکسار را در آن مجال نزاع
وجدال میباشد لهذا الزام خصم و اسکات وی بدلایل عقلیه در غایت دشواری است چنانچه معلوم است بر کسی که ممارست علم
کلام کرده باشد و هر نبی را خوارق عادت معدود میباشد و خوارق عادات سید المرسلین محمد صلی الله علیه وعلی آله وسلم از عد بیرون است
صاحب تکمیل الایمان آورده میفرماید که از اینجا ظاهر شد که او را علیه وعلی آله الصلوة والسلام در جمیع اجزای عالم از ارض و سما
و ملک و ملکوت تصرف بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیاء مودع بود در ذات شریف او صلی الله علیه وعلی آله وسلم
بازدیتها موجود بود مصراع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری انا سید ولد آدم ولا فخر آدم ومن دونه تحت لوائی مؤید
این است و نیز صاحب تکمیل الایمان میفرماید که فضیلت بعد از آنحضرت ابراهیم خلیل الله راست و بعد از وی موسی و عیسی و نوح راست
و این پنج تن اولوا العزم اند که بزرگترین و فاضلترین رسل اند و صبر و مجاهده ایشان در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات او
صلی الله علیه وعلی آله وسلم قرآن عظیم است که از صفات الهی و کلام قدیم او است باقیست بر مرور دهور و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شده و در گذشته
لیکن نقل متواتر که در حکم مشاهده است از انها باقی است و آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم خاتم النبیین است در تکمیل الایمان آورده
که مقصود از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم اکمال دین و تتمیم مکارم اخلاق بوده بعد از حصول این مقصود بر وجه اتم و اکمل
بعد از وی صلی الله علیه وعلی آله وسلم احتیاج بوجود پیغمبر نباشد و بوجود علماء و خلفاء او که حافظان دین و حافظان ملت او یند کفایت شد
و در نبوت سکندر ذو القرنین اختلاف بعضی بر آنند که پیغمبر است و اکثر بر آنند که پادشاه است مسلمان عادل و حق دولت
و منقول از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز چنین است و این سکندر بن فیلقوس رومی است و مصاحب خضر است که طلب چشمه آب
حیوة کرده و نیافت مصرع سکندر را نمی بخشند آبی بزور و زر میسر نیست این کار و سکندر یونانی دیگر است که مصاحب ارسطو
و از اولاد یونان بن یافث است بن نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و ذو القرنین بقول اکثر علماء در زمان ابراهیم خلیل الله
بود و بقولی بعد از موسی و بقول ابن عبد الحق که از ائمه علماء تفسیر و حدیث است بعد از عیسی بود علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
گفته چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده دو مسلمان یکی سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و یکی ذو القرنین

و دو کافر یکی نمرود و یکی بخت نصر که بعد از نمرود بوده پنجم امام مهدی خواهد بود که آخر الزمان پیدا شود و در لقمان که
ابن اخت ایوب است علیه السلام و بقولی ابن خاله او نیز اختلاف است صحیح آن است که وی حبشی بود و ولی بود و بقولی پیغمبر بوده
آورده اند که هزار پیغمبر را خدمت کرده بود و تلمیذی کرده بود و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که لقمان نبی نبود
و ملک نبود بنده سیاهی بود گوسفند میچرانید حق تعالی او را برگزید و حکمت و فتوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر کرد و اما
خضر علیه السلام اصح آن است که وی نبی است معمر و محجوب از ابصار و تا روز قیامت باقی است از جهت شرب وی آب حیوة را
و بعضی بر آنند که ولی است و وی بقول جمهور اهل علم و صلاح زنده است و وی نمیرد تا قرآن برداشته نشود و حافظ ابن حجر مکی در
شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خاء و کسر ضاد و کسر خاء و سکون ضاد نام وی بلیان ابن ملکان است و بعضی گویند ابن مالک است
که برادر الیاس بوده است بعضی گویند پسر صلبی آدم علیه السلام است والله اعلم بالجمله باتفاق صوفیه و بقول جماهیر علماء خضر در حیوة است و جماعه
از محدثین چون امام بخاری و ابن جوزی انکار حیوة او کنند و صحیح آن است که با آن حضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم ملاقات کرده
و تعزیت اصحاب بعد از فوت آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم آمده و قول آن حضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم لو کان الخضر حیا لزارنی
پیش از ملاقات بوده و ملازمه نفس الامریه نیست بلکه بنا بر عرف و عادت است و وی نقل احادیث از آنحضرت کرده که بعضی مشایخ حافظ
از وی شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه و ساره و هاجر و حوا و ام موسی و نام او یوخابد است علیهن السلام نیز قولی آمده است
و صحیح آن است که نبوت مخصوص بمردان است لقوله تعالی وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم و نسبت وحی که بآنها در قرآن شریف
شده بمعنی اعلام و الهام است از قبیل و اوحی ربک الی النحل میباشد و هیچ نبی از نبوت معزول نشود حق سبحانه وتعالی بمحض فضل و کرم خود
منصب نبوت و رسالت را بآن ذوات مقدسه کرامت فرموده و از ایشان باز نگیرد و مرتبه رسالت بعد از موت ثابت است
و ارواح و ذوات ایشان را بعد از موت اعاده میکنند و حقیقت بخشند و باقی میباشند چنانچه در دنیا بودند کامل تر از شهدا که آن
معنویت سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم در حین مرور بر قبر موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرمود که موسی در قبر خود نماز میخواند و آنچه در
در معراج با انبیا ملاقات کرده و مخاطبه فرموده نیز دال بر این است و نسخ شریعت عزل نبوت نیست این جمله ماخوذ از تکمیل الایمان است
در اینجا بر خلاف مشهور در میان جمهور حضرت آدم را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از انبیاء اولوا العزم شمرده در پنج نفر منحصر نموده علیهم الصلوة والسلام
والله اعلم چنانچه خود آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم بهترین انبیاء است امت او بهترین امم است چنانچه در فصل فضایل اصحاب گذشته
و معراج آن سرور تا بمسجد اقصی قطعی است هر که منکر شود کافر است و از آنجا تا عرش و از عرش بالاتر تا لامکان باحادیث صحیحه ثابت است
منکران مبتدع است و کرامات اولیاء حق است و در حقیقت هر کرامتی که از ولی صادر شود معجزه همان نبی است که این ولی امت

و تابع او است بواسطه کمال او و استقامت بر شریعت او و متابعت او و این کرامت برای او از جناب حق سبحانه وتعالی
ارزانی شده و فضایل و کثرت ثواب این امت بسیار آمده است و حق است بدون شک و شبهه که آنچه
از علوم و معارف و حقایق و عجایب و غرایب و کرامات و خوارق عادات که از افراد این امت
بظهور آمده چنانچه در کتب تواریخ و اخلاق و احادیث آمده از هیچ امتی نیامده و شریعت پیغمبر ما علیه وعلی آله
الصلوة والسلام اکمل شرایع است و دین او ناسخ جمیع ادیان است چون که وی صلی الله علیه وعلی آله وسلم خاتم انبیاء
و آخر رسل بود لازم دین وی از جمیع فاضل تر و اعلی و کامل تر باید بود تا کمال منتظر برای دین بعد از این دین
نباشد زیرا که دین دیگر ممتنع است تا کمال منتظر در وی ثابت شود پس هر کمالیت و فضیلتی و منقبتی که از جناب
حق سبحانه وتعالی مقصود است باید درین دین مقرر شود تا مهمل نماند بعثت لاتمم مکارم الاخلاق صریح است
درین مطلب دین موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ناشی از قهر و جلال بود لهذا در قتل قصاص متعین بود
و تحریم طیبات و منع غنایم و تعجیل عقوبات ناظر در آن است و دین عیسی در غایت تفریط بود مصاحبت زنها و
حائضه و عدم منع نجاست جواز صلوة را و تعیین عفو است در قتل ناظر در آن است و دین آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم
در حد اعتدال و توسط وقوع یافته خیر الامور اوسطها و لهذا که این دین افضل ادیان بود با فضل امت
کرامت فرموده و افضل این امت اصحاب رسول الله است که ایشان را حق سبحانه وتعالی برای نصرت و اعانت
رسول خود برگزیده و اختیار نموده و اقامت این دین قویم و تقویت این شرع عظیم را باعانت ایشان مربوط
فرموده کانوا احق بها و اهلها و کان الله بکل شیء علیما چندین اخبار و آثار در مدح و فضل و کثرة ثواب این
بزرگواران واقع شده است که بنظر در آن جزم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثوابند از سایر امت فرموده است
که اگر یکی از شما مقدار جبل احد طلا در راه حق تعالی انفاق کند به نیم پیمانه که یکی از ایشان انفاق کرده باشد
نمیرسد و برابری نمیکند و حدیث خیر القرون نیز از دلایل این مدعی است و غیر آن نیز دلایل بسیار است
چنانچه در فصل فضایل اصحاب گذشته و کدام دلیل قوی و واضح تر از آن است که بواسطه جمال محبوب رب العالمین را
صلی الله علیه وعلی آله وسلم دیده اند و با وی صحبت داشته اند و دین و قرآن را از وی شنیده اند بی واسطه با مر
و نهی الهی مخاطب گشته اند و صرف مال و جان در راه وی نموده اند و صحیح مؤمنی است که آن حضرت را صلی الله علیه وسلم
در حال ایمان دیده از دنیا با ایمان رفته اگرچه خود یکنظر دیده باشد که یکنظر بجمال او صلی الله علیه وسلم دیدن و یک ساعت

در مجلس او نشستن و سخن از وی شنیدن چندان خیری نماید و کار کرد شاید که دیگر از ابد خلوات و اربعینات نه نماید و فرکت شاید و در فضیلت صحابه نسبت بجمیع امت کسی که سخن کرده ابو عمر و ابن عبد البر است که از مشاهیر علماء حدیث است و وی تجویز کرده که تواند بعد از صحابه رضی الله عنهم کسی بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر باشد و بحدیث مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره یعنی حال امت من مثل حال باران است معلوم نیست که اول او بهتر و نافع تر است یا آخر او استدلال کرده و نیز در حدیثی که از آن حضرت رسیده اند که یا رسول الله هیچ یکی از ما که ایمان تبو آورده ایم و همراه تو جهاد کرده بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد بیایند و نادیده بمن ایمان بیارند بهتر از شما باشند ابن مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد صلی الله علیه و علی آله و سلم ظاهر و روشن بود هر که اورا دیده است ایمان فاضل تر از آن نباشد که در غیبت بوی آرند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنانچه شود که تمسک بدین و سنت مثل گرفتن اخگر سوزان باشد بدست هر که در آن زمان متمسک بسنت بود اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند یا رسول الله پنجاه کس از ایشان یا از ما فرمود بلکه از شما و مثل این حدیث دیگر نیز آمده است و لیکن تحقیق و مختار رجال است که جمهور علماء بر آنند مراد باین خیریت که برای آخر امت اثبات کرده اند فضل جزئی است از وجه خاص که ایمان بغیب باشد و لیکن فضل کلی که کثرت ثواب و تقرب بجناب ملک علام است صحابه راست و فضل جزئی بفضل کلی منافات ندارد شاید که خلاف ابن عبد البر در آن صحابه باشد که یکنظر آن حضرت را دیده باشد یا یک مجلس صحبت کرده باشد چگونه خلاف متصور می شود در مصاحبان و همنشینان دائمی آن حضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم با وجود آنکه خلاف در صورت اول هم استبعاد دارد زیرا که هیچ فضلی و هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت نظر بجمال با کمال آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم نمی رسد اگرچه اولیاء امت را صحبت معنوی با آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم حاصل است و الله اعلم و افضل اصحاب خلفاء اربعه است و فضیلت آنها بر ترتیب خلافت است و مراد با فضلیت کثرت ثواب است نه کثرت عبادت و نه کثرت مناقب و فضائل زیرا که جایز است که عبادت زید مثلا از عمرو کمتر باشد و لیکن در عبادات زید یک عبادت باشد که ثواب آن از همه عبادات عمرو بیشتر باشد و کثرت ثواب را بجز از علام الغیوب و رسول محبوب کسی خبر ندارد و لیکن ما در این اعتقاد فضیلت خلفاء بر سایر صحابه و فضیلت آنها بر ترتیب خلافت مقلدان و تابعان سلف می باشیم از صحابه و تابعین و تبع تابعین رضی الله عنهم که عدالت و صدق آنها بنصوص قاطعه ثابت است و قطعاً و یقیناً میدانیم که در نزد آنها تا این فضیلت باین ترتیب ثابت و متیقن و مبرهن نشده باشد نخواهند و سلف همگی فضیلت صحابه را بهمین نحو فرموده اند و افضل ناس بعد از انبیاء آن علیهم

الکمال

105 المتعال است که او است قدوه اصحاب فاتح ابواب صواب [illegible] بر جمله اولی الالباب خلاصه مهاجر و انصار مهبط کرامت ثانی اثنین اذ هما فی الغار شارب رحیق تحقیق صاحب [illegible] کمال توفیق در بحر معرفت غریق در نار محبت حریق فرو رفته در دریای عمیق پیغمبر را رفیق شفیق و صدیق بتحقیق در حال سعت و ضیق خلیفه رسول الله ابوبکر الصدیق رضی الله عنه بکمال الرضا و ارسل الی روحه وفور النعماء و الالاء کنیت او ابوبکر و نام او عبد الله و لقب او صدیق و عتیق و کنیت پدر او ابو قحافه و اسم او عثمان مناقب او بسیار است و بیشمار و آن برگزیده بود که امتثال امر موتوا قبل ان تموتوا از روش حود ساخته بود سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم میفرمود که اگر کسی خواهد که مرده را به بیند که بر زمین میرود باید که ابوبکر را به بیند مولانای رومی رحمة الله علیه میفرماید بیت خاک زر شد هیئت خاکی نماند غم فرح شد خار غمناکی نماند مصطفی زین گفت ای اسرار جو مرده را خواهی که بینی زنده تو میرود چون زندگان بر خاکدان مرده و جانش شده بر آسمان جانش را این دم به بالا مسکنی است گر بمیرد روح او را نقل نیست زانکه پیش از مرگ او کرده است نقل این بمردن فهم آید نه بعقل هر که خواهد کو به بیند بر زمین مرده کو میرود ظاهر چنین مر ابوبکر تقی را گو به بین شد ز صدیقی امیر المتقین و شک نیست که هر کس در دنیا پیش از مرگ طبیعی بمیرد بمرگ طبیعی زنده که جاودانی خواهد یافت بیت دو مردن بودن آدمی زاد را گرفتار این محنت آباد را یکی مردن از شهوت و حرص و آز که بالیست ها داشتن دست باز چه باشد دوم رفتن جان ز تن گسستن کششهای روح از بدن کسی کو بمرگ نخستین شتافت ز مرگ دوم عمر جاوید یافت و در زمان خلافت او که بر او تی دو سال و نیم و در بعض روایات کمتر از آن لشکر اسلام تا به روم و عراق و پارس و شام رفت و در حرب لشکر اسلام با قلت بر لشکر کفر ظفر میافت با کثرت اکثری حروب در زمان ایشان علیه الرضوان با لشکر کسری اردشیر پادشاه عجم و لشکر هرقل پادشاه روم بود چنانچه در یک حرب دوازده هزار کشته شدند و در حرب دیگر که با لشکر هرقل بوده لشکر کفار بروایتی هفتاد هزار و بروایتی دویست و چهل هزار بوده و لشکر اسلام تخمیناً سی هزار بوده هزیمت بر کفار افتاد سه هزار کس از کفار در معرکه بقتل رسیدند و آنچه در وقت فرار بقتل رسیده در عدد نیامده و در حرب دیگر که میان خالد ولید رضی الله عنه و لشکر هرمز واقع شد اهل اسلام چهل هزار و اهل کفر زیاده از سه صد هزار بودند در آن حرب قریب بصد و بیست هزار کافر کشته شدند و از مسلمان سه هزار کس بشهادت رسیدند از جمله غنایم این غزوه سی هزار خرگاه و دیبا بود و سه هزار پرده دیبا بود و نقود و جواهر و اقمشه و امتعه را نهایت نبود و اکثر فتحها در زمان ابوبکر بر دست خالد واقع شده شهرهای کفار را خالد رضی الله عنه غارت کرد و بسیاری را جزیه قرار داد و با بسیاری از آنها صلح نمود و خمس غنایم را برای ایشان

وقضایا هم قبل ان تموتوا هم

میفرستاد و بقیه را بر لشکر قسمت میکرد و در حرب [illegible] هرمز کشته شد منادی را فرمود که هر که نظر او بر روی مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده جدا شوند از میان لشکر هزار کس جدا شدند ایشان را آورده در نظر خود نگاه داشتند و دست مناجات بجناب حضرت قاضی الحاجات برداشت تضرع و ابتهال نمود گفت خدایا بحرمت این بزرگواران که بدیدار فرخنده آثار رسول انور آن زمان مشرف شده اند که اهل اسلام را نصرت ده و در میان این هزار از قراء و انصار که در آن حاضر بودند جدا کرد و گفت که مقصود من از شما حرب نیست مقصود دعای شما است برای نصرت اهل اسلام بیت و از آنکه استعانت بدرویش برد اگر بر فریدون زد از پیش برد و در وقت مقابله صفین قاصدی از مدینه رسید به مسلمانان خبر خیریت مدینه گفت و در گوش خالد گفت که ابوبکر وفات یافته خالد این سر را فاش نکرد که مبادا لشکر اسلام را هزیمت روی دهد قاصد را در میان جمعی از حال خلیفه پرسید قاصد مرد زیرک بود گفت الحمد لله خلیفه بهتر شده و دوازده کس با اعانت شما فرستاده عنقریب میرسند و از قاصد پرسید که خلافت بر که قرار یافت گفت بر عمر خطاب رضی الله عنه گفت پس من معزول میباشم گفت آری گفت امارت این لشکر را به که تفویض فرموده گفت با ابو عبیده ابن الجراح رضی الله عنه بعد از فتح و نصرت خبر را فاش کرد و اختیار را به ابو عبیده داده اهل اسلام او را درین هر دو امر مدح و ستایش بسیار کردند و دعای خیر کردند که خبر وفات صدیق را شنیده و عزل خود را دانست و فاش نکرد تا مسلمانان را به فتح چنین حرب صعب و به غنایم بی نهایت فائز نمود در روضة الاحباب آورده که حضرت خالد رضی الله عنه حصاری را محاصره داشت از آنها کسی را طلبید که با او سخن گوید اهل حصار عبد المسیح نام شخصی را فرستادند که عمر او به سیصد و پنجاه سال رسیده بود مرد دانای فصیح بود و جواب سوال بسیار در مابین آنها در واقع شده در میان مکالمه نظر خالد بر کاغذی پیچیده که در دست داشت افتاد پرسید که این چیست گفت زهر یک ساعته یعنی در یک ساعت آدم را هلاک میکند خالد گفت برای چه آورده گفت برای آنکه اگر سخن من را در باب قوم قبول نکنی بخورم که ذل و خواری را به قوم خود نبرده باشم و من عمر خود را گذرانیده ام خالد زهر را از وی گرفت و گفت بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض و السماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء آن زهر را چون شربت نوشید فی الحال بیهوش شد آمد عرق بر وی نشست بسلامت برست عبد المسیح این حکایت را بقوم خود گفت این قوم هر چه از شما میخواهند بدهید که اینها گویا از انس نیستند اهل حصار صلح کردند دویست هزار درم دادند برواتی عبد المسیح مسلمان شد حضرت صدیق در حق خالد میفرمود که هیچ مادری چون خالد نزاده است در زمان شریف او این قوت و شوکت بدین اسلام رسید و نیز در زمان شریف ایشان از امور عظیمه و منافع که بدین اسلام رسیده جمع او بود قرآن شریف را که قبل از آن بعض در

بعد بیهوش هم

الحمد لله

106 رجال بود بعضی بر پوست خرما و بعضی بر روی سفال بود باعث بر این امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شد تفصیل این اجمال آن است که روزی عمر رضی الله عنه استفسار یک آیتی از آیات قرآن در مجلس صحابه رضی الله عنهم نمود صحابه رضی الله عنهم در جواب گفتند که این آیه در نزد فلان صحابی بوده که در جنگ یمامه بشهادت فائز شد عمر از این سخن حزن بسیاری بذات مقدس آن مجمع کمال و منبع فضائل طاری شد بخدمت سرا سر سعادت خلیفه رسول الله صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه آمده عرض نمود که رای من آن است که قرآن کلام الله یکجا جمع کرده شود که حفاظ آیات قرآن بموت و شهادت از دار فنا رحلت مینمایند و قرآن ضایع می شود ایشان علیه الرحمة و الرضوان بنا بر آنکه احداث امری جدیدی در دین که در وقت آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم نبوده که آن را بدعت میگویند امر عظیم میدانسته و موجب خلل در دین میدیدند بسیار از این امر استبعاد فرمود که کاری را که در زمان حیوة آن سرور صلی الله علیه و علی آله و سلم نشده باشد ما متصدی شویم و احداث بدعت کنیم و از آن سرور شنیده ایم که کل بدعة ضلالة امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود که این بدعت چاره نیست و در حقیقت بدعت نیست بلکه اصلاح و امداد و تقویت دین اسلام است و دلائل واضحه لایحه این مدعی بیان فرمود تا حدی که رای حضرت ابوبکر نیز بر جمع قرآن شریف قرار گرفت و انشراح صدر مبارک ایشان بر این امر شریف حدوث یافت زید بن ثابت انصاری که کاتب وحی بود و در ذکاء ذهن و جودت فهم و فطنت طبیعت و حدت قریحه در میان صحابه بی نظیر بود از جمله حدت قریحه ایشان آن بوده که سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم ایشان را علیه الرحمة و الرضوان فرمود که خط توریه و لغت او را باید تعلم نمائی و هر دو را باید دانسته باشی که یهود توریه را در نزد ما میخوانند و خود ترجمه میکنند و چونکه ما خط و لغت او را نمیدانیم حق از باطل در نزد ما تمیز نمی یابد ایشان علیه الرحمة و الرضوان در کمتر از یکماه هم کتابت توریه را و هم لغت آن را که زبان عبرانی است تعلم نمود و در آن باب مهارت تمام بهم رسانیده طلبیدند و او را تکلیف فرمودند که باید قرآن را از صدور رجال و پوست خرما و روی سفال جمع نمائی ایشان نیز بنا بر استعظام بدعت در اول اباء آورد و بعد از نصب دلائل انشراح صدر مبارک بحصول پیوست متصدی این امر گردید قرآن شریف را بعدت سیر روجه اتم و اکمل جمع نمود صدیق اکبر رضی الله عنه در نزد خود نگاه داشت اگر چنین نشدی معلوم نبود که ما و تو بسعادت قرائت رسیدی یا احکام شریعت را در یافتی از اینجهت بود که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میفرمود که اعظم الناس فی المصحف اجراً ابوبکر رحمة الله علی ابی بکر هو اول من جمع کتاب الله یعنی بزرگترین مردم از روی مزد که بر مصحف مرتب است ابوبکر است زیرا که اول کسی است که قرآن را جمع کرده و در ایام مرض خود ظاهر است که ایشان در مزد همه قاریان شریک است رحمت خدای بر ابوبکر باد که اول کسی است که قرآن را جمع کرده و در ایام مرض خود بمشورت جمعی از صحابه کبار مثل عثمان ابن عفان و علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم خلافت را بعمر خطاب رضی الله عنه تفویض فرمود و عثمان را

ایشان نیز هم

که در زمان خلافتش کاتب وی بود فرمود که بنویس هذا ما عهد ابوبکر بن ابی قحافه الی المسلمین اما بعد فانی قد استخلف
علیکم عمر ابن الخطاب فاسمعوا له واطیعوا فان عدل فذلک ظنی به وعلمی فیه وان جار فلکل امرئ ما اکتسب والخیر اردت
ولا اعلم الغیب وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی خلیفه گردانیدم بر شما عمر را پس قبول کنید خلافت او را و لازم
شمرید طاعت او را اگر عدل کند همان بوجود آمده باشد که در حق او گمان میبرم و در حق او معلوم دارم و اگر جور کند جزای عمل
خود بیند و من درین امر خیر مسلمانان جستم و خوبی و بدی هر امری را خدا داند که علام الغیوب است و فزوده است که ظالمان
عاقبت ظلم خود را دیده و دریابد و چون کتاب تمام شد دعا کرد و گفت خداوندا خلیفه گردانیدم بر مسلمانان بهترین ایشان را
و نخواستم درین امر حمایت عمر را بلکه مقصود از این امر خیر مسلمانان بود و صلاح مسلمانان جستم و من از دنیا میروم تو ای
صاحب رحمت و رافت خلیفه باش برایشان که همه بندگان تواند و والی ایشان را اصلاح کن برای ایشان یعنی عمر و او را
از خلفاء راشدین گردان که عمل کند سیرت پیغمبر خود را و سیرت صالحان را که بعد از پیغمبر بوده صلی الله علیه و علیهم آنگاه فرمود که عهدنامه را
مهر کردند و بمثل آن چندین نامها نوشتند و هر یکی را از امراء لشکرها و کشورها فرستادند و بعد از آن امیر المؤمنین عمر را طلبید
و از این معنی خبر داد و گفت ترا بر مسلمانان خلیفه ساختم در جواب نمود که ای خلیفه رسول الله که این رحمت را از من دور دار که
مرا به خلافت حاجت نیست خلیفه فرمود که اگر ترا بآن حاجت نیست آن را بتو حاجت است هر که او مستحق کاری هست
گر بجوید بجویدان کارش وآن که او مستحق نبود ندید مقصدش گرچه جست صد بارش و گفت وصیت میکنم ترا که آنچه
حق خداست بر تو در روز بشب نبری و آن چه حق خداست بر تو در شب بروز نبری و وصیتهای دیگر که همه مقبول شریعت
و طریقت و طبیعت خواص و عوام بود فرمود تفصیل آن بتطویل می انجامد حضرت مقرب بارگاه خدا جل و علا شانه
و محب حضرت مصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحبه خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب فرموده که قوی ترین دلایل صداقت و دوستی
که حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی درباره صدیق اعظم رضی الله عنهما داشته این کلمات است که بعد از فوت وی بر زبان خجسته
بیان امیر آن سس رهان گذشت که چون خبر محنت اثر انتقال روح آن مظهر جلال و جمال یا آن خورشید آسمان کمال رسید
از خانه بیرون دوید و بحیرت میگریست و بسرعت می شتافت و میگفت الیوم انقطعت خلافة النبوة امروز منقطع
گشت جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم تا آنکه بدر خانه که صدیق در آن خانه بود رسید پس بایستاد و اصحاب
بایستادند رضی الله تعالی عنهم و آغاز کلمات مودت آیات فرمود و گفت رحمک الله یا ابا بکر کنت الف رسول الله

و مستروحه و ثقته رحمت خدای بر تو باد ای ابوبکر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بتو الفت داشت و بتو
و بدیدار تو راحت می یافت و ترا معتمد خود میدانست و داد مدح و ثنا حضرت صدیق اکبر را چنانچه میبایست
می باید فرمود هر چند فقیر را در وقت ذکر این بزرگواران علیهم الرحمة والرضوان حالتی عارض می شود که نوعی
از فنون جنون میماند میخواهم که هزار زبان داشته باشم و در هر زبان هزار لغت و در هر لغت هزاران
زبان هزاران گونه ثنا این بزرگواران را گفته باشم در همه در معان نیست چون
شیدائی خرقه جای گرو باده و دفتر جای و لیکن بعض طلبه علوم که برای خود نسخه ازین نسخه می نویسند
از تطویل ملالت یافته طالب اختصار ند لهذا به تفصیل نپرداختم بعد چونکه این آفتاب عالم افتاب از آسمان
عالم فانی خراب بپابوس لقاء رب الارباب جل و علا شانه به هوا پاپوس جناب معطی القاب حضرت محبوب
الفیاض الوهاب صلی الله علیه و علی آله و صحبه افول فرمود جانشین ارشد عالیجناب اعنی الامیر الاوّاب بدر زین
المنبر والمحراب مؤسس قواعد العدل والنصف فی کل باب ممکن المعروف بالاحتساب ماحی المنکر بالاجتناب
والاجتناب الوقاف عند السنة والکتاب امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه کنیت او ابو حفص و لقب
او فاروق نام پدر او خطاب و نام مادر او حنتمه بنت هشام خواهر ابوجهل داد عدل را داد بنحوی در عهد خلافت
خود در استحکام قواعد دین متین و ترویج سنة سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله و صحابه اجمعین سلوک فرمود که
بنظر مردم از طاقت بشری بیرون بود و آنچه درین باب ازین عالیجناب بعمل آمد از مجلس زیاده و نخواهد آمد
از مایده او هست هر چه بمذاق عوام و خواص امت مرحومه میرسد از خوان فراوان او هست هر چه اولیاء و کبراء
امت مرحومه نوشد صفات حمیده او را بیان کردن طاقت هیچ انسان نیست خنگ وهم در طی این
میدان لنگ است و خیل خیال درین هامون دنگ لاجرم خلاصه از تفع او که باسلام رسیده شمه بیان خواهد
شد در روضة الاحباب آورده که در زمان خلافت ایشان علیه الرحمة والرضوان هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق
انها فتح شد و چهار هزار مسجد ساخته گشت و چهار هزار کنشت خراب کردند و یکهزار و نه صد منبر در جهت جمعه
محاریب جهة جمعه منصوب ساختند ایام خلافت وی ده سال و شش ماه و چهار روز و بروایتی پنج روز
عمر وی شصت و سه سال در وقت رحلت از این عالم فانی عثمان ابن عفان و علی ابن ابی طالب و سعد ابن
ابی وقاص و زبیر را طلبید و طلحه بن عبید الله حاضر نبود و عبد الرحمن بن عوف نیز در مجلس حاضر بود فرمود تأمل

بسیار کردم که شما شش کس را بزرگترین مردمان دیدم و سزاوار نداشتم که غیر از شما کسی باین امر اقدام
نماید باید که بعد از فوت من سه روز انتظار بکشید اگر بیاید او را در مشورت شریک نمایید و اگر نه یاو
موقوف نکنید و هر کس را ازین شش کس مصلحت ببینید خلیفه کنید و اگر میان این شش کس خلاف شود
هر جانب که بیشتر باشند آن را اعتبار کنید و اگر هر دو فریق برابر باشند در هر جانب که عبد الرحمن بن عوف
باشد آن را راجح گردانید و هر کس خلاف آن را کند بکشید و تا اقرار امر خلافت برادر جانی و دوست دو جهانی
من صهیب ابن سنان رومی که میان من و او آثار صداقت بسیار و انوار مودت آشکار است امامت
نماز کند و ابو طلحه انصاری را گفت که بعد از فوت من تا سه روز اصحاب شوری را در خانه خود نگاه داری
تا امر خلافت اقرار دهند و پسر من عبد الله در آن مجلس باشد و قبول نکنند و مقداد ابن اسود را محصل ابو طلحه
گردانید بعد وصیتها کرد لایقه و شایسته که تفصیل آن درین مختصر نمیگنجد و در نزد ابن عباس رضی الله عنهما
از خوف خود اظهار کرد و گفت که بخدا که آنچه در روی زمین است از اموال اگر تمام مرا باشد در آینده
همه را فدا میکنم از خوف روز مطلع یعنی روزی که در آن هر کس اطلاع یابد بر نیکی و بدی خود پس ابن
عباس گفت یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که من امید وارم که تو دوزخ را نه بینی مگر آن مقدار که ازین
آیه معلوم میشود که وان منکم الا واردها یعنی هیچکس از شما نباشد که بر دوزخ نگذرد که امیر مسلمانان و امین
مؤمنان و مقتدای ایشان بودی و بموجب کتاب خدا حکم فرمودی و غنایم و صدقات و آنچه از مداخل
شرعیه اسلام حاصل شد بطریق راستی قسمت نمودی و حصار بلاد کثیره را از ظلمت کفر بنور اسلام درآوردی
و همه را مطرح انوار عدالت کردی و میان خصمان بعدل حکم فرمودی و هر دو خصم که پیش تو نشستی هر دو حکم
تو راضی رفتی اسلام تو عزت دین بود و خلافت تو سبب امن و امان مسلمانان همه کس بهمه جا بفراغ
دل بدولت تو روزگار گذرانید و هیچ شریری به هیچکس ضرری از خوف تو نرسانید چراغ
اهل دل را روشن از روی تو می بینم همه روشن دلان را روی سوی تو می بینم تو بودی جان عالم کم مبادا
از سرت موئی که عالم را طفیل یک سر موی تو می بینم چون عمر این سخنان از روح پرور روح گستر از ان سقم
خوش خبر شنید گفت مرا است نشانید چون بنشاندند گفت ازین سخنان جان به تن من در آمد بدل
محنت فرجام من رسید چه شود اگر مکرر سازی بردی دلم بیک سخن خوش که گفته بازی دیگر بگوی که

جان هم برای تست ابن عباس بموجب فرموده اعاده نمود جناب خلافت مآب گفت
که فردا در نزد حضرت توانائی که این شهادت بتقدیم رسانی گفت بلی حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
فرمود یا امیر المؤمنین من نیز برین امور گواهم و قبول کردم که فردا باین نوع شهادت رسانم آن
جناب گفت که چه شود که این هر دو شهادت را مکتوب سازی چنان کردند و عمر آن را گرفت و
وصیت کرد که این رقعه را با او دفن کنند و در تاریخ اعثم کوفی مسطور است که امیر المؤمنین علی او را
غسل داد رضی الله عنهما و این تاریخ بهترین تواریخ است در نزد شیعه صاحب روضة الاحباب میفرماید
که یک شخصی شیعی را گفتم که تاریخ اعثم کوفی در نزد شما بهترین تواریخ است و در آنجا نوشته است
که متعهد غسل آن جناب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شده معلوم است که در مابین این دو بزرگوار غایت
صداقت و محبت بوده آن شیعی گفت که اگر این سخن راست است من از دین خود بر میگردم بعد از جست
جوی این تاریخ را یافت و این سخن را در آنجا نوشته دید از اعتقاد بد خود برگردید و به سنت پیوسته
از ابن عباس رضی الله عنهما که چون نعش مبارک ایشان را بر تخته کذاشتند حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود
باران رحمت بی حساب از سحاب موهبت کریم وهاب بر تو ای عمر ریزان باد نگذاشتی کسی را بعد از خود
که دوست تر بود نزد من تا آنکه بمثل عمل او به خداوند ملاقی شوم والله که گمان میبردم که هر آینه دولت روی
خواهد شد که در جنب احمد مختار و یار غار صلی الله علیه و علیهما مدفون گردی زیرا که بسیار بود که در محفل
گرامی سید سامی حاضر میبودم که میفرمود که من و ابوبکر و عمر چنین گفتیم و من و ابوبکر و عمر رفتیم و من و ابوبکر
و عمر چنین صلاح دیدیم و اکثر امور را انجام داد این دو کس استشارت میکرد و ایشان را در مضافه افعال از خود
جدا نمی ساخت و بعد از فراغ از تکفین و تجهیز تابوت مبارک را در میان قبر و منبر که آن را پیغمبر روضة
من ریاض الجنة فرموده نهادند و بنا بر وصیت ایشان صهیب رومی نماز خواند به چهار تکبیر ای کور
مادر زاد و ای بی بصیرت بد اعتقاد و ای منشاء فتنه و فساد چرا در افتادی از مطلب و مراد و
غافل بی خبر که بیچاره از محبت امیر المؤمنین عمر این چه ظلمت غفلت است که دل ترا تیره کرده و این چه
احولیت حیرت است که چشم ترا خیره ساخته و این چه سته جهالت است که مشام انتباه ترا مسدود کرده
و این چه غده غباوت است که سمع آگاهی ترا از استماع معزول گردانیده در باغ جان این صاحب کمال این همه

کلهای جاه و جلال رسته و نسیم مدح مادحان روایح آن را باطراف برده و سیح بوی بمشام تو رسیده
و آفتاب صفات عالی سمات از سپهر ذات کثیر البرکات ان متعالی درجات پرتوی بر شاع اهل مشارق
و مغارب انداخته و هیچ نوری بدیده رمد دیده تو در نیامده و این همه گوهرهای با قیمت ملاحان دریای
عقل و درایت از بحار کتاب حضرت عزت و احادیث جالس مسند رسالت در شان این عالی رتبت
بیرون آورده بر طبق بیان بمعرض عرض علمیان در آورده اند و گوش هوش تو صدف هیچ یک از انها
نگشته و باغ دلهای اکثر افراد آدم و اولاد آدم بزلال ارادت و عذب این صافی صفوت خرم و تازه گردیده
و نمی از ان بخارستان خاطر تو نرسیده جام زلال قران رابیش تو می آرند با آن لب تر نمیکنی مایده پر فایده حدیث
را در میان می نهند از ان چاشنی بر نمیداری صد هزار کس میکویند گوش لسخن هیچ یک نمیکنی هزار صفت مقبول به
کسی اسناد میکنند بر همه دست رد می نهی و آن را در دل خود بصفت تیقن جا دهی و سخن همه را بدروغ بر داری
این امور که مذکور شد میکویی همه ساخته است و این احادیث و اخبار که مسموع گشت میکویی همه مصنوع و موضوع است
بزبان انصاف جواب ده و پای براه صواب نه و ازین غباوت بدرای قدم پیش نه و ازین غفلت درگذر که آخر
در آتش حرمان این دولت بسوزی و نار هجران این سعادت بر افروزی ما خود بتو از روی شفقت و مروت
میکوییم که هر دو از یک جا رسته ایم و شاخ یک درختیم و درین گفتن جانب ترا رعایت میکنیم و دولت تو میجوییم و اگر نه زنگ
دل تو آیینه ما را تیرگی نخواهد داد و طبع بیبوست مال تو طراوت احوال ما را نخواهد برد بیت ای شعور دل آگاه ز تو
راه گم کردن گمراه ز تو دوست را عز هدایت تو دهی خصم را ذل غوایت تو دهی تو ز دل ظلمت غفلت ببری تو
بجان نور هدایت ببری تو دل تیره دلان تیره کنی دیده بی بصران خیره کنی گر همه خلق جهان جمع آیند تا دری بر دل
کس بگشایند تو به بندی نشود آن در باز نشود نقد ز گنجینه راز ور شیاطین همه با هم باشند در دل تخم غباوت
باشند تو بر حمت سوی آن دل نگری زنگ از آیینه آن دل ببری ما فضولیم فضولی کردیم به نصیحت روی
دل آوردیم از نصیحت نگشاید کاری اگر از لطف تو نبود یاری لطف خویش دل ما کردان هم به بیگانه نگر
هم آیدان خصم از لطف تو میگردد دوست گر بدی لطف تو باید نیکوست خصم را راه محبت بنما دوست
را دوستی دل بفزا چونکه اصحاب شوری امر خلافت را بآن معدن حلم و حیا منبع جود و سخا وسیله امن و امان
واسطه نشر اسلام و ایمان جامع قران مظهر احسان صاحب دو نور از رسول انوار ازان از کمال حیا او حیا دارد ازو

علم

ملائکه آسمان مجهز جیش الساعة عسره مسلمانان امیر المؤمنین ختنه الله نور و دو الرحمة و الرضوان تمام تختلف
الملوان و تعاقب العصران مقرر نمودند ایشان را بر مسند خلافت متمکن فرمودند تفصیل این اجمال آنکه
بعد از دفن امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه این شش کس در یک خانه نشستند اول کسی که سخن آغاز کرد عبد الرحمن
ابن عوف بود رضی الله عنه گفت قرار این امر بغایت دشوار است زیرا که امیر المؤمنین عمر این امر را به رای شش
کس وابسته فرموده و احتمال مخالفت و رای هر یکی از دیگری قایم است پس درین صورت امر بمحصول بر
نمی انجامد اسلم صواب چنان است که سه کس ازین شش یکی را ازسه دیگر وکیل نماید تا هر یکی ازین سه
کس از جانب خود و از جانب موکل خود سخن گوید چنان کردند پس زبیر اختیار خود را به علی داد و طلحه
به عثمان و سعد به عبد الرحمن پس مشورت بر سه کس ماند بعد عبد الرحمن از علی پرسید که اگر این امر نصیب تو
نشود تو بکدام یکی ازین پنج کس رضا می دهی گفت بعثمان بعد از عثمان پرسیدند که اگر این امر نصیب
تو نشود تو بکدام یکی ازین پنج کس رضا می دهی گفت بعلی رضی الله عنهما پس عبد الرحمن گفت که این امر دایر
شد در میان شما دو کس زیرا که من از برای خود نمیخواهم درین دو کس یکی متعین باید شد تعیین را به او
ایشان مفوض فرمودند ایشان بعد از تفحص و تفتیش بسیار از ذکور و اناث مهاجر و انصار رضی الله عنهم
امیر المؤمنین عثمان را متعین نمود و ایشان را خلیفه نمود و همه اصحاب بیعت کردند و اجماع نمودند پس منصب
خلافت بوجود باجود او مزین شد و دوازده سال باین امر قیام نمود و بسی آثار عدالت و نصفت و
حلم و مدارا و رفق و لین مرعی داشت و در زمان خلافت وی بسی از بلاد مفتوح شد فتحهای امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه تا هر جا رسیده بود از منتهای آن ابتدای فتح کرد و بسیار پیش برد و آن بلاد که در تحت تصرف
عمر بود حراست نمود و در زمان او غنایم و اموال بسیار نصیب لشکر اسلام گشت و از جمله بلاد که در زمان
او فتح شد هرات بود و توابع او چون بادغیس و نشابور و سیستان و غیر او عبد الله عامر والی هرات
بود امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه مساجد بسیار بنا کرد و منافع او به اسلام بسیار رسید و فضایل و مناقب
او از حد احصا بیرون است و از خیرات مشهوره او تجهیز جیش العسره بود گویند چون رسول الله صلی الله علیه و سلم
از وی توقع امداد کرد لشکر سعادت اثر را نه صد و پنجاه شتر و پنجاه اسپ امداد نمود و در روایتی هزار شتر
و هفتاد اسپ و هفتصد اوقیه نقره که هر اوقیه چهل درم باشد که مجموع بیست و هشت هزار درم باشد

این امر م.
هر یکی

در آن غزوه انفاق کرد عبد الله بن مسعود رضی الله عنه میکوید که رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که در ان
روز می رفت و می آمد و میگفت اللهم اغفر لعثمان ما اقبل و ما ادبر و ما اخفی و ما اعلن و ما اسر و ما جهر
یعنی خدایا بیامرز گناه عثمان را گذشته و آینده آن چه تنها کرده و آن چه در میان جمعی از وی بظهور آمده
و آنچه مخفی کرده و آن چه آشکار از وی بوقوع آمده روایت عبد الرحمن بن حباب آورده که بعد از تجهیز جیش العسره پیغمبر
از منبر فرود می آمد و میفرمود که بس است عثمان را همین کار که کرد اگر در عمر خود هیچ کار نکند همین او را کفایت
بوده این سخن را مکرر میفرمود و بعضی گفته اند که بعد از همین انفاق آن سرور صلی الله علیه و سلم شبی تا صباح
میگفت خداوندا من راضی شدم از عثمان تو هم راضی شو از وی بیک درین دولت عظمی تامل کن و به اهتمام
تمام بسوی این سعادت چشم دل بگشای که این حسنه است در حق وی که اثقال جبال موازنه بعظم و ثقل ان
نتوان نمود و زبان بیان مادحان دفتر فضل آن نتواند کشود و این عطیه است که باد خورمی و اهتزاز
آن کوه وجود محمدی را به جلیش در آورده بود چنانچه راوی میکوید که میرفت و می آمد و دعا میکرد و این
موهبتی بود که نسیم فرح و روح غنچه دهان آن سرور چمن احسان را شکفته نمود و گلبرگ زبانش را بحرکت
آورد و نفحه دعا و دولت انتما از ان گل تازه باغ عزت و علا بظهور رسید و صحرای دل و فضای استعداد
آن عارف عامل را معطر و معنبر گردانید و ادخال سرور را در دل مومن بعبادت آدمی و پری برابر گرفته اند و چندین
هزار دل را شاد کرد و از اثر شادمانی ان دلها شادمانی دل او چگونه در آورد دلی که حاصل کاینات معلوم نیست
که بالغ خاص آن دل برابری کنند و جواهر خزاین معارف ارباب عرفان در یکی مقابل یک در مخزون او در اید
بیت در وجود آمد ز تو جودی که خورم شد از ان خاطر شاهی که بود او خسرو ملک وجود بود زینا چون
نبود است و نباشد بسخاوت نقد خود نابود کردی تا رود در گنج بود ای غنی خوش دولتی داری که در
دست تو هست آن کلیدی که توان زان صد در دولت کشود چون بکف داری درم اکنون
غنیمت دان کرم کآمد یک صرصر مرگ و ز دست در ربود جود تو ای صاحب خواجه
به از طاعت طاعت دیگران کار زوی جود تو دارند اصحاب سجود تو مکن دیر ای انیسی در کرم اکنون
که هست کاینچنین دولت نیاید بر سر کس زود زود و از خیرات مشهوره کثیره فاخره او خریدن
بیر رومه است و بیان آن بر اینوجه است که چون خیل مهاجرین بمدینه آمدند و اقامت نمودند آب

دست

مدینه شور بوده طبایع شریفه از آب شور متنفر بوده آب شیرین دور بوده و مردم می آوردند و می فروختند
ایشان علیهم الرضوان استطاعت خریدن آب شیرین نداشتند و نه استطاعت ان داشتند که خود
بیارند از بی آبی حال ایشان بعسرت میگذشت و در مدینه یهودی بود از بنی غفار چاه آب شیرین
داشت که آن را بیر رومه میگفتند و از ان چاه مشک آب به مدی از طعام میفروخت و معاش
وی و عیال وی از ان چاه جاری بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم او را طلبید و فرمود که ای یهودی
را ه بکار بد شواری میگذرد از بی آبی اگر باغ دل ایشان را خرم کنی و این چاه را در راه خدا وقف
کنی من ضامنم که فردا در بهشت چشمه مانند این برای تو متعین شود آن مرد گفت از جهت ضعف یقین
چاه باغ را در سر چاه خالی کرد و آب چند روزه زنده کانی را به آب حیوة جاودانی نداد و گفت
معیشت عیال من باین آبخور می دارد و چونکه امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه برین ماجرا اطلاع
یافت کمر همت لبست بقصد شراء بیر رومه در نزد یهودی که مالک بیر بود آمد و اظهار نمود که این
چاه را خریدارم هر چند یهودی از فروش امتناع نمود که معاش عیال من ازین چاه میگذرد ایشان در
بهاء آن مبلغ کثیر ذکر فرمود راضی نشد زیاده نمود راضی نشد باز زیاده نمود هر چند مالک چاه امتناع
نمود آن منبع الجود در بهاء افزود تا بهاء آن چاه به سی و پنج هزار درم قرار یافت ان صاحب سماحت
و سخاوت بعد از ایجاب و قبول بهاء را تسلیم بایع نمود و با میه جرعه جام سلسبیل آن را در راه خدا
سبیل نمود سرور عالمیان را صلی الله علیه و سلم ازین معنی اخبار نمود و عقده که ازین اندوه در دل او
بود کشود فرمود من حفر بیر رومه فله الجنة راوی این حدیث میکوید فحفرها عثمان فرمود آن حضرت که
کسی که کنده است چاه رومه را پس او راست جنت راوی حدیث میکوید که کند او را عثمان رضی الله عنه در بیان
این علما توجیه کرده که قبل چون نفع آن بمسلمانان نمی رسید گویا آن چاه کنده نبوده و الحال که
نافع مسلمانان شد گویا الحال کنده شده و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه در ازای او چاه دیگر کنده باشد
و از خیرات و برکات آن منبع الخیرات و مجمع البرکات آن بوده که چون مردم از تنگی مسجد نبی شکایت
نمودند سراهایی که در جوار مسجد بوده بقیمت اعلا خرید داخل مسجد نمود چنانچه طول مسجد صد و شصت
ذرع شد و عرض آن صد و پنجاه ذرع شد که قریب بده جریب و نیم شد و گچ را از جای دور می آورد

بل
حری

تستوه

پسنگ در شیده را دران بکار می برد و اهتمام تمام نمود که قیلوله را دران جا میکرد و گاهی شب
دران جا میماند و مزدوران را در طعام و اکرام اهتمام تمام بجا می آورد تا مسجد را بتمام رسانید
گویند در ایام خلافت او قحط شد و خادمان او از شام هزار قفیز طعام آوردند طعام فروشان
خریدار شدند هر قفیزی را بسه مثقال طلا میخریدند ایشان فرمود که کسی هست که ازین زیاده بدهد
گفتند غیر از ما کسی نیست که تجارت میکرده باشد کسی نیست که زیاده ازین بدهد فرمود ان خدا است
که یکی را ده و هفتصد و زیاده ازان میدهد بعد ازان همهٔ ان طعام را بالفقرا قسمت کرده در خیرات
که خاطر خطیر حضرت بشیر نذیر صلی الله علیه و علی آله و سلم مایل بان شد که مسجد حرام را وسعت دهد سرای
بود در جوار مسجد صاحب ان را طلبیده و خریداری فرمود و ضامن سرای در جنت برای او شد فرمود
درین سرا ابعاد کامل کبری و دران سرا المقوا از جنت برسی چون از قبول ازلی بی بهره بود قبول
این معنی ننمود امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه برین ماجرا اطلاع یافت و در مابین ایشان و صاحب سرا
در زمان جاهلیت صداقتی بود در نزد وی رفت هر چند او را به بیع سرا ترغیب نمود باب قبول در دل او نگشود
تا آنکه بهایش مستزاد فرمود و زمان بزمان بران می افزود تا بده هزار مثقال طلا رسانید ان قلب نابره
چون نام ده هزار سره شنید محبت دنیای دنی او را راضی ساخت و بایشان فروخت امیر المؤمنین این خبر
سعادت اثر را به سمع سید البشر صلی الله علیه و علی آله و سلم بعد الشیم و التجر رسانید دل مبارک ان حضرت را مسرور نمود
و ضامن قصور بهشتی گردید فرمود که التوفیق شیء عزیز لا یعطی الا لعبد عزیز مصرع تا دولت که را خواهد
و میلش به که باشد صاحب سرا بدلالت مصطفی بخیر در نیامد و صاحب سر ا هدایت مولا با وجود این سعادت
برآمد خواجه عبد الله انصاری رحمه الله میفرماید آه آه از تفاوت راه دو راهی از یک کاه یکی نعل ستور و دیگر
آیینه شاه بیت یک آدمی بود که جانی ارزد یک موی گرو فتد بکانی ارزد یک آدمی دیگر از آدمیان
نادیدن او ملک جهانی ارزد این ها همه در ظهور کبریای او در کم کارند و همه مظاهر صفات اویند یکی مظهر
هدایت و دیگری مورد ضلالت یکی در خور لطف و جمال و دیگر لایق قهر و جلال بیت یکی را ببر نهد تاج بخت
یکی را بخاک اندر آرد ز تخت کلاه سعادت یکی بر سرش گلیم شقاوت یکی در برش گلستان
کند هم آتشی بر خلیل گروه به آتش برد ز آب نیل گر آن هست منشور احسان او است درین

توقیع فرمان او است چونکه ایشان را علیه الرحمه و الرضوان مقدمهٔ عظیمه مایل و رخ داد لبشها وت
عظمی که چندین سعادت کبری دران درج بود مشرف گردید آن رفیع الشان عالیمکان ملجاء و ملاذ
انس و جان محبوب جان و جنان شاه عرصهٔ ولایت پناه اهالی هدایت رئیس سلسلهٔ اولیاء
امیر قافلهٔ اصفیا شیر بیشهٔ شجاعت کنج گوشهٔ قناعت صدر ایوان جلالت بدر آسمان عدالت
فاتح خیبر ساقی کوثر مظهر مطالب و مظهر غرایب امام مشرق و مغرب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
با جماع اهل حل و عقد و بیعت همه خلیفه گردید رضی الله عنه و ارضاه و مشرف بنور قلبه اهل حیه و والاه و مادر
او او را اسد نام کرده بود بنام پدر خود و پدروی زید نام کرده بنام قصی که نام یکی از اجداد او و اجداد رسول
صلی الله علیه و علی آله و سلم بود و ان حضرت او را علی نام نهاده و در وقتی که ان حضرت این نام و برای وی
نمود مادرش فاطمه بنت اسد گفت و الله که وی متولد شد من از هاتفی شنیدم که گفت نامش علی کن
و درین نام هم نام حق است جل علا شانه و لقب وی مرتضی است و کنیهٔ او ابو الحسن و نیز کنیهٔ او ابو الریحانتین است
و نیز کنیهٔ او ابو تراب است و آثار فضل و موهبت الهی از بدو وجود وی تا ان زمان که موجود بود شامل حال
او بود چنانچه تولد او در درون خانهٔ کعبه بود که اشرف مواضع عالم است چه فاطمه مادر او در طواف بود که او را
درد زادن گرفت و مجال رفتن نبود سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم چون جمال او را متغیر دید از رسید حال
خود را بوی اظهار نمود فرمود درون خانه رو که ستر خداوند است جل و علا در خانه در آمد و گفت خداوندا بحرمت
بانی خانه این امر را بر من آسان کن خداوند عالم جل و علا شانه بروی آسان کرد ابو داود و بنا کتی میگوید که
هیچ کس را غیر از علی این شرافت میسر نشده و چون او را در گهواره بستند آن حضرت پیش گهوارهٔ او آمد و
نشست او در خواب بود چون آن حضرت پیش او نشست چشم باز کرد و بآن حضرت نگریست پس آن جناب
او را بسرون آورد و زبان مبارک را در دهان او کرد و او زبان مبارک ان حضرت را مکید و طشتی و آبی
طلبید و او را بشست و فرمود که روز اول من او را شستم و روز آخر او مرا شوید و همیشه از و خبر میگرفت
و او را دوست داشت و در وقتی که تنگی معاش شد و غلا مردم را ابتلا کرد ان حضرت به عباس گفت که ابو
طالب عیال بسیار دارد و مفلس است بیا تا هر کدام یک فرزند او را متعهد شویم پس آن حضرت علی را در کنار
خود گرفت و عباس جعفر را حضرت علی در تربیت آن حضرت کلان شد و از جملهٔ شرفهای او آنکه هنوز مکلف
نبوده مسلمان شد و هرگز زنده صفات او از ظلمت بت پرستی کدورت ندید و دود کفر بر دماغ فطرت

او نرسید و منتهای سلسلهٔ اکثر اولیا است و همه ازوی استفاضه کنند و محل اعتماد و اعتقاد
اولیا داند و فضایل او چون علم و درایت و شجاعت و سخاوت و ریاضت و عبادت و حلم و
تواضع و اخلاق جمیله و خوارق عادات از حد حصر بیرون است و از احاطه بیان افزون چنانچه احمد حنبل رح
میگوید که آنقدر فضایل که از جناب علی رضی الله عنه بما رسیده از هیچکس از اصحاب نرسیده اما بوان
مدرسهٔ علم و درایت او را کتبهٔ رفیعه رقوم دولت لزوم این حدیث کافی است که انا مدینة العلم و علی بابها
من خزاین علم و درایت بی نهایتم و علی دران شهر است چنانچه سکان شهر از باب مصر بیرون روند جواهر علوم من از
صدف لسان او بدست طالبان درایت در آید و گنج اسرار و حقایق را گشاید و مؤید این معنی است آنکه
ابن عباس رضی الله عنهما که از رؤسای مفسرین است میگوید که شش صد هزار معنی در تفسیر قران از مرتضی
علی دانستم و حقا آنچه با خود داشت پیش ازان بود که بمن رسانیده و این برکت لعاب دهان مبارک مصطفی
بود که بدهان مبارک او رسیده بود و ازان چند قطره چندین چشمهٔ حکمت جوشیده و کافی است در علو شان
او و رفعت مکان او سورهٔ مبارکه هل اتی علی الانسان که چند چه درجات و برکات است که در شان آنجناب
دران سوره درج است سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم در شان او فرموده که ضربة من ضربات علی یوم الخندق
یوازی عمل الثقلین یعنی یک ضربه از ضربات علی عالی سمات در روز خندق که بود محل ظهور آفات برابری
میکند بعبادت اکثر بریات که ان فرقهٔ عظیمه انسان و طایفهٔ کثیرهٔ جنیان است و ان ضربه ضربه بود که
عمرو عبد ود را بآن ضربه در مقر سقر قرار داد و این عمرو در میان کفار تمام داری بود که او را با هزار مرد کاری
برابر میگرفتند و آن روز چون بمعرکه در آمد و مبارز طلبید از هیچ کس آوازه بر نیامد و هیچکس در بازوی خود
قوت مقاومت وی ندید پس حضرت ولایت مرتبت که به تایید حق سبحانه و تعالی صاحب قدرت و قوت
بود قدم در میدان مقابلهٔ او گذاشت و کار او را بیک ضربه بآخر رسانید و دفع او موجب هزیمت کفار
شد و خاطر خیر الابرار از رفع آن تفرقهٔ عظیمه آرام و قرار یافت و در روز احد نیز که ان همه شکست بلشکر مومنان
حق پرست راه یافت در میدان جلاوت جلوها کرد و در معرکه مردی مردانگیها بمیان آورد که بر زبان محمدت
بیان رسول انس و جان جاری شد که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار یعنی مرتبهٔ جوانی و منصب دهر
پهلوانی در جناب عالیمکان رفعت نشان منحصر است و مردی مردان در جنب آن چنان نیست که بزبان
بان توان گشود و ذو الفقار آبدار که شدت آن کمال عقوبت بر کفار انکار کرده بوده و دمار از روزگار ایشان

زندهٔ شمشیر بازان دلیران و قدوهٔ تیغزنان مردان میدان است و آنکه در غزوهٔ خیبر به یک ضرب شمشیر مرحب
یهودی دلیر را دو نیم کرد و آنکه باب خیبر را سپر ساخت و چندین قدم در پس سر انداخت خود کاری بود
که اگر ما دهان در مدح و چندین فضل سخن دران باب تقریر دهند از عهدهٔ مدح آن بیرون نیایند بیت
قوت و فعل حق از دوزده سر کنده پی خویشتن در خیبر چیست خیبر که چنبر گردون پیش آن دست
پنجه بود زبون هر چند درین بیان توغل نموده شود فضایل آنجناب از علم و حکمت و عفت و شجاعت
و سماحت بیشتر می شود و بمقام حیرت میکشد شعر لا یدرک الواصف المطری خصایصه و ان یکن سابقا
فی کل ما وصفا بیت ای دلت گنج علم را گنجور منبع باطن تو بحر حضور خاطرت خازن سرایر غیب
تا قدت گنج خانه لاریب دست عقل تو برگرفت حجاب دور کرد از رخ صور جلباب هر چه مستور بود
شد مشهود و آنچه در پرده بود رخ بنمود لاجرم چون دلت بموج آمد فیض بخش هزار فوج آمد موج
زان چون شد از روایح جود بر سواحل گهر نثار نمود تو گهر بخش ما گدایانیم به عطایی تو بی نوایانیم
داری از علم کو هر فشانی ما گرفتار جهل و نادانی نی دل ما ز علم راه آگاه نه کسی کو بما نماید راه
همت خود رفیق ما گردان گر عجب بی کسیم و سرگردان باشد از ذل گمرهی برهیم وز هدایت بعزتی
برسیم و خلافت ان عالی درجات مدت شش سال امتداد یافت بعد ازان بتشرف شهادت مشرف
شد و مقدمهٔ شهادت ایشان علیه الرحمة و الرضوان در کتب تواریخ مذکور و مشهور است حاجت نیست که درین رساله
ثبت شود در کتاب روضة الاحباب آورده که چهار مقدمه صادقه حقه را ذکر میکنم که هیچکس انگشت رد
را بر یکی ازان مقدمات نمیتواند گذاشت و آن چهار مقدمه دلیل است بر اینکه خلافت سید الکونین و رسول
الثقلین صلی الله علیه و علی آله و سلم این ترتیب که واقع شده حق است و مرضی حق سبحانه و تعالی است و محبوب و مرضی
حضرت مصطفی است صلی الله علیه و سلم مقدمهٔ اولی آنکه حق سبحانه و تعالی فعال لما یرید است لا راد لحکمه و لا ناقض
لقضائه هر امری را بهر نحو که میخواهد تمشیت میدهد و به هر نوعی که اراده میکند بوجود میآورد و مقدمهٔ دوم
سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم محبوبترین مخلوقات است در نزد حق سبحانه و تعالی و مقدمهٔ سیوم آنکه اهم مهمات
سید عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم اصلاح حال امت و ترویج شریعت و اصلاح احوال ملت خود بود چنانچه
حضرت عزرائیل را اذن در قبض روح خود نداد تا چند مرتبه جبرئیل را در نزد رب جلیل فرستاد بجهت

اصلاح امت وحکمت انکه امت او همیشه موصوف بهدایت باشند واز ضلالت محفوظ مانند
مقدمهٔ چهارم انکه کسی که میخواهد که جهت محبوب ترین محبوبان خود اهم مهمات او بوجود آرد و قرار
دهد باید که بروجهی قرار دهد که آن قرار مقرون برضای محبوب باشد و احسن صور آن مهم باشد
کسی که ادنی تامل کند درین چهار مقدمه معلوم او خواهد شد که فعال لما یرید در اهم مهمات محبوب ترین ۲ محبوب؟
خلاف مرضی خود چگونه بوجود میآورد و چگونه دینی وملت که بیست وسه سال آن محبوب ترین مخلوقات
در اصلاح آن سعی وجد وجهد چنانچه میشاید و میباید بجا بیارد و آن محبوب چندین تضرع و ابتهال
به جناب حضرت حق سبحانه وتعالی بنماید که این دین وملت را اصلاح دهد و امت او را براین دین
استقامت دهد و همگی را توفیق ترویج دهد که همیشه در مجاهده کفار ساعی باشند تقاعد و تکاسل
را دراین باب برخود جایز ندارند که الجهاد ماض الی یوم القیمة بعد از یک روز رحلت آن محبوب
برهم خورد و همه امت او مرتد شوند این سخن خلاف معقول است بلکه بیقین معلوم است که آنچه واقع شده احسن
وجوه است و افضل صور است ازین بهتر متصور نبوده باوجودی که حق سبحانه وتعالی میفرماید هو الذی ارسل
رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی حضرت حق سبحانه وتعالی خدایست که فرستاده
رسول خود را به نمودن راه راست ودین حق ثابت تا غالب گرداند این دین حق را بر همه دینها و ایجاز این
وعده میباید به سعی جماعه اصحاب آن سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم شده باشد چنانچه که واقع گردید که قمع ودفع چندین
کفار در وقت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بعمل آمد و چندین بلاد در زمان خلافت ایشان فتح شد و در خلافت
حضرت فاروق چندین کفار برهم خوردند و چندین بلاد مفتوح شد و هم چنین در وقت حضرت ذی النورین رضی الله عنه
و جناب حضرت علی رضی الله عنه از حروب اهل بغی به جهاد کفار فراغ نیافت بهر صورت غلبهٔ دین اسلام بر
ادیان باطله چنانچه موعود حق سبحانه وتعالی بود اول بر دست اصحاب رضی الله عنهم باید باشد بعد بر دست
سایر امت ایشان علیه وعلی آله الصلوات والسلام و بنا بر مذهب امامیه میباید این وعدهٔ حق سبحانه وتعالی وفا
نیافته باشد زیرا که قبل از دفن سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم همه اصحاب به بیعت صدیق اکبر رضی الله تعالی
عنه مرتد شدند واز دین اسلام بیرون شدند و اسلام در آن وقت منحصر در اصحاب که در زمان رحلت آن
سرور صلی الله علیه وعلی آله وسلم صد و دوازده هزار کس بوده و همگی بیعت بصدیق اکبر رضی الله عنه کردند و از حق

بخلافت او شدند و چونکه همه باین امر مرتد شدند دین اسلام کجا ماند که بر ادیان باطله غالب
شود و کیست که طالب غلبهٔ دین اسلام شود که وعدهٔ حق سبحانه وتعالی وفا یابد زیرا که بزعم فاسد او
انها چونکه اصحاب مرتد شدند چرا در اظهار دین اسلام سعی نمایند بلکه بنا براین در اظهار دین باطل
خود سعی نمایند و چند نفری که انها مرتد نمیدانند مثل جناب علی و مقداد و سلمان و غیرهم رضی الله عنهم چونکه
رقاب انها در ربقهٔ تقیه بوده اسیر بوده نمی توانستند که در اظهار دین اسلام سخن گویند پس وعدهٔ
حق سبحانه وتعالی که لیظهره علی الدین کله خلف بعد گردید عیاذا بالله عن مثل هذا الاعتقاد و در جواهر
الفتاوی آورده که تفضیل اولاد خلفاء بهمین ترتیب خلفاست رضی الله عنهم سوای اولاد فاطمه رضی الله عنهم
که انها فضلند از سایر اولاد خلفاء و بعد از خلفاء اربعه فضل مر بقیه عشره مبشره راست و عشره مبشره نام
آن ده صحابی است که حضرت سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم ایشان را بشارت به بهشت داده و فرموده ابوبکر
فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحه فی الجنة و زبیر فی الجنة و عبد الرحمن فی الجنة و سعد
بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیده ابن الجراح فی الجنة و این ده تن اخیار و افاضل
صحابه و اکابر قریش و قدوهٔ مهاجرین و اقارب مصطفی صلی الله علیه وعلی آله وسلم هم و ایشان را فضایل و سوابق
و مآثر بسیار در دین اسلام ثابت است که دیگران را نیست و بهشتی بودن ایشان قطعی است افضل المتاخرین
و راس المحققین و رئیس المدققین و اکمل المحدثین شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در کتاب مستطاب
تکمیل الایمان فرموده که این قطعی قطعیت بشارت مخصوص باین ده نفر نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشر ند
مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه و عایشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنهم
و شهرت این ده تن باین لقب بجهت وقوع بشارت ایشان است در حدیث واحد در وقت واحد و
ذکر آن در عقاید بجهت اهتمام بشان ایشان است و در مذهب اهل زیغ که در شان ایشان تقصیر
میکنند و به راه سوء ادب میروند و عوام خلق پندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بدان
مخصوص این عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح است و بعضی از طلبهٔ علوم عربیه خیال
کردیم کامی از مرتبهٔ عوام بالاتر ند گویند که دیگران را نیز بشارت هست ولیکن بشارت این عشره
قطعی است و از آن دیگران قطعی ظنی و غیر بالغ بدرجه عشره در قوت و شهرت و تواتر و منشاء

این زعم عدم تتبع است احادیث است و تقصیر در خدمت این علم شریف است تجاوز الله عنهم و ما این بحث
را هم درین روزگار در کتاب مستقل مسمی به تحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة و به تفصیل و تحقیق بیان
نموده اسامی اهل بشارت آنچه در کتب احادیث در نظر آمده ذکر کردم و حق آنست که در مابین اهل بشارت
بشارت خلفاء اربعه و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور است و اصل بحد تواتر معنوی است
و بشارت باقی عشره بحد شهرت رسیده و بشارت بعضی دیگر بطریق احاد ثابت است با تفاوت مراتب
آن و حکم در غیر مبشرین آنست که گوئیم مومنان از اهل جنتند و کافران از اهل نار بی جزم و قطع در
خصوص کسی بجنت یا نار بعد از عشره مبشره فضیلت مر اهل واقعهٔ بدر است که در سال دوم از هجرت
واقع شده و باعث ظهور عزت اسلام و انجاز وعده پروردگار ع اسمه که برسول مختار خود کرده بود
گشته و اعداء دین از صنادید قریش مثل عتبه و شیبه و اشباه ایشان لعنة الله علیهم در آن غزوه بجهنم
رفته و پنج هزار ملائکه مسومین بنصرت مومنان در انجا غزا کرده و عشره مبشره همه اهل بدر اند الا عثمان
رضی الله عنه که بجهت تمریض رقیه دختر گرامی رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم در مدینهٔ مطهره مانده بود و آنحضرت
او را نیز از اهل بدر شمرده در قسمت غنایم آن شریک ساخت و اهل بدر سیصد و سیزده تن اند و همه
اهل بهشتند قطعا و یقینا و در شان ایشان واقع شده ان الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا
ما شئتم فقد غفرت لکم و جای دیگر فرموده لن یدخل الله النار رجلا شهد بدرا و الحدیبیة و مقدمه حاطب
بن ابی بلتعه و کتابت او که به قریش فرستاده بود در افشاء سر سید عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم و استیذان
آنحضرت سیدنا فاروق اعظم در قتل و ضرب رقبهٔ او و جواب آنحضرت که از اهل بدر است قبل گذشته
و نوشته شده از آن جا عظمت شان بدریان معلوم میشود باید مطالعه شود و در حدیث شریف
آمده است که آن جماعه ملائکه که در غزوه بدر حاضر بودند بدان فضل و عزت در بارگاه خداوندی جل و علا شانه
دارند که دیگران را نیست بعد از اهل بدر فضیلت مر اهل غزوهٔ احد است که در سال چهارم
از هجرت واقع شده و ابتلاء شدید به اهل اسلام رسیده و دندان مبارک آنحضرت صلی الله علیه
وعلی آله وسلم مجروح شده و گوشه از آن شکسته نه که تمام از بیخ برآمده باشد سید الشهداء حمزه بن عبد
المطلب رضی الله عنه از شهداء احد است و هفتاد تن از صحابهٔ کرام در انجا بشرف شهادت رسیده اند

و عشره مبشره نیز و افضل اهل احد اند و سرگرده مشرکان در غزوهٔ احد ابوسفیان اموی بود که
بعد از غزوهٔ احد سوگند و جماع زنان و اوشان بدان برخود حرام ساخت تا انتقام خود را از
سید المرسلین و صحابهٔ کرام بگیرد و اسلام ابوسفیان و معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما در عام
الفتح است و بعد از فضیلت اهل احد فضیلت مر اهل بیعة الرضوان است تمام آن بیعت اصحاب و بیعة الرضوان هم
که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه با رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم کردند چنانچه در قرآن مجید حق سبحانه
و تعالی میفرماید لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در حدیث شریف
آمده و لا یدخل النار احد بایع تحت الشجرة ایشان نیز بهشتیانند قطعا و یقینا و این ترتیب
مذکور در فضیلت مجمع علیه است که ائمه بنصوص ذکر کرده و نقل نموده بعد از این مذکورین سایر
اصحاب بحسب فضایل و مآثری که ایشان راست در درجات و مقامات متفاوت خواهد
بود ولیکن از علما تصریحی بآن منظور نمیکرد و آنکه بعضی علما به آن رفته اند که اصحاب آنحضرت برادر
همه اهل بهشتند چنانچه ظاهر آیات و احادیث شهادت بر حسن خاتمه همه میدهد قبل ذکر
شده والله اعلم و بعد از اصحاب فضل و کرامت بعلم و تقوی است ان اکرمکم عند الله اتقاکم و
بعضی اولاد اصحاب را نیز بترتیب فضل آباء اثبات میکنند الا اولاد فاطمه که از همه
فاضل ترند رضی الله عنهم سید عالم میفرماید که فاطمه سیدة نساء اهل الجنة و الحسن و الحسین لهما
سیدا شباب اهل الجنة ما این مسئله قطعیت و یقینی بودن اصحاب بدر و احد
و خدیجه و فاطمه و حسنین که اهل بهشتند در عقاید ذکر کردم بزعم این نادانان که قطعیت
بشارت را مخصوص بعشره مبشره دارند چنانچه بزعم رفضه اهتمام بشان عشره مبشره شده
ایشان را به تخصیص مذکور مذکور نمودند و این حدیث دلالت دارد بر فضل فاطمه زهرا
بر تمام نساء مومنات که عنوان نساء اهل جنت شامل ایشان است حتی از مریم بنت عمران و عایشه
و خدیجه کذا ذکر السیوطی و در بعضی احادیث تفضیل فاطمه زهرا مطلق واقع شده چنانچه او
این حدیث و امثال آن و در بعضی احادیث مریم را رضی الله عنهما از عموم نسائی که زهرا از آن جمله
را بر ایشان تفضیل داده است استثنا کرده و این احتمال مساوات دارد و احتمال عکس نیز دارد

و درجای دیگر فرموده افضل نساء فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و آسیه است و ظاهر این حدیث
مساوات یا توقف است و در حدیث دیگر آمده که فاطمه درین امت مثل مریم است در قوم خود یعنی
از غیر خود تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدریج اطلاع آن حضرت بوده صلعم بر فضیلت فاطمه توحی
و السلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی بر جمیع نسا ثابت شد والله اعلم و بعضی از علما عایشه را افضل نهند
بر فاطمه از جهت آنکه وی با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و مقام و مکان پیغمبر اعلی و ارفع و اشرف
باشد از مقام علی و لیکن در احادیث دیگر آمده که پیغمبر فاطمه را خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین در
یک مکان و مقام خواهیم بود و نیز میگویند که عایشه مجتهده بود و در زمان خلفاء اربعه فتوی میداد و
اجتهاد میکرد و گویند که عایشه بعد از خدیجه افضل نساء عالم است سیوطی در فتاوی خود میگوید در اینجا
مذهب است مذهب اصح آن است که فاطمه رض افضل است از عایشه رضی الله عنها و بعضی به مساوات رفته و بعضی در
توقف مانده و استروشنی از حنفیه و بعضی شافعیه بتوقف مایل ترند و جواب مالک را ازین پرسیدند
گفت فاطمة بضعة من النبی فاطمه جگر پارهٔ نبی است و لا افضل علی بضعة من رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم
احدا من بر جگر پارهٔ پیغمبر هیچکس را فضیلت ننهم و امام سبکی فرموده که آنچه مختار در دین ماست آن است
که فاطمه افضل است و بعد از وی مادرش و بعد از وی عایشه رضی الله عنهن اجمعین و سیوطی میگوید که افضل نساء
مریم و فاطمه است و افضل امهات المؤمنین خدیجه و عایشه است و در خصایص مذکور است که در خدیجه و عایشه
نیز اختلاف دارند و جماعه از متقدمین تصریح کردند که خدیجه افضل است و در بعض احادیث آمده است که افضل
و اکمل نساء مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و آسیه امرأة فرعون است شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که
در اینجا تصریح است به فضیلت فاطمه بر عایشه رضی الله عنها و مراد به نساء در حدیث فضل عایشه علی النساء
کفضل الثرید علی غیره من الطعام که دلیل افضلیت عایشه است غیر از نساء اربعه مذکوره است جمعا بین
الادلة تا اینجا کلام شیخ عبد الحق است که در تکمیل الایمان آورده و لیکن فقیر بعض عبارات را تغییر
داده از برای توضیح و بعض سخنها را زیاده نموده از برای زیادهٔ فایده و خلافت بعد از پیغمبر سی سال بوده
نقص سی سال به شش ماه خلافت امام حسن رضی الله تعالی عنه تکمیل یافته بعد از آن ملک و پادشاهی بوده
و خلفاء عباسیه را مجازا خلفاء میگویند روش اهل سنت و جماعت آن است که صحابه را بخیر یاد کنند

دل

و سب و لعن و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان روا ندارند و به ایشان به سوء ادب راه نروند
از جهت نگاهداشت نسبت صحبت رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم و ورود فضایل و مناقب ایشان
در آیات و احادیث عموما مثل محمد رسول الله والذین معه و مثل رضی الله عنهم و رضوا و اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و مثل اکرموا اصحابی فانهم خیارکم والله والله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا
من بعدی الحدیث و آنچه از بعضی از ایشان از مشاجرات و محاربات و تقصیر و تقصیر در حفظ
حقوق اهل بیت نبوی و رعایت ادب با ایشان نقل میکنند بعد از تسلیم صحت آن اخبار
ازان اغماض کنند و تغافل ورزند و گفته را ناگفته و شنیده را ناشنیده انگارند زیرا که صحبت ایشان	با پیغمبر
علیه و علی آله الصلوة و السلام یقینی است و این نقلها ظنی و ظن با یقین معارض نگردد و یقینی به معارضه ظنی
متروک نگردد و خلاصه سخن آن است که سر علم اسلام در مذهب اهل سنت و جماعت الفت که صحابه
را معصوم دارند تا معاویه و عمرو ابن عاص و مغیره بن شعبه و امثال و اشباه ایشان از سب و لعن
هر که بر راه اهل سنت و جماعت رود باید باید زبان را از سب و لعن ایشان بربندد اگرچه از قصور بعضی امور که
ارباب تواریخ نقل کرده اند باطن را وحشتی و خاطر را کدورتی دست میدهد با وجود آن سلامت در
اغماض و کف لسان است در غزوه صفین شخصی را از جانب امیر معاویه نزد امیر اسیر کرده آوردند یکی از خدام
رو ترحم کرده و گفت سبحان الله من میدانم که وی مسلمان بود و مسلمان خوب حیف که آخر حال وی
اینچنین شد حضرت امیر ولایت پناه فرمود چگونه که وی هنوز مسلمان است و بالجمله سب و طعن در
ایشان اگر مخالف دلیل قطعی باشد کفر است چنانچه قذف عایشه رضی الله عنها معاذ الله من ذلک
طهارت ذیل وی ازان بنصوص قطعیه ثابت شده و الا بدعت و فسق بود علماء اهل سنت و جماعت
گویند که نهایة کار معاویه بغی و خروج است بر امام حق و خلیفه مطلق که علی مرتضی است رحمه الله چنانچه در
حدیث عمار یاسر که به حد شهرت و تواتر معنوی رسیده تقتلک الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة
و تدعونهم الی النار اثبات آن میکنند و آن موجب کفر و مستوجب لعنت نگردد و از هیچ یکی از علماء
مجتهدین و سلف صالحین لعن بر ایشان منقول نشده است و در اصل عادت و خصلت اهل
سنت و جماعت ترک سب و لعن است که المؤمن لیس بلعان و لعنت بر خصوص شخصی اگرچه

بوده
کافر جایز ندارند چه دانی که عاقبت کار وی بسعادت و ایمان بود مگر آنکه بیقین معلوم شود که موت
او بر کفر است مثل ابوجهل و ابولهب تا آنکه بعضی بر یزید شقی نیز توقف گفتند علماء اسلام در
جواز لعن بر آن شقی سه فرقه شدند یک فرقه لعن را بر وی جایز میدانند زیرا که فاسق مجاهر بوده شارب
الخمر و تارک الصلوة و زانی بوده به قتل حضرت امام رضی الله عنه خوش وقت شده و عداوت آن پی
سعادت با اهل بیت نبوی و اولاد و امانت او ایشان از بتواتر معنوی رسیده است و انکار آن تکلف
و مکابره است و تخریب مدینه طیبه لشکر فرستاده و بسیاری از اهل مدینه را به قتل رسانیده و الحاد حرم
مکه معظمه و قتل عبد الله زبیر رضی الله عنهما قصد نموده و تجهیز جیوش کرده و در آن اثنا جان به قابض ارواح
تسلیم نمود قادر نشد و از علماء سلف و اعلام امت مثل امام احمد حنبل و امثال او و رحمهم الله بر وی
لعنت کرده و ابن جوزی که بکمال شدت و عصبیت در حفظ سنت و شریعت دارد در کتاب لعن او را
از سلف نقل کرده است و علامه تفتازانی در شرح عقاید نسفی بر او و بر اعوان او لعن کرده فرقه دوم
لعن بر وی جایز نمیدانند میگویند که خاتمه وی معلوم نیست شاید که وی بعد از ارتکاب این کبایر توبه کرده
و در نفس اخیر بر توبه رفته باشد و به این قول رفته است امام محمد غزالی و تصحیح کرده است در کتاب خود
احیاء العلوم و همچنین مروی است از سراج امت مصطفوی ابو حنیفه کوفی رحمهم الله که میگویند سلامت
در کف لسان است از لعن که المؤمن لیس بلعان اگر مستحق لعن را مثل فرعون و نمرود و ابوجهل و ابولهب
کسی لعن نگوید ماخوذ نیست و اگر غیر مستحق لعن را لعن گوید همان به لعن آن لاعن راجع می شود و
فرقه سیوم توقف نموده به جواز لعن بر وی و عدم جواز تکلم ننمودند و بالجمله در امت مرحومه سید
المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات شقی تر ازین بی سعادت کسی نبوده افعالی که ازو سر زده
از دیگری سر نزده بعضی علماء او را مستحل الحرام گفته اند بنا بر این کفر او به ثبوت میرسد خداوند عالم
جل و علا شانه دل ما و دوستان ما را بر موالات و محبت اصحاب نبی و اهل بیت او استقرار
و ثبات کرامت فرماید و از دشمنان این بزرگواران بیزاری ارزانی فرماید آمین آمین آمین
بعد از اصحاب آن سرور صلی الله علیه و علیهم افضل امت تابعین میباشند که صحبت اصحاب را دریافته
باشند خصوصا آنها که استفاده علوم و معارف را از ایشان کرده باشند و بعد از تابعین

افضل

ایمان ... بدان ... حکم ... بوده ... خاری
... ان ... رسول و قضا و قدر ... ب
... اصدق ... بر ... ابدی
... تعلیم ...
و دهم بحث تصدیق ... تسلیم است
و ... تکفیر ... علم ... تکفیر
و ... تکفیر ... قطعا من فضایل امیر المؤمنین علی
... قطعیا و من
و غیبوبة ... کالشمس و جمع علیه اجماعا قطعیا
عصمة ... القاری ... الامام محمد ان
امیر المؤمنین کان لا یمنعهم من الصلوة فی المسجد و قال انا لا منعکم ...
فیما اسم الله تعالی فیها فافهم و احفظ ۱۲ سرح حلاء عبد ... ۱۲۷۶

بندۀ از نوبت شاهی چو بد
ای پناه عز و پناه همه

قطره فیض رحمت تو بس است
شستن نامه سیاه همه

که ما بر فرق حدوث فیاض
عفوت افزون تر از گناه همه